

مجموعہ مقالات ہمایش

سبط النبی امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

جلد اول

مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع) / ج ۱

سرشناسه:	همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع) (۱۳۹۳: ق م)
عنوان و نام پدیدآور:	مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع) /
مشخصات نشر:	؟؟؟؟؟؟
مشخصات ظاهری:	۳ ج.
شابک:	؟؟؟؟؟؟
وضعیت فهرست نویسی:	؟؟؟؟
یادداشت:	؟؟؟؟
موضوع:	؟؟؟؟
موضوع:	؟؟؟
موضوع:	؟؟؟
موضوع:	؟؟؟
موضوع:	؟؟؟
موضوع:	؟؟؟
موضوع:	؟؟؟
شناسه افزوده:	؟؟؟
شناسه افزوده:	؟؟؟
رده بندی کنگره:	؟؟؟
رده بندی دیوبی:	؟؟؟
شماره کتابشناسی ملی:	؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مجموعه مقالات همایش سبط النبی امام حسن مجتبیٰ (ع)

گردآورنده:	؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ - نویسنده: جمعی از نویسندگان
به کوشش:	؟؟؟؟
ناشر:	؟؟؟
ویراستار:	؟؟؟
صفحه آرا:	؟؟؟
نویت چاپ:	؟؟؟
شمارگان:	؟؟؟
قیمت:	؟؟؟
شابک:	؟؟؟

حق چاپ ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ محفوظ است

مرکز پخش: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

تلفن: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ فاکس: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

پایگاه اطلاع رسانی: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ ایمیل: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ناشر: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دبیر علمی همایش: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مسئول همایش: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مدیر اجرایی همایش: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

* اعضای شورای علمی (به ترتیب الفبا):

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

* مراکز همکار:

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

فهرست اجمالی

تحلیل زندگانی و حوادث ویژه دوران امام حسن علیه السلام (برگرفته از کتاب انسان ۲۵۰ ساله)..... ۲۱

مقام معظم رهبری (دام ظلّه)

زندگی و احوال امام حسن علیه السلام از تولد تا شهادت ۵۰

رمضان محمدی

زندگی و شرح حال امام حسن علیه السلام از تولد تا شهادت..... ۸۶

رقیه شهبازی النجفی

سید محمد رضوی النجفی

زندگی و شرح حال امام حسن علیه السلام ۱۲۳

رحمت الله فرقانی کوه پیرونی

فضایل اخلاقی امام حسن علیه السلام ۱۴۶

دکتر مجتبی محمدی مزرعه شاهی

مهدی شاه ولی اناری

واکاوی جریان های فکری عصر امام مجتبی علیه السلام ۱۷۱

سید محمد حسینی

بررسی تطبیقی دوران امامت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام ۱۹۷

نسرین وهاب زاده

نقش بنی امیه در انحراف امت اسلامی ۲۱۱

محمد اسماعیل زاده

تشیع مدنیان در عصر امام حسن علیه السلام ۲۶۹

مهدی نور محمدی

- منبع‌شناسی تاریخ زندگانی امام حسن علیه السلام در منابع کهن ۳۰۲
رمضان محمدی
- حیات سیاسی، اجتماعی فرزندان امام مجتبی علیه السلام ۳۲۱
محمد نجف فیاض
- قیام‌های حسنیان در عصر امام کاظم علیه السلام ۳۶۱
خدیجه کیهانی
- نقش و اهمیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در عصر امام هادی علیه السلام ۳۸۶
مریم ابراهیم‌زاده
- نقش حسنیان در گسترش تشیع در اندلس ۴۰۶
حمیدرضا مطهری

فهرست مطالب

فصل اول: زندگی و زمانه امام حسن مجتبیٰ (ع)	۱۹
تحلیل زندگانی و حوادث ویژه دوران امام حسن (ع) برگرفته از کتاب انسان ۲۵۰ ساله	۲۱
مقام معظم رهبری (دام ظلّه)	
پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ	۲۴
زندگی و احوال امام حسن (ع) از تولد تا شهادت	۵۰
رمضان محمدی	
مقدمه	۵۰
ولادت و نام‌گذاری	۵۱
شمایل امام حسن (ع) و شباهت	۵۲
امام در عصر رسول خدا (ص)	۵۳
امام حسن پس از پیامبر (ص)	۵۵
امام حسن (ع) در دوران خلافت امیرمؤمنان (ع)	۵۷
عصر امامت و خلافت امام حسن (ع)	۵۹
فضایل و مناقب	۶۸
امام حسن (ع) از زبان رسول خدا (ص)	۶۸
بخشش‌ها و بردباری امام	۶۹
حج‌های مکرر	۷۱
همسران امام حسن (ع)	۷۱
فرزندان امام حسن (ع)	۷۵
شهادت امام حسن (ع)	۷۶
منابع	۷۸
زندگی و شرح حال امام حسن (ع) از تولد تا شهادت	۸۶
رقیه شهبازی النجیق	
سیدمحمد رضوی النجیق	
چکیده	۸۶
مقدمه	۸۶
ابعاد شخصیت امام مجتبیٰ (ع)	۸۸
الف) امام در نگاه پیامبر (ص)	۸۸
گواه رسالت نبوی (ص)	۹۰

ب) امام در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام	۹۰
۱. امام حسن و نقل حدیث از پیامبر ﷺ	۹۱
۲. امام حسن علیه السلام و تربیت شاگردان	۹۳
حماسه حسنی و در مرتبه دوم حسینی	۹۴
قرآن در نگاه امام مجتبی علیه السلام	۹۷
۱. قرآن، نقل اکبر	۹۷
۲. قرآن، امام هدایت	۹۷
۳. قرآن در قیامت	۹۷
۴. قرآن؛ شفای سینه‌ها	۹۸
۵. قرآن؛ طرف محاسبه و حجت	۹۸
۶. شرط آویختن به قرآن	۹۸
۷. حرمت تفسیر به رأی	۹۹
۸. پیرامون تلاوت قرآن	۹۹
رفتار پر صلابت در مقابل معاویه	۹۹
خلفای بی‌علم و دانش	۱۰۰
بیعت با امام	۱۰۱
هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام سه گروه در عراق به سر می‌بردند:	۱۰۱
ماجرای تشییع امام مجتبی علیه السلام	۱۰۳
ملای عقل و جهل از نظر امام حسن علیه السلام	۱۰۷
معیارهایی برای شناخت شخصیت	۱۰۸
ملای زیرکی و حماقت اشخاص	۱۰۹
ارزش تفکر از منظر امام مجتبی علیه السلام	۱۱۲
چگونگی نگرش درست به دنیا از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام	۱۱۵
محبت همراه با تولی و تبری	۱۱۸
فلسفه صلح امام حسن علیه السلام	۱۲۱
زندگی و شرح حال امام حسن مجتبی علیه السلام	۱۲۳
رحمت‌الله فرقانی کوه‌پیرونی	
امام مجتبی علیه السلام از ولادت تا امامت	۱۲۳
الف) نام‌گذاری	۱۲۳

فهرست مطالب ۹

ب) کنیه و القاب.....	۱۲۴
ج) محبت پیامبر ﷺ به امام مجتبی ﷺ.....	۱۲۴
د) امام مجتبی ﷺ در زمان پیامبر ﷺ.....	۱۲۶
ه) امام مجتبی ﷺ در زمان امیرمؤمنان.....	۱۲۷
و) امام مجتبی ﷺ در زمان خلافت ظاهری پدر.....	۱۲۹
ز) امام مجتبی ﷺ در سال چهارم هجری.....	۱۳۰
دوران امامت امام حسن ﷺ و بررسی علل صلح آن حضرت.....	۱۳۱
الف) سیاست خارجی در زمان امام مجتبی ﷺ.....	۱۳۲
ب) سیاست داخلی زمان امامت امام مجتبی ﷺ.....	۱۳۳
ج) خیانت دو فرمانده به امام مجتبی ﷺ.....	۱۳۴
د) شورش بر ضد امام و تصمیم بر قتل آن حضرت.....	۱۳۶
ه) تحمیل صلح بر امام مجتبی ﷺ.....	۱۳۶
و) مواد صلح نامه.....	۱۳۷
ز) علل و اسباب صلح به روایت تاریخ.....	۱۳۹
ح) سرنوشت مواد صلح نامه و پیمان شکنی معاویه و شهادت امام حسن ﷺ.....	۱۴۰
منابع.....	۱۴۴
فضایل اخلاقی امام حسن مجتبی ﷺ.....	۱۴۶
مجتبی محمدی مزرعه شاهی مهدی شاه ولی اناری	
چکیده.....	۱۴۶
مقدمه.....	۱۴۷
زندگانی امام مجتبی ﷺ.....	۱۴۷
فضایل خجسته امام حسن مجتبی ﷺ.....	۱۴۸
۱. اصالت پاک.....	۱۴۸
۲. آیات قرآن.....	۱۴۸
۳. روایات نبوی ﷺ.....	۱۴۹
ویژگی های اخلاقی امام مجتبی ﷺ.....	۱۵۰
۱. صداقت در خضوع.....	۱۵۱
۲. فروتنی.....	۱۵۱
۳. بخشش به سائل.....	۱۵۲

۴. برخورد کریمانه با مردم	۱۵۳
۵. بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران	۱۵۳
۶. خوش خلقی	۱۵۵
۷. پاداش دادن به کارها	۱۵۶
۸. حمایت از همسایه	۱۵۷
۹. حق شناسی برای صاحب حق آن	۱۵۸
۱۰. میهمان نوازی	۱۵۸
۱۱. شرم و حیا	۱۵۹
۱۲. عبادت امام	۱۶۰
۱۳. بردباری و صلابت در برخوردها	۱۶۱
۱۴. شجاعت	۱۶۳
۱۵. قناعت و ساده زیستی	۱۶۴
۱۶. موعظه و نصیحت ماندگار	۱۶۴
رفتار قرآنی امام حسن (ع)	۱۶۶
الف) عفو و گذشت	۱۶۶
ب) موعظه قرآنی	۱۶۶
ج) توسل قرآنی	۱۶۷
د) زندگی با آیات قرآنی	۱۶۷
نتیجه	۱۶۸
منابع	۱۶۹
واکاوی جریان های فکری عصر امام حسن مجتبی (ع)	۱۷۱
سید محمد حسینی	
چکیده	۱۷۱
مقدمه	۱۷۲
جریان فکری - سیاسی عثمانی	۱۷۴
جریان فکری مرجئه، قدریه و جبریه	۱۸۱
جریان فکری - سیاسی خوارج	۱۸۸
نتیجه	۱۹۲
منابع	۱۹۵

فهرست مطالب ۱۱

۱۹۷	بررسی تطبیقی دوران امامت امام مجتبی و امام حسین علیه السلام
	نسرین وهاب زاده
۱۹۷	چکیده.....
۱۹۷	مقدمه.....
۱۹۸	اوضاع زمانی سال ۴۱ هجری قمری.....
۲۰۰	۱. وظیفه الهی.....
۲۰۲	۲. تفاوت های معاویه با یزید.....
۲۰۳	۳. سستی یاران امام مجتبی علیه السلام و استواری و سلحشوری یاران امام حسین علیه السلام
۲۰۶	۴. جلوگیری از انقراض شیعه و قتل عام شیعیان خالص و نابودی اسلام.....
۲۰۷	۵. کشف چهره واقعی معاویه.....
۲۰۸	۶. تحقق قیام حسینی.....
۲۰۸	نتیجه.....
۲۰۹	منابع.....
۲۱۱	نقش بنی امیه در انحراف امت اسلامی.....
	محمد اسماعیل زاده
۲۱۱	چکیده.....
۲۱۲	مقدمه.....
۲۱۸	مفهوم شناسی جاهلیت.....
۲۳۰	جاهلیت از منظر قرآن.....
۲۳۸	سیر تدریجی جایگزینی فرهنگ جاهلیت به جای فرهنگ امامت و ولایت در عصر خلفا.....
۲۴۰	بررسی نقش صلح امام حسن علیه السلام در تبلور مجدد فرهنگ غدیر و اضمحلال فرهنگ جاهلیت.....
۲۴۰	۱. حفظ جایگاه امامت و ولایت از آسیب و اضمحلال.....
۲۴۴	۲. حفظ مصالح عمومی جامعه.....
۲۴۶	۳. تبیین شخصیت پلید معاویه برای جامعه.....
۲۵۴	۴. نشر فرهنگ اصیل اسلامی.....
۲۵۷	۵. ناسپاسی مردم نسبت به امام مجتبی علیه السلام
۲۶۳	نتیجه.....
۲۶۵	منابع.....
۲۶۹	تشیع مدنیان در عصر امام حسن علیه السلام
	مهدی نورمحمدی

چکیده.....	۲۶۹
مقدمه.....	۲۷۰
الف) گرایش مدنیان به امام علی علیه السلام در سقیفه.....	۲۷۰
ب) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی علیه السلام در دوره خلفای سه گانه.....	۲۷۷
۱. بی‌مهری حکومت قریشی به انصار.....	۲۷۷
۲. کدورت رابطه انصار با خلفا.....	۲۸۱
ج) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی علیه السلام در حکومت علوی.....	۲۸۵
د) چگونگی گرایش مدنیان به اهل بیت علیهم السلام در دوره امام حسن علیه السلام.....	۲۸۹
۱. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن علیه السلام با بهره‌گیری از شواهد تاریخی.....	۲۸۹
۲. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن علیه السلام با بهره‌گیری از راویان حدیث.....	۲۹۲
نتیجه.....	۲۹۶
منابع.....	۲۹۷
منبع شناسی تاریخ زندگانی امام حسن علیه السلام در منابع کهن.....	۳۰۲
رمضان محمدی	
مقدمه.....	۳۰۲
۱. طبقات الکبری؛.....	۳۰۴
۲. انساب الاشراف؛.....	۳۰۵
۳. الاخبار الطوال؛.....	۳۰۶
۴. تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری؛.....	۳۰۶
۵. مقاتل الطالبیین.....	۳۰۷
۶. شرح الاخبار فی فضایل الائمه الاطهار علیهم السلام؛.....	۳۰۷
۷. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛.....	۳۰۸
۸. روضه الواعظین و بصیره المتعلمین؛.....	۳۰۸
۹. إعلام الوری باعلام الهدی؛.....	۳۰۸
۱۰. تاریخ مدینه دمشق؛.....	۳۰۹
۱۱. مناقب آل ابی طالب؛.....	۳۱۰
۱۲. کشف الغمه فی معرفه الائمه؛.....	۳۱۰
۱۳. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی؛.....	۳۱۱
۱۴. تذکره الخواص من الامه فی ذکر خصائص الائمه؛.....	۳۱۱

فهرست مطالب ۱۳

۱۵.	روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب؛.....	۳۱۲
۱۶.	تاریخ گزیده (م. ۷۴۰)؛.....	۳۱۳
۱۷.	حبيب السیر؛.....	۳۱۳
۱۸.	احقاق الحق؛.....	۳۱۳
۳۱۹.....	فصل دوم: تبار و خاندان امام مجتبی علیه السلام	
۳۲۱.....	حیات سیاسی، اجتماعی فرزندان امام مجتبی علیه السلام	
محمد نجف فیاض		
۳۲۱.....	چکیده.....	
۳۲۲.....	مقدمه.....	
۳۲۲.....	شخصیت امام مجتبی علیه السلام	
۳۲۴.....	وضعیت سیاسی زمان امام مجتبی علیه السلام	
۳۲۶.....	فرزندان امام مجتبی علیه السلام	
۳۲۶.....	فرزندان امام حسن علیه السلام در غرب.....	
۳۲۶.....	فرزندان امام حسن علیه السلام در شرق.....	
۳۲۷.....	نگاهی به حیات فرزندان امام مجتبی علیه السلام	
۳۲۹.....	شمار فرزندان امام مجتبی علیه السلام	
۳۳۱.....	نام‌گذاری فرزندان امام مجتبی علیه السلام	
۳۳۳.....	مشارکت در واقعه کربلا همراه با امام حسین علیه السلام	
۳۳۴.....	مراقبت فرزندان امام مجتبی علیه السلام	
۳۳۵.....	مهدویت.....	
۳۳۶.....	اسامی پسران امام حسن مجتبی علیه السلام	
۳۳۶.....	۱. قاسم.....	
۳۳۷.....	ازدواج حضرت قاسم.....	
۳۳۹.....	۲. عمرو یا عمر بن حسن علیه السلام	
۳۴۰.....	۳. عبدالله یا عبدالله اکبر.....	
۳۴۲.....	۴. عبدالله اصغر.....	
۳۴۳.....	۵. ابوبکر.....	
۳۴۴.....	۵. حسن بن حسن علیه السلام (حسن مثنی).....	

۳۴۸.....	۷. بشر بن حسن (ع)
۳۴۸.....	۸. زید بن حسن (ع)
۳۴۹.....	احادیثی از زید بن حسن (ع)
۳۵۱.....	۹. عبدالرحمان
۳۵۱.....	۱۰. حسین بن حسن (ع) معروف به ائرم
۳۵۱.....	۱۱. طلحه بن حسن (ع)
۳۵۲.....	۱۲. خضر بن حسن (ع)
۳۵۲.....	۱۳. محمد بن حسن (ع)
۳۵۲.....	دختران امام مجتبیٰ (ع)
۳۵۳.....	اسامی دختران امام مجتبیٰ (ع)
۳۵۳.....	۱. فاطمه
۳۵۳.....	۲. ام الحسن
۳۵۳.....	۳. ام سلمه
۳۵۴.....	۴. رقیه
۳۵۴.....	۵. زکیه
۳۵۴.....	۶. حنه
۳۵۵.....	۷. زهرا
۳۵۵.....	۸. شریفه
۳۵۵.....	منابع
۳۶۱.....	قیام‌های حسنیان در عصر امام کاظم (ع)
	خدیجه کیهانی
۳۶۱.....	چکیده
۳۶۱.....	مقدمه
۳۶۲.....	اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امامت حضرت کاظم (ع)
۳۶۸.....	قیام‌های علویان
۳۶۸.....	قیام شهید فخر
۳۷۴.....	عوامل قیام
۳۷۴.....	۱. ظلم و ستم عباسیان به علویان
۳۷۷.....	۲. امر به معروف و نهی از منکر

فهرست مطالب ۱۵

۳۷۸	۳. عمل به سنت پیامبر ﷺ
۳۷۸	۴. تشکیل حکومت
۳۷۸	پیامدهای قیام
۳۷۸	۱. ترس و کینه دستگاه خلافت از علویان
۳۷۹	۲. انتقام‌جویی هادی از علویان
۳۷۹	۳. متهم کردن امام کاظم علیه السلام
۳۷۹	۴. حرکت‌های بعدی علویان و تشکیل حکومت
۳۸۰	موضع‌گیری امام کاظم علیه السلام
۳۸۰	۱. اهداف قیام
۳۸۰	۲. شخصیت رهبر قیام
۳۸۲	۳. یاران او
۳۸۲	۴. اهتمام رهبر قیام به رأی و نظر امام
۳۸۳	۵. شعار قیام
۳۸۳	۶. ارادت رهبر قیام به تشیع و احکام آن
۳۸۳	نتیجه
۳۸۵	منابع
۳۸۶	نقش و اهمیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در عصر امام هادی علیه السلام
	مریم ایراهیم‌زاده
۳۸۶	چکیده
۳۸۷	مقدمه
۳۸۸	شخصیت نسبی عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۳۸۹	چگونگی ارتباط عبدالعظیم با ائمه هم‌عصر خود
۳۹۱	اهمیت وجودی عبدالعظیم حسنی در زمان امام هادی علیه السلام
۳۹۱	شرح «عرض دین عبدالعظیم حسنی»
۳۹۴	اوضاع عصر امام هادی علیه السلام
۳۹۵	عبدالعظیم حسنی و فعالیت‌های فرقه زیدیه در عصر امام هادی علیه السلام
۳۹۸	علت اقرار عبدالعظیم به خارج بودن خداوند از دو حد ابطال و تشبیه
۳۹۹	تأکید عبدالعظیم بر رسالت پیامبر خاتم ﷺ و امامت دوازده امام
۳۹۹	وکیل امام هادی علیه السلام در ری

عبدالعظیم حسنی در نگاه کلی.....	۴۰۱
نتیجه.....	۴۰۲
منابع.....	۴۰۳
نقش حسنیان در گسترش تشیع در اندلس.....	۴۰۶
حمیدرضا مطهری	
چکیده.....	۴۰۶
مقدمه.....	۴۰۷
شکل‌گیری حکومت حسنیان در اندلس.....	۴۰۸
تشیع در عصر حمودیان.....	۴۱۰
شاعران شیعی عصر حمودیان.....	۴۱۲
۱. ابن حنّاط.....	۴۱۲
۲. ابن دراج قسطلی.....	۴۱۳
۳. ابنمقنای اشبونی.....	۴۱۴
۴. عباده بن ماء السماء.....	۴۱۵
تعالیم شیعی در سخن اندیشه‌وران عصر حمودی.....	۴۱۶
الف) امامت.....	۴۱۷
ب) وصایت.....	۴۱۷
ج) شفاعت.....	۴۱۸
د) اظهار دوستی با خاندان پیامبر.....	۴۱۹
اندیشه‌های شیعی در اندلس بعد از حمودیان.....	۴۱۹
نتیجه.....	۴۲۲
منابع.....	۴۲۴

سخن مجمع

«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام]... معرفی مکتب اهل بیت علیهم السلام است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم. چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد.»
(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۱۳۸۶/۵/۲۸)

مکتب اهل بیت علیهم السلام که تبلور اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و متکی بر منبع وحیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استدلال و منطق قوی برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عِلِمُوا مُحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا» [شیخ صدوق (ره)، عیون اخبار الرضا، ج ۲: ۲۷۵]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه اطهار علیهم السلام و نیز مجاهدت هزاران عالم و فقیه، در طی قرون گذشته، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدس سره) و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبان اهل بیت علیهم السلام گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) در سال ۱۳۶۹ شمسی / ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام و حمایت از پیروان اهل بیت علیهم السلام در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت علیهم السلام در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است.

این اثر به مناسبت برگزاری همایش بین المللی سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که با همت مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و همکاری و مشارکت برخی از مؤسسات فرهنگی داخلی برگزار می شود، حاصل تلاش علمی و پژوهشی نویسندگان ارجمندی می باشد که پیرو فرا خوان مقاله از داخل و خارج کشور به دبیرخانه علمی همایش ارسال شده و دارای ارزش علمی قابل قبول بوده اند.

بر خود لازم می‌دانم، از دبیرکل محترم مجمع جهانی اهل بیت (ع) حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای اختری (دام عزه)، معاون محترم امور بین الملل، حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد سالار، معاون محترم امور اجرایی جناب آقای محمدرضا نظام دوست، ستاد برگزاری همایش به ویژه، اعضای محترم کمیته علمی همایش، حضرات آیات و حجج الاسلام والمسلمین آقایان: محمدهادی یوسفی غروی، سیدمنذر حکیم، حمیدرضا مطهری، رمضان محمدی، محمدرضا جباری، محسن الویری، نعمت الله صفری فروشانی، سیدمحمدرضا آلایوب، عباس جعفری و دبیر گروه مطالعات بنیادی تشکر نمایم. همچنین از نویسندگان و همکاران عزیزی که در پی گیری امور همایش، نگارش، ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ مجموعه آثار همایش تلاش کرده اند، تشکر می‌کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت می‌کنم.

همچنین از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - دبیرخانه عالی کانون های فرهنگی هنری مساجد، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ستاد نماز جمعه تهران، جامعه المصطفی (ع) العالمية، موسسه فرهنگی مذهبی حضرت قاسم بن الحسن (ع)، سازمان صدا و سیما، سازمان اوقاف و امور خیریه، شهرداری تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز رسیدگی به امور مساجد، موسسه اطلاعات و تحقیقات اسلامی، انجمن تاریخ پژوهان حوزه علمیه قم که مجمع را در این حرکت عظیم همراهی کرده اند و نیز حجج الاسلام والمسلمین آقایان: سیدمحمدباقر علم الهدی، سیدیدالله شیرمردی، سیدعلی رضا حسینی عارف و برادران گرامی آقایان: عبدالرضا راشد، حسن خاکرند، حسین مهدوی منش، عبدالکریم کرمانی، محمدجواد خرسندی، هادی خوش آمدی، محمد عابدینی، حسین صالحی، قاسم بغدادی، مختار شمس الدینی مطلق، مرتضی قدیری، حسین صمدی و سایر همکارانی که در برپایی هر چه با شکوه تر این همایش نقش داشته اند، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه ی معارف اهل بیت (ع) در سراسر جهان، از دیدگاه ها و پیشنهاد های اساتید، فرهیختگان، صاحب نظران و پژوهش گران ارجمند استقبال می‌کند تا زمینه های بسط و گسترش هر چه بیشتر معارف اهل بیت (ع) فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

نجف لک زایی

معاون امور فرهنگی و دبیر کمیته علمی همایش

فصل اول

زندگی و زمانه امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

تحلیل زندگانی و حوادث ویژه دوران امام حسن (علیه السلام) برگرفته از کتاب انسان ۲۵۰ ساله

مقام معظم رهبری (دام ظلّه)

دوران امام مجتبی (علیه السلام) و حادثه صلح آن بزرگوار با معاویه، یا آن چیزی که به نام صلح نامیده شد، حادثه سرنوشت‌ساز و بی‌نظیری در کل روند انقلاب اسلامی صدر اول بود. دیگر ما نظیر این احادیث را نداشتیم. توضیح کوتاهی راجع به این جمله عرض کنم و بعد وارد اصل مطلب بشوم. انقلاب اسلام، یعنی تفکر اسلام و امانتی که خدای متعال به نام اسلام برای مردم فرستاد، در دوره اول، یک نهضت و یک حرکت بود و در قالب یک مبارزه و یک نهضت عظیم انقلابی، خودش را نشان داد و آن در هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، این فکر را در مکه اعلام کردند و دشمنان تفکر توحید و اسلام، در مقابل آن صف‌آرایی نمودند؛ برای این‌که نگذارند این فکر پیش برود. پیامبر، با نیرو گرفتن از عناصر مؤمن، این نهضت را سازمان‌دهی کرد و یک مبارزه بسیار هوشمندانه و قوی و پیشرو را در مکه به وجود آورد. این نهضت و مبارزه، سیزده سال طول کشید. این، دوره اول بود. بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازمان‌دهی‌ای که کرد، با فداکاری که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا به مدینه تشریف آوردند و آنجا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آنجا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد. این، دوره دوم بود. این روند، در ده سالی که نبی اکرم حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی (علیه السلام) و خلافت آن بزرگوار که تقریباً

شش ماه طول کشید، ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت، تمام روی زمین را هم فرا می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد. در دوران امام حسن (ع)، جریان مخالف، آن چنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر بشود. البته این جریان مخالف، در زمان امام مجتبیٰ (ع) به وجود نیامده بود؛ سال‌ها قبل به وجود آمده بود. اگر کسی بخواهد قدری دور از ملاحظات اعتقادی و صرفاً متکی به شواهد تاریخی حرف بزند، شاید بتواند ادعا کند که این جریان، حتی در دوران اسلام به وجود نیامده بود؛ بلکه ادامه‌ای بود از آنچه که در دوران نهضت پیامبر - یعنی دوران مکه - وجود داشت. بعد از آنکه خلافت در زمان عثمان - که از بنی‌امیه بود - به دست این قوم رسید، ابوسفیان - که در آن وقت، نایبنا هم شده بود - با دوستانش دورهم نشسته بودند. پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید فلانی و فلانی و فلانی. وقتی که خاطر جمع شد همه خودی هستند و آدم بیگانه‌ای در جلسه نیست، به آن‌ها خطاب کرد و گفت: «تَلَقَّوْهُا الْكُؤَه»^۱ یعنی مثل توپ، حکومت را به هم پاس بدهید و نگذارید از دست شما خارج بشود! این قضیه را تواریخ سنی و شیعه نقل کرده‌اند. این‌ها مسائل اعتقادی نیست و ما اصلاً از دیدگاه اعتقادی بحث نمی‌کنیم؛ یعنی من خوش ندارم که مسائل را از دیدگاه بررسی کنم؛ بلکه فقط جنبه تاریخی آن را مطرح می‌کنم. البته ابوسفیان در آن وقت، مسلمان بود و اسلام آورده بود؛ منتها اسلام بعد از فتح یا مشرف به فتح؛ اسلام دوران غربت و ضعف نبود، اسلام بعد

۱. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۳۴.

از قدرت اسلام بود. این جریان، در زمان امام مجتبی علیه السلام به اوج قدرت خودش رسید و همان جریانی بود که به شکل معاویه بن ابی سفیان، در مقابل امام حسن مجتبی علیه السلام ظاهر شد. این جریان، معارضه را شروع کرد و مشکلاتی فراهم نمود؛ تا آنجایی که عملاً مانع از پیش روی آن جریان حکومت اسلامی شد. در باب صلح امام حسن علیه السلام این مسأله را بارها گفته ایم و در کتابها نوشته اند که هر کس حتی خود امیرالمؤمنین هم اگر به جای امام حسن مجتبی علیه السلام بود و در آن شرایط قرار می گرفت، ممکن نبود کاری بکند، غیر از آن کاری که امام حسن علیه السلام کرد. هیچ کس نمی تواند بگوید که امام حسن علیه السلام، فلان گوشه کارش سؤال برانگیز است. نه، کار آن بزرگوار، صد در صد بر استدلال منطقی غیرقابل تخلف منطبق بود. در بین آل رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرشورتر از همه کیست؟ شهادت آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرت مندترین آنها برای حفظ دین در مقابل دشمن، چه کسی بوده است؟ حسین بن علی علیه السلام بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن علیه السلام شریک بودند. صلح را تنها امام حسن علیه السلام نکرد؛ امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام این کار را کردند؛ متنها امام حسن علیه السلام جلو بود و امام حسین علیه السلام پشت سر او بود. امام حسین علیه السلام، جزو مدافعان ایده صلح امام حسن علیه السلام بود. وقتی که در یک مجلس خصوصی، یکی از یاران نزدیک - از این پرشورها و پُر حماسه ها - به امام مجتبی علیه السلام اعتراضی کرد، امام حسین علیه السلام با او برخورد کردند: «وَعَمَزَ الْحَيْنِ حُجْرٌ^۱ هیچ کس نمی تواند بگوید که اگر امام حسین علیه السلام به جای امام حسن علیه السلام بود، این صلح انجام نمی گرفت. نخیر، امام حسین علیه السلام با امام حسن علیه السلام بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن علیه السلام هم

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵، «امام حسین به حجر اشاره ای کرد [و حجر ساکت شد]».

نبود و امام حسین (ع) تنها بود، در آن شرایط، بازهم همین کار انجام می‌گرفت و صلح می‌شد.

پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ

صلح، عوامل خودش را داشت و هیچ تخلف و گریزی از آن نبود. آن روز، شهادت ممکن نبود. مرحوم شیخ راضی آل یاسین در این کتاب *صلح الحسن* - که من در سال ۱۳۴۸ آن را ترجمه کردم و چاپ شده است - ثابت می‌کند که اصلاً جا برای شهادت نبود. هر کشته شدنی که شهادت نیست؛ کشته شدن با شرایطی، شهادت است. آن شرایط، در آن جا نبود و اگر امام حسن (ع)، در آن روز کشته می‌شدند، شهید نشده بودند. امکان نداشت که آن روز کسی بتواند در آن شرایط، حرکت مصلحت‌آمیزی انجام بدهد که کشته بشود و اسمش شهادت باشد و انتحار^۱ نکرده باشد. راجع به صلح، از ابعاد مختلف صحبت کرده‌ایم؛ حالا مسأله این است که بعد از صلح امام حسن مجتبیٰ (ع)، کاری به شکلی هوشمندانه و زیرکانه تنظیم شد که اسلام و جریان اسلامی، وارد کانال آلوده‌ای که به نام خلافت، و در معنا سلطنت، به وجود آمده بود نشود. این، هنر امام حسن مجتبیٰ (ع) بود. امام حسن مجتبیٰ (ع) کاری کرد که جریان اصیل اسلام - که از مکه شروع شده بود و به حکومت اسلامی و به زمان امیرالمؤمنین (ع) و زمان خود او رسیده بود - در مجرای دیگری، جریان پیدا نکند؛ منتها اگر نه به شکل حکومت، زیرا ممکن نبود، لااقل دوباره به شکل نهضت جریان پیدا کند. این، دوره سوم اسلام است. اسلام، دوباره نهضت شد. اسلام ناب، اسلام اصیل، اسلام ظلم‌ستیز، اسلام سازش‌ناپذیر، اسلام، دور از تحریق و مبراً از این که بازیچه دست

۱. (ن ح را) خودکشی کردن.

هواها و هوس‌ها بشود، باقی ماند؛ یعنی در زمان امام حسن (ع)، تفکر انقلابی اسلامی که دوره‌ای را طی کرده بود و به قدرت و حکومت رسیده بود؛ دوباره برگشت و یک نهضت شد. البته در این دوره، کار این نهضت، به مراتب مشکل‌تر از دوره خود پیامبر (ص) بود؛ زیرا شعارها در دست کسانی بود که لباس مذهب را بر تن کرده بودند درحالی‌که از مذهب نبودند. مشکلی کار ائمه هدی (ع) این‌جا بود. البته من از مجموعه روایات و زندگانی ائمه (ع) این‌طور استنباط کرده‌ام که این بزرگواران، از روز صلح امام مجتبی (ع) تا اواخر، دائماً درصدد بوده‌اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و برپا کنند. در این زمینه، روایاتی هم داریم. البته ممکن است بعضی دیگر، این نکته را این‌طور نبینند و طور دیگری ملاحظه بکنند؛ اما تشخیص من این است. ائمه می‌خواستند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل بشود و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته شدن و آلوده شدن به آلودگی‌های هواهای نفسانی دور است، روی کار بیاید؛ ولی این کار مشکلی است. در دوران نهضت یعنی دوران خلافت خلفای سفیانی و مروانی و عباسی، مهم‌ترین چیزی که مردم احتیاج داشتند، این بود که اصالت‌های اسلام و جرقه‌های اسلام اصیل و قرآنی را در لابه‌لای حرف‌های گوناگون و پراکنده ببینند و بشناسند و اشتباه نکنند. بی‌خود نیست که ادیان، این‌همه روی تعقل و تدبر انسان‌ها تکیه کرده‌اند. بی‌خود نیست که در قرآن کریم، این‌همه روی تفکر و تعقل و تدبر انسان‌ها تکیه شده است؛ آن‌هم درباره اصلی‌ترین موضوعات دین، یعنی توحید است. باطن توحید، اقیانوس بی‌کرانه‌ای است که اولیای خدا در آن غرق می‌شوند. توحید، وادی بسیار با عظمتی است؛ اما در چنین وادی با عظمتی، باز از مؤمنین و مسلمین و موحدین خواسته‌اند که با تکیه به تفکر و تدبر و تعقل، پیش بروند. واقعاً هم

عقل و تفکر می‌تواند انسان را پیش ببرد. البته در مراحل مختلف، عقل به نور وحی و نور معرفت و آموزش‌های اولیای خدا، تجهیز و تغذیه می‌شود؛ لیکن بالاخره آنچه پیش می‌رود، عقل است. بدون عقل، نمی‌شود هیچ‌جا رفت. ملت اسلامی، در تمام دوران چند صدساله‌ای که چیزی به نام خلافت، بر او حکومت می‌کرد یعنی تا قرن هفتم که خلافت عباسی ادامه داشت، البته بعد از انقراض خلافت عباسی، باز در گوشه و کنار، چیزهایی به نام خلافت وجود داشت؛ مثل زمان ممالیک در مصر و تا مدت‌ها بعد هم در بلاد عثمانی و جاهای دیگر - آن چیزی که مردم احتیاج داشتند بفهمند، این بوده که عقل را قاضی کنند، تا بدانند آیا نظر اسلام و قرآن و کتاب الهی و احادیث مسلمة راجع به اولیای امور، با واقعیت موجود تطبیق می‌کند، یا نه. این، چیز خیلی مهمی است..... دوران خلافت مروانی و سفیانی و عباسی، دورانی بود که ارزش‌های اسلامی از محتوای واقعی خودشان خالی شدند. در صورت‌هایی باقی ماند؛ ولی محتواها، به محتواهای جاهلی و شیطانی تبدیل شد. آن دستگاہی که می‌خواست انسان‌ها را عاقل، متعبد، مؤمن، آزاد دور از آلائش‌ها، خاضع عندالله و متکبر در مقابل متکبران تربیت کند و بسازد - که بهترینش، همان دستگاه مدیریت اسلامی در زمان پیامبر بود - به دستگاہی تبدیل شد که انسان‌ها را با تدابیر گوناگون، اهل دنیا و هوی و شهوات و تملق و دوری از معنویات و انسان‌های بی‌شخصیت و فاسق و فاسدی می‌ساخت و رشد می‌داد. متأسفانه، در تمام دوران خلافت اموی و عباسی، این‌طور بود. در کتاب‌های تاریخ، چیزهایی نوشتند که اگر بخواهیم آن‌ها را بگوییم، خیلی طول می‌کشد. از زمان خود معاویه هم شروع شد. معاویه را معروفش کردند؛ یعنی مورخان نوشتند که او آدمی حلیم و با ظرفیت بوده و به مخالفانش اجازه می‌داده که در مقابلش حرف بزنند و هر چه می‌خواهند،

بگویند. البته در برهه‌ای از زمان و در اوایل کارش، شاید همین‌طور هم بوده است؛ لیکن در کنار این بُعد، ابعاد دیگر شخصیت او را کمتر نوشته‌اند. این‌که او چطور اشخاص و رؤسا و وجوه و رجال را وادار می‌کرد که از عقاید و ایمان خودشان دست بکشند و حتی در راه مقابله با حق، تجهیز بشوند. این‌ها را خیلی‌ها ننوشته‌اند. البته باز هم در تاریخ ثبت است و همین‌هایی را هم که ما الان می‌دانیم، باز یک عده نوشته‌اند.

مردمانی که در آن دستگاه‌ها پرورش پیدا می‌کردند، عادت داده می‌شدند که هیچ‌چیزی را برخلاف میل و هوای خلیفه، بر زبان نیاورند. این، چه جامعه‌ای است؟! این، چطور انسانی است؟! این، چطور اراده الهی و اسلامی در انسان‌هاست که بخواهند مفسد را اصلاح کنند و از بین ببرند و جامعه را جامعه‌ای الهی درست کنند؟ آیا چنین چیزی، ممکن است؟!

جاحظ و یا شاید ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند که معاویه در دوران خلافتش، با اسب به مکه می‌رفت. یکی از رجال آن روز هم در کنار او بود. معاویه سرگرم صحبت با آن شخص بود. پشت سر این‌ها هم عده‌ای می‌آمدند. معاویه مفاخر اموی و جاهلی خودش را نقل می‌کرد که در جاهلیت، این‌جا این‌طوری بود، آن‌طوری بود، پدر من ابوسفیان چنین کرد، چنان کرد. بچه‌ها هم در مسیر، بازی می‌کردند و ظاهراً سنگ می‌انداختند. در این بین سنگی به پیشانی کسی که کنار معاویه اسب می‌راند و حرکت می‌کرد، خورد و خون جاری شد. او چیزی نگفت و حرف معاویه را قطع نکرد و تحمل کرد. خون، روی صورت و محاسنش ریخت. معاویه همین‌طور که سرگرم صحبت بود، ناگهان به‌طرف این مرد برگشت و دید خون‌روی صورت اوست. گفت: از پیشانی تو خون می‌ریزد. آن فرد، در جواب معاویه گفت: خون؟! از صورت؟! کو؟ کجا؟ وانمود کرد که از

بس مجذوب معاویه بوده، خوردن این سنگ و مجروح شدن پیشانی و ریختن خون را نفهمیده است! معاویه گفت: عجب، سنگ به پیشانیت خورده، ولی تو نفهمیدی؟! گفت: نه من نفهمیدم. دست زد و گفت: عجب، خون؟! بعد به جان معاویه یا به مقدسات قسم خورد که تا وقتی تو نگفتی، شیرینی کلام تو نگذاشت که بفهمم خون جاری شده است! معاویه پرسید: سهم عطیه‌ات در بیت‌المال، چه قدر است؟ مثلاً گفت: فلان قدر، معاویه گفت: به ظلم کرده‌اند، این را باید سه برابر کنند! این، فرهنگ حاکم بر دستگاه حکومت معاویه بود.

کسانی که در این دوران، تملق رؤسا و خلفا را می‌گفتند، کارها بر اساس صلاحیت و شایستگی‌شان واگذار نمی‌شد. اصولاً عرب، به اصل و نسب خیلی اهمیت می‌دهد. فلان کس، از کدام خانواده است؟ پدرانش، چه کسانی بودند؟ این‌ها حتی رعایت اصل و نسب را هم نمی‌کردند..... در زمان عبدالملک و بعضی پسرهای او، یک نفر به نام یوسف بن عمر ثقفی را مدت‌های مدید بر عراق گماشتند. او سال‌ها حاکم و والی عراق بود. این شخص آدم عقده‌ای بدبختی بود که از عقده‌ای بودنش، چیزهایی نقل کرده‌اند. مرد کوچک‌جثه و کوچک‌اندامی بود که عقده کوچکی جثه خودش را داشت. وقتی که پارچه‌ای به خیاط می‌داد تا بدوزد، از خیاط سؤال می‌کرد که آیا این پارچه به‌اندازه تن من است؟ خیاط به این پارچه نگاه می‌کرد و اگر مثلاً می‌گفت این پارچه برای اندام شما اندازه است و بلکه زیاد هم می‌آید، فوراً پارچه را از این خیاط می‌گرفت و دستور می‌داد که او را مجازات هم بکنند! خیاط‌ها این قضیه را فهمیده بودند. به همین خاطر، وقتی پارچه‌ای را به خیاط عرضه می‌کرد و می‌گفت برای من بس است یا نه، خیاط نگاه می‌کرد و می‌گفت نه، این پارچه ظاهراً برای هیکل و جثه شما باید کم بیاید و باید خیلی زحمت بکشیم، تا آن را مناسب تن شما

دریباوریم! او هم با این که می دانست خیاط دروغ می گوید، ولی خوشش می آمد؛ این قدر احمق بود! او همان کسی است که زید بن علی (ع) را در کوفه به شهادت رساند. چنین کسی، سال ها بر جان و مال و عرض^۱ مردم مسلط بود. نه یک اصل و نسب درستی، نه یک سواد درستی، نه یک فهم درستی داشت؛ ولی چون به رأس قدرت وابسته بود، به این سمت گماشته شده بود. این ها آفت است.

این ها برای یک نظام، بزرگ ترین آفت هاست. این جریان، همین طور ادامه پیدا کرد. در کنار این، جریان مسلمانی اصیل، جریان اسلام ارزشی، جریان اسلام قرآنی - که هیچ وقت با آن جریان حاکم، اما ضد ارزش ها کنار نمی آمد. نیز ادامه پیدا کرد که مصداق بارز آن، ائمه هدی (ع) و بسیاری از مسلمانان همراه آنان بودند. به برکت امام حسن مجتبی (ع)، این جریان ارزشی نهضت اسلامی، اسلام را حفظ کرد. اگر امام مجتبی این صلح را انجام نمی داد، آن اسلام ارزشی نهضتی باقی نمی ماند و از بین می رفت؛ چون معاویه بالاخره غلبه پیدا می کرد. وضعیت، وضعیتی نبود که امکان داشته باشد امام حسن مجتبی (ع) غلبه پیدا کند. همه عوامل، در جهت عکس غلبه امام مجتبی (ع) بود. معاویه غلبه پیدا می کرد؛ چون دستگاه تبلیغات در اختیار او بود. چهره او در اسلام، چهره ای نبود که نتوانند و متوجه کنند و نشان بدهند. اگر امام حسن (ع) صلح نمی کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر (ص) را از بین می بردند و کسی را باقی نمی گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می رفت و ذکر اسلام برمی افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمی رسید. اگر بنا بود امام مجتبی (ع)، جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر (ص) منتهی بشود، امام حسین (ع) هم باید در همین ماجرا کشته می شد، اصحاب برجسته هم باید کشته می شدند، حجر بن عدی ها هم باید کشته می شدند،

۱. (ع رض) آبرو، ناموس.

همه باید از بین می‌رفتند و کسی که بماند و بتوان از فرصت‌ها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش بازهم حفظ کند، دیگر باقی نمی‌ماند. این، حق عظیمی است که امام مجتبیٰ (ع) بر بقای اسلام دارد. ۱۳۶۹/۱/۲۲

البته این صلح، تحمیلی بود؛ اما بالاخره صلحی واقع شد. باید گفت حضرت، دل نداد. همین شرایطی که حضرت قرارداد، درواقع پایه کار معاویه را متزلزل کرد. خود این صلح و شرایط امام حسن (ع) همه‌اش یک مکر الهی بود. «وَمَكْرُو وَمَكْرَالله»^۱ بود. یعنی اگر امام حسن (ع) می‌جنگید و در این جنگ کشته می‌شد - که به احتمال قوی به دست اصحاب خودش که جاسوسان معاویه آن‌ها را خریده بودند، کشته می‌شد - معاویه می‌گفت من نکشتم، اصحاب خودش کشتند. به عزاداری هم می‌پرداخت و بعد تمام اصحاب امیرالمؤمنین را تار و مار می‌کرد. یعنی، دیگر چیزی به نام تشیع باقی نمی‌ماند تا عده‌ای در کوفه پیدا شوند و بعد از بیست سال، امام حسن (ع) را دعوت کنند. اصلاً چیزی باقی نمی‌ماند. امام حسن (ع) شیعه را حفظ کرد، یعنی بنا را حفظ کرد تا بعد از بیست سال، بیست و پنج سال، حکومت به اهل بیت برگردد. ۱۳۷۹/۳/۱۳

پس از این که امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد، نادانان و ناآگاهان با زبان‌های مختلف حضرت را نکوهش می‌کردند؛ گاهی او را ذلیل کننده مؤمنین^۲ می‌دانستند، و می‌گفتند شما این مؤمنین پرشور پر حماسه‌ای که در مقابل معاویه قرار داشتند، با صلح خودتان خوار کردید و تسلیم پرشور پر حماسه‌ای که در مقابل معاویه قرار داشتند، با صلح خودتان خوار کردید و تسلیم معاویه نمودید، گاهی تعبیرات محترمانه‌تر و مؤدبانه‌تری به کار می‌بردند ولی مضمون یکی بود.

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۵۴، «آن‌ها [دشمنان] مکر کردند و خدا هم [در پاسخ آن‌ها] مکر در میان آورد.»

۲. تحف العقول، ص ۳۰۸، «یا مُذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ».

امام حسن علیه السلام در برابر این اعتراض‌ها و ملامت‌ها جمله‌ای را خطاب به آنان می‌گفتند که شاید در سخنان آن حضرت از همه جملات رساتر و بهتر باشد و آن جمله این است: «ما تدری لعلَّه فِتْنَةُ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ اِلَى حَیْن»^۱ چه می‌دانی و از کجا می‌دانی، شاید این، یک آزمونی برای شما است؟ و شاید یک متاع و بهره‌ای است برای معاویه تا زمانی محدود، و این جمله اقتباس از آیه قرآن است.

این، به‌روشنی نشان می‌دهد که حضرت در انتظار آینده‌ای است، و آن آینده چیزی جز این نمی‌تواند باشد که حکومت غیرقابل قبول از نظر امام حسن علیه السلام که بر حق نیست باید کنار برود و حکومت مورد نظر سر کار بیاید. لذا به این‌ها می‌گوید که شما از فلسفه کار اطلاع ندارید. چه می‌دانید شاید مصلحتی در این کار وجود دارد؟

در آغاز صلح، دو نفر از سران شیعه - مُسَيَّب بن نَجَبَه و سلیمان بن صُرَد - با عده‌ای از مسلمانان خدمت امام مجتبی مشرف شدند. گفتند ما نیروی زیادی داریم، از خراسان و از عراق و و این‌ها را در اختیار شما می‌گذاریم و حاضریم معاویه را تا شام تعقیب کنیم. حضرت آن‌ها را در خلوت به حضور خواستند و مقداری با آنان سخن گفتند. پس از این‌که بیرون آمدند آرام شده بودند، و نیروهایشان را رها کرده و پاسخ روشنگری هم به عده همراهان خودشان ندادند. طه حسین^۲ مدعی است که این دیدار در حقیقت سنگ زیربنای اصلی مبارزات تشیع را گذاشت، یعنی می‌خواهد بگوید امام حسن علیه السلام و امام

۱. بحار/الانوار، ج ۴۴، ص ۵۶، برگرفته از آیه ۱۱۱ سوره مبارکه انبیاء: «و نمی‌دانم، شاید آن برای شما آزمایشی

و [مهلت] برخورداری تا زمانی [معین] باشد.»

۲. نویسنده و مورخ معاصر مصری.

حسن (ع) با این‌ها نشستند و مشورت کردند، و در همین دیدار تشکیلات عظیم شیعی را به وجود آوردند.

بنابراین در زندگی امام حسن (ع) و در کلمات این بزرگوار، این معنی واضح است، گر چه در آن دوران زمینه چنین قیامی آماده نبود، زیرا رشد مردم کم و تبلیغات و امکانات مالی دشمن خیلی فراوان بود. دشمن از شیوه‌هایی استفاده می‌کرد که امام حسن (ع) نمی‌توانست از آن شیوه‌ها استفاده کند، مثل دادن پول‌های بی‌حساب، جمع کردن افراد غیر موجه و ناصالح که امام از این کارها نمی‌توانست بکند، چراکه دست او باز بود، و دست امام حسن (ع) بسته. پاسدار اسلام، ش ۶

روایتی از حضرت صادق (ع) است که می‌فرماید: «وَقَفْتُ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّعِينِ»^۱ در تقدیرات الهی این بوده که فاصله سی سال از شهادت امیرالمؤمنین (ع) و ده سال بعد از شهادت امام حسن (ع) امر حکومت به دست اهل بیت برگردد. متنها، نتیجه به این بزرگی، کی حاصل شود؟ وقتی مردم، مقدماتش را بااراده و با تصمیم خودشان فراهم کرده باشند. خدای متعال که با کسی قوم و خویشی ندارد! کاری که به عهده مردم بود، انجام نگرفت. کاری که به عهده امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بود، آن‌ها انجام دادند؛ اما کاری که به عهده خواص بود - از عبدالله جعفر و عبدالله عباس تا بقیه - انجام نشد. حتی همان‌هایی که بعد به کربلا آمدند و همراه با امام حسین (ع) جنگیدند، در زمان جناب مُسَلِّم، کاری که باید می‌کردند، نکردند. کوتاهی کردند، و الاً مسلم آن طور نمی‌شد. باید قضیه را تمام می‌کردند که نکردند. خُب؛ این نکردن‌ها، موجب شد که حادثه کربلا پیش آید. بعد حضرت می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى

۱. /الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸، «همانا خدای متعال، وقت این امر را در سال هفتاد قرار داد.»

عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ^۱ یعنی عقب افتاد ظاهراً؛ به نظرم به سال صد و چهل رسید. یعنی هفتادسال عقب افتاد. سال‌هایی است که بنی‌عباس بر سر قدرت بودند... یعنی معلوم می‌شود که صلح امام حسن (علیه السلام) زمینه‌ای برای یک کار بزرگ شد، و الا ائمه، این‌طور نبود که قضیه را رها کنند. قضیه ولایت و حکومت، مگر کوچک بود؟! اساس و محور دین، این بود. منتها دیگر این وضع پیش آمد.^{۱۳۷۹/۳/۱۳}

درباره این صلح حرف‌های زیادی زده شده، اما آنچه که می‌خواهم عرض کنم، برخورد با مسأله صلح امام حسن (علیه السلام) از یک دیدگاه تازه است. چون این حادثه یک مقطع تاریخی بسیار حساسی است که اهمیت حادثه را بیش‌تر می‌کند از یک حادثه سیاسی در طول تاریخ اسلام. پر است تاریخ اسلام از حوادث گوناگون حوادث زمان پیغمبر، حوادث زمان امیرالمؤمنین، حوادث دوران زندگی ائمه (علیهم السلام) و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس - تاریخ اسلام یک تاریخی است پُر از حوادث دوران گوناگون لکن کم‌تر به کل تاریخ اسلام. یعنی شاید مثل این حادثه - حادثه صلح امام حسن - در تعیین‌کنندگی نسبت به کل تاریخ اسلام. یعنی شاید مثل این احادیث، جریان حرکت اسلام و تاریخ اسلام در طول قرن‌های متمادی. حادثه، بسیار حادثه مهمی است از این نظیر.

خلاصه، این حادثه عبارت است از تبدیل جریان خلافت به سلطنت. جمله، خیلی پرمغز و پر بار است اگر ما در آن تأمل کنیم. خلافت نوعی از حکومت است، سلطنت نوعی دیگر؛ و این‌ها با هم تمایزشان در یک خصوصیت و دو خصوصیت و پنج خصوصیت نیست. دو جریان جداگانه و به کلی متمایز از یک-

۱. /الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸، «چون حسین کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آن را تا صد و چهل به تأخیر انداخت.»

دیگر در اداره و حکمرانی بر مسلمین و بر کشور و بر جامعه اسلامی وجود دارد، یکی جریان سلطنت و یک جریان خلافت. و در این حادثه قطار عظیم تاریخ اسلام و زندگی اسلامی خط عوض کرد؛ مثل خط عوض کردن‌هایی که شما می‌بینید یک جاهایی یک قطاری دارد طرف شمال می‌رود، در یک نقطه خاصی سوزن بان با جابه‌جا کردن خطوط صد و هشتاد درجه مسیر حرکت قطار را عوض می‌کند، قطار را روانه می‌کند به سمت جنوب، البته این صد و هشتاد درجه در همان لحظه عوض شدن خط محسوس رسید. نیست، لکن در مآل^۱ وقتی که انسان نگاه می‌کند، یک چنین چیزی را مشاهده می‌کند. من حادثه را از این دیدگاه می‌بینم.

...بعد از صلح امام حسن (ع) یک جریان جای خودش را داد به یک جریان دیگر. قدرت از دست یک خط، به تعبیر امروز، افتاد به دست خطی دیگر. ممیزات و مشخصات این دو خط چیست؟ این دو جریانی که جایشان را عوض کردند با هم، خصوصیاتشان چه بود؟ این مطلب اول. مطلب دوم، روش‌های جریان باطل، که قدرت را به دست گرفت برای کسب قدرت و تسلط بر جامعه چه روش‌هایی بود؟ مسأله سوم، روش‌های جریان حق که قدرت را از دست داد- یعنی جریان امام حسن (ع) - برای مقاومت در مقابل جریان باطل چه بود؟ او از چه روش‌ها و شیوه‌هایی استفاده می‌کرد؟ چهارم، تحلیل شکست. چه شد که جریان حق در این ماجرا شکست خورد؟ این تحلیلش چیست؟ پنجم، رفتار گروه فاتح با گروه مغلوب چه بود؟ که یکی از آن فصل‌های بسیار آموزنده و عبرت‌انگیز، همین فصل است. ششم، رفتار گروه مغلوب در مقابل گروه فاتح

۱. (اول) باز گشت، نگاه به عقب.

چگونه بود؟ چه سیاستی، چه استراتژی را این‌ها انتخاب کردند و سرانجام کار چه شد؟ هفتم سرانجام. این هفت مسأله است.

در مورد ممیزات دو جریان خیلی خصوصیات مربوط است به جریان حق و خصوصیات دیگری مربوط است به جریان باطل. که اگر یکی یکی بشمارم یک فهرست طولانی می‌شود، من جمع‌بندی کردم؛ که جریان حق یعنی جریان امام حسن (ع) اصالت را می‌دادند به دین. برایشان اصل، دین بود. دین یعنی چه؟ یعنی هم در ایمان مردم و اعتقاد مردم، دین باقی بماند و مردم به دین متعبد و پایبند بمانند در ایمان و عمل؛ و هم دین در اداره جامعه حاکمیت داشته باشد. اصل برای این‌ها این بود که جامعه با اداره دین و با قدرت دین و حاکمیت دین حرکت کند و نظامی باشد اسلامی. قدرت داشتن، حکومت داشتن، دست خودشان کار بودن مسأله دوم، سوم و چهارم و هکذا بود، مسائل دیگر، فرعی بود. مسأله اصلی این بود که این نظام و این جامعه با حاکمیت دین اداره بشود و افرادی که در این جامعه هستند، ایمان دینی در دلشان باقی بماند و در دلشان عمق و رسوخ پیدا کند. جریان اول مشخصه‌اش این بود. جریان دوم برایش اصل این بود که قدرت را به دست بگیرد به هر قیمتی. می‌خواست حاکم باشد.... این سیاست حاکم بر جریان دوم بود. مسأله برایش این بود که قدرت را به دست بگیرد، حالا با هر قیمتی، با هر شیوه‌ای، هر جور بشود قدرت را در دست نگه داشت. کما این‌که این روش سیاسیون معمول دنیا است. ارزش‌ها و اصول برایشان اصل نیست. اگر توانستند اصولی در ذهنشان بود حفظ بکنند، خُب حفظ می‌کنند؛ اگر نتوانستند برایشان اصل این است که این قدرت در دست خودشان بماند. این برایشان مهم است. این بسیار مرز حساس و مهمی است. ممکن است هر دو جریان به ظواهر مذهب هم عمل بکنند، کما این‌که در جنگ بین امیرالمؤمنین (ع)

و معاویه همین جور بود. یک روز عده‌ای از سپاهیان امیرالمؤمنین (ع) در جنگ صفین که معاویه و امیرالمؤمنین (ع) در مقابل هم می‌جنگیدند - دچار تردید شدند. یک‌چند نفری توی این‌ها از این آدم‌های شبهه‌دار که یک فکری می‌آید به ذهنشان، نمی‌توانند خودشان حل کنند، به یک آدم‌حسابی هم مراجعه نمی‌کنند، همان را بنا می‌کنند هی اشاعه دادن، یک مجموعه‌ای و یک دایره نادرستی درست کردن پیرامون خودشان، یک عده از این افراد دچار تردید شدند. گفتند ما چرا با هم می‌جنگیم؟ آن‌ها هم نماز می‌خوانند، ما هم نماز می‌خوانیم؛ آن‌ها هم قرآن می‌خوانند، ما هم قرآن می‌خوانیم؛ آن‌ها اسم پیغمبر را می‌آورند، ما هم اسم پیغمبر را می‌آوریم؛ دچار تردید شدند. عمار یاسر - که در تاریخ صدر اسلام، من نسبت به عمار یاسر یک تنبّه و توجهی پیدا کردم - این بزرگوار تحلیل‌گر و روشن‌گر مسائل بسیار شبهه‌ناک و دقیقی است که آن روز مورد غفلت و جهالت قرار می‌گرفته. شأن عمار یاسر این است در تاریخ اسلام. اگر ما مالک اشتر را به شمشیرش و شجاعتش می‌شناسیم، عمار یاسر را به زبانش و فکرش و بینش صحیحش و روشن‌گری بسیار کار سازش در تاریخ صدر اسلام باید بشناسیم. من کمتر جایی از آن موارد شبهه را سراغ دارم در دوران امیرالمؤمنین (ع) که پای عمار یاسر آنجا نباشد و او حضور نداشته باشد. یک چیز فوق‌العاده‌ای است این بزرگوار. عمار یاسر اطلاع پیدا کرد که یک عده‌ای دچار این شبهه شدند، خودش را رساند و حقایقی را برای این‌ها بیان کرد. برایشان روشن کرد که مسأله، مسأله این ظواهر نیست که او هم نماز می‌خواند، تو هم نماز می‌خوانی. گفت به خدا قسم من در یک جنگ دیگری، دیدم همین دو پرچم را در مقابل هم. این پرچمی که امروز امیرالمؤمنین (ع) در زیر آن قرار گرفته، درست همین پرچم در مقابل آن پرچمی قرار گرفته بود که امروز معاویه زیر آن قرار گرفته، و او جنگ بدر بود. در

جنگ بدر همین دو پرچم - پرچم بنی هاشم و پرچم بنی امیه - در مقابل هم بودند، زیر این پرچم رسول اکرم (ص) بود و زیر آن پرچم همین معاویه و پدرش و زیر این پرچم پیغمبر و همین امیرالمؤمنین حضور داشتند. این ها اختلافشان اختلاف اصولی است. به این ظواهر نگاه نکنید، شبهه را از ذهن این ها برطرف کرد. پس گاهی همان جریانی که اصل برایش قدرت هست، ظواهر اسلامی را هم ملاحظه می کند، این دلیل نیست؛ باید باطن کار را نگاه کرد و هوشیارانه تشخیص داد که کدام جریان منطبق با کجاست، این مطلب اول. مشخص این دو جریان این است؛ قدرت گرایی در یک طرف و اصول گرایی و ارزش های اسلامی را قبول داشتن، برایش تلاش کردن، در راهش مجاهدت کردن. در یک طرف بنیادگرایی است، اصول گرایی است، ارزش های اصیل را حفظ کردن است، در یک جهت نه، قدرت گرایی است، قدرت را می خواهد به دست بگیرد. حالا یک وقت این جور می شود، یک وقت نه، قدرت گرایی است، قدرت را می خواهد به دست بگیرد. حالا یک وقت این جور می شود، یک وقت آن جور می شود، هر جور شد می خواهد در اختیارش زمام قدرت را داشته باشد. این مطلب اول. و اما آن جریان باطل از چه روش هایی استفاده می کند؟ این هم خیلی توجه برانگیز است. روش های باطل کلاً آمیزه ای است از چند چیز، یعنی نقشه معاویه یک نقشه ای است که از چند قسمت در کار حفظ قدرت و تعمیق قدرت تشکیل شده، هر کدام از این بخش ها در یک جا عملکرد و کاربرد دارد. آن چند چیز عبارتند: یکی قدرت نمایی. یک جاهایی به شدت قدرت نمایی می کند، سرکوب می کند. یکی پول، که کارسازترین چیز در اختیار عوامل شر آفرین است. دیگری تبلیغ، چهارمی سیاسی کاری؛ یعنی روش های سیاسی و شل کن سفت کن های سیاسی، این مجموعاً روش های معاویه است. شما یک جا می بینید که معاویه شدت عمل

را به جایی می‌رساند که حجر بن عدی را که از صحابه پیغمبر است و برایش گران هم تمام می‌شود کشتن او، اما می‌کشد. رُشید هجری را تعقیب می‌کند، دنبال می‌کند، بالاخره می‌کشد. زیاد بن ابیه را که یک فرد ظالم و عقده‌ای و بی‌بته و بی‌ریشه‌ای بود و اصلاً هم قدرت‌طلب و بداخلاق بود، این را حاکم می‌کند بر کوفه یعنی مرکز سلطه تفکر شیعی و تفکر ولایتی و به او اجازه و اختیار می‌دهد که هر کار می‌خواهی بکن؛ که درباره زیاد ابن ابیه مورخین نوشته‌اند: «أَخَذَكَ بِالْظَّنِّ، وَ قَتَلَكَ أَوْلِيَاءُهُ بِالثُّمَّة»^۱ هر کسی که مورد کوچک‌ترین سوءظنی قرار می‌گرفت که این گرایش دارد به اهل بیت (ع)، این را می‌گرفتند زندانی می‌کردند، زیر شکنجه می‌گذاشتند، هرکسی که متهم می‌شد به این‌که همکاری کرده با خاندان پیغمبر و با آن جریان مغلوب، او را می‌کشتند، از بین می‌بردند. غوغایی بود در کوفه و در عراق که مرکز حاکمیت تشیع و خاندان پیغمبر بود. یک‌جا این جوری قدرت‌نمایی می‌کرد. همین معاویه در یک مورد دیگر شما می‌بینید که یک پیر زنی مثلاً می‌آید از فلان قبیله، بنا می‌کند به معاویه فحش دادن، بدگویی کردن که تو چنین کردی، چنان کردی، چنان کردی، فلان کردی، می‌خندد، نوازشش می‌کند، محبت بهش می‌کند، هیچ‌چیز هم نمی‌گوید. عدی بن حاتم می‌آید پیش معاویه درحالی‌که دو چشمانش نابینا شده بود؛ معاویه می‌گوید: عدی! علی با تو انصاف نکرد، تو دو پسر را در جنگ‌های علی با من از دست دادی، اما علی دو پسر خودش حسن و حسین را نگه داشت. عدی بن حاتم گریه کرد گفت: معاویه، من با علی انصاف نکردم، که علی به شهادت رسید و به

۱. بحار/انوار، ج ۴۴، ص ۲۱۴، «گروهی را به گمان و شبهه ای دست‌گیر می‌کنی و دوستان خدا را به سبب تهمت به قتل می‌رسانی!»

لقای خدا پیوست و من هنوز زنده‌ام.^۱ در مجلس معاویه هر وقت یکی از وابستگان به اهل بیت حضور داشت و در آن کم‌ترین اهانتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌شد او با شجاعت، با صراحت، با قدرت به معاویه و یارانش حمله می‌کرد و معاویه هم می‌خندید، تلطف می‌کرد، حتی گاهی گریه می‌کرد، می‌گفت: بله، راست گفتید. شاید برای شما باورنکردنی باشد اما این واقعیتی است، تبلیغات همین است. تبلیغات، مسموم‌ترین و خطرناک‌ترین ابزارهایی بوده که در طول تاریخ، باطل از او استفاده کند. برای خاطر این که تبلیغ اگر بخواهد به‌طور کامل ذهن‌ها را بپوشاند، احتیاج دارد به بازیگری، احتیاج دارد به دروغ و فریب. جریان حق اهل دروغ و فریب نیست. آن جریان باطل است که برایش هیچ چیز مهم نیست. مهم این است که یک حقیقتی به شکل دیگری در چشم مردم وانمود بشود. از تمام ابزارها استفاده می‌کنند و کردند.

اینی که شما شنیدید از زبان گوناگون که وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در محراب به شهادت رسید، مردم شام تعجب کردند که علی محراب چه کار می‌کرده؟ محراب که مال نمازخوان‌هاست! بعضی باور نمی‌کنند این را، این واقعیت دارد. در طول چندین سال حکومت معاویه و قبل از معاویه، برادرش برادر بزرگترش، یزید بن ابن سفیان آن‌چنان تبلیغات را در شام مظلّم کرده بودند و غبارآلوده کرده بودند فضای ذهنی را، که کسی غیر از این نمی‌توانست اصلاً چیزی بفهمد، این همین است. تبلیغ به نفع خاندان بنی‌امیه و معاویه و علیه خاندان پیغمبر. این واقعیتی است که در جهان اسلام تا حدود صدسال، بعد از هجرت یعنی شاید حدود چهل، پنجاه سال بعد از دوران خود امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین را بر روی منبرها لعنت می‌کردند این که گفتم لعنت در دنیای اسلام کار معاویه است و کار اخلاق

معاویه، این همین است. بعضی‌ها، متهم کردند شیعه را و ملامت کردند که چرا بعضی از صحابه را مورد طعن و لعن قرار می‌دهند؛ این کاری است که آن‌ها کردند، این کاری است که معاویه کرد. امیرالمؤمنین را، علی بن ابی طالب را، «أَفْضَلُ الْقَوْمِ^۱ و أَقْدَمُهُمْ اسَلاماً»^۲ را و نزدیک‌ترین اصحاب پیغمبر را این‌ها سال‌ها، ده‌ها سال در منبرها به بدی و زشتی یاد کردند و او را لعنت کردند تا زمان عمر بن عبدالعزیز. او وقتی که خلیفه شد ممنوع کرد، گفت کسی دیگر حق ندارد این کار را بکند. بعد از عبدالملک بن مروان دو پسرش ولید و سلیمان پشت سر هم حکومت کردند حدود شاید دوازده سال؛ بعد از آن‌ها عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و بعد از عمر بن عبدالعزیز که دو سال و اندی هم او خلافت کرد، حدود دو سال دو پسر دیگر عبدالملک یعنی یزید و هشام به حکومت رسیدند. عمر بن عبدالعزیز جلوی‌شان را گرفت. نگذاشت که دیگر کسی امیرالمؤمنین را لعن کند، تا آن وقت می‌کردند. یکی از کارها این بود. خُب اول البته مردم تعجب می‌کردند، لکن یواش‌یواش عادت کردند. در تاریخ خواندم که هیچ قاری و محدث و راوی دین در دنیای اسلام باقی نماند مگر این‌که دستگاه حکومت معاویه و جانشینان معاویه، آن‌ها را وادار کردند که در مذمت اهل بیت و در مدح دشمنان اهل بیت حدیث درست کنند و آیه تفسیر کنند و امثال این‌ها. همین سَمْرَه بن جُنْدَب معروف که روایت معروف «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ»^۳ مربوط

۱. /الکافی، ج ۱۵، ص ۲۰۱، «كَانَ عَلِيٌّ أَفْضَلَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ عَلِيٌّ بَرْتَرِينَ مَرْدَمِ بَاسِ از رسول خدا بود.»

۲. عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۱، ص ۳۸۳، «..... قَدْ زَوَّجْتُكَ أَقْدَمَهُمْ إِسْلاماً، وَ أَعْظَمَهُمْ جِلْماً، وَ أَحْسَنَهُمْ خُلُقاً، وَ أَعْلَمَهُمْ بِاللَّهِ عِلْماً؛ [رسول خدا خطاب به فرزندشان حضرت صدیقه کبری می‌فرمایند:] قطعاً تو را به ازدواج کسی در آوردم که با سابقه ترین مردم در اسلام، بردبارترین آن‌ها، خوش اخلاق‌ترین آن‌ها و داناترینشان نسبت به خداوند است.»

۳. من لا یحضره الفقیه / ج ۴ / ص ۳۳۴، «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِی الْإِسْلام؛ در اسلام نه زیان دیدنی هست و نه زیان رساندنی.»

به اوست که یکی از اصحاب پیغمبر است متنها آن صحابی است که پیغمبر نسبت به او غضب کردند. به خاطر آن داستان معروفی که یک درختی داشت در زمینی متعلق به یک خانواده‌ای و می‌رفت مزاحم این‌ها می‌شد، وارد آن خانه می‌شد سر زده، بدون این‌که خبر بکند، این خانواده نشسته بودند، زن، بچه، بزرگ، یک‌وقت می‌دیدند یک مردی وارد این خانه شد، چیه، یک درخت خرما این‌جا توی این زمینی که خانه این‌هاست، حریم منزل این‌هاست ایشان دارد؛ به پیغمبر شکایت کردند. پیغمبر گفت که این درخت خرما را بفروش به این صاحب‌خانه. گفت که نمی‌فروشم، درخت خودم است، دلم می‌خواهد بروم به درختم سر بزنم. فرمودند به من بفروش. قبول نکرد. فرمودند در مقابل فلان مبلغ، قبول نکرد. فرمودند در مقابل یک درخت در بهشت؛ یعنی وعده بهشت در حقیقت به او دادند. گفت نمی‌خواهم، من همین درخت خودم را می‌خواهم الا و لا بد^۱ پیغمبر گفتند خُب حالا که این جور است پس به آن صاحب‌خانه گفتند برو درختش را از زمین بکن، بیانداز بیرون، درختش را بردارد ببرد. «لا ضَرَرَ و لا ضِرَارَ فی الاسلام» ضرر زدن به مردم و اذیت کردن مردم، ما در اسلام نداریم. به بهانه این‌که اینجا ملک من است، مال من است مردم را اذیت کردن مردم، ما چنین چیزی در اسلام نداریم. که این حدیث «لا ضرر» معروف که یکی از اصول و قواعد فقهی ماست مربوط به این آقا است. سمره بن جندب، ایشان زنده ماند تا زمان معاویه. خوش‌عاقبتی را ببینید، معاویه چون دنبال اصحاب بود. اصحاب پیغمبر نام و عنوان داشتند، که این‌ها را دور خودش جمع کند. این آقا را دور خودش جمع کند. این آقا را هم آورد دور خودش. به این گفتش که مایلیم این آیه معروف را [به علی بن ابی‌طالب نسبت بدهی] «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعِجِبُكَ قَوْلُهُ فِی

۱. به طور قطعی و لازم.

الحیاء الدُّنیا وَ یُشَهِدُ اللهُ عَلَی ما فی قَلْبِهِ وَ هُوَ الَّذُ الْخِصَام»^۱ یعنی بعضی از مردم هستند که وقتی درباره دنیا حرف می‌زنند در مذمت دنیا، سخن آن‌ها تو را به اعجاب و شگفتی می‌آورد؛ خدا را هم بر آنچه در دلشان هست شاهد می‌آورند اما در واقع این‌ها ریا می‌کنند. معاویه چون در مقابل کلمات امیرالمؤمنین قرار داشت، در مذمت دنیا آن خطبه‌های کوبنده نهج‌البلاغه که خُب خیلی اثر می‌گذاشت. شما ببینید کلماتی در نهایت زیبایی، فرض کنید امروز کسی یک شعری یا یک کتابی، یک مقاله‌ای بنویسید در نهایت فصاحت و زیبایی و هنرمندانه، یک موضوعی در این باشد. طبیعی است که این موضوع جا می‌افتد، صاحب این اثر هنری هم در چشم مردم شیرین می‌شود. حالا کلام امیرالمؤمنین را واقعاً مقایسه نمی‌شود کرد با هیچ‌کدام از آثار هنری که ماها می‌شناسیم. خیلی بالاتر از این حرف‌هاست. یک آیتی است از زیبایی، این کلمات امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه، و همه هم در بیان ارزش‌های اسلامی و معارف اسلامی؛ چیزی که برای معاویه اصلاً قابل تحمل و قابل قبول نبود. امیرالمؤمنین را هم در چشم‌ها شیرین می‌کرد. می‌خواست یک علاجی در مقابل این کلمات زهد گرایانه در مذمت دنیا که از امیرالمؤمنین نقل شده بتراشد. به این گفت بیا این آیه را بگو که درباره علی بن ابی‌طالب (ع) نازل شده. یعنی علی بن ابی‌طالب (ع) همان کسی است که درباره دنیا آن‌چنان حرف می‌زند که تو به شگفت می‌آیی، قسم خدا هم می‌خورد، اما لجوج‌ترین دشمنان، دشمنان اسلام و خدا هم اوست. بگو این آیه درباره علی است. آیه دیگری است «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ»^۲ از جمله مردم کسانی هستند

۱. سورة مبارکه بقره/ آیه ۲۰۴، «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.»

۲. سورة مبارکه بقره/ آیه ۲۰۷

که جان خودشان را برای طلب رضایت خدا نثار می‌کنند. گفت بگو این آیه هم درباره ابن ملجم نازل شده. خیلی احتیاج داشت، خیلی برایش بُرد تبلیغاتی داشت این کار. یکی از اصحاب پیغمبر که پیغمبر را دیده در جنگ در کنار پیغمبر بوده چون سمره بن جندب از بچگی اش سرباز بود، هنوز مکلف نبود که توی جنگ‌ها شرکت می‌کرد، آدم این جورایی هم بود و اصحاب پیغمبر هم بوده، این بیاید آیه را نسبت به امیرالمؤمنین این جور تفسیر کند. بگوید درباره این‌ها نازل شده. پیشنهاد کرد، سمره بن جندب آدم بدی بود شقی بود، اما وجدانش حاضر نشد، گفت نه من این کار را نمی‌کنم. به کسانی که واسطه این کارها بودند توی دستگاهش، گفت بگویید که حق حساب تو خواهد رسید، نگران پول نباش. پنجاه هزار درهم به تو پول می‌دهیم. پنجاه هزار درهم آن زمان‌ها خیلی پول بوده. پنجاه هزار مثقال نقره. یعنی پنج هزار مثقال طلا؛ به حسب قیمت‌گذاری‌های آن روز. یک ثروت عظیمی بود. بهش گفتند که پنجاه هزار بهت پول می‌دهد، گفت که نخیر، من قبول نمی‌کنم. حالا بعضی می‌گویند که خود سمره بن جندب هم بازیگری می‌کرد، هی می‌خواست بازار گرمی می‌کند؛ نه این که وجدانش ناراحت بود. می‌دانست که معاویه احتیاج دارد، در حقیقت چک و چونه داشت می‌زد. حالا یا این بود یا وجدانش واقعاً قبول نمی‌کرد دیگر من نمی‌دانم، به گردن نمی‌گیریم ما گناه سمره بن جندب را. وقتی قبول نکرد، قیمت را بالا بردند. صد هزار درهم، باز قبول نکرد صد و پنجاه هزار، با دویست هزار، باز قبول نکرد. ظاهراً به سیصد، پانصد درست یادم نیست به یک مبلغ عظیمی مثلاً در حدود سیصد هزار یا پانصد هزار یا پانصد هزار درهم رساندند، یک ثروت فوق‌العاده‌ای بود. باز هم قبول نکرد. معاویه به آن کسی که واسطه این کار بود گفت این بی‌عقل نمی‌داند پانصد هزار را چقدر است؟! بگویید پانصد هزار را بیاورند ببیند چقدر

است بعد ببینیم قبول می‌کند یا نه؟ معاویه گفت خیلی خُب، دستور داد به آن خزانۀ دار که پانصد هزار درهم از خزانۀ برادر بیاور اینجا. خُب آن وقت‌ها هم پول‌ها، پول‌های نقره‌ای و توی کیسه‌ها و سنگین و حجم زیاد و حمّال‌ها بنا کردند می این پانصد هزار درهم است. حاضری یا نه؟ نگاهی کرد به این پول‌ها، دید خیلی ثروت عظیمی است، قبول کرد. و آیه را به همین ترتیب تفسیر کرد و این ماند در کتاب‌ها. اگرچه که در دنیای اسلام این گونه حرف‌های چرند غلط رذالت‌آمیز غالباً بر چیده شد. غالباً بعدها علما آمدند این‌ها را انداختند دور؛ اما خُب یک رشحاتی از این‌ها بالاخره باقی ماند، در ذهن یک عده‌ای هم اثر گذاشت، این کاری بود که معاویه می‌کرد، تبلیغ. مجموعه این روش‌ها، روش‌های معاویه را تشکیل می‌دهد برای کسب قدرت. خُب از این بگذریم. روش‌های جریان حق؛ جریان حق هم بیکار که نشسته بود در مقابل این تهاجم باطل. آن‌ها هم روش‌هایی داشتند که به طور خلاصه عبارت است از اول مقاومت و تحرک قدرتمندانه. بعضی خیال می‌کنند امام حسن مجتبی (ع) ترسید که بجنگد؛ نه. امام حسن مجتبی (ع) قاطعانه عازم به جنگ بود و جزو شجاعان عرب است. من نگاه می‌کردم توی کتاب، در شرح دلاوری‌های امام مجتبی (ع) در قضایای مختلف، دلاوری‌های آن حضرت در جریان‌ات مختلف خیلی زیاد است. منتها در جنگ‌های امیرالمؤمنین، آنجایی که میدان جنگیدن بود، خود امیرالمؤمنین (ع) مانع شد از جنگیدن امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، نمی‌گذاشت این‌ها بروند در خطر خودشان را قرار بدهند. بعضی گفتند که چرا شما محمد بن حنیفه را می‌فرستی جلو، آن هم پسر است، امام حسن (ع) را نمی‌فرستی و امام حسین (ع) را؟ فرمود می‌ترسم که نسل رسول اکرم (ص) منقطع بشود. این‌ها تنها بازماندگان پیغمبرند. و می‌خواهم نسل پیغمبر (ص) را حفظ کنم. احساس خطر

می کرد توی میدان جنگ، می خواست این ها را حفظ کند. نه به خاطر علاقه خودش، خُب به فرزندان دیگرش هم علاقه داشت، و خود امیرالمؤمنین (ع) که مرد جنگ و مرد میدان و خطرپذیر و کسی نبود که از خطر واهمه ای داشته باشد. منتها این ها فرزندان پیغمبر بودند و امیرالمؤمنین دلش نمی خواست که آن ها را در خطر بیاندازد. چون در جنگ های امیرالمؤمنین این ها حضور که داشتند، میدان داری زیادی نکردند، به خاطر همین جهت، است که نام این دو بزرگوار امام حسن (ع) و امام حسین (ع) جزو شجاعان آن دوره ثبت نشده؛ لکن در جنگ های اسلامی با ایران، امام حسن (ع) حضور داشته، در دفاع از خانه عثمان در مقابل مهاجمین، به دستور امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن (ع) حضور داشته و در قضایای بسیار مهم، امام حسن (ع) حضور خودش را اثبات کرده. در همان جنگ جمل و صفین هم نقش های فوق العاده مهمی بر دوش امام حسن مجتبی (ع) بوده، که من نام امام حسن (ع) را در ماجراهای صفین و جمل این دو تا ماجرا به خصوص زیاد دیدم، نام امام حسین (ع) را کم تر دیدم. یعنی آن حضرت امام حسن مجتبی (ع) در میدان ها و در جریان ها، بیش تر حتی حضور داشته از امام حسین (ع). نخیر، مرد جنگ، مرد سیاست، مرد تدبیر، مرد زبان آوری، قوی. مباحثات و مجادلات امام حسن مجتبی (ع) را انسان وقتی که می خواند، مو بر بدن انسان راست می ایستد، از بس قوی و قدرت مندانه است. در ماجرای صلح و بعد از صلح آن چنان کلمات قاطع و کوبنده ای از این بزرگوار نقل شده که از کلمات امیرالمؤمنین (ع) در مواردی کوبنده تر و تیزتر به نظر می رسد. من در کلمات امیرالمؤمنین (ع) آن جور کوبندگی و قدرت را کم تر دیدم در مقابله با دشمنان؛ شاید به خاطر این بوده که امیرالمؤمنین با آن چنان دشمنانی روبه رو و از نزدیک مواجه نشده بود که این قدر وقیح و خبیث باشند. بنابراین هیچ گونه کمبودی در

کار امام حسن (ع) نیست. کمبود در شرایط زمانه است. قدرت‌مندانه ایستاده برای دفاع، این یکی از روش‌هاست، تا آنجایی که ممکن است. یک‌جا‌هایی ایستادگی قدرت‌مندانه به ضرر تمام می‌شود. تغییر روش و مانور در انتخاب روش‌ها یک کار اساسی و لازم است. دوم، تبلیغ. کار تبلیغ در دستگاه‌ها حق اهمیتش بسیار زیاد است. منتها همان‌طور که گفتیم جریان حق در تبلیغ دستش بسته است. از هر شیوه‌ای، از هر روشی نمی‌تواند استفاده کند. آن چیزی را که حق و واقع هست فقط بیان می‌کند، یک چیزهایی هست توی ذهن مردم، در ذهن مردم مطلوب است، جریان باطل هیچ ابایی ندارد که آن‌ها را به همان شکلی که مردم دوست می‌دارند بیان کند؛ اما جریان حق نخیر، حق را بیان می‌کند و لو تلخ حرف می‌زند که انسان تعجب می‌کند. ماها که با این که دوست می‌داریم که روش‌هایمان روش‌ها باشد، برای ما هم حتی تعجب‌انگیز است در مواردی. معاویه هیچ‌وقت این کار را نمی‌کرد. معاویه تملق مردم را می‌گفت. معاویه سعی می‌کرد به هر قیمتی هست حمایت مردم را جلب کند. علی بن ابی طالب (ع) این کار را نمی‌کند. نه این که بلد نیست؛ بر خلاف تقوی است، برخلاف اصول است و خود علی بن ابی طالب (ع) فرمود: «لَوْ لَا التَّقَى لَكُنْتُ أَدهَى الْعَرَبِ»^۱ اگر مسأله تقوا نبود ملاحظات ارزش‌ها نبود، من از معاویه زرنگ‌تر بودم. توی این کارها، واقعش هم همین است، اصل و ریشه علی و سابقه نزدیکی او با پیغمبر و افتخارات عظیم او و آن ذهن و روح با عظمت او؛ معلوم است که از معاویه واردتر و بلدتر و زرنگ‌تر است و می‌تواند خیلی کارها بکند. منتها حق اجازه نمی‌دهد. ارزش‌گرایی؛ و شیوه دیگر اصرار بر حفظ ارزش‌ها. آن چیزی که در دستگاه حق خیلی مهم است و در شیوه‌های آن‌ها مورد توجه است این است که

۱. الکافی / ج ۸ / ص ۲۴

اصرار در دند که ارزش‌ها را به هر قیمتی هست حفظ کنند، و در نهایت عقب‌نشینی تا حدومرز حراست از بقای مکتب. این را هم توجه داشته باشید؛ یعنی حق اگر دید که ایستادن او موجب می‌شود که اصل مکتب به خطر بیفتد عقب‌نشینی می‌کند، نجنگ و عارش نمی‌آید از عقب‌نشینی کردن. امام حسین فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ خَيْرٌ مِنْ دُخُولِ النَّارِ»^۱ من اگر قرار باشد ننگ را قبول بکنم، قبول می‌کنم اما داخل آتش جهنم نمی‌شوم. یک‌جاهایی هست که بعضی‌ها برای این که ننگشان می‌آید یک کاری را انجام بدهند حاضرند عذاب و سَخَط^۲ الهی را به خودشان جلب کنند. ننگ چیست؟ اصل این است که انسان رضای خدا را جلب کند. اصل این است که انسان وظیفه‌اش را انجام بدهد، ولو برگشتن از یک حرفی باشد، برگشتن از یک خطی باشد، عقب‌نشینی از یک موضعی باشد. هر چه که خدا می‌خواهد، هر چه که خدا راضی است؛ ببینید این یک اصل است در زندگی ائمه؛ در زندگی امام حسن (علیه السلام) هم همین‌جور، آن وقتی که امام حسن (علیه السلام) به خاطر ضرورت‌ها و فشار واقعیت‌ها ناچار شد صلح با معاویه را قبول بکند، درحالی‌که تا آن وقت مرتب لشکر می‌فرستاد، تحریر^۳ بر جنگ می‌کرد، و نیروها را جلب می‌کرد و نامه می‌نوشت و همه کارهایی که برای یک جنگ تمام عیار لازم است امام حسن (علیه السلام) انجام می‌داد، بعد که دید نمی‌تواند، صلح را قبول کرد. دوستان نزدیکش حتی از او برگشتند. آن وقت بعد از آنی که امام حسن (علیه السلام) صلح را قبول کرد خیلی‌ها خوشحال شدند، ته دلشان از جنگ ناراحت بودند؛ اما همان‌هایی هم که حتی شاید در دلشان خوشحال شده بودند،

۱. بحار الانوار/ج ۷۵/ص ۱۲۸

۲. (س خ ط) خشم و غضب

۳. (ح ر ص) برانگیختن

برگشتند به امام حسن (ع) بنا کردند آن حضرت را ملامت کردن، که آقا! شما چرا از حرفت برگشتی؟ نزدیکان حتی، بزرگانی که من نمی‌خواهم اسم آن‌ها را بیاورم، جزو صحابه دارای چهره‌های تابناک، آن‌ها آمدند به امام حسن (ع) تعبیرات ناشایستی را کردند. اما آن بزرگوار، عقب‌نشینی کرد برای حفظ مکتب مسأله بعدی تحلیل شکست جریان حق است. علت شکست امام حسن (ع) عبارت بود از ضعف بینش عمومی، علت اصلی، و آمیخته شدن ایمان به انگیزه‌های مادی. در زمینه ضعف بینش عمومی، مردم بسیار ناآگاه بودند انصافاً، و ایمان مذهبی‌شان هم آمیخته شده بود به انگیزه‌های مادی. برایشان مادیت شده بود اصل. متزلزل شدن ارزش‌ها از ده، بیست سال قبل از آن؛ از حدود ده پانزده سال قبل از ماجرای صلح امام حسن (ع)، ارزش‌ها ذره ذره متزلزل شده بود. یک مقدار تبعیض و یک مقدار این چیزها به وجود آمده بود و همه این‌ها موجب شد که امام حسن (ع) نتواند مقاومت کند. و اما رفتار گروه فاتح با گروه مغلوب این بود که به جای این‌که بیایند امام حسن (ع) و یارانشان را بگیرند در زندان بیاورند یا بکشند، وقتی که مسلط شدند نه خیلی هم، علی‌الظاهر احترامشان را حفظ کردند؛ و با حضرت دیدار کردند خیلی احترام کردند، اما معاویه و گروه فاتح تصمیم گرفت بر محو شخصیت و تضعیف شخصیت. شخص را حفظ کردند تا شخصیت را نابود نکنند. این روش آن‌ها بود که همان‌طور که گفتم در تبلیغات این را اصل قرار دادند. فضای بسیار فتنه‌آمیز و غبارآلوده و بسیار خطرناک و مسموم، یک جریان را پیش ببرند. حالا که نمی‌توانیم کل جامعه را در پوشش تفکر درست اسلامی قرار بدهیم، پس به‌جای روی آوردن به یک جریان رقیق و روبه‌زوال که همان جریان عمومی است یک جریان عمیق و اصیل را در اقلیت و در زیر پوشش نگه می‌داریم تا بماند و تضمین کننده حفظ اصالت‌های

اسلام باشد. این کار را امام حسن (علیه السلام) کرد. یک جریان محدودی را به وجود آورد، یا بهتر بگوییم سازماندهی کرد، که این جریان همان جریان یاران و صحابه اهل بیت است، جریان تشیع. که این‌ها در طول تاریخ اسلام، در طول دوران‌های سیاه و خفقان آلود، ماندند و موجب شدند و تضمین کردند بقای اسلام را. اگر این‌ها نبودند به کلی همه چیز دگرگون می‌شد، جریان امامت و جریان بینش اهل بیت که تضمین کننده اسلام واقعی بود. و اما فرجام؛ فرجام این شد که گروه غالبان و فاتحان و زورمندان شدند محکومان، و مغلوبان و ضعیف شمرده شدگان شدند حاکمان و فاتحان در ذهنیت جهان اسلام. امروز شما اگر نگاه کنید آن ذهنیتی که در دنیای اسلام وجود دارد، کمابیش ذهنیتی است که امام حسن مجتبی (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را ترویج می‌کردند، نه ذهنیتی که معاویه و بعد از او یزید و بعد از او عبدالملک و مروان و خلفای بنی امیه ترویج می‌کردند. آن ذهنیت آن‌ها به کلی شکست خورد و از بین رفت، در تاریخ دیگر نیست. ذهنیت آن‌ها را اگر بخواهیم ما اسمی رویش بگذاریم همان نواصبند. نواصب که یکی از فرق به حساب می‌آیند که امروز هم در دنیای اسلام بر افتادند، وجود خارجی ندارند ظاهراً. نواصب یعنی کسانی که دشنام می‌دادند به خاندان پیغمبر و اسلام آن‌ها را قبول نداشتند، که جریان ذهنی آن‌ها آن بود. اگر قرار بود که معاویه فاتح و حاکم بشود امروز بایستی آن جریان بر دنیای اسلام حاکم باشد، در حالی که نخیر، امروز به عکس جریان فکری امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) در دنیا حاکم است؛ اگر چه در برخی از فروع و پاره‌ای از عقاید درجه دو و دست دوم عیناً همان‌ها منتقل نشده، اما مجموع جریان این است. امام حسن (علیه السلام) بنابراین فاتح شد و جریان او جریان پیروز بود. این یک خلاصه‌ای از ماجرای صلح امام حسن (علیه السلام) از دیدگاه تأثیر آن در کل تاریخ اسلام بود.

زندگی و احوال امام حسن علیه السلام از تولد تا شهادت

رمضان محمدی^۱

مقدمه

امام مجتبی علیه السلام، از جهات متعدد از جمله: ویژگی‌های شخصی، عنایت ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان و تأکید مکرر قرآن بر حفظ حرمت پیوندهای خویشاوندی و نیکی به اهل بیت^۲، نزد مسلمانان جایگاه ممتازی دارد. نوشته پیش‌رو، مرور کوتاهی بر زندگانی چهارمین معصوم و سومین امام شیعه، امام مجتبی علیه السلام است که ضمن بررسی وقایع عصر آن حضرت، به نقش بسیار مهم و سازنده ایشان در حوادث مختلف اشاره می‌کند. تلاش در این نوشته بر آن است تا متنی درخور و مقبول اهل نظر، با استناد به مدارک و منابع معتبر و مستندات متنوع تهیه شود؛ اما هیئات که این نوشته و امثال آن، شایسته آن باشد که بتواند غبار غربت از جمال مظلومیت ثمره قلب علی و فاطمه برگیرد و برقع از جمال نورانی صورت و سیرت او برافکند! از این‌رو، طبیعی می‌نماید که این نوشته در حد خرده بضاعت و توان این نویسنده مانند بسیاری از نوشته‌ها، خالی از عیب و نقص نباشد و منتظر راهنمایی مفید صرافان خرده‌شناس معرفت باشد تا وی را قرین منت خویش سازند.

۱. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۲. آیات، ۲۳ شوری؛ ۴۱ انفال؛ ۷ حشر؛ ۳۳ احزاب و ده‌ها آیه دیگر.

ولادت و نام‌گذاری

امام حسن علیه السلام در نیمه ماه مبارک رمضان^۱ سال سوم هجری^۲ در خانه حضرت علی علیه السلام در مدینه متولد شدند. برخی تولد آن حضرت را سال دوم هجری دانسته‌اند^۳ که با توجه به ازدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه در رمضان سال دوم هجری^۴ درست به نظر نمی‌رسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از تولد او شادمان گشتند، کام او را با خرما برداشتند^۵ و در گوش او اذان گفتند و در روز هفتم ولادت، برای او گوسفندی قربانی کردند و دعایی برای عقیقه خواندند که خواندن آن به هنگام عقیقه سنت شد.^۶ سپس او را با الهام الهی «حسن» نامیدند.^۷ برخی حسن و حسین را معادل شبر و شبیر و نام‌گذاری وی را با الهام از نام پسران هارون و وجه این نام‌گذاری را شباهت هارون و حضرت علی علیه السلام در وصایت دانسته‌اند،^۸ در حالی که اولاً پسرانی به این دو نام در تورات برای هارون ذکر نشده و دیگر این که تشبیه حضرت علی علیه السلام به هارون در وصایت، سال هفتم هجرت بوده و تولد امام حسن علیه السلام در سال سوم هجرت. بر پایه برخی روایات، حضرت علی علیه السلام در صدد بودند، نام امام حسن علیه السلام را حرب بگذارند.^۹ این گزارش ضمن ضعف سند، با داده‌های تاریخی درباره رفتار امام علی علیه السلام که در هیچ حالی

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۵؛ مقتل الحسین، ج ۲، ص ۶.

۲. الطبقات ترجمه الامام الحسن، ص ۹۸؛ انساب الاشراف ج ۲، ۳۲؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳. تاریخ، ج ۴، ص ۳۳.

۴. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۰؛ سیل الهدی، ج ۱۱، ص ۳۷.

۵. وسائل الشیعه؛ ج ۱۵، ص ۱۳۷.

۶. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۳۰.

۷. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۵۳.

۸. زید بن علی، مسند، ص ۶۸؛ مالی صدوق، مجلس بیست و هشتم، ص ۱۹۷؛ ترجمه و شرح کشف الغمّه، ج ۲، ص ۹۵.

۹. الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۳۹.

بر رسول خدا (ص) سبقت نمی گرفتند،^۱ سازگاری ندارد و بیش تر امویان و برای نشان دادن چهره تند و جنگ طلب از حضرت علی (ع) ساخته اند. به علاوه، خداوند متعالی بعد از امام حسن (ع) فرزندان زیادی به حضرت علی (ع) داد، اگر نام حرب را دوست داشتند نام یکی از فرزندان را حرب می گذاشتند. بر پایه نقلی از سلمان فارسی از رسول خدا (ص)، نام پنج معصوم اول از نام های خدای تعالی مشتق شده است.^۲ سبط النبی، سید، زکی، مجتبی، تقی، طیب و ولی از القاب آن حضرت هستند.^۳ برخی تقی را مشهورترین لقب آن حضرت دانسته اند،^۴ اما لقب سید را رسول خدا (ص) به او عطا فرمودند: حدیث «ان ابني هذا سید»^۵ و «سیدا شباب اهل الجنة» مؤید آن است. امام مجتبی (ع) به دلیل بخشش های فراوان به «کریم اهل بیت» نیز مشهور بودند.^۶

پیامبر (ص) موهای سر حسن (ع) را ستردند و دستور دادند به وزن موهای سرش نقره^۸ صدقه دهند.^۹ رسول خدا (ص) به تأسی از حضرت ابراهیم (ع) که برای فرزندش اسحاق و اسماعیل تعویذ خواند، تعویذی مخصوص خواندند.^{۱۰}

شمایل امام حسن (ع) و شباهت

در بیش تر منابع، امام حسن (ع) را شبیه ترین افراد به رسول خدا (ص) وصف

۱. عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۶.

۳. کشف الغمّة، ج ۱، ص: ۴۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۵۵.

۴. الفصول المهمّة، ج ۲، ص ۶۹۴.

۵. أخبار الحسن بن علی (ع)، ص ۵۳.

۶. تذکرة الخواص، ص ۸۴؛ الدر النظیم، ص ۳۳۱.

۷. الذریعة، ج ۱، ص ۹۷؛ عاملی، الانتصار، ج ۸، ص ۱۱.

۸. الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۲۳۱.

۹. مصنف، ج ۴، ص ۳۳۳؛ غایة المرام، ج ۲، ص ۱۱۳.

۱۰. المصنف، ج ۴، ص ۳۳۶ - ۳۳۷.

کرده‌اند. در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله، امام حسن علیه السلام را در خوی و خصلت و چهره، شبیه‌ترین مردم به خود وصف کرده است.^۱ تأکید اهل سنت بر شباهت امام حسن علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله، و بی‌شبهاتی ایشان به حضرت علی علیه السلام؛ مبالغه‌انگیز است و آن را می‌توان برگرفته از دیدگاه‌ها و گرایش‌های فکری - سیاسی آنان دانست.^۲

آن حضرت در شمایل، دارای رخساره‌ای سفید متمایل به سرخی، چشمانی سیاه، گونه‌ای صاف و هموار، ریش‌هایی انبوه، گیسوانی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، بین دو کتفش عریض، قامتی میانه، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه‌چندان بلند و نه کوتاه، سیمایی نمکین بودند و از خضاب سیاه استفاده می‌کردند. و چهره ایشان را در شمار زیباترین چهره‌ها وصف کرده‌اند.^۳ افزون بر ویژگی‌های ظاهری، از نظر نسبی نیز آن حضرت ویژگی‌هایی دارند که خود آن حضرت در خطبه‌ای طولانی در حضور معاویه به معرفی آن‌ها پرداختند.^۴

امام در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله

امام حسن علیه السلام هفت سال از عمر شریفش را در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله سپری کردند^۵ و بسیاری از اعمال عبادی از جمله نمازهای پنج‌گانه خود را از شخص حضرت آموختند.^۶ امام مجتبی علیه السلام ضمن حفظ برخی آیاتی که بر پیامبر نازل

۱. الطبقات الکبری، الخامسة، ج ۱، ص ۲۴۵؛ الاستیعاب، ج ۱/ ص ۳۸۴ برنامه نور.

۲. مستند/حمد، ج ۶، ص ۶۸۳.

۳. الدر المنظّم، ص ۱۵؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۰۳ و ج ۴۴، ص ۱۳۷.

۴. نک: امالی شیخ صدوق، ص ۱۷۹، مجلس سی و سوم.

۵. مناقب، ج ۳، ص ۱۸۵.

۶. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰.

می‌شد، روایاتی نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند. روایات زیادی نشستن امام حسن (ع) را بر دوش پیامبر (ص) در حال سجده و طولانی شدن سجده آن حضرت را تأیید می‌کنند.^۱ پیامبر (ص) پس از اتمام نماز حسن (ع) و برادرش حسین (ع) را بر زانوهای خود می‌نشانند.^۲

رسول خدا در بیان حقایق در مورد حسنین (ع) اصرار داشتند و پیوسته علاقه خود را نسبت به آن دو آشکار کرده؛ سخنان خود را در مورد آن دو جهت می‌دادند، تا جایگاه واقعی آنان را به مسلمانان نشان دهند.^۳

امام حسن (ع) علاوه بر درک محضر پیامبر (ص) در بسیاری از حوادث دوران هجرت همراه ایشان بودند، گرچه اخبار اندکی در این زمینه رسیده است. مانند حادثه مهم مباحله که همه ادیان، نحله‌ها و گروه‌های سیاسی مدینه حضور داشتند. آن حضرت مشمول حدیث کسا و آیه تطهیر شدند^۴ که از دلایل مهم بر عصمت آن حضرت است. علاوه بر آن، همراه برادرش حسین (ع) در بیعت رضوان (سال ششم)، حاضر بودند^۵ وی هنگام رحلت پیامبر (ص) همراه برادرش بالای سر آن حضرت آمدند. به نقل جابر بن عبدالله، در لحظات آخر عمر مبارک پیامبر، فاطمه همراه حسنین بر آن حضرت وارد شدند. دو فرزند خودشان را روی سینه رسول خدا (ص) انداختند. حضرت علی (ع) خواست آن‌ها را جدا سازد، پیامبر فرمودند:

۱. تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۱۳.

۲. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۷؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۹.

۳. مجمع الزوائد، ج ۹/ ص ۱۹۴.

۴. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۵. غرر الأخبار و درر الآثار، ص ۲۶۸.

«آن دو را رها کن تا من آن دو را ببویم و آن دو نیز مرا ببینند و این چنین بهره مند شویم.»^۱

امام حسن پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

آن حضرت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد حوادث و رخدادهای دوران سه خلیفه نخست و شاهد یک تنازع سرد و پنهان بین اهل بیت و خلفا بودند و تلاش های زیادی برای توسعه و تعمیق آموزه های دینی داشتند. در مسائل سیاسی نیز به رعایت اولویت های سیاسی مورد قبول امام علی علیه السلام به ویژه در دوره خلیفه دوم ملزم بودند. در دوره خلیفه اول، امام مجتبی علیه السلام از ابوبکر خواست از منبر جدش پایین بیاید^۲ و ابوبکر نیز او را تصدیق کرد.^۳ از نارضایتی خلیفه اول از این حرکت و مورد اتهام قرار گرفتن امام علی علیه السلام برمی آید که این حرکت ناشی از نارضایتی اهل بیت از خلیفه اول بوده است.

آن حضرت در زمان خلیفه دوم نیز مانند امام علی علیه السلام، برای حفظ اصل رسالت و گسترش دعوت اسلامی، نگرشی مداراتی و انفعالی داشتند و تنها پس از مجروح شدن خلیفه دوم، از طرف او به جهت خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله ناظر بر شورای شش نفره شدند.^۴

گزارش ها درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تا دوره خلافت عثمان، یکسان است، اما گزارش های مربوط با امام حسن علیه السلام در دوره بعد از عثمان متفاوت

۱. روضه الواعظین، ص ۷۴؛ کشف اللغمة، ج ۲، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۷۶.

۲. مناقب، ج ۴، ص ۴۰.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ۲۷۸؛ السقیفه و فدک، ص ۶۸؛ شرح حدیدی، ج ۲، ص ۱۷؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴. الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵.

گردیده و نقش برجسته‌ای برای ایشان در این دوره گزارش شده و سعی گردیده از امام حسن (ع) چهره‌ای ملایم و حتی همسو با خلیفه سوم و در مواردی نیز مخالف حضرت علی (ع) نشان داده شود؛ درحالی که خلافت عثمان درواقع پیروزی طایفه بنی‌امیه بر بنی‌هاشم و دیگر صحابه پیامبر (ص) بود و عثمان سهم ویژه‌ای در قدرت برای بنی‌امیه قائل شد^۱ و نقش مؤثری در به قدرت رسیدن آنان داشت. سهم صحابه نیز در این عصر تنها شرکت در فتوحات بود که مطابق نقلی، امام مجتبی (ع) نیز از این سهم بی‌نصیب نماندند و بر پایه برخی گزارش‌های تاریخی، امام مجتبی (ع)، در ابتدای خلافت عثمان تقریباً بیست ساله بودند و در فتح برخی مناطق مانند شمال آفریقا (سال ۲۶)، طبرستان (مازندران) حضور داشتند^۲ با توجه به تردید جدی که در شرکت امام در فتوحات وجود دارد، برخی برای موجه نشان دادن حضور آن حضرت در فتوحات گفته‌اند: «جهاد دری از درهای بهشت است.» و یا این‌که گفته‌اند شرکت در فتوحات، اولاً گسترش اسلام و دیگر فدا شدن در راه اسلام بود که هر دو مساله مطلوب اهل‌بیت است، درحالی که دلایل تاریخی زیادی حاکی از شرکت نکردن اهل‌بیت در فتوحات است؛^۳ ازجمله، کناره‌گیری حضرت علی (ع) از مناصب حکومتی، گذشته از این‌که فتوحات در زمان خلفا به‌ویژه خلیفه سوم، کاملاً جنبه کشورگشایی داشت و با فتوحات زمان خلفای پیشین متفاوت بود. دیگر این‌که یک نوع سیاست تبعیض در سهمیه‌بندی بیت‌المال در فتوحات حاکم بود که با روش اهل‌بیت مطابقت نمی‌کرد.^۴ گذشته از آن‌که حضرت علی (ع) توجهی خاص به حفظ دو سبط رسول خدا (ص) داشتند و در

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۰۲.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶.

۳. نک: الحیة السیاسیه للامام الحسن، ص ۱۱۴ - ۱۳۰.

۴. تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع)، ترجمه محمد سپهری، ص ۱۷۰.

جنگ‌های دوران خویش آن دو را در معرض خطر قرار نمی‌دادند^۱ از این‌رو، هرگز آن دو را همراه یک فرمانده اموی به جنگ نمی‌فرستادند. احتمالاً شرکت امام حسن علیه السلام در فتوحات، در جهت همراهی امام با خلفا ساخته شده و تنها در منابع سنی یافت می‌شود که با حال هوای فرهنگ حاکم بر شام نوشته شده و طرف‌داری از امویان در آن‌ها مشهود است.

امام حسن علیه السلام هنگام محاصره عثمان، به خواسته پدر بزرگوارشان به خانه عثمان آمودشد داشتند و همین امر، مستمسک برخی قرار گرفته و آن حضرت را از مدافعان خلیفه سوم دانسته‌اند.^۲ طبیعی است که این اخبار ساختگی، درصدد توجیه مشروعیت خلافت عثمان و هماهنگی امام با خلیفه ساخته‌شده؛ زیرا هرگز سیره مستمر امام حسن علیه السلام مانند حضرت علی علیه السلام با سیره عثمان سازگار نبوده و هیچ‌گاه موضع متفاوتی از امام علی علیه السلام نسبت به هیچ‌یک از خلفا نداشتند. وقایع بعد از قتل عثمان ثابت کرد که دفاع حضرت از عثمان، به این جهت بود که ایشان به‌خوبی این نکته را درک می‌کردند که اگر عثمان کشته شود، فقط بهانه به دست معاویه و امویان می‌افتد. بنابراین، دفاع امام حسن علیه السلام از عثمان در جهت همان هدفی بود که حضرت علی علیه السلام می‌خواستند. بدرقه ابوذر به همراه پدر به هنگام تبعید^۳ از وقایع دیگر دوره عثمان است.

امام حسن علیه السلام در دوران خلافت امیرمؤمنان علیه السلام

امام حسن علیه السلام مدت سی سال از عمر مبارک خود را در کنار پدر بزرگوارشان سپری کردند که بخشی از آن، دوران خلافت آن حضرت بود. از مهم‌ترین

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰؛ تذکرة الخواص، ص ۳۲۴؛ المعیار والموازنه، ص ۱۵۱.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۸.

۳. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۴۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

حوادث سرنوشت‌ساز دوره حضرت علی (ع)، سه جنگ مهم جمل، صفین و نهروان با ناکثین و قاسطین و مارقین بود که در هر جنگ، امام حسن (ع) به‌عنوان سبط اکبر رسول خدا (ص) نقش مؤثر و برجسته‌ای را در حمایت از امام علی (ع) ایفا کردند. در آستانه جنگ جمل به‌عنوان نماینده اعزامی امام برای بسیج کوفیان به کوفه رفتند.^۱ و با خواندن خطبه‌های گوناگون، آنان را به حمایت از امام علی (ع) فراخواندند. علاوه بر بسیج مردم، خود حضرت در این جنگ‌ها حاضر بودند؛^۲ به‌طوری‌که آن حضرت از ایشان تمجید کردند.^۳ در جنگ خوارج نیز علاوه بر ایراد خطبه‌های مختلف در حمایت از امام و تشویق مردم به دفاع از آن حضرت، خود نیز در صحنه‌های جنگ حضور فعال داشتند.^۴ هرگاه عذری برای حضرت علی (ع) پیش می‌آمد، امام مجتبی (ع) را به نیابت خود برای اقامه جماعت به نماز می‌فرستادند.^۵

امام علی (ع) بعد از جنگ با خوارج، تولیت موقوفاتش را به امام حسن (ع) سپردند.^۶ حضرت علی (ع)، صدقات فراوانی در مدینه و اطراف آن داشتند که بعد از خود، امام حسن (ع) و سپس امام حسین (ع) متولی این صدقات بودند.^۷ اداره صدقات آن حضرت پس از فرزندان در دست بنوحسن و بنوحسین بود.^۸ حضرت علی (ع) علاوه بر صدقات، املاک زیادی داشتند که به فرزندان به ارث

۱. الجمل، ص ۲۶۵ و ۳۶۱.

۲. المعیار و الموازنه، ص ۱۵۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴.

۳. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، نامه ۳۱، ص ۲۹۶.

۴. حیاة الامام الحسن باقر شریف، ج ۱، ص ۳۹۳.

۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۹.

۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵/۱۴۶، نهج البلاغه فیض الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۵.

۷. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۴۵-۱۴۸.

۸. علل الشرائع، ص ۲۳۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۱؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۷۶ و ۵۷۸.

رسید. بخشی از این املاک نخلستانی در ینبع بود^۱ و به طور طبیعی، بخشی از منابع مالی امام حسن علیه السلام در دوران پس از صلح به حساب می آمد. ایشان برای پرداخت قرض پدرش بعضی از املاک امام را فروختند.^۲ فروش این اموال برای مخارج، دروغ بودن دریافت پول از معاویه را نشان می دهد.

عصر امامت و خلافت امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام بر اساس باورهای شیعی،^۳ از طریق نص به امامت رسیدند. حضرت علی علیه السلام، بعد از ضربت خوردن فرزندش حسن علیه السلام را به امامت منصوب کردند^۴ و آن حضرت زمام امور را به مدت تقریباً شش ماه به دست گرفتند. در منابع اهل سنت در این مورد روایات مختلفی وجود دارد. فاسی گفته است: چون حضرت علی علیه السلام ضربت خورد، خلافت را به فرزندش حسن سپرد.^۵ برخی از منابع سنی نیز امام را در شمار خلفای راشدین و وی را آخرین خلیفه راشده دانسته و شرح حوادث دوران خلافت حضرت را در ادامه حوادث آنها ذکر کرده اند.^۶

برخی دیگر برآنند که هنگام ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام از ایشان درباره جانشینی امام حسن علیه السلام سؤال شد، حضرت نه به آن امر فرمودند نه از آن نهی نمودند.^۷ این روایت در حالی است که جانشینی امام حسن علیه السلام و امام حسین حتی

۱. وفاء الوفا، ج ۲، ص ۱۳۱۹.

۲. کشف المحجبة لثمره المهجة، ص ۱۸۳.

۳. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۶۹.

۴. کشف اللغمة، ج ۱، ص ۴۰۰؛ مسند الإمام المجتبی علیه السلام، الطاردي، ص ۳۰.

۵. العقد الثمین، ج ۳، ص ۳۹۶؛ الأعلام، ج ۲، ص ۱۹۹.

۶. البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۳۵؛ نهاییه الارب، ج ۲۰، ص ۲۲۴.

۷. مناقب خوارزمی، ص ۳۸۴.

در زمان حیات آن حضرت در بین یاران حضرت علی (ع) امری قطعی بوده است. اعور شنی در این زمینه اشعاری سرود و با خواندن آن در حضور حضرت علی (ع) مایه خوشحالی ایشان شد.^۱ امام حسن (ع) نیز در نامه به معاویه، به تصریح پدرش به جانشینی خود اشاره فرموده است.^۲

امام حسن (ع) در حالی به خلافت رسید که می‌دانست فرارویش روزهای سختی قرار دارد. امیرمؤمنان پیش‌تر به او فرموده بود که بنی‌امیه غالب خواهند شد.^۳ به‌هرحال، بیعت با امام حسن (ع) در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهلیم هجری و بعد از شهادت امیرمؤمنان (ع) انجام گرفت.^۴ آن حضرت پس از بیعت، به رسم خلیفگان پیش از خود خطبه خواندند و امتیازات اهل بیت (ع)، حقوق و ویژگی‌ها، شایستگی‌ها و فضایل بی‌همتای امام علی (ع) را در ایمان و عمل، مجاهدت در رکاب پیامبر (ص) و بی‌میلی به دنیا برشمردند. سپس به روابط صمیمی خود با پیامبر (ص) اشاره کردند و آنان را به بیعت عمومی فراخواندند.^۵ و از آنان بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بیعت گرفتند.^۶ وضعیت نشان می‌دهد امام (ع) از اول، از تردید و قاطع نبودن مردم در عراق بیمناک بودند لذا از تعهد هرگونه عمل افراطی خودداری کردند.^۷ مردم وقتی متوجه نظر امام شدند،

۱. بیکار صفین، ترجمه اتابکی، ص: ۵۸۱.

۲. فتوح ابن اعم، ج ۲، ص ۲۸۶ - ۳۸۰.

۳. ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۶.

۴. الارشاد؛ ج ۲، ص ۹.

۵. العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸.

۶. المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۶۶؛

کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۳.

۷. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۱.

خواستار بیعت به شرط نبرد با گمراهان شام شدند و با امام بیعت کردند و در زمان دقیق بیعت اختلاف وجود دارد. مشهور این است که بعد از دفن بدن مطهر امام علی علیه السلام بیعت صورت گرفت و غیر اهل شام، همه مناطق باحضرت بیعت کردند؛ زیرا مردم به‌ویژه اهل مدینه از سابقه معاویه که تا سال هشتم و فتح مکه ایمان نیاورده بود، آگاه بودند.^۲ اعلام خلافت امام حسن علیه السلام توسط مردم عراق،^۳ و تأیید ضمنی مردم مکه و مدینه، زنگ خطر بزرگی برای معاویه بود. زیرا شهادت امام علی علیه السلام مشکل بزرگی را از جلو راه معاویه در رسیدن به خلافت برداشته بود،^۴ لذا معاویه به محض شنیدن این خبر، آن را تقبیح کرد و در سخنان و نامه‌هایش تصمیم صریح خود را به سرکشی در برابر خلیفه اعلام کرد. سپس تعدادی از جاسوسان خود را به‌منظور برانگیختن مردم علیه امام حسن علیه السلام به‌سوی عراق گسیل داشت.^۵ امام با آگاهی از حضور این جاسوسان، دستور دادند آنان را یافته، اعدام کنند.^۶

سازماندهی لشکر برای جنگ با معاویه نخستین اقدام امام حسن علیه السلام بعد از بیعت بود.^۷ معاویه نیز سرانجام تصمیم به جنگ گرفت و همه فرماندهان خودش را از شام، فلسطین و اردن فراخواند و با شصت هزار نیرو علیه امام حسن علیه السلام به راه افتاد. او با نمایش توان نظامی، امیدوار بود امام حسن علیه السلام را به کناره‌گیری

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. انساب الاشراف، البلاذری، ج ۱، ص ۵۳۲؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۱۷.

۳. ذخائر العقبی، ص ۱۳۸.

۴. دولت/مویان، ص ۲۳.

۵. اغانی، ج ۲۱، ص ۲۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۱، (به نقل از تشیع در مسیر تاریخ).

۶. صلح الحسن، ترجمه سید علی خامنه‌ای، ص ۱۱۰.

۷. المستدرک حاکم نیشابوری، ص ۱۸۰۳.

مجبور کند و اگر موفق نشد، به نیروهای عراقی - قبل از این که فرصت یابند موقعیت خود را تحکیم کنند - حمله نماید. البته در این مدت، نامه‌های زیادی بین معاویه و امام حسن (ع) رد و بدل شد.^۱

در مقابل این حرکت معاویه، فضای سیاسی - اجتماعی عراق به دنبال تبلیغات سوء امویان با شایعه اراده امام حسن (ع) بر صلح با معاویه و قدرت بلامنازع ارتش شام، به شدت ملتهب، وسوسه‌انگیز و نگران‌کننده شد،^۲ به طوری که با شایعه پراکنی بدنه سپاه را متزلزل ساخت و فرماندهان اصلی سپاه را به طمع انداخت. ضمن این که روحیه مردم عراق با عبور از جنگ‌های بدون غنیمت و طاقت‌فرسای جمل، صفین و نهروان، شکسته و ناامیدکننده بود و زمینه بیش‌تری را برای تحمیل صلح، فراهم می‌کرد. در پی همین شایعات، خیمه‌گاه آن حضرت را به غارت بردند و در «مظلم ساباط» با پیکانی او را از ناحیه ران زخمی ساختند. امام را به مداین بردند، در حالی که خون بسیاری از او رفته و جراحاتش دشوار شده بود. حضرت در خانه سعد بن مسعود ثقفی بستری و مداوا شدند.^۳ سعد از افراد مورد اعتماد حضرت علی (ع) بود و از طرف آن حضرت به استانداری مداین انتخاب گردیده و پس از شهادت آن حضرت از طرف امام حسن (ع) ابقا شده بود. گفته‌اند مختار که تحت سرپرستی عمویش بزرگ شده بود، پیشنهاد داد امام حسن (ع) را تسلیم معاویه بکنند که با مخالفت سعد مواجه شد.^۴ با توجه به دشمنی‌های بنی‌امیه و آل‌زبیر بر ضد مختار، روایاتی علیه او

۱. فتوح ابن‌اعثم، ج ۴، ص ۱۵۱؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۶؛ شرح حدیدی، ج ۱۶، ص ۲۴ (به نقل از تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۳).

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

۳. أنساب الأشراف، ج ۳، ص: ۳۵؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۲.

۴. الأخبار الطوال، ص ۲۰۵.

ساخته شده که احتمالاً این روایت را نیز بیش‌تر با مذاق آل‌زبیر و امویان ساخته‌اند شده و از نظر سند و واقعیات تاریخی سازگار نیست.^۱

بنابراین، تنهایی آن حضرت و همراهی نکردن مردم، از مهم‌ترین دلایل صلح آن حضرت بوده است، چنان‌که این مطلب از گزارش‌های تاریخی و از سخنان آن حضرت نیز استنباط می‌شود. امام مجتبی علیه السلام به حجر بن عدی که معترض به صلح بود، علت آن را میل بیش‌تر مردم به صلح، ناخوشی آنان از جنگ و به‌ویژه حفظ شیعیان از کشته شدن دانستند.^۲ همراهی نکردن مردم عراق در آخرین نبردهای حضرت علی علیه السلام و مذمت مکرر مردم عراق توسط آن حضرت، گواه بر این سخنان امام حسن علیه السلام است. امام حسن علیه السلام هنگامی که دیدند تعداد اندکی در نخيله برای جنگ با معاویه جمع شده‌اند، مجدد به کوفه برگشته، خطرهایی را که از جانب حاکمیت بنی‌امیه، کوفه و مسلمانان را تهدید می‌کرد، گوشزد نمودند و کوفیان را به جهت همراهی نکردن مذمت کردند.^۳ بنابراین امام حسن علیه السلام بعد از بیعت، در جنگ با معاویه کاملاً جدی بودند و مصلحت عراق و مسلمانان را در جنگ با معاویه می‌دانستند، لذا بیش‌ترین وجه همت خود را بر جمع‌آوری نیرو و جنگ با معاویه گذاشتند و برای تشویق آنان، حقوق جنگجویان را دو برابر کردند^۴ و افرادی مانند حجر بن عدی را برای تشویق مردم به جنگ به نخيله فرستادند، اما جز اندکی به ندای ایشان پاسخ مثبت ندادند. حضرت در پی سستی و نافرمانی مردم مجدد زبان به ملامت کوفیان گشودند، ولی باز عده‌ای با شنیدن کلام امام ندای صلح سر دادند. امام فرمود: «شما همان کسانی هستید که حکمیت

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۹، ص ۱۰۵.

۲. اخبار الطوال، ص ۲۲۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۶.

را در صفین بر پدرم تحمیل کردید.»^۱ سپس خود نیز به نخیله رفتند و ده روز در آنجا ماندند، اما تنها چهارهزار نفر حاضر شدند؛ لذا امام به کوفه برگشتند و به منبر رفتند و ضمن مذمت اهل کوفه و تحلیل وضعیتی که بعدها بنی‌امیه نسبت به اهل کوفه خواهند داشت فرمودند: «اگر یارانی داشتم، هرگز امر حکومت را به بنی‌امیه تسلیم نمی‌کردم زیرا حکومت بر بنی‌امیه حرام است.»^۲ در مجموع همراهی نکردن کوفیان؛^۳ خیانت فرماندهان سپاه و نیروهای نظامی و خیانت سران قبایل.^۴ را می‌توان از علل صلح امام دانست. بنابراین صلح امام حسن (ع) چنان‌که برخی پنداشته‌اند، ظهور معجزه نبوی به دست امام حسن (ع) نبوده، بلکه این روایت ساختگی است و صلح از روی ناچاری بود و به دنبال آن غلبه امویان و سپس مروانیان را بر سرزمین‌های اسلامی در پی داشت.^۵ گذشته از همه این‌ها، امام با قید شرایطی، حکومت را به معاویه واگذار کردند معاویه نیز از آنجا که می‌کوشید به هر قیمتی خلافت را به چنگ آورد، حاضر بود با هر شرایطی صلح را امضا کند. از این‌رو، امام از این فرصت استفاده کردند و شرایطی را در صلح‌نامه گنجانده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

عمل به کتاب، سنت نبوی و سیره خلفای صالحین، عدم تعیین جانشین^۶ و واگذاری تعیین خلیفه به شورای مسلمانان،^۷ در امان ماندن مسلمانان از دست و زبان معاویه، ایمنی شیعیان و عدم توطئه بر ضد اهل بیت.^۱

۱. /نسب الاشراف، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۹.

۲. /الخرائج والجرائح، ج ۲ / ص ۵۷۶؛ بحار الانوار، ج ۳۶ / ۳۰۳.

۳. /المعیار والموازنه، ص ۹۹.

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ / ص ۱۹۵.

۵. /سد الغابه، ج ۲، ص ۱۸.

۶. /لاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۷. (نورالسیره)

۷. /لاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۷. (نورالسیره)

برخی تنها به دو شرط از عهدنامه مبنی بر این که معاویه یاران امام علی علیه السلام را تحت تعقیب قرار ندهد و بعد از او خلافت از آن امام حسن علیه السلام باشد.^۲ جانشینی امام بعد از معاویه، از اساسی ترین و مهم ترین بندهای صلح نامه بود.^۳ گنجاندن این ماده در صلح نامه، معاویه را از حق تعیین جانشین خود خلع ید می کرد و تا امام حسن علیه السلام زنده بودند، معاویه زمینه را برای طرح ولی عهدی یزید مساعد نمی دید.

بعد از صلح، عناصر تندرو ضمن مخالفت با امام حسن علیه السلام، از امام حسین علیه السلام تقاضا کردند آن را نادیده بگیرد که با مخالفت شدید آن حضرت روبه رو شدند.^۴ پای بندی امام حسین علیه السلام به صلح حتی بعد از شهادت امام حسن علیه السلام نیز ادامه یافت. به همین جهت، از کسانی که او را دعوت به قیام می کردند، خواست تا مادامی که طاغیه بنی امیه (معاویه) زنده است، در خانه های خود بنشینند و به صلح امام حسن علیه السلام پای بند باشند^۵ واکنش امام حسین علیه السلام در زمان صلح و پای بندی حضرت به آن تا زمانی که معاویه زنده بود،^۶ نشانه تأیید ایشان است.

معاویه بعد از صلح وارد کوفه شد و در حضور جمعیت کوفه، اعلام کرد به شرایط صلح عمل نخواهد کرد. سقوط کوفه و تحمیل صلح به امام، از دردناک ترین حوادث تاریخ شیعه است. امام تصمیم گرفتند به مدینه برگردند. با بازگشت امام به مدینه، مرکزیت شیعه در عراق باقی ماند. هنگام خروج امام از

۱. فتوح ابن اعمش، ج ۴، ص ۲۹۲.

۲. ذخائر العقبی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳. الاستیعاب، ج ۱/ ص ۴۳۹.

۴. تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۷.

۵. انساب الاشراف، ج ۳ / ص ۳۶۶.

۶. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶.

کوفه، معاویه از ایشان خواست که در کوفه بماند و به یاری شیعیان خود با خوارج بجنگد، اما آن حضرت در پاسخ معاویه جنگ با او را مقدم بر خوارج دانستند.^۱ سپس آن حضرت با اهل و عیال خود به مدینه برگشتند و بقیه عمر شریف خود را در آن شهر گذراندند.^۲

آن حضرت برای آموزش قرآن اهمیت بسیاری قائل بودند و گاه مبالغ زیادی برای آموزش قرآن می پرداختند.^۳ و درصدد آموزش و تربیت مهره‌ها و نیروهای کارآمد و تقویت تشیع بودند. برای این منظور در مسجدالنبی می نشستند و بعد از نماز به بیان احکام و معارف الهی^۴ و معرفی شخصیت والای اهل بیت (ع) به ویژه به دفاع از حضرت علی (ع) و آرمان‌های والای علوی می پرداختند.^۵

معاویه پس از به دست آوردن حکومت، به هیچ‌یک از شروط صلح‌نامه عمل نکرد و به سخت‌ترین صورت متعرض جان و مال شیعیان شد.^۶

سیاست کلی معاویه و پس از او بنی‌امیه، سخت‌گیری به اهل بیت (ع) و شیعیان علی بن ابی‌طالب (ع) بود.^۷ در بین شهرهای مسلمان‌نشین، کوفه شیعیان بیش‌تری داشت، لذا طبیعی بود که سخت‌گیری نسبت به مردم این شهر از کانون توجه امویان باشد. نخستین بخش‌نامه سخت‌گیرانه معاویه برای اهل کوفه چنین صادر شد:

خوب بنگرید اگر ثابت شد کسی علی و خاندانش را دوست می‌دارد، نام او را از دیوان پاک و عطا و جیره‌اش را قطع کنید.

۱. آل‌کامل میرد، ج ۳، ص ۱۷۲.

۲. الارشاد، ص ۱۷۳.

۳. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۶۶.

۴. ترجمه الامام الحسن من طبقات ابن سعد، ص ۶۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۴۱.

۵. روضات الجنان و جئات الجنان، ج ۲، ص ۴۲۷.

۶. الامامه والسیاسه، ص ۱۸۴.

۷. المحبر، ص ۴۷۹.

او به این بخش نامه اکتفا نکرد و به والیان خود دستور داد تا هر کس را که به دوستی و طرف‌داری از شیعه متهم ساختند، تنبیه و خانه‌اش را ویران کنند.^۱ معاویه در جهت سیاست سخت‌گیرانه خود نسبت به شیعیان، کوفه را نخست به مغیره بن شعبه و بعد به زیاد بن ابیه سپرد که شیعیان کوفه را می‌شناخت. زیاد ضمن هتاک‌ی به امام حسن علیه السلام به تعقیب شیعیان^۲ پرداخت و بعد از دست یافتن به آنان، عده‌ای را کشت^۳ و عده‌ای را تبعید و یا آواره کرد^۴ و تعدادی را با شکنجه نقص عضو نمود؛^۵ لذا به نفرین امام حسن علیه السلام گرفتار شد.^۶

شدت سخت‌گیری معاویه بر اهل عراق، آنان را به ستوه آورد. لذا با یادآوردن دوران امام علی علیه السلام و حسرت خوردن از کوتاهی در یاری امام، گروه‌هایی برای گفتگو با امام حسن علیه السلام خدمت آن حضرت شرفیاب شدند.^۷

برخی شاگردان نام‌دار و راویان آن حضرت عبارتند از: حسن مثنی، مسیب بن نجبه، سویید بن غفله، علاء بن عبدالرحمان، شعبی، هبیه بن برکم، اصبع بن نباته، جابر بن خلد، ابوالجواز، عیسی بن مأمون بن زراره، تفاله بن مأموم، ابویحیی عمیر بن سعید نخعی، ابو مریم بن قیس ثقفی، طحرب عجلی، اسحق بن یسار، عبدالرحمان بن عوف، سفین بن لیل و عمر بن قیس که همه از اهل کوفه بودند.^۸

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۶؛ سیرة الأئمة الاثنا عشر علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۴.

۳. المحبر، ص ۴۷۹.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۶.

۵. الفتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۲۰۳.

۶. الفتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۳۱۶.

۷. الفتنه الکبری، طه حسین، ج ۲ / ص ۱۸۸.

۸. تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه عطائی، ج ۱، ص ۹۰. به نقل از حیات الامام

الحسن باقر شریف ج ۲، ص ۲۸۰.

فضایل و مناقب

امام حسن (ع) از زبان اهل بیت، عابدترین، زاهدترین و با فضیلت‌ترین مردم زمان خود بودند.^۱

آن حضرت هرگاه مرگ، قبر و قیامت و عبور از صراط و حساب را به یاد می‌آوردند؛ می‌گریستند و هنگام وضو گرفتن و در حال نماز اندامشان به لرزه می‌افتاد.^۲ آن حضرت خود را در پیشگاه خدای تعالی می‌دیدند.^۳ از این رو پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب، مشغول عبادت بودند و با کسی سخن نمی‌گفتند^۴ به نقل ابن اسحاق، پس از رسول خدا (ص) هیچ کس از حیث آبرو و بلندی قدر، به حسن بن علی نرسید.^۵

امام حسن (ع) از زبان رسول خدا (ص)

مهر و محبت و دلدادگی رسول خدا (ص) به حسین (ع) زبانزد عام و خاص بود و آن دو را فرزندان خود می‌دانست^۶ آنان نیز پیامبر (ص) را پدر صدا می‌زدند.^۷ رسول خدا (ص) با گفتار و کردار آنان را تکریم می‌فرمودند و دیگران را نیز به تکریم و محبت آن دو سفارش می‌کردند،^۸ تکریم حضرت از امام حسن (ع) در حدی بود که حتی در کوچه و بازار و^۹ یا در حال نماز نیز به او توجه داشتند.^۱

۱. مالی صدوق، ص ۲۴۴؛ عده الداعی، ص ۱۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۰۰.

۳. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۱۴.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۱۸۰.

۵. الأئمة الإثنا عشر، ص: ۶۴؛ صلح الحسن، ترجمه سید علی خامنه ای، ص ۴۱.

۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵.

۸. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۱۱.

۹. بشاره المصطفی، ص ۱۵۶.

از این رو، اخبار فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در بزرگداشت امام حسن علیه السلام نقل شده است: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند^۲ و پدرشان از آنان بهتر است»^۳. پیامبر آن دو را می‌بوییدند و به سینه می‌چسبانند. چون آن دو به زمین می‌خوردند، از منبر برای ایشان پایین می‌آمدند. و گاه آن دو را بر پشت خود حمل می‌کردند.^۴ سلمان فارسی به نقل از پیامبر دوستی با آن دو را دوستی با خدا و رسولش و نتیجه آن را ورود به بهشت‌های پر از نعمت، و دشمنی و یا ستم به آن دو را دشمنی با خدا و رسولش و ورود به آتش جهنم و عذاب پایدار دانسته است.^۵ به صورت متواتر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسین علیه السلام فرمود: «ابنای هذا امامان، قاما او قَعَدَا»؛ این دو فرزندم پیشوا و امام هستند، چه قیام کنند چه بنشینند.^۶

بخشش‌ها و بردباری امام

بخشش‌های زیاد، از فضایل دیگر امام بود؛ به‌طوری‌که ایشار،^۷ بردباری و بخشش^۸ آن حضرت زبانزد عام و خاص بود.^۹ لقب «کریم اهل بیت» از بخشش‌های زیاد به ایشان داده شد. آن حضرت در دو و به قولی در سه نوبت،

۱. نک: تذکره الخواص، ص ۱۷۸. (موسسه اهل البیت)؛ مناقب آل البیت، ج ۴، ص ۲۵.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳. قرب الاسناد، ص ۱۱۱؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۷.

۴. الجامع الکبیر ترمذی، ج ۶، ص ۱۱۶؛ إحقاق الحق، ج ۲۷، ص ۶۷.

۵. کفایة الطالب، ص ۲۳، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۵۷.

۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۱۲.

۷. نک: کاشف الغمہ، ج ۲، ص ۲-۳۷۱؛ نزهة الناظر، ص ۳۶.

۸. الکامل مبرد، ج ۲، ص ۴۶۲.

۹. نک: بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴ تا ۳۵۵؛ مناقب آل ابی طالب، ص ۱۸.

تمام دارایی خودش را در راه خدای تعالی نصف کردند و آن را صدقه دادند^۱ به نقلی دیگر، آن حضرت سه بار تمام اموالش را در راه خدای تعالی تقسیم کردند^۲ بنا به روایتی، امام حسن (ع) در حین طواف بودند، شخصی ایشان را برای کاری فراخواند. امام طواف را رها کردند و برای قضای حاجت آن مؤمن رهسپار شدند، چون فردی به ایشان اعتراض کرد که چرا طواف را برای کار دیگران رها کرده، فرمودند:

هر کس برای ادای حاجت برادر خویش برود، یک حج و یک عمره در نامه عمل او نوشته می‌شود. بنابراین، من یک حج و یک عمره به دست آوردم و برگشتم.^۳

برخوردهای کریمانه امام مانند برخورد با مرد شامی که وی و پدرش را دشنام داده بود و امام در عوض به او احسان کرده بودند. او را محبوب‌ترین فرد نزد آن شامی کرد،^۴ حاکی از فروتنی امام است. بخشی از بخشش‌های امام به یاران امیرمؤمنان (ع) که در جنگ‌های آن حضرت آسیب دیده بودند، از اموال و موقوفات حضرت علی (ع) بود.^۵

حج‌های مکرر

منابع شیعه و سنی از حج رفتن‌های مکرر امام مجتبیٰ (ع) با پای پیاده بسیار سخن گفته‌اند.^۶ آن حضرت ۲۵ بار با پای پیاده حج گزارد.^۱ درحالی‌که اسب‌های

۱. شرح‌الایخبار، ج ۳، ص ۱۱۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۱۰.

۳. ترجمه الامام الحسن تاریخ دمشق، ص ۱۵۱.

۴. مبرد، الکامل، ج ۳، ص ۶۰؛ ربیع‌الابرار، ج ۳، ص ۱۹.

۵. کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۵۷؛ کشف‌الیقین حلی، ص ۲۳۶.

۶. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۱۰؛ عده الداعی، ص ۱۳۹.

نجیب را با او یدک می کشیدند.^۲ امام علت پیاده حج گزاردن را خضوع بیش تر در پیاده رفتن به خانه خدا عنوان کردند^۳ با همه اهمیتی که امام برای حج و خانه خدا قائل بودند، برآوردن حاجت مؤمن را بالاتر می دانستند و گاهی طواف خود را برای این منظور قطع می کردند^۴

همسران امام حسن علیه السلام

درباره تعداد دفعات ازدواج امام حسن علیه السلام و شمار همسران آن حضرت، روایات زیادی بدون این که نام و نشانی از آن ها به میان بیاید ذکر شده است.^۵ برخی تعداد همسران حضرت را در زمان پدرش هفتصد (۷۰۰)؛^۶ برخی سیصد (۳۰۰)؛^۷ برخی دویست (۲۰۰)؛^۸ برخی نود (۹۰) و برخی هفتاد (۷۰) نفر^۹ شمرده اند. این ارقام مبالغه آمیز درباره تعداد همسران آن حضرت با آنچه در منابع معتبر درباره نام همسران و فرزندان ایشان آورده اند، هیچ تناسبی ندارد. نام همسران آن حضرت در منابع تاریخی عبارت اند از: ام الحق دختر طلحه بن عبیدالله، حفصه دختر عبدالرحمان بن ابی بکر، هند دختر سهیل بن عمرو^{۱۰} و

۱. ترجمه الامام الحسن از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳.

۲. إحقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۲۳.

۳. الأئمة الإثنا عشر، ص ۶۴.

۴. ترجمه الامام الحسن از تاریخ دمشق، ص ۱۵۱.

۵. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۵۳؛ قوت القلوب؛ ج ۲، ص ۴۷۱.

۶. الكواكب الدرية فی تراجم السادة الصوفیه

۷. مناقب، ج ۳، ص ۱۹۹؛ بحار، ج ۴۴، ص ۱۶۹.

۸. البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۷۴.

۹. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳.

۱۰. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰.

جعه دختر اشعث بن قیس.^۱ شیخ مفید^۲ أمبشیر دختر عقبه بن عمرو بن ثعلبه و خوله دختر منظور الفزاریه را از دیگر همسران آن حضرت دانسته است. تعداد همسران آن حضرت در برخی منابع قدیم تا ده زن^۳ و در برخی منابع تا یازده زن نیز آمده است.^۴

بنابراین، روایاتی که تعداد همسران آن حضرت را بیش از این نام برده‌اند، از جهات متعددی محل تردید و در تناقض با تعداد همسران و فرزندان ذکر شده برای آن حضرت و دلیل بر اضطراب متن این روایات است. این میزان اختلاف در تعداد همسران طبیعی به نظر نمی‌رسد.

گذشته از این که روایات مطلق بودن امام، علاوه بر اشکالات متعدد سندی و متنی که بر آن‌ها وارد است، بیش‌ترین بخش‌های آن مبهم است و نام راویان یا جزئیات عینی و واقعی حذف شده است.

ابوطالب مکی مهم‌ترین اسناد روایات مطلق بودن امام حسن (ع) را وارد کرده است. تراجم‌نگاران وی را متهم به خلط در کلام^۵ و فردی یاد کرده‌اند که درباره او چیزهای منکر شنیع گفته شده است.^۶ ابن‌کثیر نیز درباره کتاب ابوطالب مکی، متذکر شده که برخی احادیث آن اصالت ندارد.^۷

روایات بر ساخته از ناحیه امویان و عباسیان درباره مطلق بودن امام حسن (ع) با انگیزه سرکوب بنی‌حسن و جلوگیری از قیام‌های مکرر آنان انجام شد و

۱. صلح امام حسن (ع)، آل یاسین، ص ۳۸.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۰.

۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۵.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱.

۵. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۰۴.

۶. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۰۳؛ أخبار الحسن بن علی (ع)، الطبرانی، ص ۴۳.

۷. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۱۹؛ المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۵.

علی رغم سقوط بنی امیه و بنی عباس و افول تاریخ‌نگاری شام و بغداد، پایان نیافت. روایات برساخته آنان در قرن‌های بعدی به کتب تاریخی و روایی اهل سنت منتقل شد و برخی تاریخ‌نگاران بدون توجه به صحت و سقم این اخبار، آن‌ها را رواج دادند.^۱ متأسفانه این موارد گاهی به منابع شیعه نیز راه یافته^۲ و دیگران نیز به آن طعنه زده‌اند.^۳ تعداد کم فرزندان آن حضرت هرگز با آن‌همه زنانی که برای آن حضرت یادکرده‌اند تناسب ندارد. محمد بن حبيب بغدادی^۴ برای امام فقط سه داماد ذکر کرده است.^۵

ادله زیادی بر کاذب بودن روایات مطلق وجود دارد که از جمله آن‌ها موارد ذیل را می‌توان برشمرد:

۱. بنا به تصریح تاریخ‌نگاران اتهام مطلق بودن امام نخستین بار از طرف منصور عباسی و بعد از قیام عبدالله بن حسن و برای کوبیدن اولاد امام صورت گرفته است؛^۶ اختلاف روایات در آمار و ارقام زنان درحالی است که منابع بیش‌تر از ده همسر برای آن حضرت ذکر نکرده‌اند؛^۷

۲. تناقض روایات مطلق با هم‌دیگر؛^۸

۳. ثبت نشدن نام همسران امام در منابع؛

۱. المبسوط، ج ۶، ص ۳؛ تاریخ دمشق، ج ۲۷، ص ۲۶۲؛ تهذیب، ج ۶، ص ۲۳۶؛ سیر اعلام، ج ۳، ص ۲۳۵؛ البحر الحداثی، ج ۳، ص ۴۱۲.

۲. کافی، ج ۶، ص ۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۷ و ج ۱۵، ص ۲۶۸.

۳. مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۴، ص ۱۷۲.

۴. المحبر، ص ۵۷؛ به نقل از کتاب زندگانی حسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۵۵۹.

۵. زندگانی حسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۵۵۷.

۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۰.

۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱-۲۲.

۸. نک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ الإتحاف بحب الأشراف، ص ۱۰۴؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴.

۴. کمی فرزندان امام (بین ۵ تا ۱۵ و نهایت تا ۲۴ نفر).^۱

از دلایل روشنی که ساختگی این روایات را ثابت می‌کند گفتگوها و مجادلاتی است که بین آن حضرت و دشمنانش در دمشق صورت می‌گرفت؛ زیرا آن‌ها با توان تمام می‌کوشیدند تا در زندگی خصوصی امام جست‌جو کنند و نقطه ضعفی برای حضرتش پیدا کنند و امام را در آن مجالس مجادله بکوبند. ولی هرگز نتوانستند نقصی برای امام بیابند. اگر امام زنان فراوانی می‌گرفتند و طلاق می‌دادند، به آن حضرت می‌گفتند: تو زنان فراوانی می‌گیری و همیشه سر و کارت با آن‌هاست و بدین‌جهت شایستگی خلافت نداری، در صورتی که هرگز چنین اعتراضی به میان نیامده و این بهترین دلیل برای نفی این اتهام است.^۲

گذشته از همه این‌ها، طلاق منفورترین حلال در دین مبین اسلام وصف شده و در باورهای دینی، امام حسن (ع) دارای عصمت هستند. به لحاظ تاریخی نیز هیچ‌گونه خطایی از آن حضرت گزارش نشده است. این گزارش‌ها با زهد آن حضرت که به صورت متواتر نقل شده سازگاری ندارد.

بنابراین آن‌چنان‌که از اسناد این روایات برمی‌آید، منبعی جز مدائنی و امثال دروغ‌گوی او ندارند.^۳

فرزندان امام حسن (ع)

فرزندان امام حسن (ع) را پانزده دختر و پسر ذکر کرده‌اند.^۴ برخی^۵ ۲۵ نفر و

۱. /ارشاد، ج ۲، ص ۲۰؛ مناقب/ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۹۲.

۲. زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص ۵۶۱.

۳. زندگانی دوازده امام (ع)، ج ۱، ص ۶۰۳.

۴. تذکرة الخواص، ص ۱۹۴؛ /ارشاد، ج ۲، ص ۲۰.

۵. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۵-۲۲۶.

برخی چهار پسر و دو دختر گفته‌اند.^۱ نام‌های آنان عبارتند از: زید و خواهرانش: ام‌الحسن، ام‌الحسین، حسن، عمرو و دو برادرش: قاسم و عبدالله، عبدالرحمان و حسین که ملقب به اثرم بوده و برادر و خواهری نیز به نام‌های طلحه و فاطمه داشته است. ام‌عبدالله، فاطمه، ام‌سلمه، رقیه، از دیگر فرزندان آن حضرت بوده‌اند. نسل آن حضرت از طریق دو پسرش (حسن و زید) باقی ماند. همه فرزندان امام مجتبی در روز عاشورا با امام حسین علیه السلام همراه بودند و به بهترین وجه ایشان را یاری کردند.^۲ بعدها نیز شاخه حسنی علویان، از رقبای اصلی حکومت عباسیان بودند. قیام محمد^۳ و ابراهیم^۴ فرزندان عبدالله بن حسن،^۵ و حسین بن علی بن حسن^۶ شهید فخ (سال ۱۶۹ق)، و دو تن از پسران عبدالله بن حسن، ادیس^۷ و یحیی^۸ همه از نوادگان امام حسن علیه السلام بودند که با قیام‌های خود حکومت عباسی را با چالش‌های جدی مواجه ساختند.

شهادت امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام بنابه قول مشهور در ۲۸ صفر سال ۵۰ قمری^۹ مسموم شدند و به شهادت رسیدند. برخی سال‌های ۴۷^{۱۰} و ۴۹^{۱۱} و نیز هفت صفر^{۱۲} را زمان شهادت

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲. المجدی، ص ۱۱۸؛ مسند الإمام الشهيد علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۷.

۳. تاریخ الامم والملوک، ج ۷، ص ۳۶۰.

۴. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۴۱.

۵. تاریخ الفخری، ص ۲۲۰.

۶. تاریخ الامم والملوک، ج ۸، ص ۱۹۲-۲۰۵.

۷. مقاتل الطالبیین، ص ۴۰۷-۴۰۹؛ العبر، ج ۴، ص ۱۰-۱۱.

۸. همان، ج ۲، ص ۲۰۰؛ تاریخ‌گزیده، ص ۷۹۰.

۹. کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۶۵؛ ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ابن سعد، ص ۹۱.

۱۰. البدء و التاریخ، ج ۳، ص ۷۴.

امام دانسته‌اند. بنابه قول مشهور، جعهده همسر آن حضرت به تحریک معاویه، ایشان را مسموم کرد.^۳ معاویه که امام را مانع تحقق اهداف خود در موروثی کردن حکومت می‌دانست، با وعده ازدواج جعهده و یزید و دادن اموال فراوان وی را به این کار ترغیب کرد.^۴

اهلبیت بنا به وصیت آن حضرت (ادفونی عند ابی)، خواستند او را در کنار قبر جدش پیامبر به خاک بسپارند، اما بنی‌امیه به سرکردگی مروان بن حکم حاکم مدینه،^۵ به همراهی برخی زنان پیامبر^۶ مانع شدند. آنان که کینه دفن عثمان در حش کوکب^۷ (قبرستان یهودیان) را به دل داشتند، سوگند یاد کردند تا مانع دفن ایشان در کنار پیامبر (ص) شوند. بنی‌هاشم برای مقابله با بنی‌امیه آماده گردیدند که امام حسین (ع)، بنابه وصیت برادرش مانع شدند و به ناچار آن حضرت در بقیع به خاک سپرده شد.^۸ بنا به نقلی، سعید بن عاص اموی بر آن حضرت نماز خواند.^۹ برخی مانند ابن‌عربی (م. ۵۴۳ ق)؛^{۱۰} ابن تیمیه (م. ۷۲۸ ق)^{۱۱} و تحت تأثیر آن‌ها ابن جوزی^{۱۲} و ذهبی،^۱ در شهادت آن حضرت به دست معاویه تردید کرده یا

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲. الدروس شهید اول، ج ۲، ص ۷.

۳. کمال الدین، المقصد الاقصى فی ترجمه المستقصى، ص ۵۹۶.

۴. حبیب السیره، ج ۲، ص ۳۱.

۵. الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۱۰.

۶. تذکره الخواص، ج ۲، ص ۶۵.

۷. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۵.

۸. بحار الانوار، ج ۴۴ / ص ۱۳۴.

۹. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۹۳.

۱۰. العواصم و القواصم، ص ۲۱۳.

۱۱. منهاج السنه، ص ۲۲۵.

۱۲. صفوه الصفوه، ج ۱، ص ۳۴۳.

به شهادت رسیدن امام توسط معاویه شده و گفته‌اند: امام خود خلافت را تسلیم معاویه کرد. لذا دلیلی بر این مسموم کردن نبوده است. از طرف دیگر نیز مسمومیت امر پنهانی است، لذا اگر مسموم می‌کرد نباید کسی متوجه می‌شد. علاوه بر این، دو نفر و به تبع آنان ابن‌خلدون^۲ نیز بدون هیچ‌گونه استدلالی و تنها از روی تعصب، منکر شهادت امام شده‌اند، در حالی که بر شهادت امام مجتبی به دست معاویه اجماع است.^۳ و بسیاری از تاریخ‌نگاران به دست داشتن او در شهادت آن حضرت تصریح کرده‌اند.^۴

امام حسن علیه السلام در قبرستان بقیع و کنار مرقد مادر بزرگش فاطمه بنت اسد و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپردند. خوارزمی قبه و بارگاه امام حسن علیه السلام را بلندترین و عالی‌ترین عمارت مدینه وصف کرده است.^۵ قبر مطهر امام حسن علیه السلام و عمویش عباس و هم‌چنین امام زین‌العابدین و امام باقر علیه السلام زیر یک قبه بوده است. دیاربکری در شرافت این مکان و قبه می‌گوید: «فلله دره من قبر ما أكرمه و أشرفه و أعلى قدره عند الله.»^۶ فاسی نیز درباره بارگاه آن حضرت گفته است: «امام حسن علیه السلام دارای بارگاه و قبه عالی بوده به‌طوری‌که در مدینه عمارتی بالاتر از آن نبوده است.»^۷ در سال ۹۵ مجدالملک بلاسانی، معماری قمی را برای ساختن گنبدی بالای آرامگاه امام حسن علیه السلام به مدینه فرستاد.^۸ گنبد بالای آرامگاه امام

۱. تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۴۰.

۲. تاریخ ابن‌خلدون، ج ۲ / ص ۴۴۹.

۳. البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۵.

۴. البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۲۳۶.

۵. کمال‌الدین، القصد الاقصی، فی ترجمه المستفصی، ص ۹۶.

۶. تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، ج ۲، ص ۲۸۷.

۷. العقد الثمین، ج ۳، ص ۳۹۶.

۸. الکامل، ج ۱۰، ص ۳۵۲.

حسن (ع) در روز هشتم شوال سال ۱۳۴۳ توسط وهابی های سعودی تخریب شد.^۱

منابع

۱. ابن الجوزی، جمال الدین ابوالفرج، **صفة الصفوة**، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت: موسسه الكتب الثقافیه، ۴۱۳.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، **تاریخ ابن خلدون**، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
۳. ابن شهر آشوب (۵۸۸)، **مناقب آل أبی طالب**، تحقیق لجنة من أساتذة النجف الأشرف، النجف الأشرف: مطبعة الحیدریه، سال ۱۹۵۶ م.
۴. ابن طولون، شمس الدین محمد (م. ۹۵۳ ق)، **الأئمة الاثنا عشر**، قم: رضی، بی تا.
۵. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله الشافعی، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷.
۶. ابن فهد الحلّی، **عدة الداع**، تحقیق و تصحیح، احمد الموحّدی، قم: مکتبه وجدانی.
۷. ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، (م ۷۷۴)، **البدايه و النهايه**، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸.
۸. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، (م ۶۵۶)، **شرح نهج البلاغه**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء الكتب العربیه، ۱۳۷۸.
۹. ابن ابی شیبّه، عبدالله بن احمد (م ۲۳۵)، **المصنف**، تحقیق سعید محمد لحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹.

۱. تاریخ حرم ائمه بقیع (ع) و آثار دیگر در مدینه منوره، ص ۹۳.

۱۰. ابن اثیر، عزالدین علی (م ۶۳۰)، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن اعثم، احمد (م ۳۱۴)، **الفتوح**، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. _____، **الفتوح**، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱.
۱۳. ابن جوزی، یوسف بن قزاغلی سبط (م ۶۵۴)، **تذکره الخواص**، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
۱۴. ابن حجر، احمد بن علی (م ۸۵۲)، **لسان المیزان**، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۳۹۰.
۱۵. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م ۵۸۸)، **مناقب آل أبی طالب**، تحقیق لجنة من اساتذه النجف الاشرف، نجف: مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶.
۱۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، **معالم العلماء**، (م ۵۸۸)، قم.
۱۷. ابن صباغ، علی بن محمد (م ۸۵۵)، **الفصول المهمه فی معرفه الائم**، تحقیق سامی الغریری، قم: دارالحديث، ۱۴۲۲.
۱۸. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، (م ۴۶۳)، **الاستیعاب**، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۱۹. ابن عبدربه، احمد بن محمد (م ۳۲۸)، **العقد الفريد**، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت: دارالكتاب العلمیه، ۱۴۰۶.
۲۰. _____، **العقد الفريد**، تحقیق احمد امین و دیگران، بیروت: دارالكتاب العربی، ۱۴۰۳.

٢١. _____، **العقد الفريد**، تحقيق عبدالمجيد الترحيني، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٧.
٢٢. ابن عساكر، علي بن الحسن (م ٥٧١)، **تاريخ مدينة دمشق**، تحقيق علي شيري، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥.
٢٣. ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل (م ٧٧٤)، **البدایة والنهایة**، تحقيق علي شيري، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٤٠٨.
٢٤. احمد بن حنبل (م ٢٤١)، **مسند احمد**، بيروت: دارصادر.
٢٥. اربلي، ابوالحسن علي بن عيسى، **كشف الغمّة في معرفة الأئمّة**، بيروت: دارالأضواء، ١٤٠٥ ق.
٢٦. اسكافي، ابوجعفر (م ٢٤٠)، **المعيار و الموازنة**، تحقيق محمدباقر محمودي، ١٤٠٢.
٢٧. اصفهاني، ابوالفرج (م ٣٥٦)، **الاجاني**، تحقيق عبدأعلى مهنا و سمير جابر، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧.
٢٨. _____، **مقاتل الطالبين**، نجف: المكتبة الحيدريه، افست قم: مؤسسة دارالكتاب، ١٣٨٥؛ طبرسي، فضل بن إعلام الوري، علي (م ٥٦٠)، تحقيق مؤسسة آل البيت، قم، ١٤١٧.
٢٩. بغدادی، محمد بن حبيب (م ٢٤٥)، **المحبر**، تصحيح سيدكسروي، قاهره، دارالغدا العربي، ١٤٢١.
٣٠. بكری، حسن بن محمد ديار، **تاريخ الخميس في احوال انفس نفيس**، بيروت: مؤسسه شعبات، بی تا.
٣١. بلاذري، احمد بن يحيى، (م ٢٧٩)، **أنساب الاشراف**، تحقيق سهيل زكار، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧.

۳۲. تهرانی، آقا بزرگ (م ۱۳۸۹)، **الذریعة الى تصانیف الشیعه**، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳.
۳۳. الجزری، عزالدین بن اثیر (م ۶۳۰)، **اسد الغابه فی معرفة الصحابه**، تحقیق علی محمد معوض و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳.
۳۴. جعفری، سیدحسین محمد، **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۳۵. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، **تاریخ نیشابور**، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۵.
۳۶. حر عاملی، **وسائل الشیعه** تحقیق، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث المشرفه، ۱۴۱۴.
۳۷. حسنی فاسی، محمدبن احمد، (م ۸۳۲)، **العقد الثمین**، تحقیق محمد عبدالقادر عبدالعطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹.
۳۸. خصیبی، الحسین بن حمدان (م ۳۳۴)، **الهدایة الکبری**، بیروت: مؤسسه البلاغ للطباعة والنشر، ۱۹۹۱ م.
۳۹. خطیب بغدادی، احمد بن علی، **تاریخ بغداد او مدینه السلام**، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
۴۰. خوارزمی، موفق بن احمد (م ۵۶۸)، **المناقب**، تحقیق مالک المحمودی، قم: جماعه المدرسین، ۱۴۱۱.
۴۱. خواندمیر (م ۹۴۲)، **تاریخ حبیب‌السیر**، زیر نظر دبیر سیاقی با مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۸۰.
۴۲. دیلمی، شیخ حسن (قرن هشتم)، **غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب**

أبی الأئمة الأطهار (ع)، قم: دلیل ما، بی تا.

٤٣. دینوری، ابن قتیبة، الامامه و السياسه، تحقیق الزینی، مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع.

٤٤. ذهبی، محمد بن احمد (م. ٧٤٨)، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالكتاب العربی، ١٤١٢.

٤٥. _____ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه، ١٣٨٢.

٤٦. سرخسی، شمس الدین (م ٤٨٣)، المبسوط، تحقیق عدهای، بیروت: دارالمعرفه، ١٤٠٦.

٤٧. سیدمرتضی (م ٤٣٦)، الانتصار، قم: جماعه المدرسين، ١٤١٥.

٤٨. شامی، محمد بن یوسف (م، ٩٤٢)، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت: چاپ اول، دارالکتب العلمیه، ١٤١٤.

٤٩. شبراوی، جمال الدین (م. ١١٧١ ق)، الإتحاف بحب الأشراف، قم: دارالكتاب، ١٤٢٣ ق.

٥٠. شهرستانی، محمد بن عبدالحکیم (م ٤٧٩)، الملل و النحل، تخريج محمد فتح الله بدران، قاهره: مکتبه الانجلو المصریه.

٥١. شهید الأول، الدروس، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين.

٥٢. شیخ رضی، صلح امام حسن (ع)، ترجمه آیت الله خامنه ای، آسیا، ١٣٤٨.

٥٣. صدوق، محمد بن علی (م ٣٨١)، عیون اخبار الرضا، تحقیق حسین اعلمی، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ١٤٠٤.

۵۴. _____، الامالی، تحقیق مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۷.
۵۵. طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ ق)، أخبار الحسن بن علی علیه السلام، کویت: دارالأوراد، ۱۴۱۲.
۵۶. _____، المعجم الكبير، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بی تا.
۵۷. طبری، أبوجعفر محمد بن جریر (م ۳۱۰)، تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، چاپ دوم، ۱۹۶۷.
۵۸. طبری، احمد بن عبدالله (م ۶۹۴)، ذخائر العقبی، قاهره: مکتبه القدسی، ۱۳۵۶.
۵۹. طوسی، محمد بن حسن (م ۴۶۰)، مصباح المتعبد، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱.
۶۰. طه حسین، علی و بنوه، الفتنه الكبرى، قاهره: دارالمعارف، ۱۱۱۹ م.
۶۱. عاملی، سید جعفر مرتضی، الحیاء السیاسیه للإمام الرضا علیه السلام، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.
۶۲. _____، تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، مترجم محمد سپهری، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۶۳. عبدالله ابن عدی جرجانی الكامل فی ضعفاء الرجال، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۵.
۶۴. عجلی، احمد بن صالح (م ۲۶۱)، معرفه الثقات، تحقیق عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، مدینه، مکتبه الدار، ۱۴۰۵.
۶۵. قاضی نعمان، نعمان بن محمد (م ۳۶۳)، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف، ۱۳۸۳.
۶۶. قاضی نورالله الحسینی المرعشی التستری، احقاق الحق و ازهاق الباطل،

- با تعلیقات آیت الله مرعشی نجفی، قم: مکتبه المرعشی النجفی، بی تا.
٦٧. قرشی، باقر شریف، **حیاء الإمام الحسن بن علی (ع)**، بیروت: دارالبلاغه، ١٤١٣ ق.
٦٨. قطب راوندی، **الخرائج و الجرائح**، قم: مدرسه الإمام المهدی (عج) ١٤٠٩ ق.
٦٩. کلینی (م. ٣٢٩)، **الکافی**، تصحیح و تعلیق: علی أكبر الغفاری، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
٧٠. لجنة الحديث فی معهد باقرالعلوم (ع)، **موسوعة کلمات الإمام الحسين (ع)**، دارالمعروف للطباعه والنشر، ١٤١٦.
٧١. مادلونگ ویلفرد، **جانشینی حضرت محمد**، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ١٣٧٧.
٧٢. المبرد، ابوالعباس محمد بن یزید، **الکامل فی اللغة و الادب**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: مکتبه العصریه، ١٤٢٧.
٧٣. مجلسی، محمدباقر (م ١١١٠)، **بحار الانوار**، بیروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣.
٧٤. محمد بن محمد مفید (م ٤١٣)، **الإرشاد**، قم: تحقیق مؤسسه آل البيت، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ١٤١٣.
٧٥. محمد بن سعد (م ٢٣٠)، **الطبقات الکبری**، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٠.
٧٦. مسعودی، علی بن الحسین (م ٣٤٦)، **مروج الذهب**، قم: مؤسسه دارالهجره، ١٤٠٩.
٧٧. معروف الحسنی، هاشم، **سیره الأئمة الاثنا عشر (ع)**، نجف: المکتبه الحیدریه، ١٣٨٢ ق.

۷۸. مفید، محمد بن محمد (م ۴۱۳)، **الجمال**، تحقیق سیدعلی میر شریفی، قم: المؤتمر العالمی لألفیة الشيخ المفید، ۱۴۱۳.
۷۹. مقدسی، مطهر بن طاهر (م. بعد ۳۵۵)، **البدء و التاريخ**، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
۸۰. منقری، نصر بن مزاحم، **وقعة صفین**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، ۱۳۷۶ ش.
۸۱. موصلی، احمد بن علی ابویعلی (م ۳۰۷)، **مسند**، تحقیق، حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث.
۸۲. میلانی، سیدعلی، **نفحات الأزهار**، مهر، ۱۴۱۴.
۸۳. نمیری، عمر ابن شبه، (م ۲۶۲)، **تاریخ المدينة المنورة**، تحقیق حبیب محمود احمد، قم: دارالفکر، ۱۴۱۰.
۸۴. هیشمی، علی بن ابی بکر (م ۸۰۷)، **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸.
۸۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دارصادر، بی تا.

زندگی و شرح حال امام حسن (ع) از تولد تا شهادت

رقیه شهبازی النجق

سید محمد رضوی النجق

چکیده

دامنه شخصیت بی‌مانند سبط اکبر پیامبر (ص) امام حسن مجتبی (ع) آن قدر گسترده است که آثار و نشانه‌های آن در کتاب‌های حدیث، تراجم، سیره، تاریخ و مناقب فراوان به چشم می‌خورد.

امام حسن مجتبی (ع) با مشاهده خیانت یاران و فراهم نبودن زمینه جنگ با معاویه، خیر و صلاح امت را در این دیدند که از درگیر شدن با معاویه خودداری و با صلح پیشنهادی معاویه، موافقت کنند و با این صلح مسلمانان را از شر هجوم خارجی‌ان نجات دادند و هم از جنگ و خونریزی جلوگیری کردند. صلح مشروط و معنادار امام مجتبی (ع) هم‌چون قیام سرخ امام حسین (ع) در یک‌جهت قابل ارزیابی است و آن بیداری امت و مسلمانان و شناخت مسیر اسلام ناب از اسلام اموی و همانند آن است.

واژگان کلیدی: پیامبر (ص)، امام مجتبی (ع)، امام حسین (ع)، شیعیان، یاران.

مقدمه

در پانزدهمین شب از ماه مبارک رمضان سال سوم هجری، خانه رسالت پس از انتظار طولانی، به استقبال مولود محبوب خود می‌شتافت، نوزاد به نی‌ای خویش، یعنی رسول بزرگ اسلام (ص)، بسیار شباهت داشت، اما حضرت هنگام تولد نوزاد حضور نداشتند تا مژده ولادت را به آن حضرت برسانند. پیامبر (ص) در

سفر بودند و به زودی به مدینه مراجعت می کردند. خانواده با اشتیاقی وافر چشم به راه بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و هیچ یک از آداب و رسوم تولد را برگزار نکرده بودند تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله از مسافرت بازگشتند و بنابر عادت همیشگی خویش، نخست به سوی خانه فاطمه علیها السلام رهسپار شدند. چون مژده تولد کودک را به پیامبر رساندند، سروری بسیار آن حضرت را فراگرفت و خواستار دیدن کودک شدند. چون کودک را در آغوش گرفتند، بوییدند و بوسیدند و در گوش هایش اذان و اقامه گفتند و پس از آن که از پوشاندن جامه زرد به کودک نهی کردند، فرمودند تا خرقه ای سپید بیاورند و کودک را در آن بپیچند.

پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر بودند تا عرض کرد آیا از آسمان خبر تازه ای درباره این کودک فرود می آید یا نه. وحی نازل شد و خطاب به آن حضرت عرض کرد: «نام فرزند هارون، جانشین موسی علیه السلام، شبر بوده و علی نیز نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی، پس این کودک را «حسن» نام گذاری کن که حسن در عربی مترادف شبر است.» در شخصیت امام حسن علیه السلام نشانه های مادرش هویدا بود و بدین ترتیب خود منعکس کننده صفات پدر بزرگوار آن حضرت یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. از این رو امام مجتبی علیه السلام بیش تر از آن که شبیه امام علی علیه السلام باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت بسیار داشت و بدین سبب بارها پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز فرموده بود. «حسن از من و حسین از علی است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این دو برادر علاقه خاصی داشتند و بارها می فرمودند: «که حسن و حسین فرزندان من هستند.» و به پاس همین سخن امام علی علیه السلام به سایر فرزندان خود می فرمود: «شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند.» نام مبارک امام مجتبی علیه السلام یعنی «حسن»، هدیه خداوند به پیامبرش بود و این نام در دنیا نبوده، بلکه از نام های اهل بهشت است. پیامبر گرامی فرمودند: «حسن، حسن نامیده شد، زیرا احسان خدای تعالی سبب

پایداری آسمان‌ها و زمین است.» این حدیث شریف، حسن بودن را اشاره به مقام «احسان» می‌داند. برخی از روایات دیگر نیز ویژگی‌هایی برای امام مجتبیٰ (ع) بیان کرده‌اند که دقیقاً بر همان مقام احسان تطبیق می‌کند. که جزو بالاترین درجات برای سالک الی‌الله است. از آن جهت امام حسن (ع) را کریم اهل‌بیت می‌خوانند زیرا ایشان کریم‌الوجه بودند و از جهت منظر، پیکر، اخلاق و بزرگواری، شبیه‌تر از او به رسول اکرم نبود. صورت او چون جدش و سیرت او چون پدرش و در عصمت و عفت چون مادرش بود.

ابعاد شخصیت امام مجتبیٰ (ع)

دامنه شخصیت بی‌مانند امام مجتبیٰ (ع) آن‌قدر گسترده است که نشانه‌های آن در کتاب‌های حدیث، تراجم، سیره، تاریخ و مناقب فراوان به چشم می‌خورد. فروتنی، خداترسی، روابط حسنه، احترام متقابل و کمک به بینوایان، از ابعاد برجسته زندگی آن سرور جوانان بهشتی است. آن بزرگوار بازویی علمی، قضایی و نیرویی بسیار کارآمد برای حکومت علوی و شخص امیرمؤمنان (ع) بودند. امام از جمله کسانی بود که به دفاع از حریم رهبری پرداختند و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان فعالانه شرکت جستند، بلکه در بسیج نیروها از کوفه برای مقابله با فتنه طلحه و زبیر، گام‌های مثبت و مؤثری برداشتند. هرچند زندگی پررنج و محنت امام، پر از مسائل و دشواری‌هاست در این نوشتار، فقط به بُعد جایگاه علمی امام مجتبیٰ (ع) اشاره می‌کنیم.

الف) امام در نگاه پیامبر (ص)

امام مجتبیٰ (ع) کودک بودند که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) از او به بزرگی یاد می‌کردند. بی‌شک این برخوردهای محبت‌آمیز که هیچ‌گاه در زمان خاص و یا در

محدوده خاصی ابراز نمی‌شد، نشان‌دهنده این بود که آن حضرت می‌خواستند نقاب از چهره امام حسن علیه السلام کنار بزنند و شخصیت والای او را بیش‌ازپیش، به مسلمانان معرفی فرمایند. حذیفه گوید:

روزی صحابه رسول خدا ص در نزدیکی کوه حرا گرد پیامبر جمع شده بودند که حسن در خردسالی با وقار خاصی به جمع آنان پیوست. پیامبر صلی الله علیه و آله با نگاه طولانی که بر او داشت، همه را مخاطب قرار دادند و فرمودند: آگاه باشید که او (حسن) بعد از من راهنما و هدایت‌گر شما خواهد بود. او تحفه‌ای است از خداوند جهان برای من؛ از من خبر خواهد داد و مردم را با آثار باقی‌مانده از من آشنا خواهد ساخت. سنت مرا زنده خواهد کرد و افعال و کردارش، نشان‌دهنده کارهای من است. خداوند عنایت و رحمتش را بر او فرو فرستد! رحمت و رضوان خداوند بر کسی باد که حق او را بشناسد و به خاطر من به او احترام نموده، نیکی کند!

به نوشته تاریخ‌نگاران، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن اظهار محبت به امام مجتبی علیه السلام فرمودند:

حسن ریحانه من است. این فرزندم سید و بزرگ است و به زودی خداوند به دست او بین دو گروه مسلمان، صلح برقرار خواهد کرد.

این سخن، یک پیش‌گویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در آینده بین دو گروه از مسلمانان جنگ و خون‌ریزی خواهد شد و امام حسن علیه السلام بین آن دو صلح و دوستی برقرار خواهد کرد. طبق نقل تاریخ، امام مجتبی علیه السلام با مشاهده خیانت یاران و فراهم نبودن زمینه جنگ با معاویه، خیر و صلاح امت را در این دیدند که از درگیر شدن با معاویه خودداری و با صلح پیشنهادی او، موافقت کنند؛ و در اثر این صلح، هم مسلمانان از شر هجوم خارجی‌ان نجات یافتند و هم از جنگ و خون‌ریزی جلوگیری شد.

گواه رسالت نبوی (ص)

در ادامه روایت حذیفه، آمده است که ناگاه مرد اعرابی، چماق به دست وارد شد و فریاد برآورد: «کدام یک از شما محمد هستید؟» یاران رسول خدا (ص)، با ناراحتی جلو رفته، گفتند: «چه می خواهی؟» رسول خدا (ص) فرمود: «آرام بگیرید.» مرد عرب خطاب به پیامبر (ص) گفت: «تو را دشمن می داشتم و اکنون دشمنی من نسبت به تو بیش تر شد. تو ادعای پیامبری کرده ای، دلیل و برهان چیست؟» حضرت فرمود: «اگر مایل باشی، عضوی از اعضای من به تو خبر دهد که برهان و دلیل روشن تر خواهد بود.» مرد عرب گفت: «مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟!» پیامبر (ص) فرمود: «آری. حسن جان! برخیز.» مرد عرب که گمان می کرد، پیامبر (ص) او را مسخره می کند، گفت: «خود از عهده پاسخ گویی بر نمی آیی، خردسالی را از جای بلند می کنی تا با من صحبت کند؟!» رسول خدا (ص) فرمود: «به زودی او را آگاه به خواسته های خویش خواهی یافت.»

طبق پیش بینی پیامبر (ص) امام مجتبیٰ (ع) از جای برخاست و از وضعیت آن مرد عرب و چگونگی رفتاری وی در بین راه سخن گفت؛ به گونه ای که باعث تعجب و حیرت او شده، گفت: «ای پسر! تو این مطالب را از کجا می دانی؟! تو اسرار دل مرا برملاً ساختی گویی همراه من بوده ای! مگر تو غیب می دانی؟» آن گاه مسلمان شد. راستی که امام حسن (ع) با این سخنان، برهان و دلیل نبوت پیامبر اسلام (ص) بودند، زیرا این عضو کوچک پیامبر آن قدر از خود دانش نشان داد که دشمن را وادار کرد تا اسلام آورد.

ب) امام در نگاه امیرمؤمنان (ع)

امام مجتبیٰ (ع) در نگاه حضرت علی (ع) شخصیتی بسیار بزرگ و ممتاز بود. حضرت علی (ع) از همان دوران کودکی فرزندش که آیات الهی را برای مادرش

فاطمه زهرا علیها السلام می خواند، این گوهر گران بها را شناختند و همواره از فرزند خود تعریف و تمجید می کردند. حتی در برخی از موارد، قضاوت یا پاسخ به سؤالات علمی را به عهده اش می گذاشتند. نمونه های ذیل، بیان گر شخصیت علمی و جایگاه والای آن حضرت در نزد پدر بزرگوارش است:

۱. امام حسن و نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله

امام مجتبی علیه السلام از جمله افرادی است که نامش جزو راویان و محدثان از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تاریخ ثبت گردیده است. امام که در حیات پیامبر ص هنوز ده سال نداشت، با دریافت گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله که گاهی آیات وحی بود و گاهی روایات، آن ها را از سینه پیامبر صلی الله علیه و آله به سینه خودش منتقل می کرد و سپس به دیگران انتقال می داد. ایشان با شنیدن آیات وحی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود می آمد، بی درنگ به منزل آمده، آن ها را برای مادرش می خواند؛ به گونه ای که هرگاه امیرمؤمنان وارد خانه می شد، ملاحظه می کرد آیات جدیدی که بر پیامبر نازل گردیده، نزد فاطمه علیها السلام است. وقتی جویا می شد، که از چه کسی شنیده فاطمه علیها السلام می فرمود: «از فرزندان حسن».

بدین جهت، روزی حضرت علی علیه السلام زودتر به خانه آمدند و از دید فرزندان پنهان گشتند تا آیات جدید را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بار دیگر از فرزندش بشنوند. امام حسن علیه السلام وارد خانه شد؛ همین که خواست آیات قرآن را برای مادرش بخواند، زبانش به لکنت افتاد و از خواندن سریع بازماند. مادرش شگفت زده شد. امام حسن علیه السلام گفت: «مادر تعجب نکن! گویا شخصیت بزرگی در خانه است که با شنیدن سخنانم، مرا از سخن گفتن باز می دارد!» در این هنگام، امیرمؤمنان علیه السلام از محل اختفا بیرون آمده و فرزندش را در آغوش گرفتند و بوسیدند.

یکی از بهترین شواهد و دلایل شخصیت والای امام مجتبی (ع) این است که وی از همان دوران کودکی، آنچه را که از زبان پیامبر اسلام (ص) گرفته بود، سخاوتمندانه در اختیار دیگران قرار می داد. ابن صباغ مالکی درباره این کلاس پر خیر و برکت می نویسد:

درباره حسن بن علی (ع) نقل شده که در مسجد رسول خدا (ص) می نشست و تشنگان معارف اسلامی گرداگردش می نشستند. او به گونه ای سخن می گفت که تشنگان علم و معرفت را سیراب می کرد و ادله و براهین دشمنان را باطل می ساخت.

علی بن احمد واحدی در تفسیر خود آورده است:

مردی وارد مسجد پیامبر (ص) شد و ملاحظه کرد که شخصی مشغول نقل حدیث از پیامبر است. مردم اطراف او را گرفته، به سخنانش گوش می دادند. پس آن شخص نزد وی آمده، گفت: «مراد از شاهد و مشهود که در آیه شریفه آمده چیست؟» پاسخ داد: «شاهد روز جمعه است و مراد از مشهود، روز عرفه.»

سپس به دیگری برخورد کرد که همانند اولی به نقل حدیث پرداخته بود و سؤال خود را تکرار کرده وی پاسخ داد: «اما شاهد روز جمعه است و مشهود، روز عید قربان.» آن گاه از کنار آن دو نفر گذشته، به نوجوانی برخورد که چهره اش همانند طلا می درخشید. او در مسجد، کلاس درس تشکیل داده بود. پس از او درباره شاهد و مشهود پرسید. وی در پاسخ گفت: «آری! اما شاهد، حضرت محمد (ص) است و مشهود، روز قیامت.» آن گاه برای گفته خود، این چنین استدلال کرد: «آیا سخن پروردگار را نشنیده ای که می فرماید: (یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً) ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. «ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود» قیامت روزی است که همه مردم برای آن جمع می شوند و آن روز، مشهود همگان است.» سپس از نام شخص اول پرسید، گفتند: «ابن عباس است» و از دومی پرسید، گفتند: «ابن-

عمر است» و از شخص سومی پرسید، گفتند: «وی حسن بن علی بن ابی طالب است.»

جالب این جاست که طبق نقل علامه مجلسی در *بحار الانوار*: «این شخص تفسیر امام را از شاهد و مشهود، بر دیگر تفسیرها که از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر شنیده بود، ترجیح داده و آن را پسندیده بود.» شاید دلیل این پذیرش، استدلال قوی امام حسن علیه السلام به دو آیه شریفه بوده است.

۲. امام حسن علیه السلام و تربیت شاگردان

امام از دوران کودکی سفره علمی خود را پهن کرده، با نقل آیات شریفه و نقل احادیث از پیامبر بزرگوار اسلام خدمت بزرگی به تشنگان علم و معرفت نمودند، به ویژه در ده سال آخر که حوادث دردناکی به مسلمانان، خاصه پیروان اهل بیت علیهم السلام روی آورده بود، امام با بردباری، صبر و حوصله خویشان را برای هر نوع پاسخ‌گویی آماده ساخته بودند. از این روی، گروه‌ها و شخصیت‌های زیادی در محضر درس امام می‌نشستند که تاریخ، نام بسیاری از آن‌ها را ثبت نکرده است. از جمله بسیاری از صحابه رسول خدا و تابعین از محضر پر فیض امام استفاده کرده‌اند. برخی از بزرگان شیعه همانند شیخ طوسی در *رجال خود*، نام برخی از این شخصیت‌ها را به عنوان اصحاب امام آورده که تعداد آن‌ها از ۴۱ نفر نمی‌گذرد. چگونه آنان ۴۱ نفر بیش‌تر نبودند در حالی که امام نزدیک پنجاه سال در بین امت اسلامی زندگی می‌کردند؟ و چرا یک‌مرتبه تعداد ۴۵۰ یار که برای امیرمؤمنان علیه السلام ثبت شده، به ۴۱ نفر می‌رسد؟ چرا این عدد نسبت به امام حسین علیه السلام هم به دو برابر، بلکه بیش‌تر می‌رسد و چرا با مقایسه با یاران امام زین‌العابدین علیه السلام یاران ایشان یک چهارم است؟

احتمال دارد شیخ طوسی فقط نام راویان از اصحاب امام حسن (ع) را آورده باشد و یا امام در زمانی می زیسته که بیش تر اصحاب پیامبر (ص) بودند و آن ها به هر دلیلی از حضور در پای درس امام حسن (ع) و یا نقل روایت از ایشان، خودداری می کردند. نیز محتمل است که تبلیغات سوء معاویه تأثیر خود را گذارده باشد.

حماسه حسنی و در مرتبه دوم حسینی

تمامی ائمه شیعه، راهبرد و هدف مشترکی را بر مبنای اصول اسلامی دنبال می کردند و تنها اقتضائات زمانی و مکانی، بعضاً روش ها را متفاوت نشان می دهد. و از همین روی، کاری که امامان بر آن اهتمام داشتند، یکسان و دارای مفهوم و مضمون واحد بود. ناگفته پیداست توجه ویژه به این نکته و درک ظرایف هر دوره از سیره و زمامداری ائمه، حقیقتی به نام «شناخت اهل بیت» را در پی خواهد داشت. دوره ده ساله امامت امام حسن (ع) (۴۰ - ۵۰ ق) و مواجهه امام با شخصیت فریب کاری چون معاویه، حاکی از شرایط ویژه ای است که شناخت «عنصر زمان» را می طلبد. شناخت این دوره موقعی ضروری تر و حساس تر است که به تعبیر علامه شرف الدین، شهادت روز عاشورا، نخست حسنی است و در مرتبه دوم حسینی، زیرا امام حسن (ع) راه به وجود آمدن نهضت حیات بخش عاشورا را هموار کردند و نتایج آن را قابل عرضه ساختند.

به تعبیر دیگر، اگر عاشورا آن پیچ تاریخی سرنوشت سازی است که با احیای اسلام ناب محمدی (ص)، خط مبارزه و جهاد با مستکبران و غارت گران و زیاده خواهان را برای همیشه تاریخ به ارمغان آورد، این خط و تابلوی بزرگ بیداری، در گرو تلاش هایی است که بستر را برای امام حسین (ع) به وجود آورد تا اسلام،

«محمّدی الحدوث» و «حسینی البقاء» باشد. البته نباید در این میان حماسه حسنی را نادیده گرفت. حماسه بزرگ امام در مصاف با حکومت معاویه رخ نمود. معاویه همان است که امام علی (علیه السلام) درباره او می‌فرمایند:

والله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر، ولولا کراهیه الغدر لکننت من ادهی الناس

معاویه از من زیرک تر نیست، بلکه او مردم را می‌فریبد و فجور می‌کند، من فریب‌کاری را دوست ندارم و گرنه از زمره زیرک‌ترین مردم بودم. سختی کار امام مجتبی (علیه السلام) در برابر حکومت معاویه که برپایه فریب افکار عمومی بنا نهاده شده تا جایی است که امام آن را به سلیمان بن صرد خزاعی گوشزد می‌نمایند:

اگر من به دنیا می‌اندیشیدم و برای امور دنیوی کار می‌کردم، نه معاویه از من زیرک‌تر بود و نه رام ناشدنی‌تر، و من در برابر او موضع دیگری می‌داشتم، ولی خدا شاهد است من خواستم خون شمایان را حفظ کنم و... امام حسن (علیه السلام) در جای دیگر، در مذمت سست‌عنصری یاران و فریب‌خوردگان تصریح می‌کنند:

به خدا سوگند! اگر یارانی می‌یافتم، شب و روز را در جهاد با معاویه می‌گذراندم.

اما در همین زمانی که حزب فاسد اموی به سرکردگی معاویه، عملیات بزرگ فریب را در دستور کار قرار داده تا بذر سالوس‌گری، تطمیع و دروغ را بپاشد، نشان دادن واقعیت امویان و تمیز میان اسلام ناب از اسلام آلوده به سیاست‌های اموی، هنر بزرگ و معجزه‌آسای امام حسن (علیه السلام) است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که بر مآل کردن سیمای پلید اموی و روشن کردن ذهن جامعه در وضعیتی که کمی یاران امام به چشم می‌آید چگونه باید باشد؟

واکاوی پاسخ به این پرسش مهم و خطیر، درس بزرگ امام مجتبیٰ (ع) به دوست‌داران اسلام ناب است.

سلاح امام حسن (ع) در این وضعیت زمانی چیزی نبود جز تدبیر. این جاست که صلح مشروط امام با معاویه، نقشه‌های معاویه را نقش بر آب کرد و حتی در ادامه معاویه که ظواهر اسلام را رعایت می‌کرد، ناگزیر پرده از سیمای دروغین و خیانت‌کارش افتاد؛ زیرا ماهیت اصلی او برای همگان روشن شد. وقتی در شهر کوفه بر منبر عمومی رفت و آشکارا و بدون پرده‌پوشی اذعان کرد:

یا اهل الکوفه، اترانی قاتلتکم علی الصلاه و الزکاه و الحج؟ و قد علمت انکم تصلون و تزکون و تحجون. ولکننی قاتلتکم لاتامر علیکم و علی رقابکم... الا ان کل مال او دم اوصیب فی هذه الفتنه فمطلول و کل شرط شرطته فتحت قدمی هاتین

ای مردم کوفه! گمان می‌کنید من برای نماز و زکات و حج با شما جنگ کردم؟ من که می‌دانستم شما نماز می‌خوانید، زکات می‌دهید و حج می‌روید. من با شما جنگ کردم (و گروه‌هایی از شما را کشتم و به کشتن دادم) فقط برای این که بر شما امارت و حکومت کنم و بر گردن‌های شما سوار شوم... هر مالی یا خونی که در این فتنه و خون‌ریزی غارت گشت و ریخته شد، هدر است و هر شرطی (از آن شروط که در صلح) کرده‌ام آن را اکنون زیر پا می‌گذارم.

بنابراین تدبیر امام مجتبیٰ (ع) کارگر افتاد و معاویه، چهره واقعی خودش را روشن ساخت؛ او که سال‌ها مردمان را با فریب و تدلیس به بیراهه کشانده بود، اینک به انحراف بزرگ خود تن داد که تنها دنبال ریاست و سلطه و زیاده‌خواهی بوده است! امام در فضای سیاسی آن روز، توانست «حقیقت مغلوب» را بر «فریب غالب» پیروز گرداند. صلح مشروط و معنادار امام مجتبیٰ (ع) همچون قیام سرخ امام حسین (ع) در یک‌جهت ارزیابی می‌شود و آن بیداری امت و مسلمانان و شناخت مسیر اسلام ناب از اسلام اموی آن است.

قرآن در نگاه امام مجتبی (علیه السلام)

در کنار رفتارهای قرآنی امام مجتبی (علیه السلام)، از دیدگاه‌های حضرت درباره قرآن هم نباید غافل ماند. ایشان گاه از نقش راهنمایی قرآن سخن می‌گویند؛ زمانی از تفسیر و شیوه‌ها و نبایدهایش؛ گاه درباره تأثیر آن در جلای سینه‌ها، تأثیرش در قیامت و احوال مؤمنان و شرایط تمسک به قرآن و... سخنان گهرباری دارند:

۱. قرآن، ثقل اکبر

امام حسن (علیه السلام) بعد از بیعت مردم، فرمود: «ما حزب پیروز خداییم. نزدیک‌ترین خاندان پیامبریم. اهل بیت پاکیزه و پاک اویسیم و یکی از آن دو ثقل گران سنگ هستیم که رسول خدا در امت خود به یادگار نهادند و دومی آن، کتاب خداست که در آن بیان هر چیز است و از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید.»

۲. قرآن، امام هدایت

«در دنیا، غیر از این قرآن چیزی نمانده است. پس آن را امام خود قرار دهید تا شما را به هدایت راهنمایی کند. سزاوارترین مردم به قرآن کسی است که به آن عمل کند، هرچند آن را حفظ نکرده باشد و دورترین فرد از قرآن، کسی است که به آن عمل نکند، هرچند آن را بخواند.»

۳. قرآن در قیامت

«این قرآن در روز قیامت درحالی که راهبر است می‌آید؛ مردمی را که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام گرفته‌اند و به متشابه آن ایمان آورده‌اند، به

بهشت رهنمون می‌شوند و مردمی را که حدود و احکامش را ضایع کرده‌اند و حرام‌هایش را روا شمرده‌اند، به آتش می‌اندازد.»

۴. قرآن؛ شفای سینه‌ها

«چراغ‌های نور و شفای سینه‌ها در این قرآن است. پس سالک باید در نور آن راه بینماید و با این ویژگی، دل خود را لگام زند؛ زیرا این اندیشیدن حیات دل بیناست، همان‌گونه که آدمی در تاریکی‌ها با نور روشنائی می‌گیرد.»

۵. قرآن؛ طرف محاسبه و حجت

«کسی از امام حسن (ع) تقاضای اندرز کرد؛ امام فرمود: با نعمت‌های خداوندی، خود را بازدارید و از اندرزها سود برید که خدا برای پناه‌جویی و یابوری کافی است و قرآن حجت و طرف محاسبه‌ای تمام است و بهشت برای ثواب و...»

۶. شرط آویختن به قرآن

امام حسن (ع) در ضمن موعظه‌ای طولانی درباره تمسک به قرآن فرمود: «یقین داشته باشید تا ویژگی هدایت را شناسید، تقوا را نخواهید شناخت و تا آنانی را که قرآن را پشت سر انداختند، شناسید، به پیمان قرآن نتوانید آویخت و تا تحریف‌کنندگان قرآن را شناسید، آن را چنان‌که حق تلاوت آن باشد، نخواهید خواند. پس وقتی این‌ها را شناختید، بدعت‌ها و پیرایه‌ها را نیز خواهید شناخت و افتراها بر خدا و تحریف را می‌بینید و پی می‌برید آن کس که سقوط کرد، چگونه سقوط نمود.»

۷. حرمت تفسیر به رأی

از نگاه امام حسن (علیه السلام) «تفسیر» باید روشمند باشد. بر این اساس، «تفسیر به رأی» حرام است. من قال فی القرآن برأیه فأصاب فقد أخطأ؛ «هرکسی درباره قرآن با رأی خود سخن گوید و به حق باشد، باز گناه کرده است.»

۸. پیرامون تلاوت قرآن

«هرکس قرآن بخواند، یک دعای مستجاب دارد - دیر یا زود.» و فرمود: «هرکسی هنگام صبح سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، و در آن روز بمیرد، مهر شهدا خواهد خورد و چون شب شود و بخواند و بمیرد نیز ممهور به مهر شهدا می شود.»

رفتار پر صلابت در مقابل معاویه

داشتن خصلت حلم، یک قانون غالبی است نه دائمی؛ باید موارد را شناخت و بر اساس ضوابط اسلامی با آن برخورد کرد. در بعضی موارد باید سد حلم را شکست و فریاد زد و شدت عمل نشان داد، در آن مواردی که حلم موجب سوءاستفاده گمراهان گردد؛ زیرا همیشه افرادی هستند که از شیوه حلم بزرگان، سوءاستفاده می کنند. در این گونه موارد باید در برابر آن ها شدت عمل نشان داد تا ایجاد مزاحمت نکنند. امام مجتبی (علیه السلام) در عین آن که به حلم معروف بودند، در بعضی از موارد، فریادی چون صاعقه داشتند که تاروپود دشمنان را می سوزانید. برای نمونه، پس از ماجرای صلح تحمیلی، معاویه به کوفه آمد و در میان ازدحام جمعیت برفراز منبر رفت. او در ضمن گفتارش، بی شرمانه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بدگویی نمود. هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که امام حسن (علیه السلام) بر پله آن منبر ایستاد و خطاب به معاویه فریاد زد:

ای پسر هند جگرخوار! آیا تو از امیرمؤمنان علی (ع) بدگویی می‌کنی، با اینکه پیامبر (ص) در شأن او فرمود: «من سب علیا فقد سبني و من سبني فقد سب الله و من سب الله ادخل نار جهنم و له عذاب عظیم» هر کس به علی (ع) ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و کسی که به من ناسزا گوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه وارد دوزخ می‌کند، و او در آنجا گرفتار عذابی بزرگ است». آن گاه از منبر پایین آمدند و به عنوان اعتراض از مسجد خارج شدند. برخوردهای پرتلاطم امام در برابر معاویه و مزدوران او، بسیار است.

خلفای بی‌علم و دانش

بزرگ‌ترین ضربه‌ای که بر امام حسن (ع) وارد شد، درگذشت جدش رسول خدا (ص) بود. اگر تولد حضرت در سال دوم هجری باشد امام نه ساله بودند که جدش رسول اکرم (ص) رحلت کردند و اگر سال سوم باشد هشت‌ساله. موضوع پیدایش سقیفه و انحراف اصحاب از وصایای پیغمبر و کنار گذاشتن امام علی (ع) و خلافت را به دست گرفتن برای امام حسن (ع) بسیار ناگوار آمد. از این گذشته چیزی که بیش‌تر روحیه امام حسن (ع) را رنجور می‌ساخت، این بود که خلافت اسلامی به دست کسانی افتاد که از دانش تهی بودند و در هر مرحله از پرسش از مسائل غامض دین درمانده می‌شدند، ناگزیر به ابوالحسن مراجعه می‌کردند. قهراً آدمی ناراحت می‌شود که اشخاص در مصدر امر باشند و نتوانند پاسخ مسائل و درخواست‌های مردم را بدهند و کسی که دانشمند است در خارج از اجتماع بنشیند و به بی‌سوادی و گمراهی زعما نظاره کند. ۲۵ سال این جریان سبب کدورت خاطر امام حسن (ع) بود که حق را در خارج از جای خود مشاهده می‌فرمود. شهادت مادرش و نارضایتی او از شیخین و تأثیرات دامنه‌دار او از غضب

حقش و این که مادر از رنج جملات بداندیشان طومار عمرش چون گل کوتاه به هم پیچیده شد، سخت امام حسن علیه السلام را از محیط اجتماع متأثر نمود.

بیعت با امام

دسیسه پر نیرنگ ترور امام علی علیه السلام در نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری به انجام رسید. پس از شهادت امام و فارغ شدن از کفن و دفن، عبدالله بن عباس به مسجد رفت و به مردم کوفه که در آنجا مجتمع بودند روی کرد و با صدای رسا گفت: «همه می دانید که امیرمؤمنان از جهان رخت بریست و به جوار خدای خود رفت. من به شما اطلاع می دهم که پس از خود پسرش امام حسن علیه السلام را به جانشینی خود برگزیده است؛ حال اگر مایل باشید نزد شما آید و اگر اکراه داشته باشید دیگر خود دانید». مردم برخاستند و بیعت کردند، به جز خوارج که گفتند به شرط جنگ با معاویه با تو بیعت می کنیم. امام حسن علیه السلام نپذیرفت و فرمود: «با من بیعت کنید به شرط آن که با هرکس آشتی کنم شما هم آشتی کنید و با هر کس در جنگ باشم شما نیز در جنگ باشید.» آن ها نپذیرفتند و نزد امام حسین علیه السلام رفتند که با او بیعت کنند. ولی او نپذیرفت و گفت: «محال است تا برادرم امام حسن علیه السلام در قید حیات است بگذارم کسی با من بیعت کند!» این ها چون از طرف امام حسین علیه السلام مأیوس شدند، ناچار با امام حسن علیه السلام بیعت کردند.

هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام سه گروه در عراق به سر می بردند:

۱. شیعیان یا پیروان امام علی علیه السلام و دوست داران خاندان اهل بیت علیهم السلام؛
۲. عثمانیان یا طرفداران بنی امیه؛
۳. خوارج.

دسته‌ای که خلافت را حق مسلم امام علی (ع) می‌دانستند، شیعه علی نامیده شدند و چون حضرت علی (ع) به ناچار و برای مصلحت عمومی مسلمانان با سه خلیفه پس از پیغمبر همکاری کردند، شیعیان نیز از ایشان پیروی نمودند و خاموش نشستند. روزی که حضرت علی (ع) در کوفه به شهادت رسید، از نو صف شیعه و غیرشیعه مشخص شد. شیعیان گرد امام حسن (ع) را گرفتند و با وی بیعت کردند؛ درحالی‌که عثمانیان، از بنی‌هاشم دلی خوش نداشتند و مسلم بود که بیعت خلیفه تازه را نپذیرند.

قیس بن ملعد بن عباد نخستین کسی بود که با امام حسن (ع) بیعت کرد. او گفت: «دست خود را پیش بیاور تا با کتاب خدا و سنت پیغمبر و کشتار بدعت-آوران با تو بیعت کنم.» امام حسن (ع) از نخستین روز خلافت با دشواری‌هایی روبه‌رو بود. او باید نخست کوفه را آرام می‌کرد. سپس غیر از شام، که معاویه بر آن حکومت می‌کرد، برای ایالت‌های مصر و حجاز و منطقه شرقی (خراسان، آذربایجان و دیگر نقاط ایران) حاکمانی بر می‌گزید. از همه مهم‌تر باید کار شام را یکسره می‌کرد و معاویه را برمی‌داشت و یا دست او را از عراق کوتاه می‌کرد. کار شام در زمان حضرت علی (ع) دشوار شده بود تا چه رسد به این روزها که معاویه خود را حاکم رسمی سازمان می‌دانست. این مشکلی نبود که به آسانی حل شود. امام حسن (ع) با چه نیرویی می‌توانست با معاویه بجنگد؟ او دید پدرش در واپسین روزهای زندگانی هر چه بیش‌تر مردم عراق را برای رویارویی با معاویه می‌خواند، کم‌تر به ندای وی پاسخ می‌دهند. از شام که بگذریم، مأموریت‌های بزرگ را در آن ایالت‌های پهناور و دوردست چه کسانی بایست عهده‌دار می‌شدند؟

برای تصدی این شغل‌ها مسلمانان باایمان، کاردان، دلیر و از این سه مهم‌تر بی‌طمع لازم بود.

بیش‌تر مردمی که گرد حضرت را گرفته بودند، از ایمان درست بهره نداشتند. بخشش‌های بی‌حساب معاویه به اطرافیان دیده‌های آن‌ها را خیره کرده بود. اینان همان مردمی بودند که امام علی علیه السلام را خون‌دل دادند. در این مدت کوتاه، دسته‌بندی‌ها مشخص‌تر شده بود. از بصره و عثمانیان هم نبایست انتظار می‌داشت، زیرا آنان معاویه را رها نمی‌کردند. خوارج نیز روی موافق بدو نشان نمی‌دادند، چه اگر سال پیش سخنی ساده می‌گفتند و به گمان خود زدودن منکری را می‌خواستند، اکنون خواهان حکومت و خلافت بودند. تنها شیعیان پشتیبان وی بودند. اما بیش‌تر آنان هم شیعه‌نما بودند؛ همان‌ها که پدرش، را از حجاز به عراق خواندند و سرانجام یا او را ترک گفتند و یا زود در برابر او ایستادند و یا با او به دورویی رفتار کردند.

ماجرای تشییع امام مجتبی علیه السلام

روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی وجود دارد که ثابت می‌کند عایشه در هنگام تشییع امام مجتبی علیه السلام از دفن آن حضرت جلوگیری کرد و اجازه نداد که آن حضرت را در کنار جدش رسول خدا ص ببرند. روایات در منابع شیعه در این باره فراوان است. کتاب شریف کافی از محمد بن مسلم و از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند:

هنگامی که حسن بن علی علیه السلام به حالت احتضار درآمد، به برادرش حسین علیه السلام فرمود: «برادرم! به تو وصیتی می‌کنم، آن را حفظ کن! زمانی که از دنیا رفتم، جنازه‌ام را آماده دفن کن، سپس مرا به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهده‌ی کنم. آن‌گاه مرا به جانب مادرم فاطمه علیه السلام برگردان، سپس

مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدان که از طرف حمیرا (عایشه) که مردم از زشت کاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی به من می‌رسد.» وقتی امام حسن (ع) وفات کرد و روی تابوتش گذاردند، او را به جایی بردند که پیغمبر (ص) بر جنازه‌ها نماز می‌خواند، امام حسین (ع) بر جنازه نماز گزارد و زمانی که نمازش تمام شد، داخل مسجدش بردند هنگامی که بر سر قبر رسول خدا (ص) نگهش داشتند، به عایشه خبر بردند و به او گفتند: «بنی‌هاشم جنازه حسن بن علی (ع) را آورده‌اند تا در کنار رسول خدا ص دفن کنند.» عایشه بر استری زین‌کرده نشست و سریع خود را به آن جا رساند. او نخستین زنی بود که بعد از اسلام بر زین نشست - و ایستاد و گفت: «فرزند خود را از خانه من بیرون برید که نباید در این جا کسی دفن گردد و حجاب پیغمبر (ص) دریده شود!» حسین بن علی (ع) فرمود: «تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر (ص) را دریدید. تو در خانه پیغمبر کسی را درآوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) و خدا از این کار، از تو بازخواست می‌کند. برادرم به من امر کرد که جنازه‌اش را نزدیک پدرش رسول خدا (ص) ببرم تا با او تجدیدعهد کند و بدان که برادر من از همه مردم به خدا و رسولش و معنای قرآن داناتر بود؛ نیز داناتر از این بود که پرده رسول خدا ص را پاره کند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تا به شما اجازه نداده‌اند به خانه پیغمبر وارد نشوید» و تو بدون اجازه پیغمبر، مردانی را به خانه او راه دادی. خدای عزوجل فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید!» در صورتی که به جان خودم سوگند که تو به خاطر پدرت و فاروقش (عمر) بغل گوش پیغمبر (ص) کلنگ‌ها زدی؛ باآنکه خدای عزوجل فرموده: «آن‌ها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده» به جان خودم که پدرت و فاروقش به سبب نزدیک کردن خودشان به پیغمبر (ص) او را آزدند و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش به آن‌ها امر کرده بود، رعایت نکردند؛ زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت به مؤمنان در حال

زنده بودنشان حرام است، در حال مرده بودن آنها هم حرام است. به خدا ای عایشه! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله که تو آن را نمی خواهی، از نظر ما خدا آن را جایز کرده بود، می فهمیدی که او به رغم آنف تو در آنجا دفن می شد.» (ولی افسوس که کلنگ زدن نزد گوش پیغمبر از نظر ما جایز نیست). سپس محمد بن حنفیه رشته سخن را به دست گرفت و فرمود: «ای عایشه! یک روز بر استر می نشینی و یک روز (در جنگ جمل) بر شتر می نشینی؟! تو به علت عداوتی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار می گیری.» عایشه رو به او کرد و گفت: «پسر حنفیه! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن می گویند، تو چه می گویی؟» امام حسین علیه السلام به او فرمود: «محمد را از بنی فاطمه به کجا دور می کنی؟ به خدا که او زاده سه فاطمه است: ۱. فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم (مادر ابوطالب)؛ ۲. فاطمه بنت اسد بن هاشم (مادر امیرمؤمنان)؛ ۳. فاطمه دختر زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر (مادر عبدالمطلب). عایشه به امام حسین علیه السلام گفت: «پسر خود را دور کنید و ببریدش که شما مردمی هستید که همواره دنبال دشمنی کردن هستید!» پس حسین علیه السلام به جانب قبر مادرش رفت و جنازه او را بیرون آورد و در بقیع دفن کرد.^۱

دانشمندان اهل سنت نیز نقل کرده اند که عایشه سوار بر قاطر آمد و اجازه نداد که امام مجتبی علیه السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود. ابن عبدالبقرطبی، دانشمند پرآوازه اهل سنت در کتاب *بهجة المجالس* می نویسد:

هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رفت، خواستند که او را در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند؛ پس از این کار جلوگیری کرد. سوار بر قاطری شد و مردم را جمع کرد. ابن عباس به او گفت: «تو می خواهی همان کاری را انجام بدهی

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۰۳.

که در جمل انجام دادی» تا این که مردم بگویند: «روز قاطر» همان طوری که می گویند «روز شتر»

بلاذری در *انساب الاشراف* و ابن ابی الحدید در *شرح نهج البلاغه* نوشته اند: هنگامی که امام حسن (ع) از دنیا رفت، خواستند او را دفن کنند. مروان اجازه نداد و گفت: «نه، عثمان در حش کوكب (قبرستان یهودیان در کنار بقیع) دفن شود و حسن در این جا؟» بنی هاشم و بنی امیه برای یاری یکدیگر جمع شدند و اسلحه آوردند. ابوهیره به مروان گفت: «آیا تو از دفن حسن در این جا جلوگیری می کنی؟ در حالی که از رسول خدا شنیدی که به او و برادرش حسین می گفت: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند» مروان گفت: «رهایم کن، حدیث رسول خدا ضایع شده، اگر غیر از تو و ابوسعید خدری آن را حفظ نکرده باشند، تو در زمان فتح خیبر اسلام آوردی.» ابوهیره گفت: «راست گفتم، در زمان فتح خیبر اسلام آوردم؛ اما همواره ملازم پیامبر بودم و از او جدا نشدم از او سؤال می کردم و به این کار عنایت داشتم تا این که دانستم رسول خدا (ص) چه کسی را دوست دارد و از چه کسی بدش می آید؛ چه کسی به او نزدیک است و چه کسی از او دور، چه کسی را گذاشت در مدینه بماند و چه کسی را تبعید کرد؛ چه کسی را دعا کرد و چه کسی را لعن.» وقتی عایشه اسلحه و مردان را دید، ترسید که شر بین آن ها بزرگ تر گردد و خونریزی شود، گفت: «خانه، خانه من است، اجازه نمی دهم که کسی در آن دفن شود.»

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

عایشه در حالی که سوار بر قاطر خاکستری شده بود، گفت: «این خانه من است، به هیچ کس اجازه (دفن) نمی دهم.» قاسم بن محمد بن ابی بکر جلو آمد و گفت: «ای عمه، ما هنوز سرهای خود را (از ننگ) بعد از روز شتر

سرخ نشسته‌ایم، تو می‌خواهی که مردم بگویند: روز قاطر خاکستری پس عایشه بازگشت.

(امام) حسن علیه السلام وصیت کرد که او را در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند. وقتی وفات نمود، خواستند به وصیت او عمل کنند، در این زمان مروان از جانب معاویه حاکم مدینه بود. پس او از این کار جلوگیری کرد. نزدیک بود بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم به علت این مسأله فتنه شود؛ پس عایشه گفت: «خانه، خانه من است، اجازه نمی‌دهم او در اینجا دفن شود.» پس او را در بقیع دفن کردند؛ وقتی خبر از دنیا رفتن (امام) حسن به معاویه رسید، (از شادی) سجده کرد.^۱

طبق اسناد تاریخی، عایشه از دفن امام مجتبی علیه السلام در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کرد. بنابراین، سؤالات ذیل پیش می‌آید:

- چرا عایشه از دفن امام مجتبی علیه السلام در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری کرد؟
- آیا مالکیت این خانه در اختیار عایشه بود؟
- چه کسی این خانه را به او داده بود؟
- اگر او از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث برده بود، چرا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از این ارث محروم شد؟
- اگر مال عموم مسلمانان و جزء بیت‌المال بود، چرا اجازه دفن نداد؟
- چرا به ابوبکر و عمر اجازه دفن داد؟

ملاک عقل و جهل از نظر امام حسن علیه السلام

ما برای تحلیل شخصیت خود و موقعیت آن نسبت به حقایق یعنی همان صراط مستقیم زندگی، باید به معیارهایی مراجعه کنیم که در آموزه‌های وحیانی از

۱. ابوالفداء عمادالدین إسماعیل بن علی، المختصر فی أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۲۷.

طریق پیشوایان بیان شده است. یکی از این پیشوایان امام مجتبی (ع) است. مراجعه به دیدگاه‌های آن حضرت برای کسب معیارها، از جمله معیار زیرکی و حماقت، به ما کمک می‌کند تا مسیر درست را بشناسیم و بر اساس آن شخصیت خود و دیگران را ارزیابی کرده، اجازه ندهیم تا قضاوت و داوری‌های نادرست دیگران، مسیر و سبک زندگی ما را دگرگون سازد.

معیارهایی برای شناخت شخصیت

برای شناخت افراد و فلسفه زندگی آنان، بهتر است به سبک زندگی آنان توجه شود؛ زیرا سبک زندگی هر شخص، بیان‌گر فلسفه زندگی اوست که واقعاً به آن باور دارد و ایمان و عزم او را همراهی می‌کند. برای شناخت شخصیت هرکسی، باید به سبک زندگی او پرداخت و آن را تحلیل و ارزیابی کرد. از نظر قرآن، هر انسانی نه بر اساس شناخت‌ها بلکه بر اساس باورهای زندگی و عمل می‌کند که شخصیت و شاکله وجودی او را می‌سازد. بنابراین، سبک زندگی هر شخصی گواه روشنی از شخصیت و شاکله وجودی اوست و می‌توان با تحلیل آن، فلسفه زندگی واقعی او را دریافت هرچند آن را نهان کند و منافقانه طوری دیگر به نمایش گذارد و یا گزارش کند.^۱ هر انسانی به‌طور طبیعی، از ویژگی‌های شخصیتی خود آگاه است و هیچ‌کسی چون خودش به حقایق شخصیتی او آگاه‌تر نیست.^۲ اما این به‌تنهایی برای داشتن یک زندگی خوب و سالم کافی نیست؛ بلکه لازم است تا انسان معیارهایی را داشته باشد تا بر اساس آن به ارزیابی موقعیت و وضعیت خود نسبت به زندگی سالم و خوب پردازد.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۴؛ سوره محمد، آیه ۳۰.

۲. سوره قیامت، آیه ۱۴.

عقل و وحی از نظر اسلام، دو کاشف از حقایق است. البته عقل در این جا، مراد عقل کاملی است که از هوا و هوس و غضب و شهوت رهیده باشد؛ وگرنه عقل گرفتار در اوهام شهوت و غضب و خشم انسانی، نمی تواند کاشف حقیقت باشد؛ زیرا خواسته های نفسانی، حقیقتی را می سازد که باطل است. باتوجه به مشکلاتی که برای عقل برای کشف حقیقت وجود دارد، تنها راه باقی مانده، وحی است که از طریق معصومان به جامعه انسانی انتقال می یابد. آن ها معصوم می توانند حقایق را چنان که از خدا گرفته اند^۱ به ما انتقال دهند. آنان می توانند فلسفه راستین زندگی و هدف اصلی آفرینش را تبیین کنند و بر اساس آن، نشان دهند که انسان سالم کیست و چه کسی دارای شخصیت سالم است. آموزه های وحیانی اسلام در حقیقت در پاسخ به این پرسش ها نزول یافته است. قرآن تلاش دارد تا حقیقت فلسفه زندگی را تبیین کند و نشان دهد چه کسی و بر اساس چه معیارهایی دارای تعادل و سلامت شخصیت است و چه کسی این گونه نیست؟

ملاک زیرکی و حماقت اشخاص

عده ای از مردم، خود را عاقل و دیگران را سفیه می دانند. خداوند در قرآن بیان می کند که مخالفان پیامبران همواره خود را عاقل و پیامبران را سفیه می دانستند. در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله، مشرکان و کافران، مؤمنان اندکی را که پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شده بودند نادان می دانستند و آنان را بی خردانی می شمردند که به جای مسیر عقل و عقلانیت و اصلاحات، مسیر باطل را در پیش گرفته اند.^۲

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳.

درحالی که بی‌خرد واقعی خود آن‌ها بودند که از راه حق و عقلانی دور شده، به خرافات و اوهام گرایش پیدا کرده بودند.^۱

عادل و احمق از نظر آموزه‌های اسلامی، براساس فلسفه زندگی اسلامی، غیر از عادل و احمق است که بر اساس فلسفه زندگی غیراسلامی زندگی خود را تعریف کرده و می‌سازد. امام مجتبیٰ (ع) در تبیین عادل و احمق می‌فرماید:

ایها الناس! ان اکیس الکیس، التقی؛ و احمق الحمق، الفجور؛

ای مردم! زیرک‌ترین مردمان، پرهیزگاران و احمق‌ترین آنان، فاجران هستند.^۲ در این معیار، اثبات می‌شود که اخلاق و تقوا مهم‌ترین ویژگی انسان است؛ زیرا ایشان عقل و حماقت را به تقوا و فجور ارتباط دادند که در حوزه اخلاق و رفتارهای اجتماعی قرار دارد. از نظر امام حسن (ع) عقلانیت انسان را باید در رفتارهای هنجاری و اخلاقی جست‌وجو کرد. کسی که رفتارهای نابه‌هنجار دارد و از فضایل اخلاقی دورمانده و گرفتار فجور و بی‌تقوایی است، در حقیقت، انسانی احمق و فاقد عقلانیت است. برای شناخت عادل و احمق، می‌بایست به رفتارهای او توجه داشت و آن را تحلیل و ارزیابی کرد. اگر رفتارهایش بر اصول اخلاقی به‌ویژه عدالت مبتنی باشد، چنین شخصی به سبب تقوایی که در پیش گرفته، نشان می‌دهد انسانی عادل است. اما اگر رفتاری بد اخلاقی داشته باشد و ظلم و فجور و بی‌تقوایی در زندگی او نمایان شود، چنین شخصی احمق قلمداد می‌گردد.

امام مجتبیٰ (ع) در سخنی دیگر می‌فرماید:

اشد من المصیبه سوء الخلق؛

بد اخلاقی از هر مصیبت و بلایی سخت‌تر است.^۱

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۲. فرهنگ سخنان امام حسن (ع)، ص ۴۳۰.

از نظر امام، بداخلاقی بدترین مصیبت انسان است؛ زیرا بداخلاق از هیچ نعمتی سود نمی‌برد. تنها خوش‌خویی حقیقت انسان را معنا می‌کند و بداخلاقی نشان می‌دهد که شخص، گرفتار حماقت است و حماقت بدترین مصیبت برای انسان. امام علی (علیه السلام) فرمودند: «هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از بدخلقی نیست.»^۱ فرد بدخلقی، از عقلانیت به دور است و همین موجب می‌شود تا از جامعه انسانی رانده شود و گرفتار وحشت تنهایی شده، نتواند در مسیر تعامل و ارتباط سازنده با مردم قرار گیرد؛ درحالی‌که عاقل با خوش‌خویی خود، هم زندگی را بر خود آسان می‌کند و هم از دیگران بهره می‌برد و با انس با ایشان راه پیشرفت و کمال را می‌پیماید. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «خوش‌خلقی مایه آسانی امور و موجب شادی در زندگی است.»^۲ انسان بداخلاق، از حیث روان‌شناختی در زندگی، افسرده و فاقد آرامش روحی است و از حیث جامعه‌شناختی، در کارهایش با شکست مواجه شده، پی‌درپی موجبات ناراحتی خود و اطرافیان و سلب آسایش دیگران را فراهم می‌سازد.

اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد
شخص بداخلاق، بزرگی و عزت را از کف می‌دهد؛ لذت و شیرینی و طعم
زیبای زندگی را به تلخی مبدل می‌کند؛ دوستان خود را از دست می‌دهد، به شمار
دشمنان خود می‌افزاید و روزی الهی خود را با بداخلاقی خویش، کاهش

۱. همان ص ۴۰.

۲. غررالحکم، ج ۱ ص ۳۳۶.

۳. سنن النبی، ص ۳۳.

می دهد.^۱ از این رو، پیامبر (ص) سرمنشأ بد اخلاقی را در نهایت به نادانی و درک نادرست برمی گرداند.^۲

خداوند در آیات قرآنی، انسان متعادل از نظر شخصیت را کسی می داند که در زندگی خویش تقوا را مراعات می کند و از فجور می پرهیزد؛ زیرا عقل و وحی به او کمک می کند تا حق و عدالت را بشناسد و به سمت وسوی پسندیده ها و نیکی ها برود و از بدی ها و ظلم و فجور و بی عدالتی و بی تقوایی بپرهیزد. انسان کامل و متعادل از نظر شخصیت، همان گونه که خداوند آفریده، انسانی خردمند است اما کسی که عقل خود را با هواهای نفسانی دفع می کند و نورانیت آن را پایین می آورد، به خود ظلم می کند و زمینه شقاوت ابدی خود را با حماقت فراهم می آورد.^۳ بنابراین، اگر بخواهیم عاقل و احمق واقعی را بشناسیم، باید به سبک زندگی افراد توجه کنیم تا دریابیم تا چه اندازه باتقوا یا بی تقوا هستند. به هر میزان که شخص تقوا داشته باشد، به همان میزان از عقلانیت و از سلامت شخصیت بهره مند است و نیز به میزان بی تقوایی و گرفتاری در فجور، می توان از سفاقت شخص آگاه شد. از این رو خداوند، ملاک کرامت انسانی را تقوا دانسته که بیان گر میزان عقلانیت شخص و سلامت شخصیت اوست.^۴

ارزش تفکر از منظر امام مجتبی (ع)

امام در کنار تقوای الهی به ادامه تفکر سفارش می کند. ایشان می فرماید: « تفکر، پدر و مادر هر خیری است. » امام صادق (ع) از قول امام علی (ع) می فرماید:

۱. همان، ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲. همان.

۳. سوره شمس، آیات ۷ تا ۱۲.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۳.

«التفکر یدعو الی آلبر و العمل به» فکر و اندیشه، انسان را به سوی کارهای نیک و انجام دادن اعمال صالحه دعوت می‌کند.^۱ چه خوب است در ماه مبارک رمضان بعد از افطار و انجام دادن امور عادی زندگی، گاهی گوشه‌ای خلوت نمود و تا سحر فکر کرد و این عبادت ارزنده را انجام داد؛ زیرا تفکر در این ماه، ارزش بیش‌تری دارد و یکی از بهترین عبادات در شب‌های قدر است، بهترین تعقیبات بعد از نمازهای یومیه است که می‌فرماید: «تفکر ساعه خیر من عبادۀ ستین سنه»، ساعتی (لحظاتی) فکر کردن، بهتر از شصت سال عبادت است.^۲

تقلید کار خیر خوب است، ولی ایده‌آل نیست، چون اگر بدون تفکر و تعقل باشد، ممکن است از کار شر تقلید بکند و این عادت می‌شود که حجاب عادت، ضخیم‌ترین حجاب‌هاست. امام می‌فرماید:

نگاه به طول رکوع و سجود افراد نکنید، بلکه به معرفتشان نگاه کنید.

خدا به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

وقتی بنده گناهکار من به حالت تضرع اشکی از گوشه چشم می‌ریزد و الهی العفو می‌گوید، من خجالت می‌کشم او را نبخشم.

و سعدی چه خوب گفته

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار

امام مجتبی علیه السلام چه خوب می‌فرمایند که تفکر، پدر و مادر هر خیری است؛

یعنی اگر پدر مادر نباشد، فرزندی نخواهد بود و هر خیری فرزند تفکر است.

تفکر باید دوام داشته باشد. امام می‌فرماید:

علیکم بالفکر فانه حیاة قلب البصیر و مفاتیح ابواب الحکمه؛

بر شما باد اندیشیدن! به درستی که فکر باعث زنده شدن قلب بصیر است و

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل، میزان‌الکلمه، ج ۷، ص ۵۳۸.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

آن کلیدی که درهای حکمت را به سوی شما باز می‌کند، تفکر است. انسان همواره به دنبال بزرگی می‌گردد که او را نصیحت کند. چه کسی بهتر از امام حسن (ع) است. این بزرگواران همه زنده هستند و نور واحدند؛ پس باید گوش جان به نصایح امام بسپاریم. قلب بصیر چیست؟ قلب هم به معنای عقل می‌آید و هم معنای دل. کسی که دل‌مرده شد عقلش مرده، است.

امام علی (ع) بصیر را این‌گونه مطرح می‌فرمایند:

بصیرت کوردل نهایش دنیاست، هیچ چیز ماوراء دنیا را نمی‌بیند (فقط چند روز دنیا را می‌بیند) اما آن‌که چشم و دلش باز است، دیدش (بصیرتش) نافذ است.^۱

نفوذ می‌کند و ماوراء دنیا را می‌بیند و می‌داند سرای آخرت غیر از این-جاست. بینایی باعث می‌شود از دنیا کوچ کند، اما کسی که بصیرت ندارد به سوی دنیا کوچ می‌کند. بصیر از دنیا زیاد یاد می‌نماید و کوردل برای دنیا یاد می‌کند. پس بصیر باید اهل تفکر باشد. امام مجتبیٰ (ع) می‌فرماید: «فکر، تمرین عقل است.» همان‌طور که وزنه‌برداری تمرین جسم و بدن است، باید آن‌قدر فکر را رشد و پرورش داد تا در امتحان الهی پیروز شد. برخی دعا می‌کنند: خدایا ما را آزمایش مکن؛ امام صادق (ع) فرمودند: «این دعا غلط است، دعا کنید خدایا یاریم کن تا در آزمایش قبول شوم.» قرآن می‌فرماید: ^۲ (احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امناو هم لا یفتنون)؛ آیا مردم گمان کرده‌اند به صرف این‌که بگویند ایمان آورده‌ایم رها می‌شوند و آزمایش نمی‌شوند؟ یا این‌که ما کسانی را که قبل از ایشان بودند نیازمودیم. باید خداوند راست‌گویان را معلوم کند و باید حتماً دروغ‌گویان را مشخص سازد.» لذا امام مجتبیٰ (ع) فرمود: «زندگی و حیات قلب

۱. نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۳۳.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۲.

بصیر، تفکر است، حیات دل آگاه، تفکر است.» بعد می فرماید: «مفاتیح ابواب الحکمه». حالا حکمت چیست؟ کلیدی که درهای حکمت را به سوی شما باز می کند تفکر است.

امام مجتبی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

و بالعقل تدرك الداران جميعاً و من حرم من العقل حرمهما جميعاً؛^۱
با عقل، دو عنصر دنیا و آخرت جمعاً دریافت می شود. آن کس که از عقل محروم شد از هر دوی اینها محروم می شود.
می خواهی دنیا داشته باشی، اهل عقل باش، آخرت می خواهی با عقل میسر است و کار اصلی عقل، تفکر است. پیامبر صلی الله علیه و آله چه زیبا می فرماید:^۲
لو كان العقل رجلاً لكان الحسن علیه السلام؛

اگر بنا بود عقل به صورت مردی درآید، به صورت حسن علیه السلام درمی آمد.
زیرا امام در وضعیتی حساس بین عقل و احساس قرار داشت و امام عقل را حکم کرد نه احساسات را. بسیاری از نزدیکان وی به او اعتراض کردند: «چرا صلح؟» امام مجتبی علیه السلام فرمودند:
العار اهن من النار؛^۳
بگذار مردم بگویند برای من عار و ننگ است، این بهتر است برای من از آتش جهنم.

چگونگی نگرش درست به دنیا از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

الناس فی دار سهواً و غفله يعملون و لا يعملون فاذا صاروا الی دارالآخره صاروا الی دار یقین یعلمون و لا یعلمون؛^۴

۱. بحار/الانوار، جلد ۷۵، ص ۱۱۱.

۲. فرائد السبطین، ج ۲، ص ۶۸.

۳. بحار/الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۶.

۴. دعایم/الاسلام ج ۱، ص ۱۶۸.

مردم در سرای دنیا در فراموشی و غفلت قرار دارند! عمل می‌کنند، ولی نمی‌دانند و وقتی به خانه آخرت رفتند وارد خانه یقین می‌شوند، می‌فهمند ولی عمل نیست.

در جای دیگر می‌فرمایند:

الدنیا دار ممر و الاخره دار مقرر؛^۱

دنیا جای گذر است، جای سکونت نیست، جای استقرار نیست

لذا هیچ کس در این دنیا دوام نخواهد داشت و آخرت جایگاه همیشگی است. خداوند این طور قرار داده که برای ورود به آخرت از دنیا عبور کنیم و این سنت خداست. همان‌طور که برای ورود به دنیا باید از رحم مادر عبور نمود و این مسیر را باید طی کرد، با این فرق که رحم مادر اختیاری نیست و رحم دنیا اختیاری است (اعمال و رفتار ما). در رحم مادر باید اعضای بدن فراهم شود و شرایط زندگی در دنیا ایجاد شود (جبری است) و اگر ابزار لازم برای زندگی در دنیا را نداشته باشیم، زندگی برایمان جهنم می‌شود لذا باید ابزار لازم برای زندگی برزخ و آخرت یعنی ابدیت را در دنیا فراهم کنیم و گرنه جهنم را خود برای خود می‌سازیم و آن طرف کاری نمی‌شود کرد.^۲

برخی در دنیا چنان زندگی می‌کنند که فراموش کرده‌اند کجا بوده‌اند، کجا هستند و به کجا خواهند رفت. امام می‌فرماید: «الناس فی دارالسهو و غفله». چرا امام نفرمود مردم در جهالت‌اند، بلکه فرمود در فراموشی و غفلت هستند؟ چون همه فطرتشان دنبال خلود است (باقی ماندن و فاسد نشدن) و انسان و حیوان ویژگی‌های مشترکی دارند؛ از جمله غضب، شهوت، رشد نباتی، رشد حیوانی و ... به قول شهید مطهری، بینش‌ها و گرایش‌ها انسان را از سایر موجودات جدا می‌کند. امام مجتبیٰ (ع) بینش و گرایش انسان را این‌گونه معرفی می‌فرمایند:

ان ابصر الا بصار مانفذنی الخیر مذهبه و اسمع الاسماع ما وعی التذکر و

۱. بحار/الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۳.

۲. سوره حج، آیه ۵ و ۱۴؛ سوره نون، آیه ۲۹.

انتفع به اسلم القلوب ما طهر من الشبهات؛^۱
به درستی که بیناترین بینایی، عالی‌ترین چشم‌ها، عالی‌ترین قدرت شناخت و
بینش، نفوذ در خیر است و عالی‌ترین شنوایی آن است که مواعظ را در خود
نگه دارد، ظرف تذکر باشد و سالم‌ترین قلوب، قلبی است که از شبهات و
تردیدها پاک باشد.

پس دید خوب این نیست که با آن فاصله و مسافت دور را ببینیم، شنوایی
خوب آن نیست که دورترین صدا را بشنویم. این‌ها مزایای ظاهری است؛ بلکه باید
نگرش و بینش خوب داشت و مواعظ را پذیرفت و شبهه را از قلب بیرون برد تا
این دیدن و شنیدن بر قلب بنشیند و دائم باشد و بدانیم که خانه دل، دستگیره
درونی دارد، می‌توانیم آن را به روی خدا باز کنیم یا به روی شیطان، باید شک را از
بین ببریم و قلب سالم داشته باشیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «القلب حرم الله
فلا تسكن حرم الله غیر الله»^۲ اگر درون آلوده باشد، هر قدر عبادات مستحبی انجام
دهیم، اثری که باید ببخشد نمی‌بخشد. لذا باید شک را از بین برد تا به مقام یقین
رسید. ممکن است با عقل خود تمام شبهات را جواب دهیم، ولی به مقام شهود
نرسیده باشیم مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که می‌فرماید: «ولكن لیطمئن قلبی».^۳

امام می‌فرماید: ما در فراموشی و غفلت هستیم. خواجه عبدالله انصاری شاید
از فرمایش امام مجتبی علیه السلام بهره گرفته، می‌فرماید:

افسوس آن‌گاه که توانستم، ندانستم و آن‌گاه که دانستم، نتوانستم.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

ای فرزند آدم از وقتی که از شکم مادرت به این عالم آمدی، داری عمرت را
از دست می‌دهی. از آنچه در اختیارداری برای آنچه پیش روی داری استفاده

۱. بحار/الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۹.

۲. همان، ج ۶۷، ص ۲۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

کن! مؤمن به فکر زاد و راحله بعد است ولی کافر به فکر استفاده الان است.^۱

محبت همراه با تولی و تبری

پیامبر (ص) در حدیثی، وعده هم‌مرتبتی خود با دوست‌داران آل‌کسا را می‌دهد. این ویژه کسانی است که خالصانه دوست‌دار ایشان باشند. باید از آن کسانی که مقابل اینان صف‌آرایی کردند تبری جست و دوست‌داران و یاوران ایشان را دوست داشت تا بتوان مصداق گفتار پیامبر (ص) شد. البته شاید بتوان با توجه به این حدیث گفت که محبت، آغاز راه است. وعده پیامبر (ص) شاید بیان‌گر این باشد که ابتدای صراط هدایت با محبت آغاز می‌شود. باید اول محبت به این خاندان باشد تا پیروی از ایشان نیز صورت بگیرد.

محبت خداوند و اهل‌بیت (ع) به هم متصل است. محبت خداوند و اهل‌بیت (ع) امری جدا از هم نیست تا دوست داشتن یکی، ما را از دوست داشتن دیگری باز دارد. ابن‌عباس در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند:

خداوند را برای نعمت‌هایی که به شما داده، دوست داشته باشید و مرا به خاطر حب خداوند و اهل‌بیت را به خاطر حب من دوست داشته باشید.^۲

طبق این حدیث، محبت ایشان سلسله‌وار در پی محبت خداوند متعالی است. به هر صورت مسأله محبت بین پیامبر (ص) و امام مجتبی (ع) بین همگان مشهور بود. از این محبت به عنوان میزانی در شناخت حق و باطل در دوران مختلف استفاده می‌شد. در تاریخ آورده‌اند که پس از شهادت امیرمؤمنان (ع)، امام مجتبی (ع) به خلافت رسید و خطبه‌ای خواند. پس از خواندن خطبه، مردی از اصحاب پیامبر (ص) برخاست و گفت:

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶.

۲. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۲.

شهادت می‌دهم که رسول خدا را دیدم که حسن را بر دامن خود نشاند و می‌فرمود: «هر کس مرا دوست دارد، باید او را نیز دوست داشته باشد؛ شاهد این مسأله (محبت من به حسن) باید خبر را به غایب برساند.»^۱

بیش‌تر مردم با این‌که حکایت‌های محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام را بسیار شنیده بودند، منزلت وی را رعایت نکردند و او را آزرده‌اند. بعد از به خلافت رسیدن امام مجتبی علیه السلام، عده زیادی از یارانش به وی خیانت کردند. یعقوبی در حوادث دوران خلافت امام حسن علیه السلام نوشته است:

حسن بن علی بعد قتل پدرش، با سپاهی دوازده هزار نفری، عیدالله بن عباس را برای جنگ با معاویه پیشاپیش فرستاد و همراه وی قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز بود. به عیدالله امر کرد که به امر و نظر قیس عمل کند. معاویه هزار هزار درهم برای عیدالله فرستاد و عیدالله به همراه هشت هزار نفر از یارانش به معاویه پیوست. از طرف دیگر، معاویه در لشکر امام حسن علیه السلام دسیسه‌چینی کرد که گفته شود قیس بن سعد با معاویه صلح کرده و به وی پیوسته و در لشکر قیس گفت که حسن با معاویه صلح کرده است. معاویه، مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمان بن ام‌الحکم را نزد حسن علیه السلام فرستاد و ایشان نزد وی در مدائن در خیمه وی آمدند و سپس از نزدش خارج شدند و بلند می‌گفتند: «خداوند به وسیله پسر رسول خدا مانع از خون‌ریزی شد و فتنه به وسیله وی آرام شد و وی به صلح جواب داد.» پس لشکر مضطرب شدند و مردم گفتار آنان را راست پنداشتند. سرانجام شایعه‌چینی و دسیسه‌های معاویه جواب داد. پس مردم به سمت خیمه حسن حمله کردند و خیمه و هر آنچه را در آن بود، غارت نمودند. حسن سوار اسبی شد و به سمت سبابط حرکت کرد و جراح بن سنان اسدی به کمین وی نشست و بر وی حمله کرد و پای وی را زخمی کرد. حسن را به سمت مدائن بردند در حالی که خون زیادی از وی رفته و حالش وخیم شده بود و

مردم از گرد وی پراکنده شدند. معاویه به سمت عراق آمد. حسن بسیار بیمار و سخت حال بود و وقتی دید که قدرتی ندارد و یارانش پراکنده شدند و برای وی و به همراهی وی برنخاستند، با معاویه مصالحه کرد و سپس بر منبر رفت و خدا را حمد گفت و فرمود: «ای مردم! خدا شما را با پیامبر ﷺ هدایت کرد و خون شما را به وسیله آخرین ما از ریختن بازداشت و من با معاویه صلح کردم.» (و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الی حین)^۱ این گونه یارانش، تنهایش گذاشتند و صلح بر وی تحمیل شد. بعد از جریان مصالحه نیز بعضی مردم به ایشان بی احترامی کردند. ترمذی در سنن روایت کرده که مردی به سمت حسن بن علی (ع) برخاست و گفت: «روی مؤمنان را سیاه کردی» امام حسن (ع) فرمود:

مرا سرزنش نکن، خداوند بر تو رحم کند! به پیامبر ﷺ نشان داده شد که بنی امیه بر منبر وی هستند؛ پس وی آن را بد دانست و به دنبال آن (انا اعطیناک الکوثر) نازل شد؛ یعنی ای محمد ﷺ! نهی از بهشت را به تو اعطا کردیم و هم چنین: (انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر) نازل شد یعنی ای محمد! بنی امیه به همین میزان حکومت می کنند.

راوی حدیث گوید:

پس آن را محاسبه کردیم و دیدیم که دوران حکومت بنی امیه دقیقاً هزار ماه شد نه روزی بیش تر و نه روزی کمتر.^۲ غربت و مظلومیت امام مجتبیٰ (ع) نه تنها در میان یارانش و مردم عوام مشهود بود، بلکه در خانه خود نیز بسیار غریب بودند. قتاده از روایات اهل سنت گفته که دختر اشعث بن قیس که همسر حسن بن علی بود، وی را مسموم کرد و بر این کارش مالی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲. سنن ترمذی، ص ۱۲۹۳.

را رشوه گرفت.^۱ غربت امام در بعد از شهادتش نیز بر همگان نمایان شد. امام مجتبی علیه السلام پانزده بار پیاده حج گزارد و سه بار، کل مالش را نصف کرد و به انفاق نیمه مالش پرداخت.^۲ کرامتش زبانزد همگان بود و به کریم اهل بیت علیهم السلام معروف شد. این گونه امام مجتبی علیه السلام غریبانه، از خلافت کنار کشیده شد و در شهر جدش به وی توهین کردند و غریبانه در خانه‌اش به شهادت رسید و غریبانه به خاک سپرده شد و به وصال محبوبش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل گردید. سلام بر او، آن روز که تولد یافت و آن روز که از دنیا رفت و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود.

فلسفه صلح امام حسن علیه السلام

یکی از یاران امام مجتبی علیه السلام به نام «ابوسعید» به آن حضرت عرض کرد: «چرا با این که می‌دانستی حق با شماست با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟» امام حسن علیه السلام از دو منظر به ابوسعید پاسخ دادند: ۱. منظر تبعیدی ۲. منظر تعقلی. ایشان فرمودند:

«ای اباسعید! آیا من حجت خدا بر خلق او و امام و رهبر مردم بعد از پدرم نیستم.» گفت: «بله.» حضرت فرمود: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم حسین علیه السلام نفرمود: حسن و حسین هر دو امام هستند چه قیام کنند و چه قعود» گفت: «بله.» فرمود: «پس اکنون امام و رهبرم؛ چه قیام کنم و چه نکنم و خانه‌نشین باشم. ای اباسعید، علت مصالحه من با معاویه همان علت مصالحه‌ای است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با طایفه «بنی‌ضمیره» و «بنی‌اشجع» و مردم مکه در بازگشت از حدیبیه کرد (با فرق این که) آنان به نزول قرآن (و ظاهر صریح آیات قرآن) کافر بودند و معاویه و اصحاب او به تأویل و باطن قرآن کافرند.

۱. مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۳.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۷.

ای اباسعید! وقتی من از جانب خدای تعالی امام هستم نمی‌توان مرا در کاری که کرده‌ام چه در صلح و چه در جنگ تخطئه کرد. گرچه سِرّ کاری که کرده‌ام برای دیگران روشن نباشد. آیا حضرت خضر را ندیدی که وقتی کشتی را سوراخ کرد و آن پسر را کشت و آن دیوار را برپا داشت، حضرت موسی (ع) به او اعتراض کرد. سر آن کارها را نمی‌دانست تا وقتی که علت را به او گفت، راضی گشت. همین‌گونه است کار من که شما به سبب اینکه سِرّ کار ما را نمی‌دانید، مرا هدف اعتراض قرار داده‌اید. در صورتی که این کار را نمی‌کردم، هیچ‌کس از شیعیان ما در روی زمین باقی نمی‌ماند و همه را می‌کشتند.^۱

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۲۰.

زندگی و شرح حال امام حسن مجتبی علیه السلام

رحمت الله فرقانی کوه پیرونی^۱

امام مجتبی علیه السلام از ولادت تا امامت

پیشوای دوم جهان تشیع، فرزند بزرگ امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و میوه پیوند فرخنده و مبارک (مَرْجُ الْبُخْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ)^۲، امام علی علیه السلام با فاطمه اطهر علیها السلام دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود.^۳

الف) نام گذاری

در هفتمین روز تولد آن امام برگزیده و یکی از لؤلؤ و مرجان به تعبیر قرآن کریم (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ)^۴ مادرش او را نزد پیامبر بزرگوار اسلام آورد؛ درحالی که در پارچه‌ای از حریر بهشتی پیچیده شده که جبرئیل آن پارچه را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده بود.^۵

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

۱. محقق حوزه علمیه، گرایش فقه و اصول در حوزه علمیه.

۲. سوره الرحمن، آیه ۱۹.

۳. شیخ مفید، /رشاد، ص ۳۰۹.

۴. سوره الرحمن، آیه ۲۲.

۵. /رشاد، ص ۳۰۹.

چون حضرت فاطمه زهرا (ع) ، اولین فرزند نوزاد خود را به دنیا آورد، از امام علی (ع) خواست تا نامی مناسب برای نوزادشان انتخاب نماید. امام علی (ع) فرمود: «من در این امر هرگز بر پیامبر (ص) سبقت نخواهم گرفت». هنگامی که پیامبر (ص) وارد خانه آنها شدند، قنذاقه نوزاد را که در پارچه‌ای پیچیده شده بود، به دست جدش دادند. حضرت رسول اکرم (ص) رو به امام علی (ع) نمودند و فرمودند: «آیا اسمی برای نوزاد تعیین کرده‌اید؟» علی (ع) اظهار داشت: «یا رسول الله! ما بر شما سبقت نخواهیم گرفت». پیامبر (ص) فرمود: «و من نیز بر پروردگارم سبقت نمی‌گیرم». در همین هنگام خداوند تعالی توسط جبرئیل وحی فرستاد: «ای محمد! چون علی بن ابی‌طالب، برای تو همانند هارون برای موسی است، پس اسم این نوزاد را همانم فرزند هارون قرار ده!» پیامبر (ص) فرمود: «فرزند هارون چه نام داشته است؟» جبرئیل پاسخ داد: «شَبْر». پیامبر (ص) فرمود: «زبان من عربی است و زبان هارون عبری بوده است» جبرئیل پاسخ داد: «یا رسول الله نام او را حسن بگذارید.»^۱

ب) کنیه و القاب

خداوند او را حسن نامید و کنیه‌اش ابومحمد و القابش: سید (آقا و سرور)، سبط^۲ اکبر (نواده نخست پیامبر اسلام)، امین، حجت، برّ (نیکوکار)، تقی (پرهیزگار)، اثیر (ارجمند، برتر)، زکی (پاک و منزّه)، مجتبی (برگزیده)، زاهد و ولی بود.^۳

ج) محبت پیامبر (ص) به امام مجتبیٰ (ع)

امام مجتبیٰ (ع)، مظهر همه زیبایی‌ها و ارزش‌های الهی و انسانی، مانند علم، حکمت، حلم، صبر، بخشش، سخاوت، رحمت، عطوفت، شجاعت و کرامت

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۷، ح ۲۹.

۲. در لغت عرب سبط به نوه دختری اطلاق می‌گردد.

۳. زینت عرش خدا امام حسن مجتبیٰ (ع)، ص ۱۰.

بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره ایشان فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يَحِبُّهُ»؛ «بارالها! من او را دوست دارم، پس تو هم او را و دوستانش را دوست بدار!»^۱

بشاره المصطفی از یعلی بن مره چنین نقل می کند:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به غذایی (مهمانی) دعوت کرده بودند و ما در خدمت آن بزرگوار برای صرف غذا می رفتیم که ناگاه امام حسن (علیه السلام) را دیدیم که در کوچه بازی می کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا او را دیدند، جلو رفتند و دست خود را گشودند تا آن کودک را بگیردند و کودک نیز به این طرف و آن طرف می دوید، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می خنداند، تا این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کودک را گرفتند و یک دست خود را بر چانه اش گذاشتند و دست دیگر را بر بالای سر او نهادند؛ آن گاه صورتشان را نزدیک صورت کودک برده، او را بوسیدند، سپس فرمودند: «حَسَنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ أَحَبُّ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّهُ»^۲؛ "حسن از من است و من از اویم؛ خدا دوست داران او را دوست دارد".

در جای دیگر آن حضرت می فرماید:

أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ ثَبَاتِي وَ سُوْدِي وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ حَزَامَتِي وَ جُودِي؛
ثبات و سیادت خود را به حسن بخشیدم و دوراندیشی و انضباط و جود و بخشش خود را به حسین به ارث گذاشتم.^۳
زمخشری می نویسد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَمَّا إِبْنِي هَذَا فَتَحَلَّتْهُ خُلُقِي وَ هَيْئَتِي»^۴؛ "اما به این پسر من خوی و هیبت خود را بخشیدم".

د) امام مجتبی (علیه السلام) در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

امام حسن (علیه السلام) از برجسته ترین امتیازات خانوادگی و اصالت نسب و عظمت

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹.

۲. چهره های درخشان چهارده معصوم، ص ۲۲۱.

۳. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۸۵.

۴. ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ص ۱۳۵.

خاندان برخوردار بودند و از همان آغاز کودکی، تحت تربیت و مراقبت جدش به سر می بردند و فوق العاده مورد علاقه پیامبر (ع) بودند و عضوی از اعضای خاندان پیامبر (ع) به شمار می رفتند. حضرت علی (ع) فرمود که روزی پیامبر (ع) از خانه بیرون آمدند و امام حسن (ع) بر شانه راست آن حضرت و امام حسین (ع) بر شانه چپ آن حضرت سوار بودند. اباحفصه (خلیفه دوم) که چنان دید، گفت: «نعمَ المَطیةُ لَهُمَا أَنْتَ یا رسول الله!» «ای رسول خدا چه خوب مرکبی هستی برای این دو!» پیامبر (ع) فرمود: «وَنِعَمَ الرِّکْبَانُ هُمَا»؛ «و چه خوب سوارانی هستند آن دو.»^۱

امام مجتبی (ع) در طول هفت سال دوران کودکی، همراه جد بزرگوارش بودند و در مجلس ایشان حاضر می شدند و آیات قرآن را که نازل می گردید از زبان جد بزرگوارش می شنیدند و به خاطر می سپردند. چون نزد مادر بر می گشتند، آنچه یاد گرفته بود، برای مادر بازگو می کردند. حضرت علی (ع) که از بیرون می آمد، حضرت زهرا (ع) آن را برای امام علی (ع) نقل می نمود. روزی امیرمؤمنان از دختر پیامبر (ع) پرسیدند: «که از این آیات چگونه آگاه شده ای؟» گفت: «فرزند خردسالم از پیامبر (ع) می شنود و در منزل برایم نقل می کند.»^۲ آری، امام مجتبی (ع) از دوران پر عظمت جد بزرگوارش هفت سال را بیش تر درک نکردند. پس از درگذشت آن حضرت، خاطرات شیرین دوران کودکی و نوازش های فوق العاده پیامبر (ع) را به یاد داشتند؛ زیرا او هفت سال بیش نداشتند که پیامبر اسلام بدرود زندگی گفتند و جهان اسلام با بحران بی سابقه ای روبه رو شد. به فاصله کوتاهی نیز حضرت زهرا (ع) دیده از جهان فرو بستند و بر اندوه و تأثر او افزوده شد. حسنین (ع) که در اندک زمانی هم جد و هم مادر خودشان را از

۱. چهره های درخشان چهارده معصوم، ص ۲۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸.

دست داده بودند، یگانه عامل تسلی بخش و پناهگاهی که داشتند، پدر مهربانشان بود و تنها از آغوش گرم و پر مهر او برخوردار بودند.^۱

ه) امام مجتبی (ع) در زمان امیرمؤمنان

امام مجتبی (ع) دوران جوانی را در کنار پدر ارجمند خود سپری کردند که پس از رحلت پیامبر (ص) از صحنه حکومت و زمامداری جامعه اسلامی کنار مانده بود. از این رو امام علی (ع) فرصت بیش تری برای رسیدگی به امور شخصی و فرزندان خود داشتند، امام مجتبی (ع) در این مدت، ناظر گذشته های خارق العاده پدر بودند و درس مبارزه با مشکلات و ایستادگی در برابر سختی ها را در مکتب پدر می آموختند. ایشان از همان دوران جوانی، از لحاظ علم و فضیلت، چهره درخشان و ممتاز به شمار می رفتند و به مناسبت های مختلف، مسائل پیچیده علمی و قضایی را حل می نمودند و به سؤالات مردم، پاسخ می دادند. مرحوم کلینی در فروع کافی و مرحوم مجلسی در بحار نقل می کنند:

روزی جمعی از دوستان حضرت علی (ع) برای حل مشکلی وارد خانه ایشان شدند و آن حضرت را در خانه نیافتند و دیدند فرزندش امام مجتبی (ع) در جایگاه پدر نشسته است. گفتند: «می خواهیم امیرمؤمنان (ع) را ملاقات کنیم.» امام مجتبی (ع) فرمود: «هدف شما از این ملاقات چیست؟» گفتند: «مشکلی پیش آمده که باید از آن حضرت بپرسیم.» امام مجتبی (ع) فرمود: «مشکل شما چیست، ممکن است مطرح کنید؟» آن ها گفتند: «زنی با شوهر خود هم بستر شده و سپس بلافاصله با دختری تماس پیدا کرده و نطفه شوهر را به دختر منتقل نموده و دختر از این راه باردار شده است. اسلام درباره چنین زنی چه حکم می کند؟!» امام مجتبی (ع) فرمود: «واقعاً مسأله پیچیده و مشکلی است و برای حل آن، شخصی مثل پدرم لازم است.

۱. زندگی امام حسن مجتبی، پرچمدار صلح و آزادی، ص ۱۷.

من جواب آن را می‌گویم و امیدوارم به فضل الهی در گفتارم اشتباه و مسامحه نکرده باشم.

حکم اسلام در این قضیه از این قرار است:

۱. قبل از هر چیز مهر آن دختر (به اندازه مهر دختران امثال او) توسط حاکم شرع از زن گرفته می‌شود، زیرا هنگام تولد بچه، خواهی نخواهی او دختر نخواهد بود، لذا معادل مهریه دختر به عهده اوست.
۲. باید زن را کیفری همانند کیفر زناکاران بکنند، چون نتیجه‌اش با آن یکی است.

۳. منتظر می‌مانند تا دختر وضع حمل کند، آن‌گاه نوزاد را به پدر وی یعنی صاحب نطفه تحویل می‌دهند و سپس مجازات دختر اجرا می‌گردد.^۱ پرسش‌کنندگان پس از شنیدن این سخنان، از حضور امام مجتبی (ع) مرخص شدند و در راه با امیرمؤمنان (ع) ملاقات کردند، حضرت پرسید: «شما به فرزندم حسن چه گفتید و او به شما چه گفت؟!»

آن‌ها نیز عین ماجرا را بازگو کردند. امیرمؤمنان (ع) فرمود: «اگر این مسأله را از من پرسیده بودید جز آنچه فرزندم گفته است از من نمی‌شنیدید.»^۲

خانه‌نشینی پدر و به غارت رفتن میراث آن امام مظلوم و مشاهده حوادث دردناک دیگر، سرانجام امام مجتبی (ع) را بر آن داشت که در یکی از روزها خود را به مسجد پیامبر (ص) رسانده، ابوبکر خلیفه وقت را که در جایگاه جدش نشسته بود، مخاطب قرار داده، به او بگوید: «إِنْزِلْ، إِنْزِلْ عَنْ مَنبَرِ أَبِي وَ اذْهَبْ إِلَى مَنبَرِ أَبِيكَ»؛^۲ «فرود آی، فرود آی از منبر پدرم و به سوی منبر پدرت برو!» این گفتار کوبنده، همه حاضران در مسجد را مبهوت ساخت و چون سرهای خود را برگرداندند با سبط اکبر رسول خدا و نور دیده و محبوب آن حضرت، روبه‌رو شدند که همه آنچه را که می‌خواست به صورت مناظره و استدلال بیان دارد، با

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.

۲. ریاض النضرة، ج ۱، ص ۱۳۹.

همین دو جمله کوتاه و پر معنا بیان فرمود. ابوبکر چنان غافل گیر شد که به ناچار در پاسخ گفت: «صَدَقْتَ إِنَّهُ لَمَنْبَرٌ أَبْيَكُ لَا مَنْبَرٌ أَبِي»؛ «راست گفتی! به خدا سوگند که این منبر پدر توست نه منبر پدر من.»

(و) امام مجتبیٰ (علیه السلام) در زمان خلافت ظاهری پدر

پس از مرگ عثمان، مردم برای بیعت با امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، به خانه آن حضرت هجوم آوردند. آن حضرت در خطبه شقشقیه می فرماید:

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُفْرِ الضَّبْعِ إِلَيَّ، يَتَأَلَوْنَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَشَقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرِيضَةِ الْغَنَمِ، فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَتَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخَرُونَ؛^۱

پس هیچ چیز مرا بیمناک نساخت (یا متوجه نکرد) جز این که مردم مانند یال گفتار (در کثرت و انبوهی) به سوی من شتافتند و پی در پی از هر جانب هجوم آوردند و ازدحام کردند، تا آن حد که به راستی حسن و حسین (علیه السلام) پایمال شدند و دو طرف جامه ام از هم درید. مردم مانند گله گوسفند در اطراف من گرد آمدند (و با من به خلافت بیعت کردند)، اما چون به امر خلافت قیام نمودم، جمعی پیمان شکنی کردند و گروهی از دین بیرون رفتند و طایفه ای هم از جاده حق منحرف گشتند.

امام مجتبیٰ (علیه السلام) در جنگ جمل، در رکاب پدر بزرگوارش در خط مقدم می جنگیدند و از مدافعان شجاع ایشان بودند. و پس از شروع جنگ به دستور پدر، همراه عمار یاسر، زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عباد و کوفه شدند و مردم را برای شرکت در جهاد دعوت کردند. امام مجتبیٰ (علیه السلام) توانستند نه هزار نفر از کوفیان را به میدان جهاد گسیل دهند.

ابن شهر آشوب می نویسد:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

امام مجتبیٰ (ع) در روز جنگ جمل، نیزه‌ای را گرفت و به دستور پدر به سوی شتر عایشه حمله کرد و خود را بدان شتر رسانده؛ نیزه‌اش را به حیوان زد و درحالی که خون آن شتر بر نیزه بود، بازگشت. با پایان گرفتن جنگ، امام علی (ع) پس از یک ماه توقف در بصره، عبدالله بن عباس را در آن شهر به جای خود گماشتند و به سوی کوفه رفتند.^۱

امام مجتبیٰ (ع) در بسیج عمومی نیروها و فرستادن ارتش امام علی (ع) برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشتند و با سخنان پرشور و مهیج خویش، کوفیان را به سرکوبی دشمنان اسلام دعوت می‌کردند.^۲ آمادگی امام مجتبیٰ (ع) برای جانبازی در راه حق، به قدری بود که امام علی (ع) در جنگ صفین از یاران خود خواستند که او و برادرش امام حسین (ع) را از ادامه جنگ با دشمن بازدارند، تا نسل پیامبر (ص) از بین نرود.^۳

ز) امام مجتبیٰ (ع) در سال چهارم هجری

در صبحدم شبی که حضرت علی (ع)، به شهادت رسیدند، امام مجتبیٰ (ع) برای مردم خطبه خواندند و در آن به فضایل امام علی (ع) و معرفی خود پرداختند، پس از خطبه، عبدالله بن عباس مقابل حضرت ایستاد و خطاب به مردم گفت: «این پسر پیامبر شما و وصی امام شماست؛ با او بیعت کنید!» کوفیان به این دعوت پاسخ مثبت دادند و گفتند: «او نزد ما بسیار محبوب است و حق او بر ما واجب» آن‌گاه با آن حضرت به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کردند. سپس امام مجتبیٰ (ع) به تعیین استانداران و کارگزاران پرداختند و فرماندهان را گماشتند، عبدالله بن عباس را به استانداری بصره منصوب کردند و برنامه‌های کشور اسلامی

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱.

۲. واقعه صفین، ص ۱۱۳.

۳. حیات الامام حسن، ج ۱، ص ۹۷.

را تنظیم نمودند و زیرنظر گرفتند. آن حضرت در سال چهارم و روز بیعت ۳۷ سال داشتند. چون خبر شهادت امام علی (ع) و بیعت مردم با فرزندش به اطلاع معاویه رسید، وی بلافاصله دو تن را برای جاسوسی به عراق فرستاد تا اوضاع آنجا را بررسی کنند و به اطلاع وی برسانند. اما جاسوسان دستگیر شدند و یکی در کوفه به دستور امام و دیگری در بصره به دستور عبدالله بن عباس به هلاکت رسیدند به دنبال این ماجرا، امام نامه‌ای به معاویه نوشت و نامه‌نگاری‌هایی بین آن دو رد و بدل شد. معاویه سرانجام به فرستاده امام حسن (ع) گفت: «بازگردید که بین من و شما چیزی جز شمشیر حکم نخواهد کرد.»^۱

دوران امامت امام حسن (ع) و بررسی علل صلح آن حضرت

امام مجتبی (ع) در موقعیتی زمام امور مسلمانان را به عهده گرفتند که دل مبارکش از پیمان‌شکنی‌ها، دشمنی‌ها، سستی‌ها و خواسته‌های دنیایی دنیاطلبان نسبت به ساحت مقدس امام علی (ع) به تنگ آمده بود. مهم‌ترین مشکلی که در برابر ایشان و در راه مصالح اسلام و اجتماع قرار داشت، حکومت معاویه در شام بود. او با سیاست‌های عوام‌فریبانه خود، همواره سعی می‌کرد به حکومت خودرنگ شرعی و اسلامی بدهد، ولی در واقع عملاً اسلام را تحریف کرد و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی‌پیرایه اسلامی نمود و جامعه اسلامی را به جامعه‌ای غیر اسلامی تبدیل کرد.

الف) سیاست خارجی در زمان امام مجتبی (ع)

امام مجتبی (ع) از جانب پروردگار، رهبر و پیشوای دینی و سیاسی مسلمانان

۱. چهره‌های درخشان چهارده معصوم، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

بودند و به تمام جهات و جوانب مصلحت علیای اسلام، بهتر از هر کس دیگری آگاهی داشتند و با دوراندیشی خاص، صلاح جامعه اسلامی آن روز را تشخیص می‌دادند، وقتی گزارش صف‌آرایی سپاه امام حسن (ع) و معاویه در برابر یک-دیگر، به سران روم شرقی رسید، امپراتوری روم شرقی که ضربت‌های سختی از اسلام خورده و همواره به دنبال فرصت مناسبی بود تا ضربت مؤثر و تلافی-جویانه‌ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده گرداند، بهترین فرصت را برای تحقق بخشیدن به هدف‌های خود به دست آورد. آنان با سپاهی عظیم، عازم کشور اسلامی شدند تا انتقام بگیرند. امام مجتبیٰ (ع) که رسالت حفظ اسلام را به عهده داشتند، آماده دفع این خطر بزرگ از جهان اسلام بودند، ایشان با تدبیر حکیمانه و الهی خویش و با دوراندیشی، از خاموش شدن چراغ اسلام جلوگیری کردند؛ چون دشمن مشترک مسلمانان (امپراتوری روم شرقی) با استفاده از فرصت پیش‌آمده، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض خطری جدی قرار داشت. و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن (ع) و معاویه، درمی‌گرفت، امپراتوری روم شرقی پیروز میدان بود. این خطر با گذشت و دوراندیشی امام مجتبیٰ (ع) برطرف شد. امام باقر (ع) به شخصی که نسبت به صلح امام مجتبیٰ (ع) خرده می‌گرفت، فرمود: «اگر امام حسن (ع) صلح نمی‌کرد، خطر بزرگ‌تری به دنبال داشت.»^۱

ب) سیاست داخلی زمان امامت امام مجتبیٰ (ع)

هر زمام‌دار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از نیروی هماهنگ و عناصر قوی برخوردار باشد. شیخ مفید می‌نویسد:

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰.

در سپاه امام مجتبی (علیه السلام) گروه‌هایی از مردم با گرایش‌های متفاوتی همراه آن حضرت بودند که برخی از آن‌ها شیعیان آن حضرت و پدرش به شمار می‌آمدند؛ بعضی هم از خوارج بودند که به هر وسیله‌ای جنگ با معاویه را می‌خواستند و عده دیگر اهل فتنه و طمع‌کار بودند که دنبال غنایم آمده و تعدادی از آن‌ها شکاک بودند و برخی نیز از روی تعصب قبیله‌ای و به تبع رؤسای قبیله خود آمده و کاری به دین نداشتند.^۱

شاید هیچ سندی در ترسیم دورنمایی جامعه پراکنده آن روز عراق و نشان دادن انگیزه‌های عراقیان برای جنگ، گویاتر از گفتار خود امام مجتبی (علیه السلام) نباشد. حضرت در مدائن، در آخرین نقطه‌ای که سپاه امام پیشروی کرد، طی سخنانی رسا فرمودند:

هیچ تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی‌دارد. ما با نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما با اهل شام می‌جنگیم، ولی امروز بر اثر کینه‌ها، اتحاد و تفاهم از بین شما رخت بر بسته و استقامت خود را از دست داده‌اید و زبان به شکوه گشوده‌اید. عده‌ای از شما بستگان خود را در جنگ صفین، وعده‌ای کسان خود را در جنگ نهروان از دست داده‌اند. گروه اول بر کشتگان خود اشک می‌ریزند و گروه دوم، خون کشتگان خود را می‌خواهند، بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می‌کنند. وقتی به جنگ صفین روانه می‌شدید، دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید؛ ولی امروزه منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. معاویه پیشنهادی به ما کرده که دور از انصاف، و برخلاف هدف بلند و عزت ماست. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، با او به مبارزه برخیزیم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم، و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت او را تأمین کنیم.

سخن امام مجتبیٰ (ع) که به این جا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «الْبَقِیَهِ الْبَقِیَهِ...»، "ما زندگی می خواهیم، ما زندگی می خواهیم."^۱

ج) خیانت دو فرمانده به امام مجتبیٰ (ع)

امام مجتبیٰ (ع) به مردم عراق دستور دادند تا برای پیکار با معاویه، به نخيله بروند که قرارگاه لشکر معاویه بود. خود آن حضرت نیز به نخيله رفتند و از آن جا سپاه را به دیر عبدالرحمان کوچ دادند و سه روز در آن مکان توقف فرمودند، تا هر کس می خواست به لشکر ایشان ملحق گردد. پس از سه روز، چهل هزار نفر به حضرت ملحق شدند. در این هنگام امام مجتبیٰ (ع) چهار هزار نفر را به فرماندهی مردی به نام «حکم» برای مقابله با معاویه به شهر انبار فرستادند. نیمه های شب، معاویه نامه ای برای حکم فرستاد و از او خواست تا از امام حسن (ع) دست بردارد و به وی ملحق شود تا او در عوض، حکومت ناحیه ای از شام را به وی واگذارد و پانصد هزار درهم نیز همان شب برای او فرستاد. این نامه اثر کرد و حکم دعوت معاویه را پذیرفت و در دل شب، با جمعی از خویشان نزدیک خود به سوی معاویه شتافت و به لشکر او پیوست. هنگام طلوع آفتاب، سربازان امام مجتبیٰ (ع)، که در انتظار حکم بودند دریافتند که آن خیانت کار به سوی معاویه رفته است. خیانت حکم به اطلاع امام رسید. آن حضرت فرد دیگری را برای جانشینی حکم به سوی انبار فرستادند.^۲ ایشان عیدالله بن عباس را با دوازده هزار نفر، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشتند و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به

۱. اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۳؛ کامل این اثیر، ج ۳، ص ۲۰۳؛ تذکره ابن جوزی، ص ۱۴۱.

۲. چهره های درخشان چهارده معصوم، ص ۲۴۴.

عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمودند تا اگر برای یکی از این سه تن حادثه‌ای پیش آمد، به ترتیب دیگری جانشین وی گردد. یعقوبی در تاریخ خود، از سعیدبن قیس نام برده، ولی تاریخ‌نگاران دیگر به ترتیبی که گفته شد، نوشته‌اند. امام مجتبی (ع) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمودند و دستور دادند در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند، جلو پیشروی آن‌ها را بگیرند و جریان را به امام گزارش دهند تا بی‌درنگ با سپاه اصلی به آن‌ها ملحق شوند.^۱ عبيدالله بن عباس سپاه تحت فرمانش را حرکت داد. آنان در جایی به نام «مسکن» با لشکر معاویه روبه‌رو شدند و در آن‌جا فرود آمدند. معاویه شخصی را نزد وی فرستاد تا او را به پیوستن به خود ترغیب کند و متعهد شد که یک میلیون درهم به او بدهد (نصفی از این مبلغ را پیشاپیش به او دهد و نصف دیگر را هنگام وارد شدن به کوفه). طولی نکشید که به امام مجتبی (ع) گزارش رسید که عبيدالله با دریافت یک میلیون درهم، شبانه همراه هشت هزار نفر به معاویه پیوسته است. بدیهی است خیانت او در آن لحظه بحرانی و سرنوشت‌ساز، در تضعیف روحیه سپاه و دگرگون شدن موقعیت نظامی امام حسن (ع) تا چه اندازه مؤثر بود.^۲ معاویه به خریدن عبيدالله هم اکتفا نکرد، بلکه در راه ایجاد شکاف و اختلاف و شایعه‌سازی در میان ارتش امام حسن (ع) به جاسوسی پرداخت.

(د) شورش بر ضد امام و تصمیم بر قتل آن حضرت

کار به جایی رسید که معاویه چند نفر از افراد خوش‌ظاهر را به حضور امام مجتبی (ع) فرستاد. این عده در اردوگاه مداین با امام ملاقات کردند و در میان

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۴۱.

مردم فریاد زدند: «خداوند به وسیله فرزند پیامبر (ص) فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت؛ حسن بن علی (ع) با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد و خون مردم را حفظ نمود». مردم که به سخنان آن‌ها اعتماد داشتند، درصدد تحقیق برنیامدند و سخنان آن‌ها را باور نمودند و بر ضد امام شورش کردند و به خیمه آن حضرت حمله ور شدند و آنچه در خیمه بود، به غارت بردند و درصدد قتل امام حسن (ع) برآمدند. امام مجتبیٰ (ع) از آن‌جا روانه سباط شدند. در بین راه یک نفر از خوارج که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام مجتبیٰ (ع) بر اثر جراحت، دچار خون‌ریزی و ضعف شدید شدند و به وسیله عده‌ای از دوستان و پیروان خاص خود، به مداین منتقل گردیدند، و در مداین وضع جسمی حضرت، بر اثر جراحت به وخامت گرایید. پیشوای دوم نیروی نظامی لازم را از دست دادند و تنها ماندند. لذا صلح بر ایشان تحمیل شد.^۱

ه) تحمیل صلح بر امام مجتبیٰ (ع)

امام مجتبیٰ (ع) در واقع صلح نکردند بلکه صلح بر حضرت تحمیل شد؛ زیرا اوضاع نامساعد و عوامل مختلف، دست‌به‌دست هم داده، وضعی را به وجود آورد که این مسأله پیش آمد. از سوی دیگر، زمامداران و رهبران جهان‌هنگامی که اوضاع را برخلاف اهداف و نظریات خودشان ببینند، در تلاش‌اند جانبی را اختیار کنند که زیان کم‌تری دربرداشته باشد.

امام مجتبیٰ (ع) نیز بر اساس همین شیوه، می‌کوشیدند هدف‌های عالی خود را تا حد ممکن، به طور نسبی تأمین نمایند، از این‌رو، ناگزیر شدند با معاویه کنار آیند، زیرا اگر صلح نمی‌کردند، خطری بزرگ‌تر امام را تهدید می‌کرد. از سوی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵.

دیگر، پیش‌گویی پیامبر اسلام، در هنگامی که امام حسن (ع) هنوز کودکی بیش نبودند، تحقق یافت؛ پیامبر (ص) روزی بر فراز منبر، با مشاهده او فرمودند: «این فرزند من، سرور مسلمانان است. خداوند به وسیله او در بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت».^۱

(و) مواد صلح‌نامه

تدبیر فوق‌العاده امام مجتبی (ع) در مقام مبارزه سیاسی و گرفتن امتیاز از دشمن در متن صلح‌نامه هویداست.

ماده اول: حسن بن علی (ع) زمام‌داری را به معاویه واگذار کرد به شرط آن‌که معاویه طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (ص) رفتار کند.

ماده دوم: بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی خواهد بود و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید، برادرش حسین بن علی (ع) زمام امور مسلمانان را در دست می‌گیرد. نیز معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوم: بدعت ناسزا گفتن و اهانت به امام علی (ع) و لعن کردن به آن حضرت در حال نماز باید ریشه‌کن گردد و از امیرمؤمنان (ع) جز به نیکی یاد نشود.

ماده چهارم: مبلغ پنج میلیون درهم موجود در بیت‌المال کوفه، از تسلیم حکومت مستثناست و باید زیر نظر امام مجتبی (ع) مصرف شود. نیز معاویه باید در مقرری و بذل مال، بنی‌هاشم را بر بنی‌امیه ترجیح بدهد و از خراج «دارابگرد» (دارابگرد) مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جمل و صفین تقسیم شود.^۲

۱. سیره پیشوایان، ص ۱۱۵؛ به نقل از نورالابصار، ص ۱۲۱.

۲. لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا.

ماده پنجم: معاویه تعهد می‌کند که تمام مردم، اعم از ساکنان شام و عراق و حجاز - از هر نژاد - از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آن‌ها صرف‌نظر کند و هیچ‌کس را به واسطه فعالیت‌های گذشته‌اش، بر ضد حکومت خود، تعقیب نکند، مخصوصاً اهل عراق را به واسطه کینه‌های گذشته، آزار نرساند. علاوه بر این معاویه، تمام یاران امام علی (ع) را در هر کجا که هستند، امان می‌دهد که هیچ‌یک از آن‌ها را نیازارد و جان و مال و خانواده شیعیان و پیروان علی (ع) در امان باشند و به هیچ‌وجه تعقیب نگردند، و کوچک‌ترین ناراحتی برای آن‌ها ایجاد نشود؛ حق هر کسی به وی برسد، و اموالی که از بیت‌المال در دست شیعیان است، از آن‌ها پس گرفته نشود. نیز هیچ‌گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (ع) و برادرش حسین بن علی (ع) و هیچ‌کدام از افراد خاندان پیامبر (ص) نشود و در هیچ نقطه‌ای، موجبات ترس آن‌ها را فراهم نکند.^۱

علامه مجلسی (ره) در زمینه صلح حضرت می‌گوید:

بدان که بعد از ثبوت عصمت و جلالت ائمه هدی باید آنچه از ایشان واقع شود، مؤمنان انقیاد نمایند و در مقام شبهه و اعتراض درنیايند؛ زیرا آنچه ایشان می‌کنند، از جانب خداوند عالمیان است. اعتراض بر ایشان، اعتراض بر خداست. و در روایت است که خداوند صحیفه‌ای از آسمان برای حضرت رسول فرستاد و بر آن صحیفه دوازده مهر بود؛ هر امامی مهر خود را برمی‌داشت، به آنچه در زیر آن مهر نوشته بود عمل می‌کرد. چگونه روا باشد به عقل ناقص خود اعتراض کردن بر گروهی که حجت‌های خداوند جهانیان در زمینند؟ گفته ایشان گفته خداوند و کرده ایشان کرده خداست.^۲

ز) علل و اسباب صلح به روایت تاریخ

شیخ صدوق به سند خود از ابوسعید عقیص روایت کرده که از امام حسن (ع)

۱. زندگی امام حسن مجتبی، ص ۸۳.

۲. جلاء العیون، ص ۲۲۸.

پرسید که چه چیزی سبب صلح آن بزرگوار با معاویه شد. امام در پاسخ فرمودند: «آیا من حجت خدا بر بندگانم و پیشوای آنان پس از پدرم به شمار نمی‌آیم؟» ابوسعید گفت: «آری، همین‌گونه است یا بن رسول‌الله!» امام فرمود: «آیا من همان فردی نیستم که جدم پیامبر (ص) درباره من و برادرم فرمود: "حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوایند؟" عرض کردم: «آری، چنین است یا بن رسول‌الله!» فرمود: «بنابراین اگر دست به قیام بزنم یا نزنم، از مقام امامت و پیشوایی برخوردارم. ابوسعید! سبب مصالحه من با معاویه دقیقاً همان علت مصالحه جدم با قبایل ضمره و اشجع و مردم مکه در بازگشت از حدیبیه است، با این تفاوت که مردم مکه به قرآن کفر ورزیدند، ولی معاویه و هوادارانش به تأویل و تفسیر قرآن کافرند؛ ابوسعید! اگر من از سوی خداوند تعالی، امام باشم، نباید تشخیص من در صلح یا جنگ بی‌اهمیت و ناچیز تلقی شود، هرچند راز و حکمت کاری که انجام داده‌ام، بر مردم پوشیده باشد. نمی‌بینی حضرت خضر (زمانی که کشتی را سوراخ کرد و آن نوجوان را به قتل رساند و دیوار را مرمت نمود، مورد خشم حضرت موسی (ع) قرار گرفت؟ سببش این بود که راز و حکمت ماجرا بر موسی (ع) پوشیده بود. ولی زمانی که خضر وی را آگاه کرد، موسی (ع) از آن کارها خرسند شد. من نیز چنینم، شما چون از راز و رمز کاری که انجام داده‌ام بی‌خبرید، بر من خشم گرفته‌اید! اگر این کار را انجام نداده بودم شیعه‌ای روی زمین باقی نمی‌ماند و همه قتل‌عام می‌شدند.^۱

زید بن وهب جُهَنی گوید:

پس از مجروح شدن امام مجتبی (ع) در مداین، از آن حضرت پرسیدم در این موقعیت، چه موضعی خواهد گرفت؟ امام پاسخ دادند: «به خدا سوگند!

۱. پیشوایان هدایت، ج ۴، ص ۱۹۹؛ به نقل از علل الشرائع، ص ۲۰۰.

معاویه را بهتر از افرادی می‌دانم که مدعی پیروی از من هستند، ولی درصدد کشتنم برآمدند، زندگی‌ام را چپاول کردند و اموالم را به غارت بردند؛ به خدا سوگند! اگر با معاویه درگیر شوم، همین افراد گردنم را گرفته، مرا تسلیم وی خواهند کرد؛ به خدا سوگند! اگر با عزت و شرف تن به صلح با معاویه بدهم، بهتر از آن است که مرا به اسارت گرفته، به قتل برسانند و یا بر من منت بنهد، که این کار تا پایان دنیا لکه ننگی بر تارک بنی‌هاشم بماند و معاویه و دودمانش همواره بر زنده و مرده ما منت داشته باشند.^۱

سلیم بن قیس هلالی نیز می‌گوید:

وقتی معاویه به کوفه آمد، امام حسن (ع) در حضور وی بر فراز منبر رفت و پس از حمد خداوند چنین فرمود: «مردم! معاویه مدعی شده که من او را شایسته خلافت دانسته، ولی در خودم چنین شایستگی نمی‌بینم. معاویه دروغ گفته! من در کتاب الهی (قرآن) و بر زبان پیامبر (ص) از خود مردم به آنان سزاوارترم. به خدا سوگند! اگر مردم به من دست بیعت بدهند و اطاعت کرده، از من پشتیبانی کنند، آسمان باران خویش و زمین برکات خود را بر آنان ارزانی خواهد داشت و توای معاویه طمع خلافت در سر نمی‌پروراندی! پیامبر (ص) فرموده است: "هرگاه امتی زمام امور خود را به مردی بسپارند که برتر از او را میان خود سراغ داشته باشند، امورشان همواره رو به تباهی خواهد رفت تا به سرنوشت گوساله‌پرستان دچار شوند".^۲

ح) سرنوشت مواد صلح‌نامه و پیمان‌شکنی معاویه و شهادت امام حسن (ع)

امام مجتبی (ع)، با اینکه از ناحیه یاران به شدت زیر فشار بودند، بر سر پیمان خود باقی ماندند. همه تاریخ‌نگاران، اشاره کرده‌اند که معاویه به بندهای پنج‌گانه قرارداد صلح، هیچ‌گاه به گونه‌ای که متعهد شده بود، عمل نکرد. معاویه بندهای

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲. پیشوایان هدایت، ج ۴، ص ۲۰۱؛ به نقل از بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲.

قرارداد را نادیده گرفت و پیمان‌های محکمی را که در عدم نشکستن آن‌ها با خدا عهد کرده بود، نقض نمود. او کوشید خلافت را سلطنتی فسادانگیز قرار دهد و میان فرزندان‌ش به میراث نهد. وی تمام تلاش خود را به کار گرفت و اموال هنگفتی را در این جهت هزینه کرد، ولی احساس نمود به خواسته‌اش نخواهد رسید؛ زیرا امام حسن (ع) در قید حیات بودند و مسلمانان، حکومت دادگر و الطاف گسترده حضرت را انتظار می‌کشیدند. ازاین‌رو، تصمیم به قتل امام مجتبی‌(ع) گرفت. معاویه در زمان حضور امام مجتبی‌(ع) در دمشق، چندین بار زهر کشنده نزد حضرت فرستاد، ولی به خواسته‌اش نرسید؛ تا این‌که طی نامه‌ای به پادشاه روم از او زهر کشنده‌ای درخواست کرد و آن را به دست آورد و از مروان بن حکم خواست تا جعه، دختر اشعث بن قیس کندی، یکی از همسران امام را در «ماء رومه» (چاه آبی در نزدیکی مدینه) به خوراندن زهر آغشته با عسل به امام مجتبی‌(ع) وادارد. او قول داد اگر امام در اثر این زهر از دنیا رفت، جعه را به ازدواج یزید درآورد و یک‌صد هزار درهم بدو پیشکش دهد.

امام صادق (ع) فرمود:

اشعث بن قیس در ریختن خون امیرالمؤمنین شرکت داشت و دخترش جعه به امام حسن (ع) زهر خورانید و پسرش محمد در ریختن خون امام حسین (ع) شرکت جست.^۱

بدین ترتیب، معاویه به خواسته‌اش رسید. با افزایش درد ناشی از مسمومیت و وخیم شدن حال امام مجتبی‌(ع)، آن حضرت برادرش امام حسین (ع) را خواستند و بدو وصیت کردند و ودایع امامت را به ایشان سپردند. بخشی از وصیت آن امام از این قرار است:

۱. پیشوایان هدایت، ج ۴، ص ۲۵۰؛ به نقل از صلح/امام حسن، ص ۳۶۵.

مرا در کنار جدم پیامبر (ع) به خاک بسپار، که از هرکس دیگر به او نزدیک‌تر و برای دفن در خانه‌اش سزاوارترم. اگر دشمنان از این کار جلوگیری کردند، تو را به خدا و به مقامی که در نزد او داری و به خویشاوندی نزدیکت به پیامبر (ع) سوگند می‌دهم اجازه ندهی قطره خونی در این راه ریخته شود، تا خود به دیدار پیامبر (ع) بروی و از آنان شکایت کنی، و او را از آنچه مردم با ما انجام دادند، آگاه‌سازی!'^۱

بدین ترتیب، بردبارترین مسلمانان و پیشوای جوانان بهشتی و گل خوش‌بو و نور دیده پیامبر (ع) به شهادت رسیدند و جهان از فقدانش در تاریکی فرو رفت و آخرت به فروغ مقدمش روشنی یافت. این حادثه روز پنج‌شنبه ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری در مدینه واقع شد. سیدالشهداء (ع) با هم‌کاری عبدالله بن عباس، عبدالرحمان بن جعفر، علی بن عبدالله بن عباس، و برادران خود محمد حنفیه و ابوالفضل العباس (ع) به تجهیز پیکر نازنین برادر پرداختند و بدن مبارک او را غسل دادند و کفن نمودند. مراسم تشییع با شکوه برگزار گردید. مروان و هم‌دستان اموی وی تردیدی نداشتند که بنی‌هاشم، پیکر امام مجتبی (ع) را در جوار قبر مطهر رسول اکرم (ص) به خاک خواهند سپرد. از این رو گرد هم آمدند و مسلح شدند. وقتی امام حسین (ع) بدن مقدس برادر را به سمت مرقد پیامبر (ع) به حرکت درآورد تا با جد بزرگوارش تجدید عهد بنماید، افراد مسلح در برابر آنان صف کشیدند و عایشه نیز سوار بر استری به آنان پیوست و همواره می‌گفت: «چرا می‌خواهید کسی را که من دوست ندارم وارد خانه‌ام کنید.» چیزی نمانده بود که میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه درگیری ایجاد شود که ابن‌عباس با پیش‌دستی خود را به مروان رساند و گفت: «مروان! از همان راهی که آمده‌ای بازگرد! ما قصد نداریم پیشوا و سالارمان را در جوار مرقد پیامبر (ع) دفن کنیم، بلکه می‌خواهیم برای تجدید پیمان، جنازه‌اش را بر قبر مطهر طواف داده، سپس طبق وصیت آن حضرت به بقیع بازگردانیم و در جوار جده‌اش فاطمه بنت اسد به خاک بسپاریم.» سپس رو به عایشه کرد و گفت: «وه،

۱. /عیان‌الشیعه، ج ۴، ص ۷۹.

چه شرم آور! یک روز بر استر و روزی بر شتر سوار می شوی و تصمیم داری نور خدا را خاموش سازی و با اولیای خدا در آویزی! امام حسین (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند! اگر پیمان برادرم در جلوگیری از خونریزی نبود و اگر وصیت نکرده بود که قطره خونی برای این کار ریخته نشود، می دانستید که شما را از دم تیغ می گذرانیدیم. شما پیمانی را که میان ما و شما بود، نادیده گرفتید و بر شروطی که به عمل به آن ها متعهد شده بودید، خط بطلان کشیدید!»^۱

بدین ترتیب، جنازه مطهر امام حسن (علیه السلام) را به بقیع انتقال دادند و در جوار جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. امام حسین (علیه السلام) کنار قبر برادر ایستادند و در سوگ آن عزیز زهرا چنین گفتند:

رحمت و درود خدا بر تو ای ابامحمد! تو حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر باطل گرایان با روشی نکو و مبارزه پنهانی، راه خدا را برگزیدی؛ دنیا و زیبایی ها و ناگواری هایش را به دیده تحقیر نگرستی و با دستی پاک و خاندانی پیراسته در دنیا زیستی و از آن گذشتی و فریب کاری و خیانت دشمنانت را به آسانی رد کردی و پاسخ گفتی و این مایه شگفتی نیست؛ زیرا تو از دودمان رسالتی و از پستان حکمت شیر نوشیده ای! و اکنون به سوی روح و ریحان و بهشت پر از نعمت پر کشیدی؛ خدای تعالی پاداش تو و ما را در این سوگ و مصیبت، بزرگ دارد و به ما صبر و بردباری عنایت فرماید!^۲

۱. پیشوایان هدایت، ج ۴، ص ۲۶۰.

۲. حیات الامام الحسن، ص ۵۰۰.

منابع

۱. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد، (۶۳۰ ق)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، قاهره: دارالشعب.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکرم شیبانی، (۶۳۰)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، ۱۲۹۹ ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۳۱۱ - ۳۸۱ ق)، علل الشرایع، ترجمه محمدجواد ذهنی، چاپ پنجم، قم: مؤمنین، ۱۳۸۴.
۴. ابن جوزی، یوسف بن عبدا... بغدادی، (۶۵۴ ق)، تذکره ابن جوزی، تهران: اصدار مکتبه نینوی الحدیثه.
۵. ابن شهر آشوب، ابوجعفر محمد بن علی، (۵۸۸ ق)، مناقب، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین.
۶. پیشوایان هدایت، مترجم عباس جلالی، ج ۴، چاپ اول، قم: اداره ترجمه مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۸۵.
۷. پیشوایی، مهدی، زندگی امام حسن مجتبیٰ (ع) پرچمدار صلح و آزادی، قم: نسل جوان، ۱۳۷۱.
۸. _____، سیره پیشوایان، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۳۸۸.
۹. حسینی دشتی، سیدعبدا...، چهره درخشان چهارده معصوم، قم: موعود اسلام، ۱۳۸۴.
۱۰. خراسانی، وحید، زینت عرش خدا امام حسن مجتبیٰ (ع)، قم، مدرسه الامام باقرالعلوم، ۱۳۸۹.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا.
۱۲. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربیع الابرار و نصوص الاخبار،

- (۵۳۸ ق)، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۰ ق.
۱۳. شبلنجی، شیخ مؤمن بن حسن بن مؤمن، (۱۳۰۸)، نورالابصار، بیروت: دارالاجیل.
۱۴. شریف رضی، محمد بن حسین، (۴۰۶ ق) نهج البلاغه، مترجم، علی اصغر فقیهی قم: ۱۳۸۶.
۱۵. شیخ مفید، ارشاد، قم: واحد ترجمه انتشارات سرور، سیدحسن مسوی مجاب، ۱۳۸۸.
۱۶. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب، (۶۲۰)، احتجاج علی اهل اللجاج، مترجم بهزاد جعفری، تهران: چاپ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱.
۱۷. قرشی، باقر شریف، حیاة الامام الحسن، چاپ دوم، نجف: ۱۳۸۴.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، (۱۱۱۱ هـ)، بحارالانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار، بیروت: چاپ سوم.
۱۹. _____، جلاء العیون.
۲۰. محب طبری، ابوجعفر احمد بن عبدا... (۶۹۴ ق)، ریاض النضرة فی مناقب العشرة، بیروت: دارالندوة الجدیده.
۲۱. منقری، نصر بن مزاحم، (۲۱۲ ق)، وقعه صفین، چاپ دوم، قاهره، ۱۳۸۲.
۲۲. هیثمی، علی بن ابکر (۸۰۷ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸.
۲۳. یعقوبی، احمد بن اسحاق بن جعفر بن وهب، (۲۹۲ ق)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

فضایل اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام

دکتر مجتبی محمدی مزرعه شاهی^۱

مهدی شاه ولی اناری^۲

چکیده

زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، دومین امام معصوم، با توجه به زمان‌های که در آن قرار داشتند در زمینه‌های اخلاق، فضیلت، کمال، حلم و سیاست درخشندگی خاصی دارد. جامعه بشری برای پیمودن راه درست، به این ویژگی‌هایی که در سیره امامان معصوم است، نیازمند است. هر امام با توجه به زمان خود، به گونه‌ای راه را مشخص می‌نمودند. امام حسن علیه السلام هم در عمل به این مهم پرداختند و متناسب با زمان و مکان و مخاطب، به شیوه‌ای برخورد کردند که هر کدام از این برخوردها می‌تواند از جنبه‌های مختلف بررسی گردد. امام مجتبی علیه السلام عابدترین و زاهدترین مردمان زمان خویش بودند و همواره از خوف خدا می‌لرزیدند. کرم و سخاوتمند زبان‌زد همگان بود. در قله عزت بودند و در برابر تهی‌دستان فروتن؛ شجاعتشان بر دوست و دشمن آشکار بود.

واژه‌گان کلیدی: امام حسن مجتبی علیه السلام، سیره، اخلاق، فضایل.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن.

۲. دانشجوی دوره کارشناسی رشته تربیت معلم قرآن.

مقدمه

پژوهش درباره زندگی معصومان (ع) ضروری است؛ زیرا اقیانوس بی‌کران فضایل و معارف آنان، مناسب‌ترین الگو برای همگان، به ویژه مسلمانان است. هم‌چنین تعالی شخصیت معنوی انسان، از والاترین و مقدس‌ترین اهداف پیشوایان دین بوده است. «الگوپذیری و قهرمان‌گرایی»، در وجود انسان نهادینه شده و همه مردم همواره دنبال سمبل‌ها هستند. امامان (ع) با تحمل مشقت‌های بسیار در این مسیر، تمامی تلاش خویش را بر آن گذاشتند تا اخلاق نیک را با شیوه‌های رفتاری و گفتاری خویش به آدمی بیاموزند و او را از زشتی‌ها به دور داشته، متوجه حقیقت والای انسانی و ارزش سترگش کنند. بی‌تردید رهبران الهی و امامان به عنوان تندیس همه خوبی‌ها، قهرمانان موفق برای چگونه بودن، چگونه زیستن و چگونه مردن هستند. همه ابعاد شخصیت معصومان (ع) بایسته پژوهش است؛ از این رو صاحبان اندیشه، نخبگان و نظریه‌پردازان، بیش‌تر، ویژگی‌های آنان را تحلیل می‌کنند. در این میان، نقش برجسته امام مجتبیٰ (ع) بسیار چشم‌گیر جلوه می‌نماید. از این رو، با تأملی کوتاه در اخلاق و فضایل ایشان دریچه‌ای به بی‌کران سجایای اخلاقی آن امام همام می‌گشاییم.

زندگانی امام مجتبیٰ (ع)

در تاریخ میلاد خجسته امام مجتبیٰ (ع) اندکی اختلاف وجود دارد. طبق قول مشهور، در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال سوم هجری، در شهر مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر گرامی‌اش امام علی بن ابی‌طالب (ع) و مادر ارجمندش حضرت فاطمه زهرا (ع)، بودند. امام حسن (ع) از دوران جد بزرگوارش چند سال

بیش‌تر درک نکردند زیرا تقریباً هفت سال بیش نداشتند که پیامبر اسلام (ص) بدرود زندگی گفتند.

آن حضرت پس از رحلت پیامبر (ص) تقریباً سی سال در کنار پدرش امیرمؤمنان (ع) قرار داشت و پس از شهادت امام علی (ع) (سال ۴۰ ق) به مدت ده سال امامت امت را به عهده گرفت و در سال ۵۰ هجری، با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت در ۴۸ سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گشت.

فضایل خجسته امام حسن مجتبیٰ (ع)

امام مجتبیٰ (ع) دارای فضایل فراوانی بودند که خلاصه آن را با سه عنوان بیان می‌کنیم:

۱. اصالت پاک

از مهم‌ترین فضایل آن امام وارسته این بود که پدرش علی مرتضی، دومین شخصیت برجسته جهان اسلام و مادرش فاطمه زهرا، نخستین بانوی نمونه اسلام و نی‌ای ارجمندش، آخرین پیام‌آور خدای یکتا بودند. جده فداکارش اولین بانوی مسلمان، حضرت خدیجه بنت خویلد بود؛ بانویی که تا پایان عمر، یار و غمگسار روزهای غریبی پیامبر بود و با بخشش اموال خویش، روند و حرکت دین نوپای اسلام را شتاب بیش‌تری داد.

۲. آیات قرآن

از برجسته‌ترین فضایل امام مجتبیٰ (ع) این است که او جزو اصحاب کسا و آل‌عبا و از اهل‌بیت پیامبر (ص) بودند؛ اهل‌بیتی که آیات فراوانی در شأن ایشان نازل شده است؛ از جمله آیه تطهیر.

عمر بن ابی سلمه (پسر همسر رسول خدا) می گوید:

پیامبر (علیه السلام) در خانه ام سلمه حضور داشتند که این آیه نازل شد: (انّما یریدُ الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً)؛ خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت، پلیدی را بزدايد و پاکیزگی تان بخشد.^۱ در این هنگام حضرت، دخترش فاطمه و پسرانش حسن و حسین را فراخواندند و عبايي را بر سر آن ها افکندند و درحالی که علی (علیه السلام) پشت سر ایشان ایستاده بود، فرمودند: «اللّهم هؤلاء اهل بیّتی فاذْهَبْ عَنْهُمْ الرّجسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً»؛ پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنان دور فرما و آنان را پاکیزه گردان.»

حضور امام مجتبیٰ (علیه السلام) در جریان «مباهله» نیز نشانه اعتبار و اهمیتی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای ایشان قائل بودند. نیز حضور آن حضرت در «بیعت رضوان» و بیعت نمودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با او، جایگاه رفیع آن امام همام را نشان می دهد.^۲

۳. روایات نبوی (صلی الله علیه و آله)

با توجه به اصالت خانوادگی و تربیت علوی و فاطمی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) امام مجتبیٰ (علیه السلام) و برادر بزرگوارش را با چنین جملاتی می ستودند:

«این ها (حسن و حسین) گل های خوش بوی امت من هستند.»^۳

«و هما سیدا شباب اهل الجنّة»؛ و آن دو سرور جوانان اهل بهشتند.^۴

در کتاب /ستیعاب به طرق مختلف از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) روایت شده که درباره حسین فرمودند:

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۲۰، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۶.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ترجمه اداره پژوهش و نگارش، ص ۳۴، چاپ اول، انتشارات شرکت سهامی وزارت ارشاد، ۱۳۶۱.

۴. همان

خدایا من این دو را دوست دارم، تو نیز آن‌ها را و هر کس را که دوست-
دارشان است، دوست بدار.^۱
و در مورد امام مجتبیٰ (ع) فرمود:
«لو كان العقل رجلاً لكان الحسن»^۲ اگر عقل به شکل مردی مجسم می‌شد،
همانا حسن بود».^۳

ویژگی‌های اخلاقی امام مجتبیٰ (ع)

روش، منش، رفتار و کردار امام مجتبیٰ (ع) نمونه روزگار بود. در یک
جمع‌بندی کلی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تاریخ‌نویسان مهم‌ترین
برجستگی‌های اخلاقی آن حضرت را «بخشنده‌ترین، بزرگ‌منش‌ترین،
باسخاوت‌ترین، حلیم‌ترین، زاهدترین، راست‌گوترین، پارساترین، عابدترین،
گرامی‌ترین، پرگذشت‌ترین و دارای گشاده‌ترین سینه در میان مردم» ثبت و ضبط
کرده‌اند. شیخ صدوق در کتاب /مالی از امام صادق (ع) و آن حضرت از پدراناش
چنین نقل می‌کند:

امام حسن (ع)، در میان مردم زمان خود، عابدترین، پارساترین و گرامی‌ترین
افراد بود. چون قصد حج می‌کرد، پیاده می‌رفت و گاهی پای خود را برهنه
می‌نمود. هیچ‌گاه دست به کاری نمی‌زد مگر این‌که خدا را یاد می‌نمود.
راست‌گوترین مردم بود و رساترین بیان را داشت. وقتی به درب مسجد
می‌رسید، سر به سوی آسمان بلند می‌کرد و عرضه می‌داشت: «إلهی ضیفک
ببائیک یا مُحسِنُ قَدْ آتَاكَ الْمُسِيئُ فَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ يَا
كَرِيمُ»؛ خدایا میهمانت درب خانه‌ات ایستاده، ای احسان‌کننده! بنده گنه‌کار به
سوی تو آمد، به خوبی آنچه نزد توست، از بدی آنچه نزد من است درگذر.^۴

۱. /عیان‌الشیعه، ص ۳۶.

۲. رسول جعفریان، همان، ص ۱۲۱.

۳. شیخ عباس قمی، منتهی‌الامال، ص ۳۰۷، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۶.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

شنیدم که امام مجتبیٰ (علیه السلام) فرمودند: مکارم اخلاق ده چیز است:
 ۱. راست گویی؛ ۲. صداقت در خضوع؛ ۳. بخشش به سائل؛ ۴. خوش خلقی؛
 ۵. پاداش دادن به کارها؛ ۶. پیوند با خویشان؛ ۷. حمایت از همسایه؛ ۸.
 حق شناسی برای صاحب آن؛ ۹. مهمان نوازی؛ ۱۰. سرسلسله همه این ها شرم
 و حیا است.^۱

اگر بخواهیم ویژگی های اخلاقی آن حضرت را بررسی کنیم، در ابتدا بهترین
 ملاک، سخن خود امام است که بعضی از فرمایش های ایشان را بررسی می کنیم.

۱. صداقت در خضوع

گستره گذشت و مهرورزی امام، آن قدر پر دامنه بود که قاتل او را هم در
 برگرفت. چنان که «عمر بن اسحاق» می گوید:

من و حسین (علیه السلام) در لحظه شهادت، نزد امام مجتبیٰ (علیه السلام) بودیم که فرمود:
 «بارها به من زهر داده اند، ولی این بار تفاوت می کند؛ زیرا این بار جگرم را
 قطعه قطعه کرده است». حسین (علیه السلام) با ناراحتی پرسید: «چه کسی شما را زهر
 داده است؟» فرمود: «از او چه می خواهی؟ می خواهی او را بکشی؟ اگر آن
 کسی باشد که من می دانم، خشم و عذاب خداوند بیش تر از تو خواهد بود.
 اگر هم او نباشد، دوست ندارم که به خاطر من، بی گناهی گرفتار شود».^۲

۲. فروتنی

امام مانند جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله) بدون هیچ تکبری روی زمین می نشستند و با
 تهی دستان هم سفره می شدند. روزی سواره از محلی می گذشتند که دیدند گروهی

۱. عمادالدین اصفهانی، زندگانی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)، ص ۲۲۵، تهران: انتشارات محمد، بی تا.

۲. ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۳ ق.

از بینوایان روی زمین نشسته‌اند و مقداری نان را پیش خود گذارده‌اند و می‌خورند. آنان وقتی امام حسن (ع) را دیدند، به ایشان تعارف کردند و حضرت را سر سفره خویش خواندند. امام از مرکب خویش پیاده شدند و این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ «خداوند خودبزرگ‌بینان را دوست نمی‌دارد.»^۱ سپس سر سفره آنان نشستند و مشغول خوردن گردیدند. وقتی همگی سیر شدند، امام آن‌ها را به منزل خود فرا خواندند و از آنان پذیرایی نمودند و به آنان پوشاک هدیه کردند.^۲

همواره دیگران را بر خود مقدم می‌داشتند و پیوسته با احترام و فروتنی با مردم برخورد می‌کردند. روزی ایشان در مکانی نشسته بودند تا برخاستند که بروند، پیرمرد فقیری وارد شد. امام به او خوش‌آمد گفتند و برای ادای احترام و خضوع، به او، فرمودند: «ای مرد! وقتی وارد شدی که ما می‌خواستیم برویم. آیا به ما اجازه رفتن می‌دهی؟» مرد فقیر عرض کرد: «بله، ای پسر رسول خدا!»^۳

۳. بخشش به سائل

امام مجتبیٰ (ع) از خیل ستارگان پرفروغ است. او به «کریم اهل بیت» شهرت دارد. همت بلند و طبع عالی حضرت مجتبیٰ (ع) اجازه نمی‌داد کسی از در خانه او ناامید برگردد و گاه که کمک مستقیم مقدور حضرت نبود، به طور غیرمستقیم در رفع نیازمندی‌های افراد می‌کوشیدند و با تدابیر خاصی، گره از مشکلات گرفتاران می‌گشودند.

۱. سوره نحل، آیه ۲۳.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار/انوار، ج ۳، ۴۳، ۲۵۳، بیروت: انتشارات الوفاء ۱۴۰۳ ق.

۳. ابوالفضل هادی منش، آفتاب حسن رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبیٰ (ع)، ص ۶، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر عقل، ۱۳۸۷.

۴. برخورد کریمانه با مردم

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب چنین روایت می‌کند:

مردی از امام مجتبی‌علیه السلام تقاضای کمک مالی نمود. حضرت پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به او داد. آن‌گاه فرمود: «برو باربری بیاور تا این پول‌ها را برایت حمل کند.» مرد، باربری آورد. حضرت عبای سبزرنگش را به مرد سائل داد و فرمود: «این کرایه باربر است.»

امام مجتبی‌علیه السلام در جود و کرم از همگان سبقت گرفته بودند؛ آن‌چنان که با بخشش‌های خداپسندانه، دست از دارایی‌های خویش می‌کشیدند و همه را در راه خشنودی خدا تقدیم می‌کردند. این در واقع بیان‌گر بی‌اعتنائی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا بود. در همین مورد نوشته‌اند:

امام مجتبی‌علیه السلام در طول عمر خود، دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم نمود و نصف آن را برای خود نگه‌داشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.^۱

۵. بخشندگی و برآوردن نیازهای دیگران

می‌توان گفت که بارزترین ویژگی امام مجتبی‌علیه السلام که بهترین سرمشق برای دوست‌داران ایشان است، بخشندگی بسیار و دست‌گیری از دیگران است. ایشان به بهانه‌های مختلف، همه را از خوان کرم خویش بهره‌مند می‌ساختند و آن‌قدر بخشش می‌کردند تا شخص نیازمند بی‌نیاز می‌شد؛ زیرا طبق تعالیم اسلام، بخشش باید به گونه‌ای باشد که فرهنگ تکدی‌گری را ریشه‌کن سازد و در صورت امکان، شخص را از جرگه نیازمندان بیرون گردانند. روزی حضرت

۱. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۹۰-۹۱، چاپ دوم، قم: انتشارات مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام، ۱۳۷۴.

مشغول عبادت بودند فردی در کنار ایشان نشسته بود و به درگاه خدا می گفت: «خدایا! ده هزار درهم به من ارزانی دار». حضرت به خانه آمد و برای او ده هزار درهم فرستاد.^۱

امام مجتبی (ع) هیچ گاه سائلی را از خود نمی راندد و هرگز پاسخ «نه» به نیازمندان نمی فرمودند و تمامی جنبه های معنوی بخشش را در نظر می گرفتند. مردی نزد امام مجتبی (ع) آمد و ابراز نیازمندی کرد. امام برای این که کمک رود و نباشد و سبب شرمندگی آن مرد نگردد، فرمود: «آنچه را می خواهی در نامه ای بنویس و برای ما بفرست تا نیازت برآورده شود». آن مرد رفت و نیازهای خود را در نامه ای برای امام فرستاد. حضرت نیز آن چه را خواسته بود، برایش فرستادند. شخصی که در آن جا حضور داشت، به امام عرض کرد: «به راستی چه نامه پربرکتی برای آن مرد بود!» امام در پاسخ او فرمود: «برکت این کار برای من بیش تر بود که سبب شد شایستگی انجام این کار نیک را بیابم؛ زیرا بخشش راستین آن است که بدون درخواست شخص، نیازش را برآوری، ولی اگر آن چه را خواسته است به او بدهی، در واقع قیمتی است که برای آبرویش پرداخته ای».^۲

امام برآوردن نیاز دیگران را در هر حالی در اولویت قرار می دادند. ابن عباس می گوید:

با امام مجتبی (ع) در مسجدالحرام بودم. حضرت در آن جا معتکف و مشغول طواف بودند. نیازمندی نزد ایشان آمد و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، به فلان شخص مقداری بدهکارم و از عهده قرض او بر نمی آیم. اگر ممکن است [مرا کمک کنید]». امام فرمود: «به صاحب این خانه [و اشاره به کعبه کرد] متأسفانه در حال حاضر، پولی در اختیار ندارم». شخص نیازمند گفت:

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۷، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.

۲. هادی منش، همان، ص ۴۴.

«ای فرزند رسول خدا! پس از او بخواهید که به من مهلت بدهد؛ چون مرا تهدید کرده است که اگر بدهی خود را نپردازم، مرا به زندان بیندازد». حضرت طواف خود را قطع کردند و همراه آن مرد به راه افتادند تا نزد طلبکارش بروند و از او مهلت بگیرند. عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! گویا فراموش کرده‌اید که در مسجد قصد اعتکاف نموده‌اید». حضرت فرمود: «نه فراموش نکرده‌ام؛ ولی از پدرم شنیدم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «هر کس حاجت برادر مؤمن خود را برآورد، نزد خدا مانند کسی است که نه هزار سال روزها روزه گرفته و شب‌ها را به عبادت گذرانیده است»^۱.

۶. خوش خلقی

امام مجتبیٰ (علیه السلام) نسبت به فقیران فرهنگی و فریب‌خوردگان جاهل نیز دل‌مهربان داشتند. گرچه آن‌ها بر اثر فریب دشمنان با هتاک و بی‌حرمتی با امام برخورد می‌کردند؛ امام هیچ‌گاه از سخنان بی‌هوده آنان غضبناک نمی‌شدند و با لطف و مهربانی آن‌ها را نوازش می‌کردند و به رفع نیازهایشان همت می‌گماشتند. آنان نیز با دیدن برخوردهای خاضعانه امام به حیرت می‌افتادند و در اندک مدت از گفته‌های خویش اظهار پشیمانی می‌کردند. نمونه بارز فروتنی امام با فقرزدگان فرهنگی و دین‌باختگان بی‌هویت، ملاقات با آن مرد شامی است که حکایت آن در ادامه خواهد آمد.

هم‌چنین امام، همواره مهربانی را با مهربانی پاسخ می‌گفتند. حتی پاسخ او در برابر نامهربانی نیز مهربانی بود. امام گوسفند زیبایی داشتند که به او علاقه نشان می‌دادند. روزی دیدند گوسفند در گوشه‌ای افتاده و ناله می‌کند. جلوتر رفتند و دیدند که پای آن را شکسته‌اند. امام از غلامش پرسیدند: «چه کسی پای این

۱. همان، ص ۴۵.

حیوان را شکسته است؟». غلام گفت: «من شکسته‌ام». حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفت: «برای این که شما را ناراحت کنم». امام با تبسمی دل‌نشین فرمودند: «ولی من در عوض، تو را خشنود می‌کنم و غلام را آزاد کردند».^۱

۷. پاداش دادن به کارها

در سفری که آن حضرت به همراه امام حسین (ع) و عبدالله بن جعفر به حج می‌رفتند، شتری که بار آذوقه بر آن بود، گم شد و آن‌ها در میانه راه، گرسنه و تشنه ماندند. در این هنگام، متوجه خیمه‌ای شدند که در آن پیر زنی تنها زندگی می‌کرد. از او آب و غذا خواستند. پیرزن نیز که انسان مهربان و میهمان‌نوازی بود، تنها گوسفندی را که داشت دوشید و سپس گفت: «آن را برای غذا ذبح کنید تا برای شما غذایی آماده کنم». امام نیز آن گوسفند را ذبح نمود و زن از آن، غذایی برایشان درست کرد. آنان غذا را خوردند و پس از صرف غذا، از آن زن تشکر کردند و گفتند: «ما افرادی از قریش هستیم که به حج می‌رویم. اگر به مدینه آمدی، نزد ما بیا تا میهمان‌نوازیات را جبران کنیم». سپس از زن خداحافظی کردند و به راه خویش ادامه دادند. شب هنگام، شوهر زن به خیمه‌اش آمد و او داستان میهمانی را برایش بازگفت. مرد خشمگین شد و گفت: «چگونه در این برهوت، تنها گوسفندی را که همه دارایی‌مان بود برای کسانی که نمی‌شناختی کشتی؟» مدت‌ها از این جریان گذشت تا این که بادیه‌نشینان به جهت فقر و خشک‌سالی به مدینه سرازیر شدند. آن زن نیز به همراه شوهرش به مدینه آمد. در یکی از همین روزها، امام مجتبیٰ (ع) پیرزن را در کوچه دید و فرمود: «ای کنیز خدا! آیا مرا می‌شناسی». گفت: «نه»، فرمود: «من همان کسی هستم که مدت‌ها

۱. باقر شریف قرشی، حیا/ الامام/ الحسن بن علی (ع)، ج ۱، ص ۳۱۴، بیروت: انتشارات دارالبلاغه، ۱۴۱۳ق.

پیش به همراه دو نفر در خیمه تو شدیم. نامم حسن بن علی است». پیرزن خوشحال شد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدای تو باد!» امام به پاس فداکاری و پذیرایی او، هزار گوسفند و هزار دینار به او بخشیدند و او را نزد برادرش حسین (علیه السلام) فرستاد. او نیز همان مقدار به او گوسفند و دینار بخشید و وی را نزد عبدالله بن جعفر فرستادند. عبدالله نیز به پیروی از پیشوایان خود، همان مقدار را به آن پیرزن بخشید.^۱

حضرت با این سپاس‌گزاری، هم پاداش نیک پیرزن را دادند و هم از میهمان غریب پذیرایی کردند. بارها درباره فقیرانی که از ایشان پذیرایی کرده بودند می‌فرمود:

فضیلت با آنان است. اگرچه پذیرایی‌شان اندک است و مالی ندارند، ولی برترند، زیرا آنان غیر از آنچه ما را به آن پذیرایی می‌کنند چیز دیگری ندارند و از همه چیز خود گذشته‌اند، ولی ما بیش از آنچه پیش میهمان می‌گذاریم اموال داریم.^۲

۸. حمایت از همسایه

خانواده‌ای یهودی در همسایگی امام، می‌زیستند. دیوار خانه یهودی شکافی داشت که رطوبت نجاست از منزل او به خانه امام نفوذ می‌کرد. فرد یهودی نیز از این جریان آگاهی نداشت تا این که روزی زن یهودی برای درخواست نیازی به خانه امام آمد و دید که شکاف دیوار، سبب شده که دیوار خانه امام نجس گردد. بی‌درنگ نزد شوهرش رفت و او را آگاه ساخت. مرد یهودی نزد امام آمد و از سهل‌انگاری خود پوزش خواست و از این که در این مدت، امام سکوت کرده و

۱. عیان‌الشیعه، ص ۳۹-۴۰.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۳.

چیزی نگفته بود، شرمنده شد. امام برای این که او بیش تر شرمنده نشود فرمود: «از جدم رسول خدا ﷺ شنیدم که با همسایه مهربانی کنید». یهودی با دیدن گذشت و چشم پوشی و برخورد پسندیده ایشان به خانه اش رفت، دست زن و بچه اش را گرفت و نزد امام آمد و از ایشان خواست تا آنان را به دین اسلام درآورد.^۱

۹. حق شناسی برای صاحب حق آن

مهربانی با بندگان خدا، از ویژگی های بارز امام مجتبی (ع) بود. انس می گوید: روزی در محضر امام بودم که یکی از کنیزان ایشان با شاخه گلی در دست وارد شد و آن گل را به امام تقدیم کرد. حضرت گل را از او گرفتند و با مهربانی به او فرمودند: «برو، تو آزادی!» من که از این رفتار حضرت شگفت زده بودم، گفتم: «ای فرزند رسول خدا! این کنیز تنها یک شاخه گل به شما هدیه کرد. آن گاه شما او را آزاد می کنید؟!» امام در پاسخ فرمود: «خداوند بزرگ و مهربان به ما فرموده است هرکس به شما مهربانی کرد، دو برابر او را پاسخ گویند».^۲ سپس فرمود: «پاداش در برابر مهربانی او نیز آزادی اش بود».^۳

۱۰. میهمان نوازی

امام همواره در پذیرایی از میهمان، تلاش جدی می کردند. گاه از اشخاصی پذیرایی می نمودند که آنان را نمی شناختند. به ویژه، به پذیرایی از بینوایان علاقه زیادی داشتند. آنان را به خانه خود می بردند و به گرمی پذیرایی می کردند و به آن ها لباس و مال می بخشیدند.

۱. هادی منش، همان، ص ۳۸.

۲. سوره نساء، آیه ۸۶.

۳. محمدباقر بهبهانی، کریم/هل بیت (ع)، ص ۷۱، چاپ اول، تهران: انتشارات صیام، ۱۳۸۰.

امام حسن (علیه السلام) در طول زندگی پیریرکشان همواره در راه هدایت مردم گام بر می داشتند و شیوه برخوردشان با عموم مردم - حتی دشمنان - چنان زیبا بود که همه را به خود جذب می کرد.

تاریخ نگاران نوشته اند:

روزی امام مجتبیٰ (علیه السلام) سواره از راهی می گذشتند. مردی شامی بر سر راه آن حضرت آمد و ناسزا گفت. وقتی که فحش هایش تمام شد، امام رو به او کرده، سلامش کرد! آنگاه خندید و فرمود: «ای مرد! تصور می کنم در این جا غریب هستی... اگر از ما چیزی بخواهی، به تو عطا خواهیم کرد؛ اگر گرسنه ای سیرت می کنیم؛ اگر برهنه ای می پوشانیم؛ اگر نیازی داری، بی نیازت می کنیم؛ اگر از جایی رانده شده ای پناهت می دهیم؛ اگر حاجتی خواسته باشی برآورده می کنیم. هم اینک بیا و مهمان ما باش. تا وقتی این جا هستی مهمان مایی...» مرد شامی که این همه دل جویی و محبت را از امام مشاهده کرد به گریه افتاد و گفت: «شهادت می دهم که تو خلیفه خدا روی زمین هستی و خداوند بهتر می داند که مقام خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد. من پیش از این، دشمنی تو و پدرت را به سختی در دل داشتم، اما اکنون تو را محبوب ترین خلق خدا می دانم.» آن مرد از آن پس، از دوستان و پیروان امام به شمار آمد و تا هنگامی که در مدینه بود، هم چنان مهمان آن بزرگوار بود.^۱

۱۱. شرم و حیا

هم چنین آورده اند، روزی امام مشغول غذا خوردن بودند که سگی آمد و برابر حضرت ایستاد. حضرت هر لقمه ای که می خوردند، یک لقمه نیز جلوی حیوان می انداختند. مردی گفت: «ای پسر رسول خدا! اجازه دهید این حیوان را دور

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹.

کنم». امام فرمود: «نه، رهایش کنید! من از خدا شرم می‌کنم که جان‌داری به غذا خوردن من نگاه کند و من به او غذا ندهم»^۱

۱۲. عبادت امام

امام مجتبیٰ (ع) بنده خاکسار خدا بودند. در هنگام عبادت، از قفس تنگ دنیا می‌رهیدند و تا شاخ‌ساران ملکوت پر می‌کشیدند. طعم عبادت، شهد دیگری در کامش می‌نشاند و جوهر جانش را قبضه می‌کرد. همواره در انتظار فرارسیدن ساعات نماز و لحظات عبادت می‌ماندند و چون وقت نماز نزدیک می‌شد، روح و روانش متغیر می‌گشت و رنگ از رخسارش می‌پرید:

انّ الحسن بن علی (ع) کان اذا توضأ ارتعدت مفاصله، و اصفرّ لونه، فقیل له فی ذلک فقال: حقّ علی کلّ من وقف بین یدی ربّ العرش أن یصفرّ لونه و تر تعد مفاصله؛

حسن بن علی (ع) وقتی وضو می‌ساخت و آماده نماز می‌شد، رنگش دگرگون می‌گردید و بندبند وجودش می‌لرزید. از آن حضرت از علت این حال، سؤال شد، فرمود: «سزاوار است کسی که در پیشگاه خداوند عرش می‌ایستد، رنگش پریده و بندبند اعضایش بلرزد».

امام صادق (ع) می‌فرماید:

امام حسن بن علی عابدترین، زاهدترین و برترین مردم زمان خویش بود. هرگاه حج به جا می‌آورد، پیاده و گاهی پابرهنه بود، همیشه از یاد مرگ و قبر و قیامت گریه می‌کرد...^۲

هم‌چنین می‌فرماید:

۱. محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسن مجتبیٰ (ع)، ص ۲۴۳، چاپ اول، قم: انتشارات امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۸۹.

۲. منتهی‌الامال، ص ۳۰۶.

ان الحسن بن علی (علیه السلام) کان اذا قام فی صلاته ترّعدُ فرائضه بین یدئ ربّه - عزوجلّ - و کان اذا ذکر الجنّه و النار اضطرب اضطراب السّلم؛^{۲۸}
حسن بن علی (علیه السلام) وقتی به نماز می ایستاد، تن مبارکش در مقابل پروردگارش می لرزید و هرگاه که یاد بهشت و جهنم می نمود، چون مارگزیده مضطرب و پریشان می شد و به خود می پیچید^۱

با آن که امام مرکب‌هایی در اختیار داشتند، مسافت ۴۵۰ کیلومتری مدینه تا مکه معظمه را زیر آفتاب حجاز و روی سنگریزه‌های داغ بیابان، پیاده می پیمودند و به این شکل ۲۵ مرتبه پیاده به زیارت کعبه شتافتند تا رضایت خدای خویش را بیش‌تر فراهم آورد. آن حضرت هیچ‌گاه خدا را فراموش نکردند و در تمام عمر خویش به یاد محبوب بودند. از دوری دوست و خوف و عظمت او اشک می ریختند. حتی در بستر شهادت گریه‌اش شدت گرفت. عرض کردند: «ای پسر رسول خدا! گریه می کنید در حالی که محبوب رسول خدا هستید و پیامبر درباره شما بسیار تعریف فرمودند و شما ۲۵ نوبت پیاده به حج مشرف شدید!» فرمود: «برای دو چیز می گریم: وحشت از آن‌چه در پیش دارم و جدایی از دوستان.»^۲

۱۳. بردباری و صلابت در برخوردها

از سخت‌ترین دوران زندگانی با برکت امام مجتبیٰ (علیه السلام)، دوران پس از صلح با معاویه بود. ایشان سختی این سال‌های ستم را با بردباری وصف ناشدنی‌اش سپری می کردند. در این سال‌ها، از غریبه و آشنا سخنان زشت و گزنده می شنیدند و زخم خدنگ بی‌وفایی می خوردند. بسیاری از دوستان به ایشان پشت کرده بودند. روزگار برایشان به سختی می گذشت. ناسزا گفتن به امام علی (علیه السلام)، شیوه

۱. بحار/الانوار، ج ۳، ص ۳۳۱.

۲. همان، ۳۳۲.

سخنرانان شهر شده بود. آنان هرگاه امام را می دیدند، می گفتند: «السَّلامُ عَلَیکَ یا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِینَ»؛ سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان.

در حضور ایشان، زبان به هتک و دشنام امام علی (ع) می گشودند و امام با بردباری و مظلومیت بسیار آن ها را تحمل می کردند. پرواضح است که داشتن خصلت حلم، یک قانون غالبی است نه همیشگی، باید موارد را شناخت و بر اساس ضوابط اسلامی با آن برخورد کرد. در بعضی از موارد باید سد حلم را شکست و فریاد زد و شدت عمل نشان داد؛ یعنی در آن مواردی که حلم موجب سوءاستفاده گمراهان می گردد؛ زیرا همیشه افرادی هستند که از شیوه حلم بزرگان، سوءاستفاده می کنند و تا مجازات نشوند، از کردار زشت خود دست برنمی دارند. در این گونه موارد باید در برابر آن ها شدت عمل نشان داد، تا ایجاد مزاحمت نکنند. امام مجتبیٰ (ع) در عین آن که به حلم معروف بودند، در بعضی از موارد، فریادی چون صاعقه داشتند که تاروپود دشمنان را می سوزانید. برای نمونه، پس از ماجرای صلح تحمیلی، معاویه به کوفه آمد و در میان ازدحام جمعیت برفراز منبر رفت در ضمن گفتارش با گستاخی بی شرمانه ای از امیرمؤمنان علی (ع) بدگویی نمود. هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که امام حسن (ع) بر پله منبر ایستاد و خطاب به معاویه فریاد زد:

ای پسر هند جگرخوار! آیا تو از امیرمؤمنان (ع) بدگویی می کنی، با این که پیامبر (ص) در شأن او فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِیًّا فَقَدْ سَبَّنِیْ، وَمَنْ سَبَّنِیْ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ، أَدْخَلَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُحَلَّلًا وَلَهُ عَذَابٌ مُّقِیمٌ»؛ «کسی که به علی (ع) ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و کسی که به من ناسزا گوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه وارد دوزخ می کند، و او در آن جا همواره گرفتار عذاب الهی است».

آن‌گاه از منبر پایین آمدند و به عنوان اعتراض از مسجد خارج شدند و دیگر بازنگشتند.^۱

این بردباری تا جایی بود که مروان بن حکم - دشمن سرسخت امام - با حالتی اندوهگین در تشییع پیکر ایشان شرکت کرد و در پاسخ آنانی که به او می‌گفتند: «تو تا دیروز با او دشمن بودی»، گفت: «او کسی بود که بردباری‌اش با کوه‌ها سنجیده نمی‌شد».^۲

۱۴. شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار امام علی (علیه السلام) بود و امام مجتبیٰ (علیه السلام) میراث‌دار آن بزرگوار. در تاریخ آمده است که امام علی (علیه السلام) در تقویت این روحیه در کودکان، خود به‌طور مستقیم دخالت می‌کردند. شمشیرزنی و مهارت‌های نظامی را از کودکی به آنان می‌آموختند و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان درس می‌دادند. میدان‌های نبرد، مکتب درس شجاعت امام علی (علیه السلام) به فرزندان‌ش بود.

با آغاز خلافت حضرت علی (علیه السلام)، کشمکش‌ها نیز آغاز شد. نخستین فتنه، جنگ جمل بود که به بهانه خون‌خواهی عثمان برپا گردید. شعله‌های جنگ زبانه می‌کشید. امام علی (علیه السلام) پسرش محمد بن حنفیه را فراخواندند و نیزه خود را به او دادند و فرمودند: «برو شتر عایشه را نحر کن!». او نیزه را گرفت و حمله کرد، ولی کسانی که به سختی اطراف شتر را گرفته بودند، حمله او را دفع کردند. او چندین بار حمله کرد، ولی نتوانست خود را به شتر برساند. ناچار نزد پدر آمد و اظهار ناتوانی کرد. امام نیزه را گرفته، به حسن (علیه السلام) دادند. او نیزه را گرفت و به

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۹۱.

۲. هادی منش، همان، ص ۴۲.

سوی شتر تاخت و پس از مدتی کوتاه بازگشت، در حالی که از نوک نیزه‌اش خون می‌ریخت. محمد حنفیه به شتر نحر شده و نیزه خونین نگریست و شرمنده شد. امیرمؤمنان (ع) به او فرمود: «شرمنده نشو؛ زیرا او فرزند پیامبر (ص) است و تو فرزند علی (ع) هستی».^۱

امام مجتبی (ع) در دیگر جنگ‌های آن دوران نیز شرکت کرده، دلاوری‌های بسیاری از خود نشان دادند. معاویه درباره دلاوری‌های ایشان می‌گفت: «او فرزند کسی است که به هر کجا می‌رفت، مرگ نیز همواره به دنبالش بود».

۱۵. قناعت و ساده‌زیستی

روزی حضرت مجتبی (ع) با برادرش امام حسین (ع) و فرزندان عباس به باغ یکی از ارادتمندان رفتند و در باغ گردش نمودند و در گوشه‌ای نشستند. امام مجتبی (ع) به شخصی به نام مُدرک بن زیاد فرمود: «ای مرد! آیا غذا و خوردنی پیدا نمی‌شود تا میل کنیم؟» مُدرک فوراً مقداری نان و سبزی و نمک آورد و حضرت تناول کردند و فرمودند: «چقدر خوشمزه و پاکیزه بود!» طولی نکشید که غذای بسیار لذیذ و خوشمزه‌ای آوردند. امام به مُدرک فرمود: «تمام غلامان و خدمت‌گزاران را فراخوان تا از این غذا بخورند.» غلامان آمدند و از غذا خوردند، ولی امام خود تناول نفرمود. مُدرک علت را پرسید. حضرت فرمود: «آن نان و نمک و سبزی غذای محرومان بود و همان غذای محبوب من است».

۱۶. موعظه و نصیحت ماندگار

جناده بن امیه می‌گوید:

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱.

در واپسین لحظه‌های بیماری امام مجتبیٰ (علیه السلام) به محضر آن حضرت رسیدم، در حالی که در مقابل آن حضرت تشتی قرار داشت که در آن لخته‌های خون بود. عرض کردم: «چرا خود را درمان نمی‌کنید؟» حضرت فرمود: «کار از درمان گذشته است». عرض کردم: «ای پسر رسول خدا نصیحتی بفرمایید». فرمود: «اسْتَعِدَّ لِمَوْتِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ خُلُولِ أَجَلِكَ وَاعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتَ يَطْلُبُكَ وَلَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ خَازِنًا لِغَيْرِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَفِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ؛ خود را برای سفر آخرت آماده کن و قبل از فرا رسیدن مرگ، زاد و توشه تهیه کن، و بدان که به راستی تو به دنبال دنیا هستی، در حالی که مرگ به دنبال توست، و غصه روزی را که هنوز نیامده، بر روزی که در آن قرار داری تحمیل نکن [بلکه از امروزت استفاده کن]؛ و بدان که آنچه بیش از غذای خود از مال کسب می‌کنی، خزانه‌دار و نگهبان [وارشان و] دیگران هستی. بدان که به حقیقت در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و در شبهه‌ناک آن سرزنش است.»

«فَأَنْزَلَ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَإِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ، فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ، فَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ؛ پس دنیا را به منزله مرداری قرار بده و به اندازه کفایت [و در حد ضرورت] از آن بگیر. پس اگر آن [مال] حلال باشد [با مصرف اندک] زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد گناهی بر تو نیست؛ [زیرا به اندازه ضرورت و در حال اضطرار از آن استفاده برده‌ای و] از آن برگرفته‌ای، چنان‌که از مردار [در حال اضطرار] بهره می‌بری. پس اگر [هم] عتابی باشد، بسیار اندک است.»

«وَاعْمَلْ لِلدُّنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِلاَ سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ؛ برای دنیایت به گونه‌ای کار کن که گویا همواره زنده هستی، و برای آخرت [نیز] به گونه‌ای کار کن که گویا فردا می‌میری [و همواره آماده

باش]. و اگر می‌خواهی بدون عشیره و قبیله عزیز باشی و بدون سلطنت و حکومت‌داری هیبت و شکوه داشته باشی، پس از ذلت معصیت خدا خارج شود [و] به عزت طاعت الهی [پناه ببر].»

رفتار قرآنی امام حسن (ع)

یکی دیگر از موارد رفتار امام مجتبیٰ (ع) رفتارهای قرآنی آن حضرت بود که به این شیوه، به تبیین و تبلیغ قرآن می‌پرداختند. پاره‌ای از آن‌ها عبارتند از:

الف) عفو و گذشت

امام مجتبیٰ (ع) که خود از اهل بیت (ع) بودند و در شمار پاکان از رجس قرار داشتند، رفتاری برگرفته از آموزه‌های قرآنی داشتند، از جمله: صفت عفو و گذشت یکی از کارگران امام حسن (ع) گناهی کرد که کیفر داشت. وقتی به دستور امام خواستند او را کیفر دهند، گفت: «مولای من! (والعافین عن الناس) فرمود: «تو را بخشیدم.» گفت: (والله يحب المحسنين)؛ فرمود: «در راه خدا آزادی و دو برابر آن‌چه به تو بخشیدم، نزد من داری.»^۱

ب) موعظه قرآنی

موعظه‌های امام حسن (ع) هم‌رنگ و بوی قرآنی داشت. از جمله می‌فرمایند: ای فرزند آدم! از حرام‌های خدا خود را بازدار تا عابد باشی و به آن‌چه خدا قسمت تو کرده، راضی باش تا بی‌نیاز شوی و همسایگی همسایه خود را نیکو دار تا مسلمان باشی و... ای فرزند آدم! از روزی که زاده شدی، پیوسته در تباه عمر خود بوده‌ای. اینک باقی مانده‌اش را برای آخرت خود دریاب که مؤمن توشه بر می‌دارد و کافر سرگرم بهره‌کنونی‌اش است. (و تزودوا فانّ

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲.

خیرالزاد التَّقوی)؛ «برای خود توشه بردارید که به راستی بهترین توشه پرهیزکاری است».^۱

ج) توسل قرآنی

شخصی برای بچه‌دار شدن از امام تقاضای مطلبی کرد. امام فرمود: «برتوباد به استغفار کردن.» او مشغول انجام دادن این توصیه شد تا جایی که گاه روزی تا هفتصد مرتبه استغفار می‌کرد. وی به زودی صاحب ده فرزند شد. وقتی از امام دلیل این توصیه را پرسید: فرمود:

آیا سخن خدای سبحان را در قصه هود نشنیده‌ای؟ (ويزدکم قُوَّةً الی قُوتکم)؛ «و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید» و در قصه نوح نشنیده‌ای (و یمددکم باموال و بنین)؛ و شما را به اموال و پسران یارای کند.^۲

د) زندگی با آیات قرآنی

امام حسن (علیه السلام) با آیات الهی زندگی می‌کردند و در هر موقعیتی، آیات مختلف قرآن کریم را تلاوت می‌فرمودند. گاه در نماز جمعه، گاه در برخوردهای شخصی، گاه در اجتماعات، گاه در میدان جنگ. شیخ طوسی می‌نویسد:

امام حسن (علیه السلام) پس از شهادت امام علی (علیه السلام) با مردم سخن گفت: ... «هرکس مرا شناخت، شناخت؛ هرکسی نمی‌شناسد، من حسن، فرزند محمد، پیامبر خدا هستم. (واتبع ملّة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب)؛ و از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم،^۳ من فرزند آن مژده‌دهنده و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به سوی خدایم، من آن چراغ تابانم، من فرزند آن پیامبر رحمت برای جهانیانم؛ من از آن خاندانم که خدا پلیدی را از ایشان زدود و پاکشان کرد؛ من از آن خاندانم که جبرئیل بر آنان نازل می‌شد و از خانه ایشان عروج می‌کرد؛ من از آن خاندانم که خدا محبت و ولایت آنان را

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۲. سوره بقره، ۱۹۷.

۳. سوره یوسف، آیه ۳۸.

واجب کرد و در آیه‌ای که بر محمد (ص) نازل کرد فرمود: (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربى و من یقترب حسنه)؛ بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما نمی‌خواهم مگر محبت به خویشان و...؛ و به دست آوردن نیکی محبت ماست.^۱

نتیجه

انسان از کرامت والایی برخوردار است ولی گاهی وسوسه‌های شیطان، باعث می‌شود این کرامت به دست فراموشی سپرده شود. هرکس خود را شناسد، به حقیقت بزرگ‌تر، یعنی خداشناسی دست نخواهد یافت زیرا «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

دین مبین اسلام تمام پیچ‌وخم‌های زندگی را به انسان‌های بینا نشان می‌دهد و آن‌ها را به سوی کمال هدایت می‌کند. اگر انسان قلبی تاریک داشته باشد، هیچ‌گاه هدایت را در نمی‌یابد. یکی از مصادیق هدایت، ائمه اطهار (ع) هستند و نور ائمه در دلی جای می‌گیرد که جایی برای آن باشد وگرنه هیچ‌امیدی به هدایت نخواهد بود. کسی که از ویژگی‌های اخلاقی امام حسن (ع) الگو گیرد، هدایت می‌شود و هرکس دلش خالی از نور هدایت باشد، راه شقاوت خواهد پیمود. پس باید عقل را پرورش دهیم تا بتوانیم انوار هدایت را درک کنیم. امام مجتبی (ع) خود را وقف کردند تا نمونه کامل اخلاق حسنه را نشان دهند و الگویی برای طالبان هدایت باشند و آن‌ها بتوانند این اخلاق حسنه را در وجود خود پرورش دهند.

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، عزالدین، *اسدالغابه فی معرفه الصحابه*، بیروت: انتشارات داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۳ق.

۲. اصفهانی، عمادالدین حسین، *زندگانی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)*، تهران: انتشارات محمد، بی تا.

۳. امین، سیدمحسن، *امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) (اعیان الشیعه)*، چاپ اول، مترجم، اداره پژوهش و نگارش، بی جا، انتشارات شرکت سهامی چاپخانه (وزارت ارشاد اسلامی)، ۱۳۶۱.

۴. بهبهانی، محمدباقر، *کریم اهل بیت (علیهم السلام)*، مترجم، ابراهیم سلطانی نسب، مصحح، محمدعلی حسین زاده، چاپ اول، تهران: انتشارات صیام، ۱۳۸۰.

پیشوایی، مهدی، *سیره پیشوایان*، چاپ دوم، قم: انتشارات مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام، ۱۳۷۴.

۵. جعفریان، رسول، *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (علیهم السلام)*، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان وابسته به مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۶.

۶. دشتی، محمد، *فرهنگ سخنان امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)*، چاپ اول، قم: انتشارات امیرالمومنین، ۱۳۸۹.

۷. رشیدی، حسین، *زندگانی امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) (داستان ها و احادیث آموزنده از کریم اهل بیت (علیهم السلام))*، چاپ اول، قم: انتشارات بیان الحق، ۱۳۸۹.

۸. شریف قرشی، باقر، *حیاء الامام الحسن بن علی (علیه السلام)*، چاپ اول، بیروت: انتشارات دارالبلاغه، ۱۴۱۳ق.

۹. قدیانی، عباس، *زندگانی چهارده معصوم*، چاپ اول، قم: انتشارات فردابه،

۱۳۸۰.

۱۰. قمی، عباس، **منتهی الآمال**، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۶.

۱۱. مازندرانی، محمد بن علی بن شهر آشوب، **مناقب آل ابی طالب (ع)**، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.

۱۲. متوسل، احمد، **معجزات امام حسن (ع) از ولادت تا شهادت**، چاپ اول، قم: انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۶.

۱۳. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت: انتشارات الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۱۴. هادی منش، ابوالفضل، **آفتاب حسن رویکردی تحلیلی به زندگانی امام حسن مجتبیٰ (ع)**، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر عقل، ۱۳۸۷.

واکاوی جریان‌های فکری عصر امام حسن مجتبی‌^{علیه السلام}

سید محمد حسینی^۱

چکیده

جریان‌شناسی، ابزاری مناسب برای درک بهتر رخداد‌های تاریخی عصر امام مجتبی‌^{علیه السلام} است. عصر امامت و حکومت ایشان، در ادامه عصر امام علی‌^{علیه السلام} زیر نفوذ جریان‌های فکری-سیاسی عثمانیه، مرجئه، جبریه و قدریه و خوارج دست‌خوش تغییرات و تحولاتی شد. امویان در مقابله با آل علی‌^{علیه السلام} و در جهت دستیابی به قدرت از جریان عثمانی و جریان عقیدتی ارجاء و اعتقاد به جبر و قضا و قدر الهی مورد استفاده می‌کردند. اعتقاد به ارجاء که سستی و بی‌رمقی دینی را در پی داشت، نقش بسزایی در این تحولات ایفا می‌کرد. خوارج نیز که با اعتقاد به کافر بودن مرتکب کبیره، عقیده‌ای مخالف عقیده ارجائی بنی‌امیه داشتند، در برهه‌ای از زمان برای غلبه بر امویان در کنار سپاهیان امام مجتبی‌^{علیه السلام} قرار گرفتند. اما این حضور، در به هم ریختگی سپاه امام مؤثر شد و در کنار چند عامل دیگر، موجب تحمیل صلح بر امام گردید. این تحقیق برآن است تا با بررسی جریان‌های فکری-سیاسی این عصر، به سهم جریان‌های فکری این دوره و چگونگی نقش‌آفرینی آن در تحولات عصر امام مجتبی‌^{علیه السلام} بپردازد.

واژگان کلیدی: امام مجتبی‌^{علیه السلام}، عثمانیه، مرجئه، قدریه، جبریه، خوارج.

۱. دانشجوی دکتری مطالعات تاریخ تشیع.

مقدمه

پدیده اجتماعی، در بستر زمان و مکان ایجاد می‌شود و توسعه می‌یابد. محدود بودن این پدیده‌ها در بستر زمان و مکان، بر دشواری‌های درک و فهم بهتر و وثیق‌تر اتفاقات فرازمانی و فرامکانی می‌افزاید. بنابراین، برای حل این معضل که عمده‌تاً پژوهش‌گران حوزه تاریخ با آن مواجه هستند، به جریان‌شناسی توجه شده که از بهترین ابزارها برای رسیدن به اهداف پژوهشی در حوزه مذکور است. جریان‌شناسی می‌تواند با ارائه ادله و نشانه‌هایی، سیر جریان‌های فکری-سیاسی و یا اجتماعی را تشخیص داده، خط‌مشی‌ها، اهداف و مسیر آینده آن را نیز تبیین کند. با مطالعه جریان‌های مختلف سیاسی-اجتماعی به این نکته مهم می‌توان دست یافت که پدیده‌های سیاسی-اجتماعی مؤثر در رفتار جامعه، در واقع بر چارچوب‌های فکری مبتنی هستند. این چارچوب‌ها، خاستگاه اولیه آن تفکر است و دیگر پدیده‌های سیاسی-اجتماعی محل ظهور آن محسوب می‌شوند و می‌توان بر اساس همان چارچوب‌های فکری، ادامه آن جریان‌ها را پیش‌بینی نمود. لذا هر پدیده را باید با هدف یافتن لایه‌های زیرین فکری آن بررسی نماییم. در همین جهت، شناخت علل و عوامل رخدادها و تحولات صدر اسلام نیز در گرو شناخت جریان‌های سیاسی، فکری و اجتماعی آن دوره است. جریان‌های فکری در جامعه مسلمانان صدر اسلام، از اثرگذارترین و مهم‌ترین زمینه‌های تغییر و تحول سیاسی-اجتماعی بوده و نقش بسزایی در انتقال حاکمیت سیاسی و توسعه آن داشته است.

اگر به پژوهش‌های حاضر در حوزه تاریخ اسلام و به ویژه تاریخ صدر اسلام توجه و دقت شود می‌توان دریافت که اغلب این‌ها در پاسخ به سؤالاتی نوشته شده‌اند که ذهن بسیاری از این پژوهش‌گران را به خود مشغول ساخته

است. ریشه‌یابی تحولات و تغییرات جامعه و گردش‌های سیاسی - فکری جامعه مسلمان آن روزگار، بر اساس پاسخ به پرسش‌هایی چون: در جامعه بعد از رحلت پیامبر (ص) چه جریان‌های فکری - سیاسی فعال شدند که جامعه نتوانست خلافت و ولایت علی (ع) را بپذیرد؟ چه بسترهایی در جامعه صدر اسلام وجود داشت که اوضاع سیاسی - اجتماعی و فکری دوره حکومت و امامت امام مجتبی‌ع (ع) بدین شکل پیچیده گردید و ایشان مجبور شدند تا به صلح با معاویه تن دهند.

این دست پژوهش‌ها، در واقع دنبال ریشه‌یابی و یا همان جریان‌شناسی رخدادهای آن روزگار است که در نهایت خط سیر واقعه عاشورا را در جریان‌های فکری پس از رحلت پیامبر (ص) تا دوران امام مجتبی‌ع (ع) پی می‌گیرد.

بنابراین مهم، نویسنده برآن است تا با توجه به بروز رخداد‌های مهم دوران امامت و حکومت آن حضرت به بازخوانی جریان‌های فکری و فرهنگی حاضر در آن دوران بپردازد تا بدین وسیله به این سؤال پاسخ دهد که سهم جریان‌های فکری - فرهنگی در بروز رخداد‌های سیاسی - اجتماعی عصر امام مجتبی‌ع (ع) چه بوده و چگونه نقش‌آفرین بودند. جهت‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی که به عقیده نویسنده و شاید اغلب مورخان، برخاسته از پشتوانه فکری - عقیدتی جامعه عصر امام مجتبی‌ع (ع) است که خاستگاه این جریان‌های فکری را می‌توان در تقابل بنی‌امیه با امام دانست در جهت حذف خاندان اهل‌بیت (ع) از تأثیرگذاری و به بیان بهتر رهبری جامعه اسلامی بودند. تحركات متنوع بنی‌امیه چه به لحاظ فکری و چه به لحاظ سیاسی - اجتماعی و پذیرش گروه‌های مختلف و سرسپردگی به این جریان‌ها که در واقع بیان‌گر نوعی چرخش به عقبه جاهلی خود بود، بر دشواری‌های رهبری جامعه اسلامی می‌افزود. تحقیق و بررسی این گونه جریان‌ها می‌تواند ابعاد جدیدتری از اوضاع عصر امام مجتبی‌ع (ع)

را مشخص سازد و برای تحلیل بهتر و روشن تر از واقعه صلح اجباری امام با معاویه برای پژوهش گران به کار آید.

در این زمینه، با توجه به وجود مباحث مقدماتی و ضرورت جریان شناسی برخی جریان های فکری، لازم است این جریان ها به دقت بررسی گردد و با در نظر گرفتن خاستگاه اولیه آن ها، سهم هر کدام در تحولات و رخداد های عصر امام مجتبیٰ (ع) توجه شود.

جریان فکری - سیاسی عثمانی

تفکر عثمانی، یکی از مهم ترین مؤلفه های اثرگذار بر تاریخ صدر اسلام است که پس از قتل عثمان با جبهه گیری بنی امیه آغاز شد و به تدریج در دوران حکومت امام علی (ع) و دوران امام مجتبیٰ (ع) و پس از ایشان به وسیله بنی امیه مستمسک قرار گرفت و توسعه یافت. این تفکر، ابزاری مناسب برای پیشبرد اهداف سیاسی بنی امیه به دست می داد لذا با ترویج این عقیده و دامن زدن به آن، توانست در گردش فکری و سیاسی جامعه از مسیر اصلی، نقش بسزایی ایفا کند. تفکر عثمانی به عنوان یکی از اصلی ترین جریان های فکری موجود در جامعه مسلمان صدر اسلام، خاستگاه جریان های فکری-سیاسی و اجتماعی متعددی شد که نمود آن را می توان در فاجعه عاشورا مشاهده کرد. تفکر عثمانی در عراق اثر گذاشت و بر اساس گزارش های تاریخی، از دوران امامت امام علی (ع) با توجه به وجود بستر مناسب و بافت جمعیتی ویژه، مجال ظهور یافت، به طوری که در جریان مخالفت با امام علی (ع)، بصره تحت تأثیر تفکر عثمانی قد علم کرد و قامت مخالفت برافراشت.

بافت جمعیتی خاص کوفه و بصره که به صورت لشکر شهر تولد یافته بود، خاستگاه مناسبی برای به هم ریختگی اوضاع فکری - فرهنگی بود. شیخ مفید، به

خوبی اوضاع اجتماعی - فرهنگی عراق را با توجه به دسته‌بندی یاران امام مجتبی‌ع‌ا ترسیم می‌نماید. ایشان گروه‌بندی اصحاب امام را این‌گونه معرفی می‌کند:

گروه اول، شیعیان امام علی‌ع‌ا بودند که به امامت ایشان و جانشین منسوبشان ایمان و اعتقاد داشتند؛

گروه دوم، خوارج بودند که علاوه بر انحراف از مسیر آل علی‌ع‌ا و مخالفت با ایشان و جانشین منسوب ایشان یعنی امام مجتبی‌ع‌ا، مخالف شدید سیاست‌های دستگاه بنی‌امیه بودند؛

گروه سوم، کسانی بودند که بدون قید و بند سیاسی به دنبال غنیمت آمده بودند؛ گروه چهارم، عوامی بودند که در گیرودارهای سیاسی سرگردان بودند؛

گروه پنجم، مردمی بودند که بر اساس تعصبات قبیله‌ای برجای مانده از دوران گذشته و بدون توجه به آموزه‌های دینی تابع رئیس قبیله بودند.^۱

در این میان، گروه سوم به دلیل اهتمام حاکمیت اسلامی به فتوحات و توسعه جغرافیایی سرزمین‌های اسلامی، از سایر گروه‌ها بیش‌تر بودند. این گروه سرگردان، به تدریج از تبلیغات ضد آل علی‌ع‌ا بنی‌امیه اثر پذیرفتند. وجود جمعیت زیاد آنان به ویژه در عراق به همراه اوضاع نابه‌سامان آن، در نوع رفتار و کردار سیاسی - اجتماعی و فکری مردم اثر گذاشت، به گونه‌ای که حکومت امام علی‌ع‌ا را دچار چالش‌های جدی ساخت. زبان گلایه امام از مردم شاهد این اوضاع فکری - سیاسی است که آن را در خطبه‌های نهج‌البلاغه^۲ می‌توان مشاهده کرد. در چنین فضای غبارآلودی، تفکر عثمانی توانست رشد یابد و در نهایت با ضعف به وجود آمده، امام را به صلح با معاویه مجبور نماید. در واقع جریان صلح را یکی از دستاوردهای تفکر عثمانی می‌توان دانست. عثمانیه، اصطلاحی

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰.

۲. نک: نهج‌البلاغه، خطبه‌های ۱۹۹، ۷۰.

سیاسی و در حقیقت نام فرقه‌ای است که به ماجرای کشته شدن عثمان و و رخدادهای پس از آن منتسب است. بنی‌امیه که پرچم خون‌خواهی عثمان را افراشتند، داعیه‌دار حرکت عثمانی بودند و با این حرکت، کارآمدترین شکاف را بر پیکر جامعه مسلمان وارد آوردند به گونه‌ای که این جدایی، زمینه‌ساز درگیری‌ها و وقایع بعدی شد.^۱

آن‌ها معتقدند که عثمان مظلومانه کشته شد و امام علی (ع) مخفیانه با دیگر متحصنان شورشی، همکاری کرده و یا رهبری آن را به عهده داشته است.^۲ به نظر عثمانیه، تمام کسانی که در واقعه شورش علیه خلیفه سوم دست داشتند، مجرمند و باید قصاص شوند. لذا امام علی (ع) نیز مجرم بوده و خلافت او به دلیل مخالفت و بیعت نکردن گروهی از مسلمانان شام و بصره، مشروعیت نداشته و دوران خلافت او جز دوران فتنه نام دیگری ندارد و عثمان در فضیلت، بر امام علی (ع) برتری دارد!^۳ به کسانی که دارای چنین تفکری بودند عثمانی و شیعه عثمان می‌گفتند.

پس از شهادت امام علی (ع) فرزند بزرگوار ایشان رهبری جهان اسلام را بر عهده گرفت. تلاش‌های اولیه امام در روزهای نخستین حکومت، حل چالش‌های موجود بود که در واقع زاییده تفکر عثمانی اموی بود. ادعای خلافت معاویه در شام بر جامعه اسلامی، در حالی بیان شد که امام مجتبی (ع) به حکومت رسیده و باقی‌مانده انصار و مهاجرین در کوفه، به همراه مردم عراق و نواحی شرق سرزمین‌های اسلامی، با ایشان بیعت کرده و به حکومت ایشان گردن نهاده و

۱. محمدبن احم ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۴۹.

۳. احمدبن عبدالله عجل، تاریخ الثقات، ج ۱، ص ۱۰۸.

ایشان را به عنوان خلیفه مسلمانان پذیرفته بودند. کوفیان که دوران خلافت امام علی‌ع‌س را درک کرده و با توجه به عملکرد خلیفه سوم، مخالف جدی وی به شمار می‌آمدند، در کنار امام مجتبی‌ع‌س قرار گرفتند. امام نیز در اولین حرکت، با خطبه‌های روشن‌گر خود برای خنثی‌سازی تفکر عثمانی اقدام کردند. مسعودی خطبه حضرت را این‌گونه نقل می‌کند:

ما دسته رستگار خدا و کسان نزدیک پیغمبر خداﷺ و اهل خاندان پاک و پاکیزه او و یکی از دو وزنه هستیم که پیمبر خداﷺ به‌جا گذاشت. وزنه دیگر کتاب خداست که شرح همه چیز در آن هست و باطل از پیش و پس بدان درنیاید و در همه چیز اعتماد بدان است و ما از تأویل آن بی‌خبر نیستیم بلکه حقایق آن را به یقین می‌دانیم. پس اطاعت ما کنید که اطاعت ما واجب است که قرین اطاعت خدا و پیغمبر و کارداران است. اگر در چیزی خلاف کردید، آن را به خدا و پیمبر او ارجاء دهید. کسانی که کیفیت آن می‌جویند اگر به پیغمبر و کارداران خویش رجوع می‌کردند، مطلب را از آن‌ها فرا می‌گرفتند. مبدا به صدای شیطان گوش دهید که او دشمن آشکار شماست و چون دوستان شیطان می‌شوید که به آن‌ها گفت: «امروز از این مردم کسی بر شما غالب شدنی نیست و من پناهدار شمایم»، و چون دو گروه با هم برخورد کردند روی گردانید و گفت: «من از شما بیزارم؛ من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید.» آن‌گاه دست‌خوش نیزه و شمشیر و گرز و تیر شوید و از آن پس کسی که از پیش ایمان نیاورده و در ایمان خود خیری نیندوخته، ایمانش سودش ندهد و خدا بهتر داند.^۱

امام با درک درست از اهداف جریان عثمانی به رهبری معاویه در تحریک جامعه اسلامی و تحدید افکار عمومی جامعه به اثرپذیری و تغییر در نوع نگرش به مباحث حاکمیتی و رهبری، نقطه ثقل سخنان و فعالیت‌های خود را در پیش -

۱. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۴۳۲.

گیری و رفع انحرافات فکری جامعه متمرکز می‌کند و با یادآوری نسب خود و نزدیکی به رسول خدا (ص)، خلافت را حق فرزندان پیامبر (ص) و خود می‌داند و آنچه را که پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد، ظلم بر خود دانستند. روایاتی که از امام حسن (ع) در موضوع اهل بیت (ع) و امامت رسیده است، منعکس کننده مهم ترین مسائل و مباحث در گفتمان فکری است؛ طرح کلیاتی مبتنی بر جایگاه اهل بیت (ع) به ویژه نقل مستقیم روایات پیامبر (ص) از یک سو و روایاتی که در رویارویی با تبلیغات شدید و سوء، به توصیف ویژه از شخصیت امیرمؤمنان (ع) و معرفی منزلت ایشان می‌پرداخت. و نیز روایاتی را که به طور ویژه، متضمن معرفی ابعاد از جایگاه شخص امام حسن (ع) و تبیین مواضع ایشان بود از سوی دیگر، می‌توان در جهت روشن‌گری افکار جامعه و تأکید بر بعد صیانت از انحرافات فکری موجود دانست. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، به گفت‌گویی از امام مجتبی (ع) و معاویه اشاره می‌کند که در واقع می‌توان آن را فصل الخطابی در فعالیت‌های فکری- فرهنگی امام (ع) در نگهداری جامعه از فروریختگی فکری و سیاسی و صیانت از جایگاه رهبری و تأکید بر حق خلافت اهل بیت (ع) دانست:

به سبب ترسی که از منافقین و احزاب داشتیم تحمل کردیم و چیزی ابراز نکردیم تا این که امروز گرفتار تو شدیم؛ کسی که هیچ سابقه‌ای در دین ندارد و پدرش بدترین دشمن رسول خدا و کتاب او بوده است. آن‌گاه امام از او خواستند تا همراه با دیگر مردم که با او بیعت کردند، بیعت کند. معاویه در پاسخ به برخورد امام با واقعه سقیفه نوشت:

بدین ترتیب تو به صراحت ابوبکر و عمر و ابوعبیده را متهم ساختی، نه تنها آنان که صلحای از مهاجرین و انصار را؛ اکنون ما فضل و سابقه شما را انکار نمی‌کنیم. آن روز این گروه چنین تشخیص دادند که آنان را برای

حفظ اسلام برگزینند نه شما را؛ امروز نیز اختلاف میان من و تو، همان اختلاف میان ابوبکر و شما پس از وفات رسول خداست. اگر می‌دانستم که رعیت‌داری تو، هواداری‌ات از امت، سیاست خوب، قوت فراهم آوردن مال و برخوردت با دشمن از من قوی‌تر است، با تو بیعت می‌کردم؛ اما من حکومتی طولانی داشتم، تجربه بیش‌تری دارم، از نظر سنی نیز از تو بزرگ‌ترم. سزاوار است تو حاکمیت مرا بپذیری. اگر چنین کنی، پس از خودم، حکومت را به تو واگذار خواهم کرد و از بیت‌المال عراق مال فراوانی به تو خواهم بخشید و خراج هر کجای عراق را طلب کنی، در اختیارت خواهم گذاشت.^۱

در گزارشی دیگر آمده است که امام مجتبی (ع) فرمود:

روزی رسول خدا (ص) در خطبه خود، پس از ستایش خداوند فرمود: «ای مردم! گویا وفاتم نزدیک است و به سوی خدا فراخوانده می‌شوم و باید اجابت کنم. من در میان شما دو گوهر گران‌بها-کتاب خدا و اهل بیت- را به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نشوید. پس، از ایشان بیاموزید و به ایشان یاد دهید؛ زیرا از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نمی‌ماند؛ و گر نه زمین اهل خود را فرو خواهد برد.» سپس فرمود: «خدایا می‌دانم که دانش نابود نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد و تو زمین را از حجت بر بندگان خالی نمی‌گذاری؛ یا آشکار است و پیروی نمی‌شود و یا پنهان است و بی نام و نشان؛ تا حجت باطل نگردد و اولیایت پس از هدایت گمراه نشوند. که ایشان در شمار، کم‌ترین، و در منزلت نزد خدا برترین- هاینده.» چون از منبر پایین آمد عرض کردم: «ای رسول خدا، آیا شما خود حجت خدا بر خلائق نیستید؟» فرمود: «حسن جان خدا می‌فرماید: "همانا تو بیم دهنده‌ای و برای هر مردمی هدایت کننده است (رعد: ۷)" من بیم دهنده- ام و علی هدایت کننده است. عرض کردم: «ای رسول خدا، فرمودید زمین از حجت خالی نمی‌ماند؟» فرمود: «آری! علی امام و حجت پس از من است و

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲ و ۲۸.

تو حجت و امام پس از اویی وحسین (ع) امام وحجت پس از توست و...»^۱
 این اسناد، گویای نکات دقیقی از تفکرات مخرب عثمانی علیه خلافت امام مجتبیٰ (ع) است. با توجه به نوع ادبیات برجای مانده در گزارش‌های تاریخی، حضور این تفکرات در دوران حکومت امام مجتبیٰ (ع) را ادامه همان ادبیات و اندیشه دوران حکومت امام علی (ع) می‌توان دانست. نوع را برخورد با امام علی (ع) با نوع برخورد با امام حسن (ع) از جانب این جریان فکری کاملاً شبیه هم است. این به دلیل هدف‌گذاری‌های فکری و سیاسی بود. تعیین امام حسن (ع) از جانب خلیفه قبلی یعنی امام علی (ع)، به ادامه روند مبارزاتی فکری این جریان با حکومت علوی انجامید. تفکر عثمانی هم مانند سایر تفکرات سیاسی - مذهبی، شدت و ضعف داشت. دست‌کم این بود که خلافت امام را قبول نداشتند. شاید بتوان گفت که حد متوسط آن ناخشنودی از امیرمؤمنان (ع) بود و نوع افراطی آن در ناصبی‌ها ظاهر شد که با سب و لعن امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (ع) همراه بود.^۲

همان‌طور که گفته شد، تفکر عثمانی عصر امام حسن (ع)، نقش مؤثری در گردش فکری و تغییر مواضع سیاسی جامعه ایفا کرد و علی‌رغم همه تلاش‌ها و فعالیت‌های سازنده امام، متأسفانه با وجود فضای سنگین اجتماعی - نظامی و سیاسی حاکم بر جامعه عراق، پس از شهادت امام علی (ع) جامعه، زیر نفوذ این تفکر دوام نیاورد. مردم بار دیگر با دوری جستن از امام و رهبر خویش، برگ تاریک دیگری را در صفحه تاریخ صدر اسلام رقم زدند و امام حسن (ع) را به صلح با معاویه و واگذاری حاکمیت به بنی‌امیه مجبور نمودند. این تفکر با ایجاد

۱. علی مؤیدی، ترجمه موسوعه کلمات الامام الحسن (ع)، ص ۲۱۱.

۲. هاشم معروف الحسینی، دراسات فی الحدیث والمحدثین، ص ۱۸۶.

فاصله میان گروه‌های مسلمان، به تدریج زمینه‌ساز نفوذ عقاید تازه‌تری در میان گروه‌های جدا شده از هم گردید. و به تبع این جدایی، تفکرات عقیدتی کلامی به آرامی شکل گرفته است.

علاوه بر جریان فکری - سیاسی عثمانی، جریان‌های فکری دیگری هم در جامعه عصر امام حسن (ع) رواج داشت که امام را در مقام دفع و پاسخ به این جریان‌ها، و جلوگیری از توسعه آن قرار می‌داد. از جمله این تفکرات که در ادامه حیات سیاسی بنی‌امیه از محوری‌ترین مؤلفه‌های تأیید و تثبیت حکومت و مشروعیت بخش عملکرد امویان بود، وجود بن‌مایه‌های تفکر جبریه و قدریه درباره توحید بوده است.

جریان فکری مرجئه، قدریه و جبریه

عصر امام مجتبی‌(ع) مانند عصر پدر بزرگوارش، علی‌رغم همه رخدادهای سیاسی - اجتماعی، درگیر مباحث عقلی و کلامی نیز بوده است. با مطالعه برخی گزارش‌ها و احادیث برجای‌مانده از امام مجتبی‌(ع)، به این نکته مهم دست می‌توان یافت. روایات گویای تلاش امام برای پاسخ به برخی شبهات موجود در حوزه مسائل کلامی و عقیدتی درباره توحید، به خوبی بیان‌گر وجود بن‌مایه‌های تفکر ارجاء، جبرگرایی و قدریه در میان مردم بود. این تفکرات در جهت سیاست‌های توسعه‌ای بنی‌امیه بود. با مطالعه منابع تاریخی، می‌توان به پیامدهای رشد این تفکر و نقش آن در ایجاد مقبولیت عمومی و مشروعیت‌بخشی حکومت اموی دست یافت.

حاکمان اموی به مقتضای سیاست و حکومت خود، در ترویج این عقیده در جامعه اسلامی از هیچ تلاشی دریغ نکردند. از این رو، می‌توان گفت عقیده به جبر و ترویج عقیده ارجائی به تدریج در زمان بنی‌امیه به صورت مذهب فکری

تولد یافت و بخش زیادی از جامعه مسلمانان را به خود فراخواند. در تقابل بنی‌امیه با آل علی (ع) بر سر حکومت، جامعه آن روز شایستگی فرزندان امام علی (ع) را به لحاظ انتساب به پیامبر (ص) بیش‌تر از فرزندان امیه می‌پذیرفتند. امویان جبرای رسیدن به این مقام، باید از حرب‌ها و حیل‌های دیگری برای حذف رقیب جدی خود بهره می‌بردند. لذا از عقیده نوظهور مرجئه و جبریه در حوزه سیاسی برای ایجاد پایگاهی محکم برای تثبیت حکومت خود بهره بردند.

اطلاق اسم مرجئه بر گروهی خاص، از آن روست که آنان عمل را از ایمان مؤخر می‌دانستند و معتقد بودند که عمل از حیث رتبه، بعد از ایمان است و داخل در حقیقت ایمان نیست. اما تعریف دیگر از مرجئه، از آن روست که معتقد بودند معصیت به ایمان ضرر نمی‌زند، همان‌گونه که طاعت با وجود کفر، فایده‌ای ندارد. برخی گفته‌اند مراد از ارجاء، تأخیر انداختن حکم مرتکب کبیره تا روز قیامت است؛ یعنی در دنیا نباید درباره آنان قضاوت کرد و آن‌ها را اهل بهشت یا جهنم دانست. برخی دیگر ارجاء را به معنای تأخیر انداختن قضاوت درباره حق یا باطل بودن امام علی (ع) و عثمان و طلحه و زبیر، و به طور کلی گروه‌هایی که بعد از دو خلیفه اول با یک‌دیگر درگیر شدند، تا روز قیامت می‌دانند. امویان با تکیه بر این تفکر، نخست خون‌خواهی عثمان را پیش کشیدند و سپس برای توجیه مردم، هم درباره اصل حاکمیت و هم رفتار و کردار خود به تحریف و وضع احادیث دست زدند. آنان از راه جعل حدیث، به توجیه شرعی حکومت خود پرداختند و آن را به مقتضای قضا و قدر الهی دانسته، مسلمانان را در مقابل آن به تسلیم وا می‌داشتند. ترویج جبر توسط بنی‌امیه به وضع حدیث منحصر نبوده، بلکه آنان از آیات قرآن و روایات قطعی نیز بسیار استفاده می‌کردند؛ یعنی همان آیات و روایاتی را که درباره قضا و قدر، حاکمیت و فاعلیت خداوند است،

مطرح ساخته، آن را به دلخواه تفسیر می‌کردند. از این رو، بنی‌امیه در مقابل مردم کارهای خویش را قضا و امر الهی برای مردم می‌دانستند. اثر مستقیم اعتقاد به جبر این بود که می‌گفتند: اصل حکومت ما و تمام کارهایی که در دایره حکومت ما حل و فصل می‌شود، به قضا و قدر الهی است و مردم باید بدان راضی باشند و کسی در مقابل آن حق اعتراض ندارد. با این حرکت، هرگونه انگیزه مخالفت در مردم از بین می‌رفت و به راحتی به هر گونه رفتار و کردار حاکمیت اموی گردن می‌نهادند. زیرا باید می‌پذیرفتند که خداوند آنان را برای خلافت برگزیده و ملک و حکومت را به ایشان عطا کرده و آن‌ها به اراده الهی حکومت می‌کنند.

نویسنده کتاب *العقیده و الشریعه فی الاسلام* در این زمینه آورده است:

خلیفه‌های دمشق با این‌که به مسائل اعتقادی علاقه‌ای نداشتند، اما چون فکر قدریه را به زیان خود می‌دیدند، در مقابل آن به شدت موضع گرفتند.^۱ ناراحتی آن‌ها از فکر قدریه، به این سبب بود که ترک عقیده جبر را برای سیاست خود خطری جدی می‌دانستند؛ زیرا نیک می‌دانستند که خاندان اموی و دولتشان در دل مردم مؤمن و پاک‌سرشت جایی ندارند؛ نیز می‌دانستند که بسیاری از مردم، آنان را غاصبانی می‌دانند که با زور و دشمنی با اهل بیت پیامبر و کشتن بی‌گناهان و هتک حرمت اماکن مقدس به سلطنت رسیده‌اند. بنابراین، عقیده‌ای که می‌توانست امت را آرام کند و از شورش علیه امویان بازدارد، همانا عقیده جبر بود؛ عقیده‌ای که به مردم می‌فهماند که حکومت خاندان اموی بر اساس حکم ازلی خداوندی است و گریزی از آن نیست و آن‌چه آن‌ها انجام می‌دهند، جز نتیجه قدر الهی نیست؛ به همین دلیل، کوشیدند افکار جبری در میان مردم رواج یابد و حتی تمایل و رضایت نشان دادند تا شاعران در اشعارشان، سیادت و سلطنت آن‌ها را امری مقدر از

۱. قدریه گروهی هستند که می‌گویند سر رشته امور ما به دست خودمان است. طاعت و معصیت و خیر و شر، کار بندگان است، نه به قضا و قدر و نه خواست کس دیگر. معبد و غیلان از سردمداران این فرقه‌اند. (عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۳۸-۴۳؛ محمدجواد مشکور، *فرهنگ فرق/سلامی*، ص ۳۵۶-۳۵۸).

سوی خداوند مطرح کنند و آن را به قضای ازلی بدانند. شاعران نیز به همین نحوه آن‌ها را در اشعارشان می‌ستودند.^۱

قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید:

چون معاویه حکومت را به دست گرفت و دید مردم فرمان او را اجرا نمی‌کنند و حجتی بر آن‌ها ندارد، رأی (عقیده) جبر را پیش کشید و گفت: «اگر پروردگار مرا برای حکومت شایسته نمی‌دید، آن را به من وانمی‌گذاشت و چنانچه این وضعیتی که ما بر آن هستیم، مورد پسند خدا نمی‌بود، آن را تغییر می‌داد.»^۲

رویکرد جبری و قدری معاویه در سخن وی به روشنی پیداست:

انا خازن من خزان الله اعطی من اعطاه و امنع من منعه الله و لو کره الله امرالغیره؛^۳

من نگهبانی از نگهبانان خدا هستم. به کسی که خدا عطا کند، عطا می‌کنم و کسی را که خدا منع کند، من هم محرومش می‌کنم و اگر خداوند از کاری بدش بیاید، آن را تغییر خواهد داد.

او تسلط بنی‌امیه بر جامعه اسلامی را خواست خدا می‌دانست و این نکته را به جامعه القا می‌کرد که مخالفت با خلیفه، مخالفت با خداست. او توانست رواج با این تفکر، بر جامعه اسلامی مسلط گردد. دوران رهبری و امامت امام مجتبی (ع) در این فضا رقم می‌خورد و ایشان در چنین فضای فکری، باید کشتی نجات و چراغ هدایت باشند. ترویج عقاید انحرافی، فضای سنگینی را بر جامعه چیره کرد به طوری که برخی از اطرافیان و شیعیان امام نیز تحت تأثیر این شبهات، سؤالاتی را در حوزه‌های مختلف فکری با امام مطرح می‌کردند. توحید، به عنوان

۱. ایگناس گلدزهر، *العقیده والشریعه فی الاسلام*، ص ۹۷ - ۹۸.

۲. قاضی عبدالجبار همدانی، *فضل الاعتزال و طبقات المعتزله و مباحثهم لسائر المخالفین*، ص ۱۴۳.

۳. همان.

اصلی‌ترین موضوع گفتمان فکری، حول دو مسأله، یعنی تشبیه و رؤیت خداوند و جبر و استطاعت قرار داشت. آنچه با عنوان توحید در این عصر به آن توجه می‌شد و روایات ماثور که در حکم تلاش‌های فکری و فرهنگی امام مجتبی‌ع (ع) برای پاسخ به اصلی‌ترین موضوع گفتمان فکری عصر بودند، معطوف به این دو محور کلی بود: یکی مسأله رؤیت و تشبیه خداوند، دیگری مسأله عدل خداوند و به تبع مباحثی در مورد سعادت و شقاوت که در واقع موضوع مباحث جبر و تفویض است.

تشابه عصر امامت امام علی (ع) و دوره زعامت امام مجتبی‌ع (ع) را در ابعاد سیاسی، فکری و اجتماعی می‌توان از روایات استخراج کرد. فضای فکری عقیدتی جامعه پس از دوران پیامبر (ص) و امام علی (ع) و طرح مباحث مختلف درباره خداشناسی، بار دیگر غبارآلود شد و بر امام لازم آمد تا با زدودن غبار جهل، مردم را با بیانی روشن هدایت کند. روایت پیش‌رو، از انحرافات پیچیده در این عصر در موضوع توحید حکایت دارد:

مردی خدمت حضرت حسن بن علی (ع) آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا، پروردگار خود را برایم وصف کن که گویا به‌سوی او می‌نگرم و او را می‌بینم.» پس حضرت زمانی طولانی چشم در پیش افکند و خاموش بود. سپس سر برداشت و فرمود: «ستایش، خدایی را سزااست که او را اولی نبود که دانسته شود و نه آخری که به پایان رسد و نه پیشی که دریافته شود و نه بعدی که به اندازه درآید و نه غایت مدت و نه نهایتی که در باب آن تا گفته شود که کسی بگوید که تا کی و چه زمان می‌باشد و نه شخصی تا آن‌که پاره پاره شود و نه اختلاف صفتی که پایانی به هم رساند. پس نه عقل‌ها و خیال‌های آن‌ها صفتش را دریابند و نه فکرها و خطرات و اندیشه‌های آن‌ها که در دل درآید و نه عقل‌های خالص و ذهن‌های آن‌ها تا آن‌که بگویند که کی و در چه زمان بوده و نه از چه چیز آغاز شده و نه بر

چه ظهور و غلبه دارد و نه در چه پنهان است و نه تاریک است تا بگویند که چرا نکرد. خلق را آفرید پس آغازکننده بود از سر نو پدیدآورنده آغاز کرد. آنچه را خواست اختراع فرمود و آنچه را خواست آغاز کرد و افزود. پروردگار من و پروردگار عالمیان است.»^۱

توصیف این چنینی خداوند از زبان امام مجتبی (ع)، در واقع گویای وجود نوعی تفکر ناخالص درباره توحید در میان جامعه اسلامی آن عصر بود. امام با توجه به آسیب‌های فکری موجود، سؤال را با همه ابعاد اصلی و فرعی‌اش پاسخ دادند. در روایتی دیگر که در واقع رد بر مسأله جبر و استطاعت (تفویض) است، امام با پاسخ جامع و برگرفته از قرآن فرمودند:

به راستی خدا به زور اطاعت نشود و به نافرمانی مغلوب نگردد.

نوع تعریض امام در این روایت را به خوبی می‌توان فهمید. با دقت در این جمله، به شأن صدور این روایت و فضای سیاسی-اجتماعی و فکری آن می‌توان دست یافت. فضای غبارآلود تحریکات و تحرکات بنی‌امیه در جهت توسعه افکار جبرگرایی، در نوع پاسخ امام پیداست. نامه حسن بصری به امام و پاسخ امام به او نیز در همین زمینه درخور توجه است. او به امام نوشت:

اما بعد؛ همانا شما گروه بنی‌هاشم، کشتی‌های روان در دل موج‌های هراس-انگیز دریا و نشانه‌های تابان نامدار یا همچون کشتی نوح (ع) هستید که مؤمنان در آن نشستند و مسلمانان در آن نجات یافتند. ای فرزند پیامبر خدا (ص) علت نگارش این نامه و تقدیم به حضورت این است که ما در معنای قدر اختلاف داریم و در موضع «استطاعت» حیرانیم. ما را از عقیده خود و پدرانت در این باره آگاه ساز؛ زیرا سرچشمه دانش شما، دانش خداست و شما حجت و گواه بر مردم هستید و خدا حجت و گواه بر

۱. شیخ صدوق، التوحید، باب ۲، ص ۳۳.

شماست. فرزندان‌ی هستید که پی‌درپی از یک دیگر تولد یافتید و خداوند بسیار شنوا و داناست.

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ چنین فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. نامه شما به دستم رسید و اگر آنچه از سرگردانی خود و سرگردانی کسانی که پیش از تو درگذشتند نمی‌بود، تو را از آن آگاه نمی‌کردم. اما بعد، هر کس به قدر - چه نیک و چه بد - ایمان ندارد و معتقد نیست که خداوند آن را می‌داند به طور قطع کافر است؛ و هر کس گناهان را به خدا نسبت دهد، به طور قطع فاجر است. به راستی خدا به زور اطاعت نشود و به نافرمانی مغلوب نگردد. خدا مردم را به حال خود رها نساخته و از سیطره خویش خارج ننموده، بلکه اوست مالک آنچه به آن‌ها ارزانی داشته و قادر بر هر چه آنان را به انجام دادن آن قدرت بخشیده، بلکه به ایشان امر کرده طبق اختیار خودشان آن را بپذیرند و ایشان را نهی کرده تا از گناهان طبق اختیار خودشان دوری نمایند؛ پس اگر سر به فرمان الهی نهند، مانعی نباشد و اگر به گناه گرایش یابند و خدا خواهد که بر ایشان منت گذارد و مانعی بین آنان و گناه ایجاد نماید، می‌تواند چنین کند ولی اگر چنین نکند، او نیست که آنان را با زور به گناه واداشته و او نیست که آنان را بدون تمایل خودشان به آن مجبور کرده؛ بلکه بر آنان منت نهاده که اهل بصیرت و معرفت ساخته و بر حذر داشته و امر و نهی فرموده است. سرشت آنان را هم‌چون فرشتگان قرار نداده که مجبور به طاعت باشند و بر آنچه از آن نهی - شان کرده اجبار در این کار نگذاشته. حجت رسا از آن خداست که اگر خواهد همه را هدایت نماید. (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى).^۱

سؤال‌های وارد شده در منابع و پاسخ‌های امام، در واقع گویای وجود رونق جریان‌های فکری در عصر امام مجتبی‌علیه‌السلام است. پذیرش این تفکر از سوی جامعه اسلامی به همراه دنیازدگی، سست‌بنیادی اعتقادی یاران امام را به همراه داشت.

۱. ابومحمد حرانی، تحف العقول، ص ۳۹۹.

نمود بارز نفوذ این جریان را در بیعت‌شکنی یاران امام در نبرد با معاویه و سپس تحمیل صلح با معاویه در سال ۵۱ قمری می‌توان دید. از خطبه معاویه در نخیله گفته بود: «من با شما جنگیدم که سلطه خود را بر شما ثابت کنم و این را خدا (با صلح) به من داد و شما ناراضی بودید.»^۱ از این خطبه می‌توان استنباط کرد که رواج تفکر قضا و قدر الهی و این‌که خواست خدا بوده که سلطه معاویه بر امام و یارانش ثابت گردد، در جریان مقابله دو سپاه رونق داشته است. به باور نویسنده، بررسی جریان صلح تحمیلی نشان می‌دهد که تفکر جبرگرایی و اعتقاد به سلطه معاویه به عنوان قضا و قدر الهی، به طور فزاینده‌ای در حال رونق بود. همین امر را به همراه پیمان‌شکنی، نیازدگی و مصمم نبودن در مبارزه، می‌توان از مهم‌ترین مؤلفه‌های زمینه‌ساز چرخش سیاسی یاران به طرف معاویه دانست که به صلح و تسلط بنی‌امیه بر جایگاه رهبری جهان اسلام انجامید.

جریان فکری - سیاسی خوارج

خارجی‌گری از نخستین انشعابات در جامعه اسلامی بود که پس از شکل‌گیری اولیه و جدایی از صف یاران امام علی (ع) به تدریج با تکیه بر مبانی کلامی توسعه یافت. جدای خاستگاه زمانی و مکانی خوارج که مباحث مفصلی در این مورد موجود است، خاستگاه فکری-کلامی این جریان اهمیت به سزایی دارد. بسیاری از تاریخ‌نگاران خوارج را فرقه‌ای سیاسی قلمداد کرده‌اند؛ زیرا این فرقه بر اثر حوادثی که برای حکومت و خلافت پیش آمد و به حکمیت انجامید، پدید

۱. ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۴، ص ۱۶.

آمد و مورد اختلافشان با امام علی‌ع‌ا موضوع حکم قرار دادن انسان‌ها بود.^۱ شهید مطهری می‌گوید:

خوارج ابتدا یک فرقه یاغی و سرکش بودند و به همین جهت خوارج نامیده شدند، ولی کم‌کم برای خود اصول عقایدی تنظیم کردند و حزبی که در ابتدا فقط رنگ سیاست داشت، تدریجاً به صورت یک فرقه مذهبی درآمد و رنگ مذهب به خود گرفت.^۲

مسأله امامت و رهبری از مهم‌ترین و جدی‌ترین مسائل مورد مناقشه در صدر اسلام است که به شکل‌گیری فرقه‌های مختلفی از جمله خوارج انجامید. موضوع امامت و رهبری در نزد خوارج، مراحل چند طی کرده است. در حالی که اولین گروه خوارج با شعار «لاحکم الا لله» اصل امامت و لزوم خلافت و زعامت فردی را نفی کردند^۳ و در اجتماع «حروراء» در نزدیکی کوفه گفتند: «ما با خداوند بیعت می‌کنیم!»^۴ اما دیری نپایید که از رأی خود برگشته، در همان اجتماع، افرادی را به سمت فرماندهی سپاه و امامت نماز برگزیدند. در مسأله رهبری معتقد بودند هر شخصی را که آن‌ها با رأی خود نصب کنند و او با مردم به طریق عدل رفتار کند و از ظلم و جور بپرهیزد، آن شخص امام است،^۵ در حالی که همه فرقه‌های شیعه و اکثر اهل سنت به نوعی امامت را از آن قریش می‌دانستند.^۶ در نظر خوارج، امامت به قریش و حتی اعراب منحصر نبود، امام می‌توانست غیرعرب،

۱. احمد امین، فجر الاسلام، فجر الاسلام، ص ۲۴۷

۲. مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی‌ع‌ا، ص ۱۲۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، وقایع سال هشتم قمری.

۵. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۱۷۵.

۶. ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۲۷۱.

نبطی و حتی بنده باشد.^۱ یکی از مواردی که خوارج در آن اتفاق نظر داشتند، وجوب خروج علیه امام ستمگر و برخاستن و جنگیدن با پادشاه ستمکار بود.^۲ خوارج همگی معتقد بودند که اگر دفع منکر جز با شمشیر ممکن نباشد، قیام با شمشیر واجب است.^۳

با این ترکیب فکری، خطمشی سیاسی آنان شکل گرفت و پس از جهت-گیری‌های مختلفی که در زمان امام علی (ع) انجام دادند و امام را به برپایی جنگ نهروان مجبور کردند، در دوران امام مجتبی (ع) نیز به دلیل مخالفت و دشمنی شدید با خاندان بنی‌امیه، به صف سربازان امام درآمدند. اما پس از چندی در مقابل امام نیز تجری کردند و سر به شورش نهادند. بنی‌امیه که دنبال استفاده از ابزارهای فکری و کلامی و مشروعیت بخشی به حکومت خویش بودند، هم-سویی اهالی ارجاء و یا به تعبیر روشن‌تر مرجئه را پذیرفتند و بر آن دامن زدند. مرجئه از صحابیونی بودند که از دوره عثمان با گسترش اختلاف عمیق بین گروه‌های مسلمان، برای یافتن حقیقت، به شبهه افتاده بودند و چون درگیری گروه‌های متخاصم را نبرد دو گروه مسلمان پنداشتند و حضور خود را در جبهه هر یک از طرفین دعوا، موجب تشدید تفرقه می‌دانستند، گوشه عزلت اختیار کردند و فارغ از هرگونه فعالیت سیاسی، دیگران را به آرامش فراخواندند. این گروه به ارجاء قائل بودند و در مبانی اندیشه‌ای خود بر القای این امر تلاش می-کردند که مسلمانان باید از وضع موجود راضی باشند، چون مشیت الهی در امور جاری نهفته است. بنی‌امیه که دنبال چنین ابزاری برای پیشبرد اهداف خود بودند،

۱. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، ص ۶۵.

۲. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۴۲.

۳. ابوالحسن اشعری، همان.

از آن استقبال نمودند و بر آن دامن زدند. خوارج با بنی‌امیه و مالکان بزرگ نیز دشمنی می‌کردند و با مالکیت خاصه مخالف بودند و مرتکب گناه کبیره را کافر قلمداد کرده، خروج بر علیه کفار را همراه با رهبران خود واجب می‌دانستند.^۱ این وجوه اختلاف، موجب می‌شد تا رویارویی امام مجتبی‌علیه‌السلام با معاویه، فرصت مناسبی برای اعلام حضور خوارج ایجاد کند تا بنابر مبانی عقیدتی خود با معاویه به مبارزه بپردازند. اما حضور این گروه در میان لشکریان امام، موجب به هم ریختگی می‌شد. نافرمانی از امام در موقعیت حساس و خودکامگی و خودرأیی این گروه، موجب نفاق میان سپاه امام گردید. فتنه‌گری خوارج در کنار یاران ناهم‌دل و سست‌پیمان امام، به هم‌ریختگی انسجام سپاه را رقم می‌زد. واقعه‌ای که در زمان حرکت آغازین نبرد با معاویه رخ داد، نمونه بارزی از بی‌خردی و کینه‌توزی خوارج بر مبنای تفکرات افراطی‌شان است که زمینه‌ساز آشفتگی سپاه امام شد. امام وقتی به سابط رسیدند و با بی‌میلی یاران خود برای نبرد مواجه گردیدند فرمودند:

ای مردم، بر هیچ مسلمانی کینه روا نمی‌دارم و همان‌طور که خویشان را می‌نگرم، شما را هم به همان نظر می‌نگرم. اینک رأیی دارم، آن را رد نکنید و بدانید هم‌دستی و اتحاد که به آن توجه ندارید، بهتر از پراکندگی است که به آن علاقه‌مندید، اکنون می‌بینم بیش‌تر شما از جنگ خودداری و در پیکار سستی می‌کنید و معتقد نیستم کاری را که دوست نمی‌دارید بر شما تحمیل کنم.^۲ به روایت دینوری، گروهی از خوارج پس از خطبه امام مجتبی‌علیه‌السلام گفتند: «حسن هم کافر شد همان‌گونه که پدرش هم پیش از او کافر شده بود!» سپس به سوی ایشان حمله بردند و سجاده از زیر پای مبارک ایشان کشیدند و جامه‌های

۱. محمدجواد مشکور، موسوعة الفرق الاسلامی، ص ۲۳۹.

۲. ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۱۵.

حضرت را غارت کردند حتی ردای ایشان را از دوش برداشتند. امام حسن (ع) اسب خود را خواستند و سوار شدند و فرمودند «افراد قبیله‌های ربیع و حمدان کجایند؟» آنان با شتاب آمدند و مردم را از ایشان دور کردند. امام حسن (ع) از آن‌جا آهنگ مداین کردند. مردی از خوارج به نام جراح بن قبیصه که از بنی‌اسد بود، در جای تاریکی در ساباط کمین کرد و وقتی امام مقابل او رسید، از کمین برجست و دشنه‌ای در ران امام فروبرد. عبدالله بن خطل و عبدالله بن ظبیان بر آن مرد اسدی حمله کردند و او را کشتند.^۱

خوارج با این گونه افراطی‌گری‌ها، در تحولات عصر امام مجتبیٰ (ع) سهمیم بودند؛ سهمی که نقش آن بر پیشانی تاریخ صدر اسلام به گونه‌ای تاریک بسته شد.

نتیجه

دوران امامت امام حسن (ع) که پس از دوران پرتلاطم امامت امام علی (ع) بود، وارث مشکلات و ناهنجاری‌های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی گذشته شد. جریان‌های سیاسی-فکری، محور تحولات و چرخش‌های سیاسی-فکری مسلمانان شدند. جریان عثمانیه که پس از قتل عثمان در دوره رهبری امام علی (ع) به وجود آمده بود، به تدریج بر دامنه اعتقادی آن افزوده شد و بنی‌امیه از قبل آن بر سر رهبری جامعه، به نتایج مهمی رسیدند. امویان که رونق هر چه بیش‌تر دامنه این تفکر به نفع آنان بود، با نیرنگ بر این تفکر دامن می‌زدند زیرا پشت جریان قتل عثمان، می‌توانستند مظلومانه به رقابت سیاسی خود ادامه دهند. جریان عثمانیه بستر مناسبی برای رشد تفکر جدید شد. مرجئه که در همان فضای متشنج پس از قتل عثمان رخ نمودند، ثمره و نتیجه ترفندهای امویان بود.

^۱ همان.

مرجئه متشکل از صحابیانی بودند که در جریان‌های سیاسی عصر، برای یافتن حقیقت، به شبهه افتاده، گوشه عزلت اختیار کردند و ادعا نمودند که حقیقت برایشان مشتبه شده است. آنان معتقد بودند که همه مردم به ظاهر مسلمانند. لذا در دنیا به ثواب یا گناه مسلمانان حکم نمی‌کردند و تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می‌دانند. بنی‌امیه از فرصت پدید آمده توسط مرجئه، به جبرگرایی رسیدند. آنان قائل به ارجاء بودند و در مبانی اندیشه‌ای خود بر القای این امر می‌کوشیدند که مسلمانان باید از وضع موجود راضی باشند، چون مشیت الهی در امور جاری نهفته است. عقیده جبریه اموی این بود که می‌گفتند اصل حکومت آنان و تمام کارهایی که در دایره این حکومت حل و فصل می‌شود، به قضا و قدر الهی است و مردم باید بدان راضی باشند و کسی در مقابل آن حق اعتراض ندارد. با این حرکت، هرگونه انگیزه مخالفت در مردم از بین می‌رفت و به راحتی به هرگونه رفتار و کردار حاکمیت اموی گردن می‌نهادند. زیرا باید می‌پذیرفتند که خداوند آنان را برای خلافت برگزیده و ملک و حکومت را به ایشان عطا کرده است و آن‌ها به اراده الهی حکومت می‌کنند. بنی‌امیه که دنبال چنین ابزاری برای پیشبرد اهداف خود می‌گشتند از آن استقبال نمودند و بر آن دامن زدند.

با توجه به فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر عصر امام مجتبی‌علیه‌السلام و نوع رفتار جامعه اسلامی در قبال جریان‌های مؤثر، به این نتیجه می‌توان رسید که تبلیغات همه جانبه معاویه جامعه آن روز را فریفت. مسلمانان با اثر پذیری از جریان‌های فکری در حال ترویج، سستی و رخوت را به جای هم‌دلی با امام مجتبی‌علیه‌السلام پذیرفتند. شاید بتوان تحمیل صلح بر امام از سوی یاران را یکی از نمونه‌های این اثرپذیری دانست.

خوارج یکی دیگر از جریان‌های فکری عصر امام در تحولات این دوره سهم بسزایی داشتند. این جریان که خاستگاه اصلی آن مباحث حاکمیتی و سیاسی بود، به تدریج پا در حوزه کلامی و فکری گذاشتند و اعتقاد داشتن به کفر مرتکب گناه کبیره و وجوب خروج علیه امام ستمگر و برخاستن و جنگیدن با پادشاه ستمکار را رواج دادند آنان معتقد بودند که اگر دفع منکر جز با شمشیر ممکن نباشد، قیام با شمشیر واجب است. با این ترکیب فکری، خطمشی سیاسی آنان شکل گرفت و پس از جهت‌گیری‌های مختلفی که در زمان امام علی (ع) انجام دادند و امام را به برپایی جنگ نهروان مجبور کردند، در دوران امام مجتبیٰ (ع) نیز به دلیل دشمنی شدید با خاندان بنی‌امیه، به صف سربازان امام درآمدند. اما پس از چندی در مقابل امام نیز سر به شورش نهادند.

منابع

نهج البلاغه

۱. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، ترجمه محسن مویدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۲. امین، احمد، فجر الاسلام، بیروت: لبنان، ۱۹۶۹.
۳. بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه جواد مشکور، تهران: اشرفی، ۱۳۶۷.
۴. حرانی، ابومحمد، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، نشر آل علی (ع)، قم ۱۳۸۲.
۵. دینوری، احمد بن داوود (۲۸۲م)، الأخبار الطوال، ابوحنیفه، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.
۶. ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الانووط، مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۰ق.
۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دارالأحیا کتب العربیه، ۱۳۸۷ق.
۸. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و نحلل، تصحیح شیخ احمد فهمی، بیروت: دارالسرور، ۱۳۶۷.
۹. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: تحقیق مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۳.
۱۰. شیخ صدوق، محمد بن بابویه قمی، التوحید، ترجمه محمد علی اردکانی، تهران: نشر، علمیه اسلامی.
۱۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری؛ تاریخ الامم و الملوک، تحقیق

- محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارسویدان، بی تا.
١٢. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الامم و الملوك، بیروت: عزالدین، ١٤٠٧ق.
١٣. عجلی، احمدبن عبدالله، تاریخ الثقافات بترتیب نورالدین علی بن ابی بکرالهیثمی و تقی الدین السبکی، تحقیق عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، المدینة المنورة: مکتبه الدار، ١٤٠٥ق.
١٤. گلدزیهر، ایگناس (١٩٢١-١٨٥٠) العقیده و الشریعه فی الاسلام، بیروت: بغداد: منشورات الجمل، ١٣٨٨.
١٥. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت: دارالاندلس، الطبعة الأولى، ١٣٥٨ق.
١٦. مشکور، محمدجواد، موسوعة الفرق الاسلامی، مجمع بحوث اسلامی، بیروت: چاپ اول، ١٤١٥ق.
١٧. مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه علی (ع)، مجموعه آثار، ج ١٦، تهران: صدرا.
١٨. معروف الحسنی، هاشم، دراسات فی الحديث و المحدثین، بیروت: دارالتعارف، ١٣٩٨ق.
١٩. مؤیدی، علی، ترجمه موسوعه کلمات الامام الحسن (ع)، تألیف گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم (ع) قم: نشر معروف، ١٣٨٢.
٢٠. همدانی، قاضی عبدالجبار، فضل الاعتزال و طبقات المعتزله و مبايتهم لسائر المخالفین، تحقیق فواد سید، تونس: الدارالتونسیه، ١٤٠٦ق.

بررسی تطبیقی دوران امامت امام مجتبی و امام حسین علیه السلام

نسرین وهابزاده

چکیده

درباره صلح امام مجتبی علیه السلام، پیوسته در طول تاریخ بحث و سؤال وجود داشته، که چرا ایشان با معاویه صلح کردند و حاضر به بیعت با این عنصر معلوم الحال و فاسق شدند. دیگر این که اگر صلح راه حل مناسبی بود، چرا امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری حاضر به صلح با یزید نشدند. این تحقیق، مقایسه‌ای محدود بین نهضت حسینی و صلح امام مجتبی علیه السلام انجام داده است. واژگان کلیدی: امام مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امامت، بررسی تطبیقی.

مقدمه

در تحلیل هر حادثه تاریخی، پژوهش‌گر باید همه جوانب آن را در نظر بگیرد. بنابراین، اگر بخواهیم واقعه صلح امام حسن علیه السلام را بررسی کنیم، باید خودمان را هر چه می‌توانیم به فضای حاکم بر آن زمان (سال ۴۱ هجری) نزدیک کنیم و با مطالعه متون تاریخی معتبر کهن و گزارش‌هایی که از آن سال‌های پرحادثه وجود دارد، اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و حتی اقتصادی حاکم بر آن زمان را خوب درک کنیم. هم‌چنین در مورد حادثه عظیم قیام حسینی، باید مقتضیات زمانی و اوضاع خاص اجتماعی - سیاسی آن دوره را دقیقاً لحاظ کنیم. پس از بررسی کامل، خواهیم توانست تحلیلی جامع و مطابق با واقع، از این حادثه‌های

تاریخی داشته باشیم. در غیر این صورت، ممکن است در بررسی متون تاریخی به خطا رفته، عوامل انحراف دیگران را نیز فراهم کنیم. با توجه به این نکته، برای درک بهتر علل صلح امام مجتبیٰ (ع) ابتدا اوضاع و مقتضیات زمان حیات آن امام همام را بررسی نموده، سپس آن را با اوضاع زمانی و مکانی دوران امام حسین (ع) مقایسه می‌کنیم. البته در ضمن این مباحث، به علل صلح امام مجتبیٰ (ع) خواهیم پرداخت. گفتنی است تجزیه و تحلیل دقیق این امر، تلاش فراوان و البته نگارش متون گسترده‌تر، از این مقاله را می‌طلبد که از وسع این نوشتار خارج است.

نکته دیگری که در این مقام اهمیت دارد، این است که در بررسی علل صلح، بهترین منبع سخنان و خطبه‌های خود حضرت و پاسخ‌هایی است که ایشان در عصر خود به مخالفان صلح داده‌اند. لذا در کنار هر علتی که ممکن است برای صلح بیاوریم، به کلمات خود حضرت تمسک خواهیم جست.^۱

اوضاع زمانی سال ۴۱ هجری قمری

در مطالعه تاریخ و اوضاع زمانی سال‌های بعد از شهادت امیرمؤمنان (ع) می‌توان دریافت که گرچه عده زیادی از کوفیان و اهل عراق آن زمان، با امام مجتبیٰ (ع)، خلف صالح امام علی (ع) بیعت کردند، وضعیت ویژه‌ای بر کوفه حاکم بود. مردم از یک طرف، از جنگ‌های پی‌درپی (جمل، نهروان و صفین) خسته بودند؛ به طوری که فقط جنگ صفین هجده ماه طول کشید و عده زیادی نیز از دو طرف از بین رفتند. این خود دلیل مهمی بود که اطرافیان امام مجتبیٰ (ع) غالباً تمایل به مصالحه و ترک جهاد داشتند و طالب زندگی بودند.

۱. برای مطالعه زندگی امام حسن (ع) نک: بحار الانوار، ج ۴.

از طرف دیگر در عصر حکومت امام مجتبی (علیه السلام) حتی در مرکز خلافت یعنی کوفه، دسته‌ها و گروه‌های مختلفی فعال بودند که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. گروه امویان که در همه کشور نفوذ داشتند و به ظاهر تحت لوای امام مجتبی (علیه السلام) بودند؛ ولی در درون، اندیشه خود را دنبال می‌کردند.
۲. گروه شکاکان که در حقانیت امام علی (علیه السلام) شک داشتند و او را قاتل عثمان و غیرعادل می‌شناختند.

۳. گروه خوارج که هم با امام مجتبی (علیه السلام) میانه بدی داشتند هم با معاویه.

۴. گروه بی‌اعتناها که نه با امام حسن (علیه السلام) کار داشتند و نه معاویه.

۵. گروه شیعیان که خود آن‌ها نیز از لحاظ شدت و ضعف ایمان متفاوت بودند. بر این‌ها باید جمع دیگری را نیز افزود: عده‌ای سالیان دراز در جبهه بودند.^۱ و اینک احساس عقب‌ماندگی می‌کردند و عده‌ای که در جنگ‌های پیشین عزیزان خود را ازدست‌داده بودند.

۶. گروهی که به روش خلفای پیشین عادت کرده بودند و حکومت امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) نتوانسته بود آنان را تغییر دهد. بنابراین اگر امام مجتبی (علیه السلام) بنای جنگی داشتند، باید در چندین جبهه هم‌زمان می‌جنگیدند، منافقان، شکاکان، خوارج، و حتی شیعیان به‌ظاهر خیرخواه.

برخی از علل شکل‌گیری این گروه‌های متشطط عبارتند از:

اول این‌که برای عده بسیاری از مردم، بی‌خبری از دین و مفاهیم آن مطرح بود. چهره اساسی آن در شام مشهود است؛ به‌طوری‌که نماز جمعه را در روز

۱. رجبعلی زمانی، حقایق پنهان، پژوهشی/از زندگانی سیاسی/امام حسن مجتبی (علیه السلام)، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ص ۳۷۵.

چهارشنبه خواندند و از مردم کسی دم نزد.^۱ عامل دیگر این که بی دینی، بر بسیاری از سران و سردمداران حکومت داشت و وضع زندگی آن ها پریشان و روحیه و دین آن ها قابل خرید بود.

از طرف دیگر استحمار، ریا، گمراه کردن مردم و مسموم کردن ذهن مردم نسبت به امامت برای پراکنده کردن آن ها فراوان بود. عده زیادی از مردم در اثر تبلیغات و شایعه پراکنی ها، دچار تزلزل و حتی عده ای عثمانی مسلک شده بودند. از عوامل دیگر این که بسیاری از کارگزاران امام، منتظر فرصتی مناسب برای نیل به مناسب عالیه بودند و روحیه طمع ورزی داشتند. البته نباید فراموش کرد که در جبهه مخالف امام حسن (ع)، معاویه حيله گر قرار داشت که از هیچ نیرنگی علیه امام دریغ نمی ورزید. با ذکر این مقدمه اکنون به چند علت از علل صلح امام مجتبیٰ (ع) می پردازیم:

۱. وظیفه الهی

وظیفه و تکلیف الهی، مهم ترین و اولین دلیل است؛ یعنی این که امام مجتبیٰ (ع) از ناحیه خدا به صلح و مدارا موظف بودند؛ همان گونه که وظیفه امام حسین (ع) قیام و جهاد بود. این موضوع را پیوسته باید در نظر داشت، که امام معصوم، مصلحت خود را بهتر از هر کس دیگری می داند و برای هدایت امت اسلامی، حتماً بهترین گزینه را انتخاب خواهد کرد. با توجه به سخنان خود امام مجتبیٰ (ع)، این امر بهتر و بیش تر روش می گردد. ابوسعید عقیصاتی می گوید، به امام حسن (ع) عرض کردم: «ای پسر پیامبر، چرا با معاویه صلح کردید در حالی که می دانستید که شما بر حقیقت نه او و معاویه گمراه و سرکشی بیش نیست؟»

۱. علی قائمی، در مکتب کریم / هل بیت / امام حسن مجتبیٰ (ع)، ص ۱۶۴.

امام پاسخ فرمودند: «ای ابوسعید، آیا من بعد از پدرم حجت خدا بر آفریدگان و امام آنها نیستم؟» گفتم: «آری». فرمود: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره من و برادرم فرمود: «حسن و حسین امام هستند چه نشسته و چه ایستاده؟» گفتم: «آری». فرمود: «پس من امام هستم، اگر ایستاده باشم و امام هستم اگر بنشینم. ای ابوسعید، دلیل قیام من با معاویه همان دلیل صلح پیامبر (صلی الله علیه و آله) با قبیله ضمره و بنی اشجع و صلح با اهل مکه به هنگام بازگشت از حدیبیه است. درحالی که آنان منکر تنزیل بودند و معاویه و اصحاب او منکر تأویل هستند... آیا نمی بینی وقتی حضرت خضر آن کشتی را سوراخ کرد و آن پسر را کشت و دیوار را تعمیر کرد، حضرت موسی (علیه السلام) به دلیل پوشیدگی حکمت آنها، به آن حضرت خشمگین شد. ولی وقتی حضرت خضر او را آگاه کرد، رضایت داد. من نیز چنانم؛ شما بر من خشم گرفتید؛ زیرا هم آگاه نیستید و هم راز آن را نمی دانید».^۱

ایشان در این حدیث شریف، گرچه می توانستند به دلایل و معاذیر مختلفی تمسک جویند، به نکته مهمی تأکید می کنند و آن تذکر به مقام امام و امامت و جایگاه آن در اسلام است. سپس علت صلح با معاویه را همان علت صلح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با کفار مکه در صلح حدیبیه می دانند که آثار مبارک آن سال های بعد مشخص شد. بالاترین نکته ای که در حدیث شریف است، تشبیه صلح خود به عمل خضر نبی (علیه السلام) است. همان گونه که در ابتدا حضرت موسی (علیه السلام) از حکمت کارهای حضرت خضر سر در نیامورد، مردم نیز ممکن است به ظاهر از حکمت صلح ایشان سر در نیاورند و علل و آثار آن بعدها نمایان گردد.

۱. محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام مجتبی (علیه السلام)، ص ۹۵.

۲. تفاوت‌های معاویه با یزید

معاویه شخصی مجرب و دارای ریشه بیست ساله بود که از زمان عمر، زمام امور شام را در دست گرفته بود و شخصی حیل‌گر و به‌ظاهر مقدس که هنوز چهره ریا و تزویر او مشخص نشده بود، به‌طوری‌که مردم شام و حتی کوفیان، او را کاتب وحی، «خال المؤمنین» و شخصی نابغه می‌شناختند. لذا قیام در مقابل چنین فردی به‌ظاهر صالح و صحابی پیامبر (ص) نمی‌توانست دست‌ودل‌یاران را برای درگیری با او به کار اندازد. حتی همین مسأله، یکی از عللی بود که اصحاب و نزدیکان امام حسن (ع) به معاویه گرویدند و با امام پیمان گسستند. به عبارت دیگر، در طول حکومت بیست ساله معاویه، هیچ‌کس ندید که معاویه آشکارا شراب‌خوری کند یا دست به عمل خلاف شرع بزند. ظاهری بسیار موجه و موثر داشت که کوچک‌ترین خطایی هم از او درملاءعام سر نمی‌زد. اگرچه در پشت پرده، از هیچ خلافتی ابایی نداشت.^۱

یزید بر خلاف معاویه، مستی را علنی کرد. او که به گفته شهید مطهری، مست قدرت و غرور جوانی بود؛ در ملاءعام شراب می‌نوشید و سگ‌بازی و میمون‌بازی می‌کرد.^۲ بعد از واقعه عاشورا، مردم مدینه هیأتی را برای تحقیق به شام فرستادند که چرا امام حسین (ع) کشته شد. هیأت پس از بازگشت چنین گزارش دادند:

همین قدر به شما بگوییم در آن‌جا که بودیم دائم می‌گفتیم خدا نکند از آسمان سنگ بیارد و هلاک شویم. از نزد کسی می‌آییم که کارش شراب‌خواری و سگ‌بازی، یوزبازی و میمون‌بازی، نواختن تار و لاهو و لعب، زنا بود حتی با محارم. حال تکلیف خود را بدانید!

۱. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۲۶.

۲. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲ ص ۸۶.

بر این اساس، مدینه قیامی خونین کردند با اندک تأملی در زمان این دو خلیفه، می‌توان به‌درستی، به انتخاب دو روش متفاوت در برخورد با این دو نفر پی برد.^۱

۳. سستی یاران امام مجتبی (علیه السلام) و استواری و سلحشوری یاران امام حسین (علیه السلام)

تبلیغات پرفریب حکومت شام، تطمیع و تهدید فرماندهان ضعیف، و سستی و ازهم‌گسیختگی نظام و جنبش نیروهای مسلح و شایعات بی‌اساس میان سربازان، موجب ناامیدی امام مجتبی (علیه السلام) گردید و ایشان پی بردند که با وضعیت موجود، نمی‌توان به اهداف نظامی دست یافت. ابن‌اثیر می‌گوید:

فرزند رسول خدا (ص) در برابر نیروهای خود ایستاده، فرمود: «بدانید معاویه ما را به امری فراخوانده که در آن نه عزت است و نه انصاف. حال اگر شما برای کشته شدن و مرگ شرافت‌مندانه آماده‌اید، دعوتش را رد می‌کنم و اگر دنیای خویش را دوست دارید و زندگی با ذلت را ترجیح می‌دهید، دعوت او را می‌پذیرم و خشنودی شما را به دست می‌آورم.» در آن هنگام همگی فریاد برآوردند: «زندگی، زندگی» (باقی ماندن در دنیا)^۲

یا این‌که به گفته شیخ طبرسی (ره) در احتجاج امام حسن (علیه السلام) فرمودند:

سوگند به خدا! من حکومت و خلافت را تسلیم معاویه ننمودم جز این‌که یارانی برای نبرد با او پیدا نکردم. چنان‌چه همراهانی می‌داشتم، شب و روزم را به جنگ با او می‌پرداختم و نبرد علیه او را ادامه می‌دادم تا خداوند بین من و او حکم کند! اما مردم کوفه را شناختم و آنان را امتحان کردم. افراد فاسد آن‌ها اصلاح نمی‌شوند؛ آنان را هیچ‌گونه وفایی نیست؛ به گفتار و کردار و تعهدات آن‌ها اعتمادی نخواهد بود. آنان در میان خود چندگانگی دارند؛

۱. همان.

۲. «الا ان معاویه دعانا لامر ليس فيه عز ولا نصفه، فإن اردتم الموت ردناه عليه و حاكمناه على الله عزوجل بظبي السيف و ان اردتم الحياه قبلناه و اخذنا لكم الرضى. فناداه الناس من كل جانب البقيه البقيه» همان.

می‌گویند: دل‌های ما با شماست، درحالی‌که شمشیرهایشان را بر روی ما کشیده‌اند و برای کشتن ما آمادگی دارند.^۱

با توجه به این دو فرمایش تاریخی امام حسن (ع) و چگونگی برخورد اصحاب با امام، می‌توان به عمق مظلومیت و غربت امام پی برد که چگونه مجبور به صلح شدند.

این گوشه‌ای از مصائب و مشکلاتی بود که امام حسن (ع) در مسیر زندگی غمبار خویش با آن‌ها روبه‌رو بودند؛ در حالی‌که امام حسین (ع) یارانی شجاع و از جان گذشته داشتند. امام حسین (ع) در طول مسیر مکه تا کربلا بارها خطاب به اصحابشان این‌چنین می‌فرمودند: «که این کاروان، کاروان مرگ و شهادت است! هر کس خواست می‌تواند از ما جدا شود.» و حتی در بدو حرکت خود از مکه، خطبه بسیار غریبی خواندند و ضمن خطبه چنین فرمودند: «مرگ برای انسان زینت است ... هرکس آماده است خون خود را در راه ما بدهد، آماده باشد!»؛ یعنی امام حسین (ع) از بدو حرکت از مکه، می‌دانستند به حکومت کوفه نائل نمی‌شوند.^۲ و بالاخره به دست کوفیان پیمان‌شکن به شهادت می‌رسند.

اوج ابراز وفاداری خاندان و یاران باوفای ایشان را در شب عاشورا می‌بینیم که عرض ارادت و فداکاری خود را به سرور خود اعلام کردند.

حضرت در شب عاشورا، خطبه مفصلی برای اصحاب خواندند و در ضمن آن فرمودند: اما بعد، من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی‌دانم و اهل‌بیتی نیکوتر از اهل‌بیت خود نمی‌شناسم. خداوند شما را جزای خیر دهد. اکنون

۱. «والله ما سلمت الامر اليه الا اني لم اجد انصاراً ولو وجدت انصاراً لقاتلته ليلي ونهاري حتى يحكم الله بيني وبينه و لكنني عرفت اهل الكوفة و بلوتهم و لا يصلح لي منهم من كان فاسده انهم لا وفاء لهم ولا ذمة في قول ولا فعل انهم مختلفون و يقولون لنا: إن قلوبهم معنا وإن سيوفهم لمشهور علينا». (حقایق پنهان پژوهشی / زندگانی سیاسی / امام حسن مجتبیٰ (ع)، ص ۱۹۷).

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶.

آگاه باشید! من بیعت خود را از شما برداشتم و شما را به اختیار خود گذاشتم تا هر جانب که خواهید، کوچ کنید. اکنون پرده شب شما را فرو گرفته. شب را مطیبه راهوار خود قرار دهید و هر سو که خواهید بروید؛ چه این جماعت مرا می‌جویند چون به من دست یابند، به غیر من نپردازند.^۱

تا سخن به این جا رسید، برادران، فرزندان، برادرزادگان و اصحاب لب به سخن گشودند. اولین آن‌ها آقا ابوالفضل العباس بود.^۲ در ادامه اصحاب باوفای حضرت سخنانی را در عرض ارادت و وفاداری به حضرت بیان کردند که به‌طور اختصار چند نمونه را عرض می‌کنیم:

مسلم بن عوسجه گفت: «آیا دست از تو برداریم و نزد خداوند در ادای حق تو بهانه ما چه باشد. به خدا سوگند این نیزه را در سینه آن‌ها فرومی‌برم و با این شمشیر تا دسته آن در دست من است، بر آن‌ها بتازم... والله اگر من بدانم که کشته می‌شوم و جسد مرا می‌سوزانند و باز زنده می‌شوم و باز مرا بکوبند و هفتاد بار این کار را بکنند باز از تو جدا نمی‌شوم تا در نزد تو مرگ را دریابم.»^۳

زهیر بن قین نیز گفت: «سوگند به خدا! دوست دارم که کشته شوم آن‌گاه زنده گردم تا هزار دفعه مرا بکشند و زنده کنند و در ازای آن خداوند تو را و جوانان اهل بیت تو را مقتول و مظلوم نگذارد.»^۴

چنان‌که می‌بینیم، اصحاب امام حسین (علیه السلام) به هیچ وجه قابل مقایسه با یاران امام

۱. شیخ عباس قمی، نفس‌المهموم، ص ۱۹۵.

۲. عبدالرزاق، الموسوی المرقم، مقتل الحسین (علیه السلام).

۳. «نحن نخلیک هكذا و ننصرف عنک و قد احاط بک هذا العدو، لا والله لا یرانی الله ابدًا و أنا افعل ذلک حتی اکسر فی صدورهم رمحی واضربهم بسیفی ... و لم أفارقک او أموات دونک». (سید بن طاووس، لهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۹۶).

۴. «والله لو ددت انی قتلت ثم نُشرت ثم قُلت حتی اقتل هكذا الف مره و ان الله عزوجل ادفع بذلک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتک». (علی واعظ تبریزی خیابانی، وقایع الایام در احوال محرم/الحرام، ص ۲۸۳).

مجتبیٰ (ع) و نیز به هیچ وجه حاضر به پیمان شکنی و ترک حضرت نبودند. این نیز دلیل قطعی است بر عدم قیام امام مجتبیٰ (ع) و قیام امام حسین (ع).

۴. جلوگیری از انقراض شیعه و قتل عام شیعیان خالص و نابودی اسلام

صلح امام حسن (ع) به گونه ای بود که در آن روزگار یک ضرورت اجتناب ناپذیر و حتی یک واجب به حساب می آمد و عقلاً و شرعاً راهی بهتر از آن متصور نبود. در صورت قیام، یکی از دو صورت زیر پدید می آمد: پیروزی یا شکست. اگر پیروزی به دست می آمد (که با وضع آن روز اصحاب خیلی بعید بود)، پیروزی گوارایی نبود و در آن صورت باز پیراهن های عثمان دیگری بر سر نی برافراشته می شد و نواهایی بر می خاست که در سایه آن بنی امیه قداستی می یافتند. اما در فرض شکست، عواقب بسیار شومی مؤمنان و شیعیان خالص و نیز اسلام را تهدید می کرد. معاویه در موضع قدرت استقرار می یافت و با مردم از موضع قدرت برخورد می کرد. امام مجتبیٰ (ع) را دستگیر می نمود و پس از اهانت ها و اسارت و تحقیر، ایشان را به قتل می رساند؛ به طوری که بعدها بنی امیه با امام حسین (ع) چنین کارهایی کردند.

در مرحله بعدی، پس از پیروزی، برای یک دست کردن لشکریانش، شیعیان را از صحنه روزگار محو می کرد و کسی از آن ها را زنده نمی گذاشت. او حتی پس از صلح، با همه تعهد ها و سوگندهای شدید و با همه عرض اخلاص های خود، چه رفتارهای ناشایستی با یاران مخلص امام علی (ع) کرد و حتی به سالخوردگان آن ها هم رحم نکرد و عده زیادی از آن ها را به جرم شیعه بودن به دار آویخت.^۱ خلاصه، حفظ مکتب تشیع این که یکی از اهداف مهم صلح بود؛ زیرا معاویه با امام علی (ع) و شیعیانش، دشمنی دیرینه ای داشت. اگر او در جنگ غلبه

۱. آل یاسین راضی، صلح الحسن (ع)، ص ۲۳۳.

می یافت، بی شک این مکتب معارض را ریشه کن می کرد و در نتیجه اسلام را از میان برده، حکومتی سلطنتی را پایه می نهاد همانند آنچه در دیگر نقاط جهان بود. امام مجتبی (علیه السلام) در جواب حجر بن عدی علت صلح را بیان می فرماید: هم چنین بُشر که در مدینه با امام حسن (علیه السلام) ملاقات می کند، رودرروی امام می ایستد و می گوید: «السلام علیک یا مذل المؤمنین!» حضرت در جواب او می فرماید: لست مذل المؤمنین ولکنی معزهم ما اردت بمصالحتی معاویه الا أن أدفع عنکم القتل عندما رأیت تباطؤ اصحابی عن الحرب ونکولهم عن القتال؛^۱ من ذلیل کننده مؤمنان نیستم! بلکه عزیز کننده آنانم. من با صلح با معاویه، جز دفع مرگ از شما چیزی نخواستم، زمانی که سستی و سنگینی اصحابم را در مورد جنگ مشاهده کردم.^۲ درباره صلح امام حسن (علیه السلام) وجوه دیگری را نیز می توان ذکر کرد که برای رعایت اختصار خلاصه وار به آن ها اشاره می گردد:

۵. کشف چهره واقعی معاویه

بنی امیه افراد لجباز، پلید و منافقی به شمار می آمدند که به تعبیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان «شجره ملعونه» بودند. بیش از بیست سال از نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گذشت ولی هنوز آن ها اسلام را نپذیرفته و با آن حضرت در جنگ بودند. آنان در سال فتح مکه، چاره ای جز قبول اسلام نداشتند و پس از آن نیز در تمام مدت، در کفر و نفاق و خراب کاری باقی ماندند و جرأت نشان دادن ماهیت خود را نداشتند؛ چنان که پنجاه سال بعد، یزید در ترانه پیروزی چنین سرود:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل

بیست سال قبل نیز معاویه بعد از پیروزی در صلح چنین گفته بود:

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۵۷.

۲. حیاة الامام حسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۸.

برای آن صلح نکردم که شما نماز بخوانید یا روزه بگیرید.
این‌ها ثمره صلح امام حسن (ع) بود که پرده از نفاق آن‌ها برداشت.

۶. تحقق قیام حسینی

از مهم‌ترین آثار صلح امام حسن (ع) زمینه‌سازی برای قیام حسینی بود. صلح امام حسن (ع) و قیام امام حسین (ع) و شهادت ایشان، در واقع در یک جهت هستند و یک حقیقت را اعلام می‌دارند. این دو مکمل یک‌دیگرند و به گفته تاریخ‌نگار مبرز، جعفر مرتضی عاملی، ما نمی‌توانیم بدون مطالعه وضع یکی، دیگری را مطالعه و بررسی کنیم.^۱

نتیجه

با توجه به مطالب این نوشتار، اولاً نهایت مظلومیت امام حسن (ع) را می‌توان تصور کرد. در مرحله بعد شاهد ایثارگری یاران باوفای امام حسین (ع) هستیم که چگونه مرگ خونین را در راه رسیدن به هدف الهی بر زندگی توأم با خواری ترجیح دادند. با مقایسه و تطبیق این دو رویداد مهم تاریخی که می‌توان پی برد که هم کار امام حسن (ع) و هم کار امام حسین (ع) برای احیای مکتب و محکومیت دشمن بود. این دو کار، راه‌حلی منطقی برای حل مشکلات اسلام به شمار می‌رفت؛ ولی صلح امام حسن (ع) عاملی بود که اثر مهمش در روز عاشورا آشکار شد و چشم‌اندازی نو در زندگی و حرکت اسلامی ایجاد کرد و عظمت و شکوهی برای اسلام پدید آورد. اگر آن صلح نبود، این وضعیت ایجاد نمی‌شد و اصلاً نهضت حسینی شکل نمی‌گرفت.

۱. رجبعلی زمانی، حقایق پنهان پژوهشی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبیٰ (ع)، ص ۱۹۵.

منابع

۱. ابن‌الثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ق.
۲. ارفع، کاظم، امام حسن مجتبی (علیه السلام)، تهران: انتشارات فیضی، ۱۳۷۰.
۳. الامینی النجفی، عبدالحسین احمد، الغدير فی الكتاب و السن هو الادب، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۴. برقعی قمی، علی اکبر، بامداد روشن در اسرار واگذاری خلافت امام حسن (علیه السلام) به معاویه، قم: مؤسسه مطبوعاتی نوین، بی تا.
۵. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام مجتبی (علیه السلام)، چاپ اول، قم: انتشارات محدث، ۱۳۸۲.
۶. راضی، آل یاسین، صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، بی جا، نشر آسیا، ۱۳۶۹.
۷. زمانی، رجبعلی، حقایق پنهان پژوهشی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام)، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵.
۸. سعیدی، عباس، ثوره الشيعة عصر امام حسن (علیه السلام)، تهران: انتشارات بعثت، ۱۳۵۸.
۹. سیدبن طاووس، لهوف فی قتلى الطفوف، نجف: مکتبه و الطبعه حیدریه، ۱۳۶۹ق.
۱۰. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه الالبیت لاحیاء تراث، قم: ۱۴۱۳ق.
۱۱. طبرسی، ابی منصور، احمدبن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، نجف: منشورات دارالنعمان، ۱۳۸۶ ق.
۱۲. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

۱۳. العاملی، امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، ترجمه اداره کل مراکز و روابط فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: ۱۳۶۹
۱۴. عمارزاده اصفهانی، عمادالدین حسین، زندگانی امام حسن مجتبیٰ (ع)، چاپ اول، قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۱.
۱۵. قائمی، علی، در مکتب کریم اهل بیت امام حسن مجتبیٰ (ع)، چاپ اول، تهران: انتشارات امیری، ۱۳۷۴.
۱۶. قرشی، باقر شریف، زندگانی حسن بن علی (ع)، ترجمه فخرالدین حجازی، تهران: انتشارات بعثت، بی تا.
۱۷. قرشی، علی اکبر، خاندان وحی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
۱۸. موسوی آل اعتماد، مصطفی، الروائع المختاره، سخنان امام حسن مجتبیٰ ع، خطبه ها، نامه ها، کلمات قصار، مترجم محمدحسین اعتماد، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۹. نظری منفرد، علی، قصه صلح خونین، تاریخ زندگی سیاسی اجتماعی امام حسن مجتبیٰ (ع)، قم: انتشارات سرور، ۱۳۸۲.
۲۰. هادی منش، ابوالفضل، آفتاب حسن: رویکردی تحلیلی به زندگی امام حسن مجتبیٰ (ع)، قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۲.
۲۱. واعظ تبریزی خیابانی، علی، وقایع الایام در احوال محرم الحرام، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۰.

نقش بنی امیه در انحراف امت اسلامی

محمد اسماعیل زاده

چکیده

بی تردید، جامعه نبوی شاهد تغییر و تحولاتی بوده اما سمت و سوی این تغییرات، باعث حساسیت اندیشه‌وران و صاحب نظران شده است. بر اساس شواهد تاریخی، این دگرگونی، پس از رحلت پیامبر ﷺ، سیری نزولی داشته است. جامعه‌ای که با عنایت خداوند و همت محمدی و غیرت علوی و همراهی مهاجران و انصار، بر پایه ارزش‌های معنوی شکل گرفت، چندی پس از رحلت جان‌گذار بنیان‌گذارش، راه سقوط درپیش گرفت؛ به‌طوری‌که ارزش‌های عصر جاهلیت جانشین ارزش‌های ناب محمدی گردید. پس از رحلت پیامبر شاهد جریان خلافت، در پی این بود تا فرهنگ ناب اسلامی را که در فرهنگ غدیر تجلی داشت، به قهقرا ببرد و فرهنگ جاهلیت منسوخ را در قالبی نو جانشین آن سازد. از این رو، صلح امام حسن علیه السلام سبب تداوم و استمرار فرهنگ امامت و ولایت در جامعه گردید. امام مجتبی علیه السلام تجسم عالی فضایل انسانی بودند. ایشان مقتدای پاکان و صالحان به شمار می‌رفتند و واجد هر نوع خصال و فضایل والای اسلامی بودند. عده‌ای کوتاه‌بین، مغرض و یا جاهل، به سیره سیاسی ایشان خرده می‌گیرند که چرا مانند امام حسین علیه السلام قیام نکردند و با معاویه از در سازش وارد گردیدند. این مقاله در صدد است تا با نگاهی نو به این موضوع، به بررسی ابعاد و دستاوردهای این صلح با شکوه تاریخی از منظر نقش آن در تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت پردازد.

واژگان کلیدی: امام مجتبی علیه السلام، فرهنگ امامت و ولایت، فرهنگ جاهلیت، صلح.

مقدمه

دعوت همه پیامبران به توحید و نفی هرگونه شرک بوده است. در واقع توحید، سنگ زیرین بنای عظیم ادیان آسمانی محسوب می‌شود. بر این اساس، بیش‌تر تلاش پیامبران برای مبارزه با مشرکان بود و در این زمینه، بسیار رنجیدند. لذا آن‌ها تا آخرین توان و نفس با مشرکان، نبرد کردند؛ زیرا هدف اصلی‌شان تشکیل جامعه‌ای بر اساس توحید ناب بود و شرک همواره سد راه آنان به شمار می‌آمد. شرک شاخه‌های گوناگونی دارد؛ هم‌چنان‌که توحید نیز دارای مراتب مختلف است. اساساً پیامبران، وظیفه داشتند که مسأله توحید را در همه ابعاد، برای مردم شرح دهند. و در ضمن آن، شاخه‌های شرک را نیز بیان نمایند و از مردم بخواهند که در جاده مستقیم توحید راستین گام بردارند. مردم در زمان دعوت پیامبران بیش‌تر در تاریکی شرک در عبادت به سر می‌بردند؛ زیرا به جای پرستش خداوند یکتا، انواع بت‌ها را می‌پرستیدند. ازاین‌رو، بیش‌تر مبارزات پیامبران با این نوع شرک بود.

رحلت پیامبر اکرم (ص)، آغاز تحولی ژرف در جامعه اسلامی به شمار می‌رود. تحولی که در اندک زمانی، تا آن‌جا پیش رفت که برخی از نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت به شیوه‌ای اسفناک قربانی شدند.

به‌راستی چرا جامعه‌ای که اساس و حیثیت و هویت خویش را از اسلام یافته بود، بر چنین واقعه هولناکی لب فروبستند و شریک جرمی بزرگ در تاریخ بشریت شدند؟ با تحلیلی دقیق و عمیق از واقعیات آن روز، می‌توان پاسخ این پرسش را یافت. دنیازدگی و روی آوردن به زندگی بی‌دغدغه همراه با آسایش، به همراه اعمال تعبیه‌های نادرست از دین و سنت، و ایجاد فضای مسموم تبلیغاتی و در پی آن فشار سیاسی به یاوران حق، از علل اصلی آن بود تا جایی‌که حتی

دشمنان، حرکت اصلاحی و تاریخی امام حسن (علیه السلام) را نیز بد نمایش می‌دهند. غاصبان و خیانت‌پیشگان حاکم، با استفاده از ناآگاهی سیاسی - اجتماعی مسلمانان، واقعیت مسلم را تفسیر به رأی می‌کنند.

بی‌شک جوامع در طول تاریخ و طی زندگی اجتماعی خود، همواره شاهد دگرگونی در درون و برون خود بوده‌اند. جهت و سمت‌وسوی غایی این تحولات بسیار مهم است. اگر سیر صعودی داشته و در جهت تکامل بشر صورت گرفته باشد نه تنها نکوهیده نیست، بلکه پسندیده و مورد استقبال کمال‌جویان قرار خواهد گرفت. فرهنگ هر جامعه، هسته اصلی آن را تشکیل می‌دهد و آن‌قدر از این حیث اعتبار و ارزش دارد که به تعبیر جامعه‌شناسان، فرهنگ به مثابه هواست که هیچ جامعه‌ای بدون آن شکل نخواهد گرفت. لذا نقطه آغازین دگرگونی در هر جامعه‌ای را باید در تغییر در فرهنگ آن جست‌وجو کرد. پس اگر گروهی بخواهند جامعه‌ای را به دلخواه خود تغییر دهند، نقطه شروع تغییرات را در فرهنگ و به خصوص ارزش‌ها و اندیشه‌های آن جامعه قرار می‌دهند.

در نگاهی کلی، می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از اعتقادات، آداب و رسوم، اندیشه‌ها و ارزش‌ها به حساب آورد که افراد به عنوان اعضای گروه یا جامعه، آن‌ها را کسب کرده و یا پدید آورده‌اند.^۱ بر این اساس، تغییر در ارزش‌ها و اندیشه‌ها، تغییر در سایر بخش‌های فرهنگ را در پی خواهد داشت؛ زیرا سایر عناصر فرهنگ تحت تأثیر مستقیم اندیشه‌ها و ارزش‌ها هستند. بدین سبب، نقطه آغازین تغییر در جامعه را دگرگونی در ارزش‌های آن می‌دانند. لذا قدرت‌مداران نیز برای در دست گرفتن سرنوشت جامعه، ابتدا به سراغ ارزش‌های آن رفته و سعی در سوق دادن آن‌ها به سوی اهداف خود داشته‌اند

۱. تامپسون، /ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ص ۱۵۲.

حال که دانستیم فرهنگ، نقطه آغاز تغییر در هر جامعه است و ریشه تغییرات فرهنگی، دگرگونی ارزش‌هاست، این سؤال به ذهن می‌آید که مهم‌ترین عوامل تغییرات فرهنگی چیست؟

اگرچه برای این سؤال می‌توان جواب‌های مختلف و گاه متضادی داد، کارگزاران و متولیان امور در تغییرات اجتماعی و فرهنگی، نقشی برجسته دارند؛ زیرا کنش‌ها و تصمیمات آن سرنوشت جوامع را مشخص می‌سازد.^۱ لذا نقش دولت در این میان، از سایر عوامل تأثیرگذار در تغییرات اجتماعی برجسته‌تر است؛ زیرا خط‌مشی‌ها و اهداف کلی دولت‌ها، می‌توانند باعث ایجاد تغییرات وسیعی در سطح جامعه در زمینه‌های متفاوتی نظیر هنجارها، ارزش‌ها، گرایش‌ها و باورها گردند.^۲

واقعه عاشورا در تاریخ اسلام از وقایع بی‌نظیر و بس اسفناک است که هر انسان منصفی که حتی آشنایی اندک با اسلام و تاریخ آن داشته باشد، به آن به دیده شگفتی و عبرت می‌نگرد و این پرسش برایش پیش می‌آید که چگونه در جامعه اسلامی، در اندک زمانی پس از رحلت بنیان‌گذار آن، برخی از نزدیک‌ترین افراد به آن خاندان را به بدترین شیوه قربانی کردند و به تعبیر ابن طقطقی «به علت ناگواری و هولناکی آن، دوست ندارم سخن را در پیرامونش طولانی کنم؛ زیرا در اسلام، کاری زشت‌تر از آن به وقوع نپیوسته است. گرچه کشته شدن امیرالمؤمنین مصیبت بسیار بزرگی به شمار می‌آید، لیکن سرگذشت حسین (ع) چندان کشتار فجیع و مثله و اسارت در برداشت که از شنیدن آن پوست بدن انسان به لرزه می‌افتد. لذا از پرداختن به سخن درباره این سرگذشت،

۱. گی‌روشه، *تغییرات اجتماعی*، ص ۱۴۵.

۲. دفلور ملوین و دیگران، *مبانی جامعه‌شناسی*، ص ۲۴۳.

به شهرتش اکتفا می‌کنم؛ زیرا که مشهورترین مصیبت است. خداوند هر کسی را که در آن دست داشته و بدان فرمان داده و به چیزی از آن خشنود بوده است، لعنت کند و هیچ‌گونه کار خیر و توبه‌ای را از او نپذیرد و او را از جمله (الاکسرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا)^۱ قرار دهد.^۲ این پرسش اساسی، از دیرباز مطرح بوده و هر چند گذر زمان، اندکی از ابهام آن را برطرف ساخته، هم‌چنان پاسخی درخور به آن ضروری می‌نماید. همان طوری که اشاره کردیم، تغییرات در زمینه فرهنگ و ارزش‌ها، می‌تواند سبب تحولات بنیادین گردد ولی به راستی چه تحولی در جامعه اسلامی روی داد که آمادگی پذیرش چنین فاجعه‌ای را یافته بود؟ مردم آن زمان که هنوز خاطره گذشته در اذهانشان بود و پیامبر ﷺ را دیده بودند، چگونه در مقابل آنچه پیش روی بود دست بر دست نهادند و شریک جرمی بزرگ در تاریخ بشریت شدند؟ چرا علیه آنان که چنین ظلمی عظیم به پا داشتند به اعتراض برخاستند؟ چه دگرگونی‌هایی در دنیای آن زمان پیش آمد که خلیفه مسلمین! برای تحکیم موقعیت خویش، دست به کشتار خاندانی زد که در تفکر دینی مردم می‌باید جایگاه والایی داشته باشند؟ چرا آن‌هایی که شنیده بودند که پیامبر ﷺ حسین ﷺ را سرور جوانان اهل بهشت معرفی فرموده؛^۳ صلح امام حسن ﷺ و قتل امام حسین ﷺ و یارانش را دیدند و شنیدند اما لب فرو بستند؟ در این زمینه، آنچه بایسته پژوهش است، بررسی سازوکارهای این تغییر از بعد از رحلت نبی مکرم اسلام است تا معلوم شود که چگونه و چه عواملی در این تغییرات نقش اساسی داشته‌اند. به نظر عامل اصلی در وقوع این واقعه جان‌گداز، روند

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. ابن طقطقی، لفخری فی الاداب السلطانیة و الدول الاسلامیه، ص ۱۵۵.

۳. طبرانی، المعجم الکبیر حقه و خرج احادیثه حمداً، ج ۳، ص ۳۸.

تدریجی جایگزینی فرهنگ جاهلیت به جای فرهنگ غدیر (امامت و ولایت) و تهی کردن جامعه از این فرهنگ ناب بود. در این نوشتار برآنیم که تحولات پیش آمده در جامعه اسلامی را که زمینه ساز صلح امام حسن (ع) شد، به صورت اجمال بیان داریم و نشان دهیم که جامعه بعد از پیامبر (ص) چه ویژگی‌هایی داشت و سیر صعودی فرهنگ جاهلیت و محو فرهنگ ناب اسلام چگونه بود.

امام مجتبی (ع) در تاریخ تشیع و بلکه جهان اسلام، ارزش و اعتبار خاصی دارند سیوطی درباره ایشان می‌نویسد:

كَانَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَهُ مَنَاقِبُ كَثِيرَةٌ، سَيِّدًا حَلِيمًا، ذَا سَكِينَةٍ وَوَقَارٍ وَحِشْمَةٍ، جَوَادًا، مَمْدُوحًا؛^۱

حسن [بن علی] دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی فراوان بود. او [شخصیتی] بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخاوتمند، و ستوده بود. بخاری از علمای مشهور و صاحب مکتب اهل سنت، از ابی بکر نقل می‌کند که گفت:

رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى الْمُنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مَعَهُ وَهُوَ يُقْبَلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ مَرَّةً وَيَقُولُ: إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ؛^۲

پیامبر اکرم (ص) را دیدم که بر فراز منبر بودند و حسن بن علی هم با ایشان بود. آن حضرت گاهی به مردم رو می‌کرد و گاهی به حسن و می‌فرمود: «این فرزند من [سید] و آقا است.»

و می‌فرمود:

مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛^۳

۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۹.

۲. بخاری، الجامع الصحيح، ج ۳، ص ۳۱.

۳. مجلسی، بحار الانوار لدرر الاخبار الائمه الاطهار، ج ۴۳، ص ۲۶۴.

هر که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر که با آن دو دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.

نکته بسیار مهمی که درباره این امام همام معروف است، این که چرا امام با این همه فضایل و کرامات، با شخصیت پلیدی چون معاویه صلح کردند؟ چرا مانند برادر بزرگوارشان در مقابل ستم نایستادند؟ آیا صلح ایشان خدای ناکرده از روی ترس بوده است؟

در پاسخ باید گفت: بی تردید امام مجتبی علیه السلام از پیکار و بذل جان خویش در راه خدا دریغ نمی‌ورزیدند. ایشان کانون شجاعت و ستم‌ستیزی بودند. بعضی می‌پندارند که شجاعت امام حسن علیه السلام کم‌تر از ائمه دیگر بوده است. برای این که نادرستی این پندار روشن شود، به نمونه‌هایی از شهامت آن حضرت اشاره می‌شود:

به نقل برخی از تاریخ‌نگاران مانند ابن‌اثیر، ابن‌خلدون، سیدهاشم معروف-الحسنی و باقر شریف قرشی، امام حسن علیه السلام به همراه برادرش امام حسین علیه السلام در فتح شمال آفریقا با ده هزار رزمنده شرکت کردند.^۱ هم‌چنین به نقل از طبری و ابن‌اثیر، آن دو بزرگوار، در فتح طبرستان در سال سی هجری در کنار دیگر رزمندگان اسلام حضور داشتند.^۲ امام مجتبی علیه السلام در جنگ جمل، در رکاب امام علی علیه السلام در خط مقدم جبهه می‌جنگیدند و از یاران دلاور آن حضرت سبقت می‌گرفتند و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کردند.^۳ آن حضرت در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیرمؤمنان علیه السلام برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشتند و با سخنان پرشور و مهیج خویش، کوفیان

۱. هاشم معروف الحسنی، سیره‌الائمه/الائمه العشر، ج ۲، ص ۱۶.

۲. همان.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۴، ص ۲۱.

را به جهاد در رکاب امام علی (ع) و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت می نمودند.^۱ آمادگی ایشان برای جانبازی در راه حق، به قدری بود که امیرمؤمنان، در جنگ صفین، از یاران خود خواستند تا حسین (ع) را از پشتازی در جنگ با دشمن بازدارند، تا نسل پیامبر (ص) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود.^۲ این موارد نشان می دهد که علت صلح امام با معاویه این بود که آن حضرت با این کار، تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت را تضمین نمودند او از حق خود گذشتند تا مبدا در آن دوره حساس، گزندگی به اسلام و جامعه مسلمانان وارد شود. امام با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی و برای جلوگیری از چنددستگی و حفظ ارکان نظام اسلامی، خود را کنار کشیدند و صلح کردند. از این رو، صلحان حضرت، از هر ستیزی دستاورد بیش تری به همراه داشت.

مفهوم شناسی جاهلیت

جاهلیت از ریشه «ج ه ل» و جهل در یک تعبیر عام مقابل علم است. جاهلیت برهه محدودی از زمان در خلال مکان نیست، بلکه زمان شمول و مکان شمول است. در واقع حالت و کیفیت خاصی است که در هر زمان و مکان می تواند پدید آید. در یک حالت کلی، می توان گفت که جاهلیت مفهوم است نه زمان. اتصاف یک عصر به جاهلیت، به معنای غالب بودن جهل در آن عصر است، به طوری که گروهی از تاریخ نگاران بر همین باور، جهل رایج در این دوران را در مقابل علم و آگاهی می دانند و به ویژه بر تعداد با سوادهای مکه و مدینه، تأکید می ورزند. و تعداد آنان را در مکه مقارن ظهور اسلام، هفده نفر و در مدینه مقارن

۱. نصرین مزاحم، واقع صفین، ص ۱۱۳.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵.

هجرت پیامبر ﷺ یازده نفر ذکر کرده‌اند.^۱ بلاشر در این زمینه معتقد است که در اسلام، به تمام خصوصیات نفسانی عرب مانند مزاج جنگی، حساسیت و شرافت نسبت به عربیت، قساوت در مورد انتقام، شرب خمر، قماربازی و مانند آن صفت جاهلی اطلاق می‌شود.^۲ بسیاری از پژوهش‌گران اسلامی، بر اساس مفاهیم قرآنی، جاهلیت را دوره جهل به خدای راستین و دین حق دانسته‌اند. اگرچه در این میان گلدزیهر، ایزوتسو و برخی دیگر، جهل را در مقابل عقل، و جاهلیت را در مقابل اسلام قرار داده، معتقدند که چون اعراب در جاهلیت، ارباب داشتند، در اسلام بر اساس بینش توحیدی خود، رو به رب آوردند و به جای وثنی‌مذهب بودن، توحید را مطرح کردند. لذا می‌توان بنا بر یک اصطلاح خاص، عصر جاهلیت را به تاریخ عرب قبل از اسلام تعمیم داد و تمامی ادوار پیش از بعثت رسول اکرم ﷺ را بر آن منطبق کرد. اما بر اساس اصطلاحی عام، عصر جاهلیت را بازتر از این دوران می‌توان در نظر گرفت. بر این اساس، برای پیش از آن نیز دوره یا دوره‌هایی می‌توان تصور نمود. برای نمونه، به دوران میان پیام‌آوری حضرت عیسی علیه السلام و نبوت حضرت محمد ﷺ، می‌توان دوران جاهلیت اطلاق کرد و بدین لحاظ، عصر حضرت عیسی علیه السلام، را که پیش از جاهلیت بوده، بیرون از چارت قلمداد نمود.^۳

در کل می‌توان گفت: تاریخ جاهلیت، به دوران تاریخی پیش از اسلام اطلاق می‌شود و در واقع بستری بوده که آیین اسلام در آن ظهور یافته است. بر این اساس، شناخت این بستر تاریخی، خود زمینه شناخت هر چه دقیق‌تر و بهتر

۱. بلاذری، انساب‌الاشراف، ص ۴۷۱.

۲. فروخ، تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۷.

۳. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۳۷ - ۴۱.

تاریخ اسلام را فراهم خواهد ساخت؛ زیرا ظهور اسلام هرگز به معنای محو کامل روش‌ها و ارزش‌های دیرینه نبوده و بی‌گمان، پاره‌ای از آداب و رسوم غیرجاهلانه پیشین، هم‌چنان در عصر اسلامی امتداد یافته است. گفتیم که بیش‌تر صاحب‌نظران، بر این باورند که در اصطلاح تاریخ اسلامی، جاهلیت عصر پیش از اسلام - از زمان حضرت عیسی (ع) تا پیامبر خاتم (ص) - است و چون مردمان آن اعرابی بودند که پیش از اسلام در جزیره‌العرب زندگی می‌کردند و جاهل به خداوند بودند، به دوران آن‌ها جاهلیت می‌گفتند. از این منظر، قبایلی مانند عدنانیان در حجاز، قحطانیان در یمن، عرب بائده مثل عاد، ثمود و طسم و جماعت و ثنی‌مذهب در جزیره‌العرب، اعراب یهودی در یمن، وادی‌القری، خیبر و یثرب، مسیحیان در شام و حجاز، صائبیان در حران، و زرتشتیان در بحرین، در حیطه این دوران قرار می‌گیرند. این واژه دارای بار معنایی وسیعی است و بر تمام این اعراب، عرب جاهلی اطلاق می‌شود.

در یک تقسیم کلی، تاریخ عرب به سه دوره تقسیم می‌گردد: دوره اول (دوران سبائی و حمیری)، دوران دوم (دوران جاهلیت)، و دوران سوم (دوران اسلامی) بر این اساس، دوران سبائی و حمیری در اوایل قرن ششم میلادی پایان می‌پذیرد و پس از آن، دوران جاهلی، شامل یک قرن مانده به ظهور اسلام می‌گردد. این تقسیم‌بندی را فیلیپ حتی انجام داده است. وی با ملاحظه این امر که در همان یک قرن مانده به ظهور اسلام، دولت‌های مهمی چون غسان و آل‌لخم در میان عرب‌ها جای داشته‌اند، بر آن شده تا از گستره عصر جاهلی بکاهد و چتر آن را تنها بر سر قبایل صحراگرد شمالی یک سده مانده به ظهور اسلام بگستراند.^۱ پس از این توضیحات، به کاربرد اصطلاح جاهلیت و معنای آن می‌پردازیم.

۱. حتی، تاریخ عرب، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

همان طوری که اشاره کردیم پاره‌ای از متفکران، جاهلیت را اصطلاحی می‌دانند که در دوران اسلامی، برای شناسایی عصر پیش از اسلام ابداع گردیده است.^۱ برخی دیگر این واژه را متضمن زشتی و ناپسندی اوضاع آن دوران در بیش‌تر اوقات در نظر گرفته‌اند.^۲ و کاربرد کلی آن را مستنبط از آیات قرآن کریم بیان کرده‌اند.^۳ ابن‌خلدون معتقد است که اعراب در دوران جاهلیت، بر حسب طبیعت خود، وحشی و یغماگر بودند و آن‌چنان به این کار اهتمام می‌ورزیدند که جزء خوی و سرشت آن‌ها شده بود. لذا از قید فرمان‌بری حکام سرباز می‌زدند.^۴ در هر حال، اصطلاح جاهلیت درباره دوران پیش از اسلام، با انگیزه اسلامی به کار رفته و کاربرد آن در حالت کلی، مرتبط با نفی شرک، بت‌پرستی و گمراهی حاکم بر آن دوران، بوده است.^۵ به اعتقاد طبری قوم عرب در آن دوران خوارترین، بدبخت‌ترین و گمراه‌ترین اقوام بودند که در لانه‌ای کوچک میان بیشه شیر (ایران و روم) زندگی می‌کردند. او آشکارا به خداوند سوگند می‌خورد که در سرزمین عرب، چیزی موجود نبود که مورد طمع و یا حسد بیگانگان باشد. به اعتقاد وی، هر کس از اعراب که می‌مرد، یک‌سره به دوزخ می‌رفت و هر کدام که زندگی می‌کرد و حیات داشت، گرفتار خواری و مشقت بود، به طوری که دیگران لگدمال‌ش می‌کردند. و در سرتاسر زمین، قومی خوارتر و تیره‌بخت‌تر از عرب نبودند.^۶

۱. آلوسی، بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب، ج ۱، ص ۱۵.

۲. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۳۷.

۳. تاریخ الادب العربی، ص ۵۲.

۴. ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۲۸۱-۲۸۵.

۵. حتی فیلیپ، تاریخ عرب، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۶. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۲۵.

البته جاهلیت عرب پیش از اسلام، به جنبه دینی - به لحاظ شرک و بت پرستی - منحصر نبوده و در زمینه های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، نمادهای مشخصی بر جای گذاشت. در این باره، از مسائلی چون اوهام و خرافات، تعصبات ناروا، نزاع های بی حاصل، و کژاندیشی ها^۱ به عنوان نمادهایی جاهلان می توان یاد کرد. به گمان بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران این نمادها بسی فراتر از آن چیزهایی است که به عنوان جاهلیت می شناسیم. حال آیا جاهلیت به معنای رایج آن یعنی نادانی و بی دانشی است و به واسطه این امر به این دوران جاهلیت می گفتند یا این که مراد از جاهلیت معنای دیگری دارد؟

تفحص درباره واژه جهل و غور در معانی آن، ما را به این مطلب می رساند که جهل، واژه ای است با معناهای گوناگون، مانند نبود دانش گمراهی، شناختن حق، نادانی، نبود حلم و ظلم بر این اساس، هر یک از این معانی خود می تواند منشأ یک دیدگاه درباره معنای عصر جاهلیت به شمار آید.^۲ جواد علی در کتاب ارزشمند *المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام*، جاهلیت را به معنای حماقت، حقارت، سفاهت، خشم و تسلیم ناپذیری در برابر اسلام و احکام آن می داند.^۳ به اعتقاد احمد امین مصری، جهل در برابر علم نیست، بلکه به معنای سفاهت، خشم، تکبر و افتخارات بی جاست.^۴

کتب لغت اصلی ترین و معتبرترین منابع در بیان معنای درست واژه هاست. ابن منظور در این باره اعتقاد دارد که جهل، نقیض علم است. سپس با ذکر نمونه هایی، جهل را در برابر حلم و بردباری به کار می برد، اگرچه در یک مورد آن را تلویحاً

۱. بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب، ج ۲، ص ۲۸۶ - ۳۶۹ و ج ۳، ص ۳ - ۷۰.

۲. تاریخ الادب العربی، ص ۵۲ - ۵۳.

۳. جعفریان، همان، ج ۱، ص ۵۱.

۴. امین، همان، ص ۶۰.

در برابر عقل می‌داند. او معتقد است که جاهلیت، اگر به معنای نادانی و بی‌خردی باشد، رذیلت اخلاقی نخواهد بود؛ زیرا هیچ‌کس به سبب ندانستن مؤاخذه نمی‌شود؛ هم‌چنان که طفل نیز مؤاخذه نمی‌گردد. همه انسان‌ها نادان متولد می‌شوند. بهترین دلیل بر این مدعا، خود قرآن کریم است که در معرفی انسان‌ها آن‌ها را هنگام تولد نادان معرفی می‌فرماید (والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا...) ^۱ هم‌چنین مرحوم طبرسی (ره) در مجمع‌البیان، ماده جهل را متضاد حلم و مترادف با پرخاش‌گری معنا می‌کند. ^۲ ابن عباس به نقل از پیامبر ﷺ می‌گوید: «من استجهل مؤمنا فعليه اثمه». ابن مبارک در توضیح این حدیث شریف آورده است:

من استجهل مؤمنا ای حمله علی شیء لیس من خلقه فیغضبه فانما اثمه علی من احوجه الی ذالک؛ ^۳ هرکس مؤمنی را جاهل خواهد، یعنی او را به چیزی وادارد که با خوی او همساز نیست، گناهش بر هموست که او را بر آن واداشته است. بنابراین، به‌خوبی آشکار می‌گردد که ماده جهل در عربی به معنای پرخاش‌گری، شدت در عمل، ستم کردن به دیگران، عدم بردباری و... معنا شده و این معانی با نادانی فرق دارد. برخی جاهلیت را فقدان دانش فرد درباره چیزی می‌دانند که قادر به دانستن آن است. بنابر این دیدگاه، جاهلیت نتیجه محدودیت‌های استعدادها یا ناشناخته بودن خود ماده است و در دو قسم مطلق و نسبی می‌تواند بررسی شود: جاهلیت مطلق آن است که شخص قادر نیست خود را از آن خلاص نماید. چنین جاهلیتی بی‌شک غیراختیاری است، ولی

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ذیل آیه ۶۷ سوره بقره.

۳. ابن منظور، لسان‌العرب، ج ۱۱، ص ۱۲۹.

با تلاش اخلاقی می‌توان از جاهلیت نسبی رهایی یافت. این هم قطعاً جز مصادیق دوران جاهلیت قرار نمی‌گیرد. برخی دیگر از تاریخ‌نگاران و نویسندگان عرب نیز بیش‌تر بر امی بودن اکثریت عرب جاهلی و فقدان قدرت خواندن و نوشتن آن‌ها تأکید نموده‌اند.^۱ ولی این هم نمی‌تواند دیدگاه کلی و غالبی باشد زیرا جاهلیت به معنای بی‌دانشی نبوده است. دکتر عباس زریاب‌خویی به نقل از گلدزیهر، در این زمینه معتقد است که مقصود از جاهلیت، نادانی نیست، بلکه جهالت در برابر حلم است نه علم. وی جاهلیت را در برابر اسلام می‌داند و اعتقاد دارد که مقصود از آن در قرآن، عصری است که با تمام موازین و ارزش‌های اخلاقی، دینی و فرهنگی اسلام در تقابل بوده است.^۲

در دوران معاصر به ویژه از آغاز قرن بیستم میلادی، تعدادی از شرق‌شناسان، نادانی را معنای ثانوی جهل دانسته، می‌گویند: جهل در دوران قبل از اسلام، نه مقابل علم بلکه مقابل حلم بود و حلم را بردباری، بخشندگی، لیاقت، درایت و نیک‌اندیشی معنا می‌کنند و مفهوم جهل را خشونت، ناهنجاری، خودستایی، بی‌ارادگی و شتاب‌زدگی می‌دانند که از اشعار جاهلی نیز استنباط می‌شود. به اعتقاد آنان چنین نبوده که اعراب در دوران جاهلیت، بهره‌ای از علوم روز منطقه و فرهنگ رایج در این سرزمین نداشته‌اند بلکه بالعکس این اعراب، فضایی را می‌ستودند و به آن افتخار می‌کردند که بیان‌گر صفات عالی در آنان است؛ مانند شجاعت در پیکار، بردباری در مصائب، وفاداری به افراد قبیله، سخاوت با نیازمندان و تنگ‌دستان، مهمان‌نوازی و پافشاری در انتقام. هر یک از این صفات،

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۲۲.

۲. خرمشاهی، دایره‌المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۸۴.

در جای خود دارای ارزش و اعتبار است، ولی از نظر قرآن^۱ مردم این عصر به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم می‌شدند که فقط گروه اندکی در زمره عاقلان جای داشتند و بقیه در صف جاهلان بودند. در واقع اکثریت افراد، در خرافات و عقاید کهنه غوطه‌ور بودند. اطلاق نام جاهلیت بر آنان به مراد اکثریت اعتبار می‌یابد لذا به این دوران، دوران جاهلیت می‌گفتند و شعرهای باقی‌مانده از این عصر، مبین این مدعاست. ویل دورانت این اشعار را بسیار ستوده و آن‌ها را در زمره شعرهای شاعران و اندیشمندان معروف این عصر به حساب آورده است.^۲ عمر فروخ نیز اعتقاد دارد که جاهلیت، در واقع نامی است که قرآن کریم به عصر پیش از اسلام اطلاق نموده؛ زیرا اعراب در آن عصر، بت می‌پرستید و با یک‌دیگر به نزاع می‌پرداختند و آن‌چنان در گمراهی بودند که گاهی فرزندان خود را زنده به گور می‌کردند و شراب می‌نوشیدند.^۳ در برخی از متون تاریخی، به روابط تجاری موجود بین اعراب و وجود مظاهر تمدن در پاره‌ای از نقاط جزیره العرب، به ویژه یمن و به اصطلاح عربستان خوش‌بخت «Arabia Felix» اشاره شده است. به همین دلیل، غالب تاریخ‌نویسان جاهلیت را به عنوان نوعی از عقب‌ماندگی و جهل علمی نمی‌پذیرند و اصل جاهلیت را بر این مبنا قبول ندارند. افرادی چون دکتر یحیی الجبوری و دکتر گوستاو لوبون فرانسوی از این دسته هستند.^۴

برخی دیگر، به وجود ساختمان‌های بلند و مجلل و روابط تجاری گسترده با سایر ملیت‌ها در این دوران اشاره می‌کنند. اگرچه ساختمان‌های مرتفع و روابط تجاری در برخی از نقاط شبه‌جزیره عربستان نمی‌تواند دلیل دانش آن مردم باشد و

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۳.

۲. دورانت، ج ۱۱، ص ۹.

۳. تاریخ‌الادب‌العربی، ج ۱، ص ۷۳.

۴. لوبون، تمدن‌اسلام و عرب، ص ۸۷-۱۰۱.

اصل جاهلیت را برای آن‌ها انکار کرد، این هم دلیلی دیگر بر مترادف مفهوم جاهلیت با بی‌علمی نیست. لذا واژه جاهلیت، از جهلی گرفته شده که در برابر حلم بوده نه جهلی که متضاد علم است.^۱ جاهلیت تنها مفهومی مقابل علم و تمدن نیست، بلکه در برابر حلم است و مرتبه‌ای در برابر عقل محسوب می‌شود. در یک عبارت کلی، می‌توان گفت که هرچند واژه جاهلیت از ریشه جهل است، از کتب لغت برمی‌آید که مراد از آن تنها نادانی صرف نیست؛ بلکه نماد و بیان‌گر دورانی است که از ارزش‌های معقول اخلاقی و موازین فرهنگ، از باورهای دینی و اسلام تهی بود.^۲ برای روشن شدن مطلب، نیاز است قدری موشکافانه‌تر با آن برخورد شود. بی‌شک اعراب در سرزمینی می‌زیسته‌اند که عموماً اراده هر کس قانون محسوب می‌شد و قبایل همواره سرگرم حمله به یک‌دیگر بودند. لذا دلاوری در پیکار و استقامت در برخوردهای قبیله‌ای و مصائب روزگار، از ضروریات آن‌ها بوده است. لذا دور از انتظار نیست که اشعار مربوط به جنگ قبایل، بیش از نیمی اشعار جاهلی را که به حماسه مشهور است؛ اشغال کند. این اشعار در ستایش فضایی است که بیش‌ترین قدر و قیمت را نزد اعراب داشت. به گفته صاحب‌نظران تاریخ ادبیات عرب، آنچه از شاعران عصر جاهلی بر جای مانده، از غنی‌ترین میراث ادبی تاریخ این سرزمین است تا جایی که حتی ویل دورانت آن را از گنجینه‌های بشری آن دوران می‌داند. در کل شعر و شاعری برای اعراب آن دوران، وسیله فخر و مباهات بود تا جایی که هر قبیله می‌کوشید پیش از داشتن رئیس، خطیب و شاعری داشته باشد و زمانی که در قبیله شاعری پدید می‌آمد، برای بزرگداشت او جشن‌ها برپا می‌شد و مهمانی‌ها می‌دادند. آنان در واقع شاعر قبیله را

۱. تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۷۳.

۲. ابن منظور، لسان‌العرب، ج ۲، ص ۴۰۲.

زبان قبیله می‌دانستند.^۱ این نه به دلیل فرهنگ والای مردمان آن دوران است، بلکه بیش‌تر برای احساسات خویش از هنر گفتاری سود می‌جستند. این هنر گفتاری، از مهم‌ترین و نیرومندترین شیوه‌های تحریض و اقناع بود.^۲ احمد حسن زیات از دیگر نویسندگان تاریخ ادبیات عرب و از محققین این رشته، درباره وضعیت تمدن در عصر جاهلیت معتقد است که تابعه در یمن و منازره و غساسنه در شمال، به علوم متعددی آشنایی داشتند که سدهای ساخته شده توسط ایشان و شهرسازی و آبادانی‌شان، گواه بر این امر است. او در ادامه، از عدنانی‌ها شاهد مثال می‌آورد که مشغول تجارت با سایر ملل بودند و توانستند به مجموعه‌ای از علوم دست‌یابند که بر تجربه، استقرا و وهم استوار بود. آنان در پرتو کوشش خود توانسته بودند طب درمان حیوانات (دامپزشکی)، و شناخت انواع اسب به دلیل ارتباطشان با جنگ، گیاه‌شناسی، نجوم، شناخت بادها به دلیل ارتباط با انواع علف و باران و یافتن راه در تاریکی‌های خشکی و دریا را فرا بگیرند.

حنا الفاخوری ضمن وصف هنر عصر جاهلی و برشمردن زمینه‌های احساسات این قوم و این‌که این آثار مکتوم مانده‌اند، اعتقاد دارد که بیش‌تر آثار منظوم و مثنوی عصر جاهلی از میان رفته است. وی سپس با نقل قول از ابو عمرو بن الصلاء می‌گوید: «آنچه از سخن اعراب به شما رسیده، بس اندک است. اگر فراوان به دست شما می‌رسید، به دانش و شعر بسیار دست می‌یافتید.»^۳ او معتقد است که بسیاری از این آثار، به علت این‌که به حافظه سپرده نشده بود، از

۱. الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. تاریخ الادب العربی، ج ۱ ص ۷۳.

بین رفته و آنچه را هم راویان شعر از حفظ کرده بودند، با کشته شدنشان در جنگ‌ها و فتوحات از میان رفت.^۱

شوقی ضیف نیز در تاریخ/دب خود، عصر جاهلی را دوره تکامل زبان عربی دانسته و معتقد است از آن هنگام، این زبان ویژگی‌هایی کنونی را به خود گرفته است. او به نقل از جاحظ می‌گوید:

شعر عربی نوزادی کم سن و سال است. نخستین کسانی که این راه را پیموده و جاده را همواره کرده‌اند، امرء القیس بن حجر و مهلهل بن ربیع‌اند و وقتی رشته شعر را رو به عقب دنبال می‌کنیم، می‌بینیم که ابتدای آن ۱۵۰ سال پیش از ظهور اسلام است و اگر بخواهیم عقب‌تر برویم، به دویست سال می‌کشد.^۲

بنابراین آشکار می‌گردد که عصر جاهلیت، دوران رواج ادب و بلکه دوره اوج آن بوده است، نه عصر نادانی و بی‌خردی؛ نمونه زیر که بیتی از معلقه عمرو بن- کلثوم است، می‌تواند گواه خوبی در کاربرد واژه جهل در معنای ستیزه‌جویی و خشنونت باشد.

الا لایجهلن احد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

فنجهل فوق جهل الجاهلینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا

زوزنی از مشهورترین شارحان معلقات، این بیت را چنین شرح می‌دهد:
مباد! کسی با ما سفاهت کند که در آن صورت ما نیز سفیهانه با او برخورد می‌کنیم.^۳

۱. تاریخ/ادبیات زبان عربی، ص ۳۵.

۲. شوقی، ص ۴۶.

۳. زوزنی، شرح/المعلقات السبع، ص ۱۲۷.

اما مروری گذرا بر منظومات شعری صعلیک و اصحاب معلقات که در این عصر می زیسته اند، به خوبی اوج اقتدار ادبی آن‌ها را نشان می دهد. در این باره سیوطی اعتقاد دارد که از میان همه قصاید قدیم، معلقات سبعة در صف اول جای دارد. تا جایی که به گفته او، داستان‌هایی هر یک از این قصاید، جایزه سالانه بازار عکاظ را می بردند.^۱ اوج توانایی آن‌ها را در شعر گفتن، می توان در تحدی قرآن با آنان دانست که بیان گر قدرت بالای آن‌ها در سرودن شعر است. البته آنان پس از تلاش‌های بسیاری از آوردن سوره‌ای همانند یکی از سور قرآن مجید، عاجز گشتند.^۲ اگر چه برخی تلاش کرده اند تا در این مورد و اصل انتساب شعر جاهلی به شعرای این دوره، شک نمایند و آن را زاییده اندیشه‌های اسلامی معرفی کنند و زمان انشا و انشاد آن را پس از ظهور اسلام بدانند. لذا با توجه به مطالب یاد شده و نیز مستندات تاریخی و دلایل عقلی و نقلی، نمی توان به طور کلی مردم عصر جاهلی را فاقد هرگونه آگاهی دانست؛ چنان که نویسنده تاریخ عرب نیز معتقد است که به دشواری می توان جماعتی را که ادبیات و فرهنگی این چنین بالایی داشته اند، به ویژه عرب‌های جنوب شبه جزیره عربستان، جاهل و دور از مدنیت شمرد.^۳ لذا در یک قالب کلی می توان گفت که جهل آن مردم یعنی این که اقوال، حکم و نصایح آن‌ها با سلوک و رفتارشان منافات داشت؛ مثل تجاوز، توحش، قساوت، اسراف و هم چنین مقدس شمردن آنچه برایشان نه سود داشت و نه ضرری. آنان را جاهل می گویند؛ زیرا سخنی می گفتند که به آن عمل نمی کردند. لذا جاهلیت به این معنا و در وجه عام، بر عرب قبل از بعثت منطبق بوده است.

۱. جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲. اشاره به آیات شریفه ۱۱ تا ۲۵ سوره مبارکه مدثر.

۳. فلیپ حتی، تاریخ عرب، ص ۱۱۰.

بنابراین، جهل به معنای نداشتن حلم، سفاقت، حماقت، تهور و ناتوانی بر ضبط نفس است که در جاهلیت قبل از ظهور اسلام در میان اعراب بسیار رایج بود. تاریخ جاهلیت را از زوایای گوناگونی می‌توان بررسی کرد. مباحثی هم‌چون معنا و مفهوم جاهلیت، گستره زمانی و مکانی آن و اخلاق و آداب جاهلی، هر یک پژوهشی جداگانه را می‌طلبد. اهمیت شناخت جاهلیت، از این حیث مهم است که مقدمه شناخت حیات اسلام محسوب می‌شود. زیرا تا باورها، فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم جوامع جاهلی شناخته نشود، میزان تأثیر آیین جدید آشکار نمی‌گردد. مهم‌تر این که شناخت جاهلیت قدیم و نشانه‌های آن، در شناخت روابط جاهلی دنیای کنونی مفید است؛ زیرا جاهلیت جدید نیز مجموعه‌ای فشرده از جاهلیت قدیم به اضافه انحرافات تازه است. مخلص کلام آن که عصر جاهلی، یعنی دوره‌ای که جوامع بشری بر اثر دور ماندن از عصر انبیا و نفوذ عقاید و عادت‌های غلط و خرافی، دارای وضعیتی می‌شوند که مناسب‌ترین عنوان برای آن، واژه جاهلیت است. این وضعیت نه تنها اعراب ساکن در جزیره العرب پیش از ظهور اسلام را در بر می‌گیرد، بلکه شامل جوامع مختلفی می‌شود که در برخی ویژگی‌ها مشترکند. لذا می‌توان بنابر بعضی روایات، دوران مابین ظهور انبیا را به دوره جاهلیت تعبیر کرد.^۱ دلیل این امر، همان دوری تدریجی از تعالیم انبیای پیشین و کهنه شدن آموزه‌های وحیانی و نفوذ عقاید خرافی است.

جاهلیت از منظر قرآن

کلمه جاهلیت ریشه در قرآن دارد و برای اولین بار در آیات مدنی مطرح گردید. در قرآن مشتقات اسمی و فعلی آن به صورت‌های «جاهل»، «جاهلون»،

۱. طبری، جامع البیان، ج ۱۷، ص ۱۴۸.

«جاهلین»، «جهاله»، «یجهلون»، «تجهلون» و «جهول» به کار رفته، ولی کاربرد بیش‌تر این واژه به صورت جهل است که معانی متفاوتی دارد. واژه جاهلیت در قرآن درباره زندگی مردمان قبل از بعثت به کار رفته است. ازاین‌روی، همان طوری که اشاره شد، برخی حدود زمانی روزگار جاهلیت پیش از اسلام را ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل از بعثت و محدوده مکانی آن را شبه‌جزیره عربستان دانسته‌اند؛ ولی این مسأله، با توجه به شیوه برخورد و بیان قرآن و دیگر منابع اسلامی، چندان قابل دفاع نیست. بنابراین، بعید است بتوان جاهلیت را نام زمان، مردم، قبیله یا گروهی خاص دانست.^۱ البته محدوده زمانی و مکانی یاد شده مصداق کامل جاهلیت است.

در کل می‌توان گفت که در قرآن، جاهلیت به عنوان یک مفهوم تلقی می‌شود نه یک‌زمان؛ اگرچه در برخی از متون اسلامی به زمان جاهلیت قبل از اسلام اشاره شده است، این به آن علت است که می‌خواستند از یک روش مقایسه‌ای استفاده کند، ولی باز در این موارد نیز به ویژگی‌های جاهلی تکیه شده نه زمان جاهلی. قرآن کریم به صراحت، عصر قبل از بعثت را عصر گمراهی آشکار معرفی می‌فرماید، این گمراهی، هم در بینش، هم در رفتار و هم در قضاوت مردم وجود داشت و خداوند آن‌ها را با وصف جاهلیت مطلق وصف می‌فرماید. بر این اساس، باید دانست که آیین اسلام، با توصیف جاهلیت درباره دوران پیش از خود، در واقع درصدد برآمده تا در یک نبرد نرم فرهنگی، چنان نمادهایی را از جوامع انسانی بزدايد. البته مسلم است که این سخن، هرگز به معنای آن نیست که اسلام در یک رویارویی نامعقول، هر آنچه را که مربوط به دوران پیش‌تر بوده، جاهلانه شمرده و همه را انکار کرده است. بلکه اسلام در رویارویی با پدیده‌های

۱. سیدابوالحسن ادیبانی حسینی، پژوهشی در تاریخ پیامبر/اسلام، ص ۱۴۸.

عصر پیش از خود، به جداسازی سره از ناسره پرداخته و تنها موارد ناسره (جاهلانیه) را نفی کرده و در موارد سره (غیر آگاهانه)، حتی به تأیید و تأکید نیز پرداخته است. بر این اساس، مورخ نام‌داری چون محمد بن حبيب بغدادی (م ۲۴۵ ق.) در کتاب *المُحَبَّر* با ذکر مواردی از احکام و باورهای جاهلی، به تفکیک میان مواردی می‌پردازد که در اسلام با آن موافقت و یا مخالفت شده است.^۱

نکته دیگر آن‌که درباره جاهلیت از منظر قرآن کریم، نه فقط در یک بعد خاص بلکه در محورهای گوناگونی بحث شده است. یکی از این محورها که در آیات قرآن نیز انعکاس یافته، چگونگی انجام دادن مراسم دینی و عبادت‌های مردم عصر جاهلی، به ویژه اعراب ساکن در جزیره‌العرب است. از آن‌جا که بشر به لحاظ نیاز و زمینه فطری نمی‌تواند فارغ از عبادت باشد، عرب جاهلی نیز مراسم عبادی خاصی داشتند که به صورت فردی یا جمعی انجام می‌شد. اصل این عبادات، غالباً از تعالیم ادیان آسمانی پیشین، به ویژه دین حنیف ابراهیمی (ع) سرچشمه می‌گرفت، اما آنان در چگونگی انجام دادن آن دچار کژی‌ها و تحریفاتی شده بودند که گاه شکل مضحکی را برای یک عبادت پدید آورده بود.

نکته دیگر آن‌که درباره جاهلیت گاه دو تعبیر جاهلیت «اولی» و «ثانی» هم آمده که هر دو برگرفته از قرآن است که تبرّج جاهلیت اولی را نفی کرده است.^۲ عده‌ای مانند زمخشری و طبری گفته‌اند که «اولی» در مقابل «آخری» است. از منظر آنان، کفر پیش از اسلام «جاهلیتِ اولی» است و فسق و فجور پس از اسلام «جاهلیتِ آخری» به شمار می‌آید. ولی برخی مثل فخر رازی می‌گویند که «جاهلیتِ اولی» همان جاهلیت کهن است. البته افرادی نیز در قرن‌های اخیر، حرف از جاهلیت

۱. محمد بن حبيب بغدادی، *المُحَبَّر*، ص ۲۳۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

جدید زده‌اند و به نوعی به این نظرها بازگشته‌اند مانند محمد بن عبدالوهاب در عربستان، سید ابوالاعلی مودودی در پاکستان، سید قطب در مصر و بسیاری از متفکران اسلامی که دوره تجدد و مدرنیته عصر حاضر را نوعی جاهلیت جدید پنداشته‌اند و دلیل قابل ذکر برای آن را همان گناهان در حال ظهور و گسترش دانسته‌اند.^۱

درباره واژه «الجاهلیه» در چهار سوره قرآن کریم (آل عمران، آیه ۱۵۴؛ مائده، آیه ۵۰؛ احزاب، آیه ۳۳ و فتح، آیه ۲۶) بحث شده که در ادامه، این سوره‌ها بررسی می‌گردند. هم‌چنین ماده جهل در صیغه‌های مختلف نیز بیست‌بار در سوره‌های مختلف قرآن آمده است.^۲

۱. (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ)؛^۳ «آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم خدا بهتر است». در موردشان نزول این آیه شریفه، برخی از مفسران از جمله نویسنده تفسیر نمونه از قول ابن عباس آورده‌اند که جمعی از بزرگان یهود، توطئه کردند و گفتند که نزد پیامبر می‌رویم، شاید بتوانیم او را از آیین خودش منحرف کنیم. آنان پس از این تبانی، نزد پیامبر ﷺ آمدند و به ایشان گفتند: «ما دانشمندان و اشراف یهودیم و اگر از تو پیروی کنیم، بی‌شک سایر یهودیان به ما اقتدا می‌کنند؛ ولی در میان ما و گروهی، نزاعی است که اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی، به تو ایمان می‌آوریم.» پیامبر ﷺ از چنین قضاوتی خودداری کردند و آیه فوق نازل شد.^۴ صاحب تفسیر در مورد این آیه، معتقد است، با توجه به

۱. بهاء الدین خرمشاهی، دایره‌المعارف تشیع، ج ۵، ص ۳۸۱ - ۳۸۴.

۲. محمود روحانی، المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۲، ص ۶۱۷-۶۱۳.

۳. سوره مائده، آیه ۵۰.

۴. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۰۴.

این که این احکام و شریعت‌ها بر اساس حق بوده و از جانب خداوند نازل شده، لذا غیر از آن حکم حق دیگری نیست. پس احکام دیگر مانند حکم جاهلیت که از هواپرستی ناشی شده، حق نخواهد بود.^۱ علامه طباطبائی، افکار و خواسته‌های این گروه جاهلان را نشأت گرفته از نادانی و هواپرستی می‌داند و آن‌ها را کسانی معرفی می‌کند که به خدا یقین نداشتند، ایشان معتقد است که چون مردم عصر جاهلیت، خدا را نمی‌شناختند و به او یقین نداشتند، لذا روی به بت‌پرستی و نظایر آن آورده بودند بر اساس این آیه، امام علی (ع) بیان می‌دارند که حکم دو گونه بیش‌تر نیست: یا حکم خداست یا حکم جاهلیت. هر کس حکم خدا را رها کند، به حکم جاهلیت تن داده است (الحکم حکمان: حکم الله و حکم الجاهلیه فمن اخطا حکم الله حکم بحکم الجاهلیه). در مجمع/البیان این حکم و خواسته یهودیان را مترادف با حکم بت‌پرستان و غیر موحدان می‌آورد و جهل آن‌ها را در مقابل علم می‌داند.^۲ نویسنده تفسیر کشف/الاسرار معتقد است که این یهودیان، حکم غیرخدا را طلب کرده و مانند حکم دوره جاهلیت را از پیامبر (ص) درخواست کردند. آنان در آن دوره، حکم رجم را بر ضعیفان جاری می‌کردند؛ ولی بر قدرتمندان جاری نمی‌کردند و به تحمیم روی می‌آوردند. تحمیم عبارت از این بود که در صورت ارتکاب خطا از طرف اقویای قوم یهود، آن‌ها را به جای رجم، روسیاه می‌کردند و پشت به پشت بر ستوری سوار کرده، در شهر می‌گرداندند. ولی ضعفا را رجم می‌کردند.^۳ زمخشری نیز به نقل از طاووس، جاهلیت را برابر با غیر عادل بودن می‌داند.^۴

۱. طباطبائی، ج ۵، ص ۵۴۲.

۲. طبرسی، مجمع/البیان، ج ۷، ص ۶۸.

۳. میبیدی، ج ۳، ص ۱۳۷.

۴. زمخشری، الکشاف، ج ۱ ص ۶۳۱.

۲. ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخِفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا ههنا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَليَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمَحَّضَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ^۱

آن‌گاه، پس از آن اندوه، خدا به شما ایمنی ارزانی داشت؛ چنان‌که گروهی را خواب آرام فراگرفت. اما گروهی دیگر که چون مردم عصر جاهلی به خدا گمانی باطل داشتند، هنوز دستخوش اندوه خویش بودند و می‌گفتند: «آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟» بگو: «همه کارها به دست خداست.» آنان در دل خود چیزی را پنهان می‌دارند که نمی‌خواهند برای تو آشکارش سازند. می‌گویند: «اگر ما را اختیاری بود این‌جا کشته نمی‌شدیم.» بگو: «اگر در خانه‌های خود هم می‌بودید، کسانی که کشته شدن بر آن‌ها مقرر شده است، از خانه به قتلگاهشان بیرون می‌رفتند.» خدا آنچه را که در سینه دارید می‌آزماید و دل‌هایتان را پاک می‌گرداند و خدا از درون دل‌ها آگاه است.» این آیه، ماجرای شب بعد از جنگ احد را تشریح می‌کند. پس از مصیبت و اندوهی که این جنگ بر مسلمانان وارد کرد، خداوند آرامش بر آن‌ها ارزانی داشت. این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از مسلمانان را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری که تنها به فکر جان خود بودند، از این خواب و آرامش محروم ماندند. قرآن مجید سپس به تشریح گفت-گوها و افکار منافقان و افراد سست ایمان پرداخته که در آن شب بیدار مانده بودند، و می‌فرماید: «آن‌ها درباره خدا گمان‌های نادرست همانند دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و دروغ بودن وعده‌های پیامبر ﷺ را احتمال می‌دادند و به

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

یک‌دیگر یا به خویشان می‌گفتند: «آیا ممکن است با این وضع دل‌خراشی که می‌بینیم، پیروزی نصیب ما گردد؟» قرآن در جواب آن‌ها می‌فرماید: «آری پیروزی به دست خداست و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند، نصیب شما خواهد شد.»^۱ علامه طباطبایی در این باره معتقد است که این گمان و وصف هر چه باشد، چیزی است که مناسب و ملازم با سختی است که آن‌ها می‌گفتند. همان امری که خداوند با جمله «هل لنا من الامر شی» به آن اشاره می‌فرماید، لذا گمان باطل آن‌ها که از سنخ افکار دوره جاهلیت محسوب می‌شود، همین بوده است.^۲ «ظن الجاهلیه» در تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به ظن‌های ناسزا و ظن‌های کافروار تعبیر شده است. او این گروه و معتب بن قشیر و اصحاب او را که غم بر آن‌ها مستولی شده و همت ایشان همه در کار خویش بود، منافق خوانده است.^۳ مرحوم میرزا فتح‌الله کاشانی در تفسیر خود درباره این آیه، معتقد است که این خواب مخصوص امیرمؤمنان علی (ع) و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و برخی دیگر از اتباع ایشان بود که ایمان کامل داشتند.^۴ در ادامه بحث در مورد «ظن الجاهلیه» معتقد است، یعنی گمانی که به ملت جاهلیت اختصاص دارد. و در تبیین آن می‌گوید: هم‌چنان‌که گمان اهل شرک بود که رسالت پیامبر (ص) به اتمام نخواهد رسید و وعده و وعیدی که می‌دهد، غیر واقعی است، گمان این افراد چنین بوده است.^۵

۱. تفسیر نمونه ج ۳، ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۲. طباطبایی، ج ۴، ص ۸۴.

۳. هاشمی رفسنجانی، ج ۳، ص ۱۲۷.

۴. کاشانی، ج ۲، ص ۳۶۷.

۵. همان

۳. (وَقَزَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛^۱ «و در خانه‌های خود بمانید و چنان‌که در زمان پیشین جاهلیت می‌کردند، زینت‌های خود را آشکار نکنید. و نماز بگذارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. ای اهل‌بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.» بیش‌تر مفسران، بر این عقیده‌اند که این آیه خطاب به همسران پیامبر ﷺ است مبنی بر این‌که زنان به ماندن در منازل خود ملزم هستند و در هنگام بیرون آمدن از منازل، نباید زیورآلات خود را به نمایش گذارند.^۲ نویسنده تفسیر المیزان منظور از جاهلیت اولی را به معنای جاهلیت قبل از بعثت می‌داند و آن را همان جاهلیت قدیم به حساب می‌آورد که همان پیروی از هوای نفس است.^۳ نویسنده روضه الجنان پس از این‌که از اقوال مختلف در مورد عصر جاهلیت بحث می‌کند، اضافه می‌نماید که زنان در آن روزگاران حجاب خوبی نداشتند و مثلاً پیراهن‌های ندرخته می‌پوشیدند.^۴ البته این آیه شریفه، ظاهراً به طور مستقیم به همسران پیامبر ﷺ خطاب شده ولی در واقع خطاب به تمام زنان آن روزگار و تمام اعصار است و این را می‌رساند که زنان باید اهل وقار باشند و خود را در مقابل نامحرمان ظاهر نسازند و از زیبایی‌های خود محافظت نمایند.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. طباطبایی، ج ۱۶ ص ۳۸۳.

۴. رازی، صلح الحسن علیه السلام، ج ۱۵، ص ۴۱۵ - ۴۱۶.

سیر تدریجی جایگزینی فرهنگ جاهلیت به جای فرهنگ امامت و ولایت در عصر خلفا

جریان قدرت طلبی که پس از پیامبر اسلام (ص) بر سرکار آمد، از همان روز اول با مانعی به نام فرهنگ ناب اسلامی مواجه بود که اوج آن در غدیر تبلیور یافته بود. لذا این جریان فاسد، برای رسیدن به قدرت، نیاز داشت تا فرهنگ ناب غدیر را مضمحل کند و به جای آن فرهنگ جاهلیت جدید را بر سرکار آورد. از این رو، تمام تلاش خود را به کار بست. از روزی که پیامبر (ص) چشم از جهان فرو بستند تا روزی که واقعه عاشورا رخ داد، پنجاه سال گذشته بود و در این دوره شش تن به عنوان خلیفه رسول خدا، به حق و نا به حق رهبری و امامت جامعه اسلامی را بر عهده گرفتند. در واقع درگذشت پیامبر (ص) آغاز تحولی جدید در عرصه سیاست نیز بود. هنوز جنازه رسول خدا به خاک سپرده نشده بود که جمعی از انصار و مهاجران در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و در نظر داشتند تا با استناد به اصل جاهلی «قبیله محوری»^۱، فردی را به خلافت برسانند که از نظر شایستگی بهتر از دیگران نبود. همین عمل موهوم، قاعده‌ای را در میان اهل سنت پایه نهاد که بعدها سرآغاز تحولات فراوانی در نسخ ارزش‌های اصیل اسلامی گردید. اولین روند تدریجی، جانشینی فرهنگ جاهلیت به جای فرهنگ غدیر (امامت و ولایت) و تهی کردن جامعه از فرهنگ ناب غدیر بود. لذا کل ماجرای سقیفه را به عنوان نخستین گام در جهت تغییر ارزش‌ها می‌دانیم؛ جریانی که پس از رحلت پیامبر (ص) به جای حضور در خانه امام علی (ع) و دست بیعت دادن با ایشان که منصوب خدا و رسولش بود، در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و حاکمیت جامعه نبوی را به برکت رأی خواص مردم به عهده گرفتند. این جریان، فقط برای در دست گرفتن حکومت و قدرت صرف نبود، بلکه برای

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۸.

استحاله ارزش‌ها و نفی مکتب و سیره نبوی بود، زیرا اصحاب سقیفه خوب می‌دانستند که تغییر ارزش‌ها بدون تسلط اجتماعی که سازوکارش حکومت است، ممکن نیست. لذا اگر دگرگونی جامعه نبوی را تا آن‌جا درهم نوردید که پس از نیم‌قرن، مردمی که خود را امت محمد ﷺ می‌دانستند، در سرزمین کربلا مرتکب جنایت شدند. ریشه این تحول را در سقیفه باید جست‌وجو کرد. در این زمینه، چه خوب مهیار دیلمی چنین سروده است:

فیوم السقیفه یابن النبی و غصب ایبک علی حقّه طرّق یومک فی کربلا و امّک حسنّ أن تُقتل؛^۱ ای فرزند مصطفی، این سقیفه بود که راه کربلایت را هموار کرد و آن‌گاه که حق پدرت علی علیه السلام و مادرت [فاطمه علیها السلام] را غصب کردند، کشته شدنت خوب جلوه کرد.

لذا قاطعانه می‌توان گفت که سقیفه عامل اصلی پدیدارشدن حادثه خون‌بار کربلا بود، که خود این پیامد از تغییر در ارزش‌های جامعه نبوی نشأت می‌گرفت. پس از این حادثه شوم، عنان حکومت به دست افراد نالایق افتاد و آنان با بهره‌گیری از این سازوکار بر جامعه مسلط گشتند و هر آنچه توانستند، کردند تا جامعه را به سویی بکشانند که خود می‌خواستند. در جامعه‌ای که در آن آب وضوی پیامبر ﷺ آب حیات مردم بود، پس از پنج دهه، کشتن فرزند دل‌بندش را نه تنها مذموم ندانستند، بلکه حتی پس از شهادت او، به شکرانه این پیروزی جشن گرفتند.

برای روشن شدن این بحث ناچاریم قدری به عقب بازگردیم. پیامبر گرامی اسلام طی ۲۳ سال مجاهدت، از بعثت تا رحلت، مأمور ابلاغ و اجرای اسلام بودند و توانستند در سایه همت و تلاش خود و مسلمانان مخلص، به انقلابی

۱. جامعه‌شناسی تاریخی/اسلام، ص ۲۶۲.

عظیم و تمدن‌ساز دست یابند و در همه ابعاد و زمینه‌های فکری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، حرکتی عدالت‌گستر و توحیدی برپا کنند که با محتوای اصیل و جامع اسلام، برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه مردم تناسب داشت. ایشان با نفی افکار، آئین‌ها و ارزش‌های ظالمانه جاهلی و قبیله‌ای، خونی و نژادی، مالی و طبقاتی و شرک و بت‌پرستی، و در هم شکستن ساختارها و مناسبات مبتنی بر آن‌ها، از اساس نظامی عادلانه، نو و در یک‌کلام انقلابی را پی ریختند. نهضت ایشان به یک معنا انقلاب تمام‌عیاری بود که به تغییرات اساسی در ذهنیت‌ها و عینیت‌های حاکم انجامید. عمده‌ترین هدفی را که پیامبر تعقیب می‌نمودند ترویج عدالت اجتماعی بود.

بررسی نقش صلح امام حسن (ع) در تبلور مجدد فرهنگ غدیر و اضمحلال فرهنگ جاهلیت

صلح امام حسن (ع) علی‌رغم تلخ‌هایی که برای شیعیان و اهل‌بیت عصمت و طهارت داشت، در دل خود واجد شیرینی‌هایی بود که تا حدود زیادی تلخی‌ها را بر طرف می‌کرد. این دستاوردها در کم‌ترین موفقیت خود، سبب تحقق و ایجاد رابطه‌ای عمیق و پایدار بین مردم و امام گردید که می‌توان آن را تحقق هم‌پستگی اجتماعی دانست. دستاوردهای صلح امام حسن (ع) عبارتند از:

۱. حفظ جایگاه امامت و ولایت از آسیب و اضمحلال

مهم‌ترین دستاورد صلح امام حسن (ع) در آن دوران، مصون نگه‌داشتن جایگاه رفیع امامت و ولایت از هرگونه گزند بود. معاویه در آن برهه، تلاش‌های گسترده‌ای را برای تخریب شخصیت امام کرده بود. او تمام توان خود را برای شوراندن مردم و تشویش فضای سیاسی علیه امام به کار می‌گرفت. معاویه

در صدد بود تا داغ ننگی را که سال‌ها بر پیشانی خاندان امیه خورده بود، پاک کند و شکل زینده‌ای به حکومت خود دهد و تمام آن خواری‌ها را متوجه امام مجتبی علیه السلام گرداند و خود را برای مردم، محبوب‌تر جلوه دهد. از این‌رو، زمینه‌های چنین فتنه‌ای را به صورت گسترده در میان سپاه امام آماده کرد و منتظر بود تا با اصرار امام بر جنگ، کار را تمام کند و کیان امامت و ولایت را برای همیشه از بیخ برکند. امام که فتنه‌انگیزی‌های معاویه را به چشم می‌دیدند، عمق حرکت او را دریافته بودند و می‌دانستند که چه نقشه شومی در سر دارد. امام افقی را می‌دیدند که هیچ‌یک از یارانش آن را نمی‌دیدند. آنان نگرشی سطحی به جریان داشتند. ولی برای امام حفظ کیان امامت و ولایت مهم‌تر بود. از این‌رو امام مجتبی علیه السلام چند روز پس از امضای قرارداد صلح با معاویه، مصلحت را در آن دیدند که به همراه بعضی از یاران، از کوفه به مدینه هجرت نمایند. ایشان به همراه خانواده و اطرافیان، راهی مدینه شدند. مردم کوفه با اندوه بسیار به مشایعت آن حضرت شتافتند، درحالی‌که اشک، چشمان بسیاری را فرا گرفته بود.^۱ امام، تصمیم داشتند تا کشتی اسلام را از غرقاب حتمی حکومت معاویه نجات بخشند و نگذارند حکام بنی‌امیه با احادیث جعلی و نسبت‌های ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام و صحابه بزرگ، چهره واقعی اسلام را عوض کنند و به اسم اسلام، اهداف شیطانی خود را بر امت اسلامی تحمیل نمایند و بدعت‌ها و سنت‌های جاهلیت را دوباره همانند اجدادشان احیا کنند. آن حضرت ده سال در مدینه اقامت کردند و در این مدت هم‌چون پدر و جد بزرگوارش، طیب و معلمی دلسوز و پناهگاهی مطمئن برای مردم مدینه و مظلومان عالم بودند و مانند خورشید بر همه زوایای تاریک عالم اسلام می‌تابیدند و با سخنان زیبای علوی و

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷.

اخلاق نیکوی محمدی و حجب و تقوای فاطمی، مسلمانان را رهبری می‌کردند ایشان در مقابل جبهه کفر بنی‌امیه ایستادند که همه‌چیز را به نفع خود تفسیر و توجیه می‌کردند. این امر سبب شد تا پس از حضور آن حضرت در مدینه، محدثان، راویان و دانشمندان بزرگ به‌سوی آن شهر شتافتند و برای کسب فیض، گرد آن حضرت جمع شدند. در این مدت، بسیاری از افراد که در خواب غفلت به سر می‌بردند، با روشن‌گری آن حضرت بیدار گشتند و مبانی اصیل اسلام را آموختند. تاریخ‌نگاران مسلمان هم‌چون ابن‌عساکر و علامه مجلسی^۱ به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌اند؛ از جمله:

۱. احنف بن قیس؛
۲. اصبع بن نباته؛
۳. جابر بن عبدالله انصاری؛
۴. جعید همدانی؛
۵. حبه بن جوین عرفی؛
۶. حبیب بن مظاهر؛
۷. حجر بن عدی بن حاتم کندی کوفی؛
۸. رشید هجری؛
۹. رفاعه بن شداد؛
۱۰. زید بن ارقم؛
۱۱. سلیمان بن صرد خزاعی؛
۱۲. سلیم بن قیس هلالی؛^۲

۱. بحار/الانوار، ج ۲، ص ۱۱۰ - ۱۱۲.

۲. علامه حلی، رجال، ص ۸۳.

۱۳. عامر بن واثله بن أسقع؛
۱۴. عبایه بن عمرو بن ربیع؛
۱۵. عمرو بن حَمِقْ خزاعی؛
۱۶. قیس بن عباد؛
۱۷. کمیل بن زیاد نخعی؛
۱۸. حارث اعور بن بنان منقری؛
۱۹. مسیب بن نجبه فزاری؛
۲۰. میثم بن یحیی تَمَار (میثم تَمَار)؛
۲۱. أبوالأسود دوئلی؛
۲۲. ابو اسحاق بن کلب سبیعی؛
۲۳. ابو جوزی؛
۲۴. ابوصادق (کسان بن کلب)؛
۲۵. ابو مخنف (لوط بن یحیی اُزدی)؛
۲۶. ابو یحیی (عمیر بن سعد نخعی)؛
۲۷. اسحاق بن یسار؛
۲۸. اشعث بن سوار؛
۲۹. جابر بن خلد؛
۳۰. جارود بن منذر؛
۳۱. حبابه بنت جعفر.

این شاگردان و یاران امام مجتبی علیه السلام در برابر هجوم فرهنگی معاویه ایستادند و برخی از آنان بعد از شهادت حسن بن علی علیه السلام به دست معاویه و برخی دیگر

در سال ۶۱ هجری، در رکاب امام حسین (ع) به شهادت رسیدند.^۱ امام مجتبیٰ (ع) با فراست و زیرکی، در این مدت بی‌کار ننشستند و جایگاه رفیع امامت ولایت را بیش از پیش تبیین کردند. لذا این امر در تحقق هم‌بستگی اجتماعی در آن دوران و جلوگیری از گسست اجتماعی ارزش و اهمیت فراوانی داشت.

۲. حفظ مصالح عمومی جامعه

یکی دیگر از دستاوردهای صلح امام مجتبیٰ (ع) برای جامعه آن روز، حفظ مصالح عمومی جامعه بود. امام با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی، و برای جلوگیری از چند دستگی و حفظ ارکان نظام اسلامی، خود را از عرصه سیاست و قدرت کنار کشیدند تا صلح شکل بگیرد؛ زیرا دشمن خود را به درستی شناخته بودند و می‌دانستند که جنگ با معاویه، نیز سبب جلوگیری از سرپیچی او نخواهد شد. نتیجه جنگ تنها این می‌شد که عرصه را بر امام تنگ می‌کرد. امام به فراست دریافته بودند که در بعد داخلی، با ادامه دادن جنگ نابرابر، اسلام دوام چندانی نخواهد آورد. بی‌تردید سیره امام در این زمینه سیره پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان دین، این بود که هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبودند و تا حمله‌ای صورت نمی‌گرفت، دست به شمشیر نمی‌بردند. بر این اساس، آنان همواره حجت را تمام می‌کردند و تا جایی که امکان داشت، می‌کوشیدند که با نصیحت و خیرخواهی، از خونریزی جلوگیری کنند و در صورت ناامیدی از حق‌گرایی دشمن، به جنگ دست می‌زدند.

امام مجتبیٰ (ع) در آن دوران از جنگ و بذل جان خویش در راه خدا دریغ نمی‌ورزیدند. بی‌تردید ایشان کانون شجاعت و ستم‌ستیزی بود، ولی افکار

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۱۱.

عمومی جامعه، پذیرای روحیه بلند ایشان نبود. لذا امام از حق خود گذشتند تا مبادا در آن دوره حساس زمانی، گزندى به اسلام و مسلمانان وارد شود. امام به خوبی دشمن حيله گر را می شناختند و می دانستند که چگونه برای رسیدن به قدرت، به هر جنایتی دست می زنند از طرف دیگر، امام دریافته بودند که روزه روز از شمار مسلمانان راستین کاسته می شود، لذا خطری سخت تر از دوران خلافت امام علی علیه السلام اسلام را تهدید می کرد؛ برای مثال، عبیدالله بن عباس در زمان امیرمؤمنان چهره درخشانی از خود نشان داده بود و از فرمان داران علی علیه السلام و افراد مطمئن آن زمان به شمار می رفت، او یک شب بیش تر در اردوگاه امام حسن علیه السلام دوام نیاورد و به اردوگاه معاویه پناهنده شد. امام برای خنثی کردن توطئه های معاویه که هر روز خطرناک تر می شد، از صحنه سیاست کنار رفتند زیرا خون مسلمانان بی گناه برای ایشان بیش تر از خلافت بر آن ها ارزش داشت. از این رو، به صلح تن در دادند. بر این اساس، بارها می فرمودند «من جنگ را تنها برای رضای خدا و حفظ خون مسلمانان رها کردم»^۱ از سوی دیگر در بعد خارجی، حمله رومیان خطر جدی و بزرگی بود که همواره سرزمین مسلمانان را تهدید می کرد. آن ها از آغاز ظهور اسلام، ضربه های مهلکی از مسلمانان خورده بودند و همواره در پی فرصتی مناسب می گشتند تا تهاجمی تلافی جویانه را آغاز کنند. امام می دانستند که با انتشار خبر بروز فتنه های داخلی در کشور اسلامی، آن ها به سرعت واکنش نشان می دهند و برای عملی کردن آرمان سلطه گرانه خود لشکرکشی می کنند. لذا صلح امام، سبب دفع این خطر بزرگ گردید^۲ زیرا هدف اصلی امام حفظ نظام اسلامی در سطح کلان بود؛ نه استحکام خلافت خود.

۱. همان، ص ۲۵.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳. تبیین شخصیت پلید معاویه برای جامعه

دستاورد دیگر صلح امام حسن (ع) که در جهت تحقق هم‌بستگی اجتماعی در آن دوران بود، تبیین و عیان کردن چهره کریه معاویه برای جامعه بود. امام که پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع)، زمام حکومت را در دست گرفته بودند، سخن‌رانی پرشوری ایراد کردند. مردم درحالی‌که می‌گریستند، به سخنانش گوش می‌دادند. پس از پایان سخن‌رانی، عبدالله بن عباس برخاست و گفت: «مردم! این فرزند پیامبرتان و جانشین امامتان است. پس با او بیعت کنید!» سپس خود جلو آمد و دست امام را در دست فشرد.^۱ مردم نیز به پیروی از او با امام هم‌پیمان شدند. آن روز، بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری بود.^۲ معاویه از ماجرای بیعت آگاهی یافت. برای این‌که تلاش‌هایش در به دست گرفتن قدرت، هدر نرود، خیلی زود وارد عمل شد و با استفاده از مشاوران سیاسی خود مانند عمروعاص و قیس بن اشعث در سست کردن پایه‌های خلافتی کوشید؛ که یک هفته از روی کار آمدن آن نمی‌گذشت. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که اگر خلافت امام را از میان نبرند، همواره در نگرانی و ناامیدی خواهند بود.^۳ پس از این‌که معاویه، امام حسن (ع) را از حکومت کنار زد و خود زمام امور جامعه اسلامی را در دست گرفت، کم‌کم چهره سفاک و دهشتناک خود را آشکار ساخت. معاویه با اتخاذ استراتژی‌های گوناگون عملاً در مقابل خط اسلام اصیل قرار گرفت. این امر تا آن‌جا پیش رفت که حتی حدود الهی را تعطیل کرد؛ برای مثال، برای دزدی که سارق بودنش ثابت شده بود - به طوری که بر نه نفر همراه و شریک وی حد جاری کرده بودند - وساطت کرد و جلو اجرای حدود الهی را گرفت.^۴ این عمل

۱. اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۶۴.

آنقدر شرم‌آور بود که تاریخ اسلام، اسم او به عنوان اولین فردی ثبت شد که از اجرای حدود الهی جلوگیری کرد.^۱

هم‌چنین بعضی از احکام حج را عملاً تغییر داد تا جایی که برخلاف احکام اولیه حج، هنگام احرام به خود عطر زد و بوی خوش استعمال نمود.^۲ فاصله چندانی از حکومت او نگذشته بود که او به دیگر احکام الهی نیز بی‌اعتنایی نمود و هرگونه که می‌خواست عمل کرد برای مثال، به نماز عید فطر و قربان، اذان و اقامه اضافه کرد، باین‌که پیامبر ﷺ فرموده بود «لَيْسَ فِي الْعِيدَيْنِ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ»؛ "در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه مشروعیت ندارد."^۳ وی حتی خطبه‌های نماز عید فطر را قبل از نماز خواند و این عمل را بنی‌امیه برخلاف سنت رسول خدا ﷺ ادامه دادند.^۴ حتی در حرکتی کاملاً بدعت‌آمیز در ایام خلافتش چهل روز در نماز جمعه، صلوات بر پیامبر ﷺ را ترک کرد. وقتی از او پرسیدند: «چرا چنین کردی؟!»: گفت: «نام پیامبر را بر زبان جاری نمی‌کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند».^۵ او برای دهن‌کژی به اسلام، آب را در ظرف طلا و نقره می‌نوشتید و در آن‌ها غذا می‌خورد، درحالی‌که پیامبر ﷺ آن را نهی فرموده بودند.^۶ وی حتی معاملات ربوی را تجویز می‌کرد، به طوری که ابو دردا در برابرش ایستاد و گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذَا إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ»؛ "شنیدم پیامبر خدا ﷺ مردم را از معاملات ربوی نهی می‌کرد، مگر آن‌که وزن دو جنس با یک‌دیگر برابر باشد".

۱. ابن‌کثیر، ابوالفدا الحافظ، نهاییه البدایه و النهایه فی الفتن و الملاحم، ج ۸ ص ۱۳۶.

۲. النصایح الکافیه، ص ۱۰۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۰.

۴. همان.

۵. محمد بن عقیل، ص ۹۷.

۶. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۰.

معاویه اعتنایی نکرد و به کار خود ادامه داد. ابودردا از گستاخی معاویه نسبت به دین خدا به خشم آمد و با این که قاضی دمشق بود، راهی مدینه گردید و گفت: «هیچ گونه عذری برای هم کاری با معاویه برای من باقی نمانده است؛ زیرا او در برابر فرمان پیامبر ﷺ به رأی خود عمل می کند.»^۱ معاویه به صورت علنی لباس حریر و اعتنایی به محرمات الهی نمی کرد.^۲ بدعت نهاده بود که در یکی از دو خطبه نماز جمعه و عید - به هنگام گوش دادن خطبه ها - می نشستند و در دیگری می ایستادند.^۳ او تا آن جا به پیش رفت که زیاد بن عبید (اییه) را به پدر خود ابوسفیان نسبت داد و او را برادر خود خواند! لذا در نامه ای رسمی نوشت: «مِنْ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى زِيَادِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ...». جالب این جاست که مادر زیاد از زن های بدکار و شناخته شده مکه بود. این حرکت زشت سیاسی معاویه، باعث شد که صحابه به او اعتراض کنند و هر کدام به نوعی انزجار خود را از وی و روشی که در پیش گرفته بود اعلام نمایند.^۴ آنان بیان داشتند که پیامبر ﷺ فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»؛ «فرزند متعلق به مادر است و زناکار باید سنگسار گردد.»^۵

اوج ایستادگی معاویه را در برابر اسلام، در سببیت او با خاندان عصمت و طهارت ﷺ آشکار شد. او برای کاستن از عظمت اهل بیت ﷺ و زدودن محبت آن ها از دل مردم، دستور داد تا جاعلان حدیث در مدح و منقبت او و عثمان و ... احادیثی بسازند تا بدین وسیله زمینه کم رنگ شدن جلوه احادیث نبوی در مورد

۱. محمد بن عقیل، ص ۹۴.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۰.

۳. همان.

۴. ابن الاثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۲۱۵.

۵. بحار الانوار لدرر الاخبار الائمه الاطهار، ج ۷۳، ص ۳۵۰.

اهل بیت، به ویژه حضرت علی علیه السلام ایجاد گردد. او برای این کار، به رواج احادیث جعلی در جامعه اقدام کرد. لذا در مرحله اول به والیان شهرها نوشت:

با کمال دقت، راویانی را که طرفدار عثمان‌اند و در فضایل او سخن می‌گویند، شناسایی کنید و آن‌ها را گرامی بدارید، در مجامعشان شرکت کنید و بزرگشان بدارید و نام آنان را به همراه احادیثی که درباره عثمان و پدرش نقل می‌کنند برای من بفرستید!^۱

این گویندگان و نویسندگان طماع، با نوشتن احادیث گوناگون درباره او و عثمان، به اموال فراوانی از سوی معاویه دست یافتند. در پی این امر، احادیث جعلی همه‌جا فراگیر شد.

معاویه این سیاست را تا مدت‌ها دنبال کرد. در مرحله بعد، چنین دستور داد: روایات درباره عثمان زیاد شده و همه‌جا را فراگرفته است. از این‌پس به گویندگان و نویسندگان بگویید درباره ابوبکر و عمر و دیگر صحابه حدیث بسازند؛ هر حدیثی را که درباره ابوتراب شنیدید، آن را رها نکنید مگر این‌که حدیثی از صحابه در رد آن برای من نقل کنید؛ چنین روایاتی چشم مرا روشن و ادله و احادیث مربوط به ابوتراب و شیعه او را کم‌رنگ‌تر می‌کند و حجتشان را باطل می‌نماید.^۲

از این‌رو عاملان و کارگزاران معاویه، دست به جعل حدیث زدند. تا جایی‌که ابوهریره‌ها، عمروعاص‌ها و کعب بن‌أحبارها میدان‌دار این معرکه ننگین گردیدند. این امر تا جایی پیش رفت که هرکسی حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد، با دیده شک به او نگاه می‌کردند. درحالی‌که عاملان معاویه، در همه‌جا احادیث جعلی درباره فضیلت خلفای راشدین ساختند و خاندان عصمت و طهارت را به زیر بدترین دشنام‌ها و نسبت‌های ناروا گرفتند.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵ - ۱۶.

۲. همان.

معاویه برای رسیدن به سیاست‌های فریب‌کارانه خود، به تناسب، از روش‌های مختلفی سود می‌جست. او ابتدا فرد مقابل را با وعده‌های توخالی و یا گاه واقعی به طمع وامی‌داشت. اگر نتیجه نمی‌داد، با استفاده از قدرت و نفوذش او را از عاقبت کارش می‌ترسانید و اگر بازهم نتیجه‌ای نمی‌گرفت، با زور شکنجه او را از سر راه خود کنار می‌زد. بیش‌تر کسانی که دست‌خوش این سیاست‌بازی قرار می‌گرفتند، در همان مرحله اول فریفته معاویه می‌شدند. به جرأت می‌توان گفت که او تمامی سیاست‌هایش را با بهره‌گیری از همان روش اول به انجام رسانید. به ندرت پیش می‌آمد که نیاز به زور داشته باشد. مردم و به ویژه شیعیان، این اوضاع را می‌دیدند و از این‌که دست یاری امام مجتبیٰ (ع) را پس زده بودند، پیش خود احساس شرمساری می‌کردند. سیاست‌های معاویه نه تنها امام مجتبیٰ (ع) و خاندانش را مورد هجوم قرار داد بلکه کلیت شیعیان را نیز هدف گرفت. همان شیعیانی که روزی به علت رفاه‌طلبی از یاری امام سرباز زده بودند، دچار فلاکت و زجری چند برابر از سوی حکومت اموی شدند به نحوی که کوفیان که سردمدار صلح، بیست سال زجر حکومت معاویه را چشیدند و پلیدی‌های او را دیدند و حتی برنامه‌های ضد انسانی تهدید و گرسنگی معاویه علیه خود را تحمل نمودند؛ به گونه‌ای که ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

در زمان معاویه، شیعیان در هر جا که بودند به قتل می‌رسیدند. بنی‌امیه دست و پای اشخاص را به احتمال این‌که از شیعیان هستند بریدند. هر کس که معروف به دوست‌داری و دل‌بستگی به خاندان پیامبر بود، زندانی شد و یا مالش به غارت رفت و یا خانه‌اش را ویران کردند.^۱

۱. همان، ص ۴۳.

زیاد بن سمیه که حاکم کوفه و بصره بود و به تناوب شش ماه در هر کدام از این دو شهر حکومت می کرد، سمره بن جندب را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را به عهده بگیرد. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید.^۱ سلیم بن قیس هلالی در مورد رفتار زیاد بن ابیه، حاکم کوفه و بصره با شیعیان عراق می نویسد:

شیعیان را هر کجا که بودند، کشت و بیرون کرد و آنان را ترسانید و دست و پای آنان را قطع کرد و از شاخه های خرما به دار آویخت و چشمانشان را بیرون آورد و آنان را آواره کرد به طوری که از عراق بیرون رفتند و در منطقه عراقین شخص مشهوری از شیعه نماند مگر آن که کشته شد یا بدار آویخته گردید و یا آواره و یا فراری شد^۲

او در ادامه می نویسد:

معاویه به قاضیان و والیانش در همه مناطق و شهرها نوشت: «از هیچ یک از شیعیان علی بن ابی طالب و اهل بیتش و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می کنند، شهادتی قبول نکنید.»^۳

این حکم، نه تنها درباره شیعیان، بلکه درباره کسانی هم که گمان می رفت گرایش های شیعی دارند، جاری و حاکم بود.^۴ یزید بن انس، از فرماندهان مختار که می کوشید شیعیان را علیه اشراف کوفه بسیج کند، وضع دهشتناک آنان را در عهد خلافت معاویه چنین تشریح می کند:

۱. طبری، جامع البیان، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۸-۳۳.

۳. سلیم بن قیس، ج ۲ ص ۷۸۴.

۴. همان، ص ۷۸۶.

ای گروه شیعه، وقتی در خانه‌هایتان مقیم بودید و اطاعت دشمن می‌کردید، به سبب دوستی، اهل بیت شما را می‌کشتند، دست‌وپاهایتان را می‌بریدند، چشمانتان را میل می‌کشیدند و بر تنه‌های خرما می‌آویختند.^۱

بنا بر اظهارات سلیم بن قیس، پس از شهادت امام حسن (ع) عرصه بر شیعیان تنگ‌تر گردید.^۲ به شهادت تاریخ، معاویه به هیچ‌یک از اصول اخلاقی و انسانی پای‌بند نبود. او گستاخانه و بدون در نظر گرفتن عواقب سوء آن، در مقابل چشم مردم کوفه، عملاً و علناً مفاد عهدنامه را زیر پا نهاد و گفت: «به هیچ‌یک از آن‌ها عمل نخواهم کرد».^۳

تمامی این عوامل سبب شده بود که ماهیت پلید او برای همگان روشن گردد. حال دیگر همه چهره پلید او را شناخته بودند، ولی از روی ترس و عجز نمی‌توانستند اعتراض کنند. لذا در نهان یک اتحاد در میان مردم برای ریشه‌کنی حکومت معاویه ایجاد شده بود. این ظلم و جورها، واقعاً مردم را بی‌تاب کرد و دنبال راه چاره بودند. از این رو، حدود هیجده هزار نامه به امام حسین (ع) نوشتند و برای هم‌کاری با آن حضرت اعلام آمادگی کامل نمودند. از نظر تاریخی، اگر امام به آن نامه‌ها ترتیب اثر نمی‌دادند، در مقابل تاریخ محکوم بودند و می‌گفتند زمینه مساعدی را از دست داد. لذا یکی دیگر از دستاوردهای صلح امام حسن (ع) همین امر بود. زیرا معاویه توانسته بود با نشان دادن چهره مزورانه از خود، در میان مسلمانان برای خود کسب وجهه کند. لذا حتی اگر نفرات برای امام مجتبیٰ (ع) فراهم بود، باز آن حضرت نمی‌توانستند به جنگ با او برخیزند زیرا در این صورت جامعه دچار آشفتگی می‌شد و امام به آن راضی نبودند.

۱. جامع‌البیان، ج ۸ ص ۳۰۹.

۲. سلیم بن قیس، ج ۲ ص ۷۸۸.

۳. ابن اعمش کوفی، الفتوح، ص ۷۶۹.

معاویه در حل و فصل مشکلات از مهارت خاصی برخوردار بود و به اصطلاح امروزی فردی کهنه کار و آزموده بود. لذا با نیرنگ توانست مردم شام را با خود همراه کند و افکار عمومی را با حکومت خود هماهنگ نماید. او در واقع کفر را در لباس نفاق پوشانده بود اما با همه کینه‌ای که به اسلام داشت، آن‌چنان به اسلام و دین‌داری تظاهر می‌نمود و ظواهر دینی را رعایت می‌کرد که نه تنها عوام بلکه خواص را هم به شک انداخت. معاویه نقاب دین به چهره داشت و به گونه‌ای عمل نمود که مردم را دچار دودلی کرد و همان‌طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده بودند، دین خدا را مایه فریب‌کاری و بندگان خدا را بردگانی حلقه به گوش و مال خدا را ملک اختصاصی خویش ساخته بود.^۱ در عین حال، آن‌چنان کینه از اسلام و اهل بیت در دل او ریشه دوانده بود که در پاسخ مغیره بن شعبه که از او خواسته بود تا قدری درباره خاندان امام علی علیه السلام و شیعیانش به عدالت رفتار کند، گفت: «لا والله الا دفننا دفننا»؛ به خدا قسم هدفم دفن [نام پیامبر و اسلام] است.^۲ معاویه با همین روش توانست که خلافت را در جهان اسلام به پادشاهی تبدیل کند و موضوع جعل حدیث را در جهان اسلام نهادینه سازد. او حدود الهی را رها ساخت و بیت‌المال را به خود و خاندانش اختصاص داد. در زمان او فرهنگ منسوخ تبعیض نژادی که در دوره جاهلیت رواج داشت، احیا شد و حتی در صدد محو نام پیامبر صلی الله علیه و آله برآمد.^۳ وی تمام این کارها را با استادی تمام و زیرکی انجام می‌داد تا جایی که توانست به مردم بقبولاند که هر قدمی که او برمی‌دارد، در جهت رضایت خداوند و در صراط اسلام است. او پیوسته می‌کوشید با

۱. صلح الحسن علیه السلام، ص ۱۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۳. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲ ص ۴۵۳.

سیاست‌های عوام‌فریبانه، واقعیت‌ها را دیگرگونه جلوه دهد و از ابزارهای پیچیده‌ای بهره می‌برد. او با شایعه‌پراکنی، دروغ‌پردازی، تطمیع فرماندهان نظامی و سیاسی و معرفی شخصیت‌های مذهبی و شریعت‌دوست از خود، توانست فضا را کاملاً مبهم کند. در جریان صلح، او نه تنها به خریدن عبیدالله بن عباس بسنده نکرد، بلکه از خود او برای جلب دیگر افراد بهره گرفت و گروه زیادی از سپاهیان امام را توسط او از لشکر جدا کرد.

وی با شناخت دقیقی که از سپاه امام مجتبیٰ (ع) داشت، توانسته بود دریافت که سپاه ایشان را مثنی عناصر ساده‌لوح، دنیادوست و سست‌عقیده تشکیل می‌دهند. لذا با فریب‌کاری زمینه‌های اضمحلال سپاه را فراهم آورد. وقتی امام حسن (ع) این وضعیت را دیدند مجبور به صلح شدند. امام در واقع بینشی ژرف و عملکردی روشن‌بینانه، صلح را پذیرفتند تا توطئه دشمن را خنثی سازند و اندک مسلمانان واقعی را که در کنارشان مانده بودند، در امان بدارند. روحیه فریب‌کارانه و مزورانه معاویه، کار امام حسن (ع) را پیچیده‌تر کرده بود. امام به کیاست دریافت‌ه بودند که باید سال‌ها بگذرد تا چهره مزورانه معاویه برای مردم آشکار شود. صلح ایشان این مهم را به‌خوبی به انجام رساند و چهره واقعی معاویه و بنی‌امیه را به مردم نشان داد.

۴. نشر فرهنگ اصیل اسلامی

مؤلفه مهم دیگری که صلح امام حسن (ع) در پی داشت تبیین جلوه جمال و کمال ملکوتی اسلام برای مردم بود. نشر فرهنگ اصیل اسلام در آن دوره ده ساله، موجب احیای مجدد اسلام و سنت پیامبر (ص) بود. اگر نرمش قهرمانانه ایشان نبود معاویه و عمالش اثری از اسلام و اهل‌بیت (ع) باقی نمی‌گذاشتند.

امام مجتبیٰ (علیه السلام) در این برهه مجال یافتند تا سیمای بارز اسلام را به جامعه نشان دهند. این امام بزرگوار، تجسم عالی فضایل انسانی و مقتدای پاکان و صالحان بودند و بهره بسیار از خلق و خوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشتند. این صفات بارز، حتی در زمان جوانی آن حضرت نیز ظهور داشت. برای مثال، روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود، مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: «مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیش‌تری نماید.» عثمان به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد. وی پیش آن‌ها رفت و درخواست کمک نمود. امام مجتبیٰ (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَجِلُّ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَمٍ مُفْجِعٍ، أَوْ دَيْنٍ مُقْرِحٍ، أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ؛^۱
درخواست کردن از دیگران جایز نیست مگر در سه مورد: دیه‌ای به گردن انسان باشد که از پرداخت آن عاجز است، یا بدهی و دینی کمرشکن داشته باشد که توان ادای آن را ندارد، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد.

کدام‌یک از این موارد برای تو پیش آمده است؟ عرض کرد: «اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است.» آن‌گاه حضرت پنجاه دینار به وی دادند و امام حسین (علیه السلام) به پیروی از آن حضرت، ۴۹ دینار به او عطا کردند. فقیر هنگام برگشت از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: «چه کردی؟» جواب داد: «تو کمک کردی ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می‌خواهم. اما حسن بن علی در مورد مصرف پول از من سؤال کردند، آن‌گاه پنجاه دینار عطا فرمودند.» عثمان گفت: «این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلت‌اند. نظیر آن‌ها را کی می‌توان یافت؟»^۲ امام حسن (علیه السلام)، در بخشش و دست‌گیری از بیچارگان، سرآمد بودند. امام به حکم امامت، به خوبی آگاه بودند که در آیین

۱. حر عاملی، ج ۹، ص ۴۴۷.

۲. بحار/الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳ - ۳۳۲.

اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر تهی‌دستان اجتماع دارند، لذا مسلمانان بنابه پیوند عمیق معنوی و برادری دینی، باید همواره در تأمین نیازمندی‌های محرومان کوشا باشند. آن حضرت به یاد داشتند که پیامبر اکرم (ص) و پدر و مادرش، نه تنها سفارش‌های مؤکدی در این زمینه نموده‌اند، بلکه هرکدام در عصر خود، نمونه برجسته‌ای از انسان‌دوستی و ضعیف‌نوازی به شمار می‌رفتند. امام مجتبی (ع) دارای قلبی پاک و پرمهر نسبت به دردمندان و تیره‌بختان جامعه بودند، و همانند پدرش با خرابه نشینان دردمند و قشرهای مستضعف و کم‌درآمد. همراه می‌شدند و درد دل آنان را با جان‌ودل می‌شنیدند و به آن ترتیب اثر می‌دادند. ایشان در این حرکت انسان‌دوستانه، جز خدا را نمی‌دیدند و اجرش را جز از او نمی‌طلبیدند. ایشان بارزترین مصداق آیه شریفه ذیل بودند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)^۱ «آنان که اموال خود را شب و روز، پنهانی و آشکارا انفاق می‌کنند، مزدشان در نزد پروردگارشان خواهد بود؛ نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند.» ازاین‌رو در آن دوران محنت و رنج، امام آرام‌بخش دل‌های دردمند و نقطه امید درماندگان بودند. هیچ آزرده‌دلی نزد آن حضرت شرح پریشانی نمی‌کرد، جز آن‌که مرهمی بر دل‌آزرده او می‌نهادند و گاهی پیش از آن‌که مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، نیاز او را برطرف می‌ساختند و اجازه نمی‌دادند مذلت سؤال را بر خود هموار سازد! آن حضرت دوبار، تمامی دارایی خویش را در راه خدا دادند و سه بار تمام اموال خود را با خدا تقسیم کردند و نصف اموال را به مستمندان بخشیدند^۲ ازاین‌رو، هر ناتوان و

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲. همان، ص ۳۳۹.

درمانده‌ای، در خانه آن حضرت را می‌کوبید. چه بسا افرادی از شهرهای دیگر، به امید دست‌گیری امام مجتبی علیه السلام به مدینه می‌آمدند و از آن دریای کرم بهره می‌جستند. در میان مستمندان، سادات و غیرسادات و در راه ماندگان و از راه رسیدگان و ... دیده می‌شدند. گاه بر اساس خواسته آنان، هزینه سفر، هزینه ازدواج و زندگی، هزینه مداوای مریض و دیگر نیازمندی‌های آنان را می‌پرداختند و گاه بدون هیچ‌گونه پرسش، بر آنان ترحم می‌کردند. کمک ایشان به مستمندان، سالخورده‌گان و فقرا در دوران حاکمیت امام علی علیه السلام و حکومت خود در کوفه و مدینه و بعد از آن انجام می‌گرفت. کمک‌های همیشگی امام که شامل سالمندان، یتام، خانواده‌های شهدا، اصحاب صفا و ... می‌شد، در چارچوب منظمی به صورت ماهیانه انجام می‌گرفت. گویا آنان، حقوق بگیران همیشگی از خاندان اهل بیت علیهم السلام بودند که بخش عمده‌ای از موقوفات و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه اطهر علیها السلام و اموال شخصی حضرت مجتبی علیه السلام به این امر اختصاص می‌یافت.

۵. ناسپاسی مردم نسبت به امام مجتبی علیه السلام

یکی از عوامل تأثیرگذار در پذیرش صلح ناسپاسی و بی‌اعتنایی اکثریت مردم به دعوت امام مجتبی علیه السلام برای جهاد با معاویه بود. این عامل، نه تنها به پذیرش صلح انجامید بلکه بحران به قدری گسترده بود که به نوعی گسست اجتماعی در آن دوران منجر گردید. این مقوله را در چند محور می‌توان بررسی کرد: اولاً در بررسی اوضاع جامعه در آن دوران، می‌توان دریافت که وقوع جنگ‌های طولانی در زمان امام علی علیه السلام با گروه‌های مختلف، سبب نوعی خستگی از جنگ و بی‌علاقگی به دفاع از حق در میان سپاهیان امام شده بود. امام علی علیه السلام در دوران

خلافت خود نیز با این مشکل روبه‌رو بودند و به سختی مردم را به دفاع از حق و ایستادگی در برابر مهاجمان ترغیب می‌کردند. ایشان فرمودند:

ملت‌ها صلح می‌کنند در حالی که از ستم زمام‌دارانشان در وحشتند، ولی من صلح می‌کنم در حالی که از ستم یاران خودم در وحشتم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، به پای برنخاستید. حقیقت را به گوش شما خواندم، نشنیدید؛ به مبارزه با سرکشان ترغیبتان کردم، هنوز سخنانم پایان نیافته، مانند قوم «سبأ»، پراکنده شدید و در لباس اندرز، هم‌دیگر را فریب دادید تا مبادا سخنانم در شما اثر کند... رهبرتان از خدا اطاعت می‌کند، شما با او مخالفت می‌کنید، ولی رهبر شامیان (معاویه) از خدا نافرمانی می‌کند، و از او فرمان بردارید. به خدا سوگند! دوست دارم معاویه شما را با افراد خودش مبادله کند مثل مبادله دینار با درهم؛ ده نفر از شما را برابر یکی از افراد خودش به من بدهد.^۱

این خط رفاه‌طلبی که از در زمان خلافت امام علی (ع) شکل گرفته بود، در دوران خلافت امام مجتبیٰ (ع) نیز امتداد یافت. لذا ایشان با افرادی به جنگ معاویه رفته بودند که سرزنش‌های سوزناک امام علی (ع) به راهشان نیاورده بود. از سوی دیگر، افرادی در سپاه امام حسن (ع) با انگیزه‌های مختلف گرد آمده بودند: گروهی به سبب تعصبات قبیله‌ای و برخی به طمع غنیمت‌های جنگی، دسته‌ای در اثر اندیشه‌های انحرافی و خوارج برای دستیابی به معاویه و قتل او صف آراسته بودند؛ زیرا پس از قتل امام علی (ع) هدف بعدیشان معاویه بود.^۲ این اختلاف انگیزه‌ها، سبب شده بود که فرمان‌برداری لازم را از امام به عمل نیاورند. سپاه امام در رسیدن هدف خود یک‌پارچه نبود.

مهم‌تر از این‌ها امام حسن (ع) با یاران بی‌وفایی روبه‌رو بودند که عده‌ای از

۱. شهیدی، خطبه ۹۷.

۲. بحار/الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۲.

آن‌ها در مقابل تطمیع معاویه خود را باختند و برق سیم و زرهای فتنه‌گر شام، عقل از سرشان ربود. این یاران خود، وبال جان آن حضرت شدند، به‌گونه‌ای که در اردوگاه آن حضرت به خیمه ایشان حمله‌ور کردند و آن را غارت نمودند و با گستاخی سجاده را از زیر پایش و ردا را از دوشش کشیدند. یکی از آن‌ها به نام جراح بن سنان در ساباط جلو آمد و با وقاحت تمام، آن حضرت و پدر گرامیش را به شرک متهم نمود و با شمشیر ضربه‌ای به ران آن حضرت زد که گوشت ران را شکافت و به استخوان رسید.^۱ برخی از آن‌ها نیز به لشکر معاویه پیوستند و جمعی دیگر، برای معاویه نامه نوشتند که ما حاضریم حسن بن علی (علیه السلام) را دست‌بسته تحویل دهیم. از این‌رو، امام با شناختی که از اطرافیان و روحیه آنان داشتند، کوشیدند تا با نصیحت، آنان را به مبارزه تشویق کنند. بر این اساس، فرمودند:

هیچ چیز نمی‌تواند ما را از رویارویی با سپاه شام باز دارد. ما در گذشته، با تکیه بر پشتوانه استقامت شما با شامیان وارد جنگ شدیم، ولی امروز شایعه پراکنی‌های بیهوده و کینه‌توزی‌ها، استقامت شما را از میان برده و لب به شکوه گشوده‌اید. وقتی به جنگ صفین می‌رفتیم، دین را بر دنیا برگزیده بودید، ولی امروز منافع خود را لحاظ می‌کنید. ما همانیم که در گذشته بودیم، ولی شما مانند گذشته وفادار نیستید. شماری از شما بستگان خود را در جنگ صفین از دست دادید و برخی دیگر نیز در نهروان از دست دادند. گروهی بر آن‌ها اشک می‌ریزند. عده‌ای هم خون‌بهای آن‌ها را می‌خواهند. دیگران هم از دستوره‌های من سربیزی می‌کنند. معاویه به ما پیشنهادی دور از انصاف داده که با هدف ما و عزت اسلامی ما منافات دارد. حال اگر برای کشته شدن در راه خدا آماده‌اید برخیزید و با شمشیر پاسخ او را بدهید، ولی اگر خواستار آسایش و رفاه هستید، بگویید تا صلح را بپذیرم.

۱. الارشاد فی حجج الله علی العبادت، ج ۲، ص ۱۲.

سخن امام پایان نیافته بود که همه سپاهیان فریاد زدند: «زندگی! زندگی!»^۱
امام با دیدن سستی سپاهش، به ناچار صلح را پذیرفتند، گذشته از این که شماری
از آنان نیز پیش تر با نامه نگاری هایشان با معاویه، به استقبال صلح رفته و حتی
برخی نیز آمادگی خود را برای تسلیم امام به معاویه و یا ترور ایشان اعلام کرده
بودند. از این رو، وقتی از امام علت صلح را پرسیدند، پاسخ دادند:

به خدا اگر با معاویه می جنگیدم، مرا دست بسته به او تحویل می دادند!^۲

از این رو امام در خطبه ای که معاویه هم در آن مجلس حضور داشت فرمودند:

وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَوْمِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ حَتَّى فَرَّ إِلَى الْغَارِ وَلَوْ
وَجَدَ عَلَيْهِمْ أَغْوَانًا مَا هَرَبَ مِنْهُمْ وَلَوْ وَجَدْتُ أَنَا أَغْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مُعَاوِيَةَ؛^۳

پیامبر (ص) با این که قومش را به سوی خدا دعوت می نمود، مجبور شد از
دست آن ها فرار کند و به غار پناه آورد و اگر یارانی داشت، هرگز از آن ها
فرار نمی کرد. من هم اگر یارانی داشتم، هرگز با تو ای معاویه بیعت
نمی کردم.

آن حضرت در بیانی دیگر نیز علت صلحش را نداشتن یار و یاور بیان

می فرماید:

وَاللَّهِ مَا سَلَمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ
لَيْلَى وَنَهَارَى حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ؛^۴

به خدا سوگند! حکومت را به معاویه واگذار نکردم مگر به خاطر نداشتن
یاران. اگر یارانی می داشتم، شبانه روز با او می جنگیدم تا این که خداوند بین
من و او حکم کند.

این دگرگونی در احوال مردم، فقط به پذیرش صلح از سوی امام نینجامید،

۱. بحار/انوار، ج ۴۴، ص ۲۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۳.

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۱.

بلکه پس از پذیرش صلح، این جماعتی که تا دیروز ندای صلح داده بودند، اکنون امام را به جنگ و جهاد ترغیب می‌کردند. لذا مرتب به امام مراجعه می‌کردند و آن حضرت را به جنگ تشویق می‌کردند. امام که مردم کوفه را آزموده بودند، به خوبی می‌دانستند که اگر امروز احساسات، آن‌ها را به جنگ مجدد با معاویه برانگیخته است و هنگامی که فردا صحنه عمل پیش آید، آن‌ها از بار نخست بهتر عمل نخواهند کرد. لذا او در این مورد فرمودند:

من مردم کوفه را چنان دیدم که هرکس به آن‌ها اعتماد کند، مغلوب گردد. هیچ‌یک با دیگری هم‌رأی نیست و همیشه در اختلاف و کشاکشند. تصمیمی در خوب و بد هم ندارند. پدرم از آن‌ها رنج و سختی بسیار کشید. ای‌کاش می‌دانستم بعد از من درخور چه کاری خواهند بود. شهر کوفه بیش‌تر شایسته ویرانی است، نه آبادانی.^۱

از این‌رو، امام حسن علیه السلام تلاش می‌کردند احساسات کوفیان را مهار کنند. لذا تلویحاً به آن‌ها گوشزد کردند که همراهی نکردن آن‌ها با امام ایشان را مجبور ساخته که عهدنامه را بپذیرند. آن حضرت در پاسخ اعتراض حجر چنین فرمودند: من دیدم رغبت بیش‌تر مردم بر صلح است و جنگ را خوش نمی‌دارند. دوست ندارم آنان را به کاری که ناخوش دارند مجبور کنم. و برای این صلح کردم که شیعیان مخصوص ما از کشته شدن محفوظ بمانند و مصلحت دیدم، این جنگ‌ها را به زمان دیگری موکول کنم.^۲

این سخنان، بیان‌گر این است که اولاً، ایشان با تمام وجود، می‌کوشید شیعیان را حفظ کنند.^۳ ثانیاً امام، عهدنامه نقض شده از جانب معاویه را مانعی برای از سرگیری جنگ علیه او نمی‌دیدند و این کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید؛ زیرا

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۴۸.

۲. دینوری، ص ۲۶۷.

۳. الفتوح، ص ۷۱۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۹۶ - ۱۹۵.

پیامبر (ص) نیز هنگامی که قریش یکی از مفاد عهدنامه حدیبیه را نقض کردند، همین کار را انجام دادند.^۱ اگر امام اگر بر خلاف اصرار شیعیان کوفه، نبرد با معاویه را آغاز نکردند، بدان سبب نبود که نسبت به عهدنامه نقض شده از سوی معاویه پای‌بند بودند. زیرا اصولاً پای‌بندی امام به مفاد عهدنامه که فاقد نیروی نظامی بوده چه اعتباری می‌توانست داشته باشد؟ از این رو، بزرگان کوفه که از امام حسن (ع) برای از سرگیری جنگ با معاویه ناامید شدند، کوشیدند که امام حسین (ع) را همراه خویش سازند و به رهبری وی با معاویه نبرد کنند. دینوری در این باره مطلب قابل تأملی را نقل می‌کند:

حُجْر از حضور امام حسن (ع) بیرون آمد و با عبیده بن عمرو نزد امام حسین (ع) رفتند و گفتند: «ای اباعبدالله، خواری را در برابر عزت خریدید و چیز اندک را پذیرفتند و چیز فراوان را رها کردید. فقط امروز پیشنهاد ما را بپذیر و سپس تمام روزگار را با ما مخالفت کن. حسن (ع) و عقیده‌اش را درباره صلح رها نما، شیعیان خود را از کوفه و دیگر نواحی جمع کن و من و این دوستم را به سرپرستی مقدمه لشکر بگمار تا بدون این‌که پسر هند متوجه باشد، ناگاه او را با شمشیرها فرو کوبیم.»^۲

به گفته دینوری، امام حسین (ع) دو پاسخ به مردم کوفه دادند که تا حدی با هم متفاوت است. او اظهار می‌دارد که امام حسین (ع) فرمود: «ما بیعت کرده و پیمان بسته‌ایم و راهی برای شکستن بیعت ما نیست».^۳ لذا امام مجتبیٰ (ع) در آن دوران با نوعی از گسستگی اجتماعی مواجه بودند که چاره راه در قبول صلح و پای‌بندی به مفاد آن بود.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱۷.

۲. دینوری، ص ۲۶۸ - ۲۶۷.

۳. همان، ص ۲۶۸.

نتیجه

تحولات پیش آمده پس از رحلت رسول اکرم ﷺ به ویژه در عصر فتوحات، زندگی کردن بی دغدغه و همراه با آرامش را برای اعراب مسلمان به ارمغان آورد و تن پروری حاصل از این وضع، مجال هرگونه قیام و اعتراض را از آنان گرفت. هم چنین تفسیرهای نادرست از دین و سنت، از آغازین روزهای رحلت رسول خدا ﷺ فهم درست دین را برای افراد جامعه مشکل ساخت. ازاین رو، هر نوع رفتار و قانونی در جامعه، گاه در نظرشان دینی و ارزشی جلوه می کرد.

اصلی ترین انحراف سیاسی امت اسلامی در این دوران و در طول تاریخ، از ماجرای سقیفه آغاز می شود که در خلال آن، پس از تمرد از دستور و نص صریح نبوی مبنی بر اولویت امام علی علیه السلام برای جانشینی، امامت و ولایت در عرصه ظاهری و دنیوی از ایشان گرفته شد. پس از آن با احیای ریشه های ارتجاعی زندگی سیاسی - اجتماعی جاهلی و قبیله ای، روند برگشت به این دوران تیره آغاز و به شدت دنبال گردید. فضای مسموم و تبلیغاتی پیش آمده در جامعه اسلامی، به ویژه پس از قتل عثمان و تقابل مسلمانان با یکدیگر، بسیاری را به کنج خلوت و عبادت کشاند و از صحنه های سیاسی بیرون برد. تبدیل خلافت به ملوکیت و تبعات منفی بعدی آن، انحراف برخاسته از قضیه سقیفه را کامل ساخت و با افزایش گمراهی مردم و هواپرستی و هوس زدگی آنها توسط سیاست های وقت به ویژه به وسیله معاویه، آن دو امام به تدریج مساعدت مردمی را از دست دادند و با تحمیل جنگ های عدیده به آنها و توقف عملیات اصلاحی شان، سرانجام در نهایت مظلومیت به شهادت رسیدند. ازاین رو، صلح امام حسن علیه السلام در تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت نقش مهمی داشت زیرا این صلح سبب آشکار شدن بسیاری از مسائل شد.

اگر از لحاظ اعتقادی به حجت الهی بودن ائمه معتقد باشیم و هر حرکتی را که از آن‌ها صادر شده الهی بدانیم، هر روشی که آن بزرگواران در پیش گرفته‌اند - اعم از صلح و جنگ - قابل توجیه و مورد قبول واقع خواهد شد. ائمه اطهار (ع) از آن جایی که همگی نور واحد و معصومند، مرتکب گناه نمی‌شوند. بر این اساس، هدف آنان نیز همواره عزت و اعتلا و حفظ دین مبین اسلام بوده، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَىٰ اِثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً»^۱ «اسلام مادام که در سایه وجود دوازده امام و خلیفه است، عزیز و مقتدر است». از این رو، امامان به مقتضای عصمت و علمی که دارند، همیشه بهترین راه را برای حفظ اسلام و اعتلای کلمه حق در پیش می‌گیرند و نهایت تلاش خود را در جهت رسیدن به این هدف مصروف می‌دارند. تمام دغدغه‌شان حفظ دین است؛ چه با شمشیر و چه با تدبیر. امام حسن (ع) صلح نکردند بلکه صلح را بر ایشان تحمیل نمودند. این امام همام، در مقابل گروه باغی و یاغی شام ابتدا قیام کردند اما ناچار تغییر سنگر دادند و صلح را برگزیدند. تمام اهدافی که امام در تداوم فرهنگ امامت و ولایت و مقابله با فرهنگ منحط جاهلیت در جامعه در نظر داشتند، با این صلح شکل گرفت. امام با انتخاب صلح، توانستند جامعه اسلامی را از خطر گسستگی نجات دهند و چهره زشت حکومت اموی را نمایان سازند و زمینه را برای قیام امام حسین (ع) فراهم کنند.

۱. محمد محمدی ری شهری، اهل البیت فی القرآن والسنة، ص ۷۴.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد هبه الله بن محمد بن محمد، شرح نهج البلاغه، قاهره: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱م.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسین علی بن کرم شیبانی، الكامل فی التاریخ، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۸ق.
۳. _____، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۴. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲ ش.
۵. ابن منظور، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۶. ابن سعد، محمد بن سعد الطبقات الکبری، بیروت: دارصادر، ۱۹۶۸م.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم: مؤسسه انتشارات علامه.
۸. ابن طقطقی، لفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، مترجم محمد وحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۹. ابن کثیر، ابوالفدا الحافظ، نهایه البدایه و النهایه فی الفتن و الملاحم، ریاض: مکتبه النصر الحدیثه، ۱۹۶۸م.
۱۰. ادیان حسینی، سید ابوالحسن، پژوهشی در تاریخ پیامبر اسلام، بی نا، بی جا، بی تا.
۱۱. اربلی، ابی الحسن علی بن عیسی؛ کشف الغمه فی معرفه الائمہ؛ تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت.

۱۲. آلوسی، سید محمد شکری، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، مصر: ۱۳۴۲ ق.
۱۳. امین، احمد، بیروت: فجر الاسلام، ۱۶۹۶ م.
۱۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵. بغدادی، محمد بن حبیب؛ الْمُحَبَّر، بیروت: دارالآفاق الجدیده، بی تا.
۱۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۷. تامپسون جان. ب. ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: مؤسسه فرهنگ آینده پژوهان، ۱۳۵۸.
۱۸. تنهای ابوالحسن، جامعه شناسی تاریخی اسلام، تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: مکتبه النهضه، ۱۹۷۶ م.
۲۰. حتی فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۴۴ ش.
۲۱. خرماشاهی، بهاء الدین، دایره المعارف تشیع، تهران: محبی.
۲۲. دفلور ملوین و دیگران، مبانی جامعه شناسی، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۷۰.
۲۳. راضی، آل یاسین، صلح الحسن (ع) ، ترجمه سیدعلی خامنه ای، انتشارات آسیا، ۱۳۴۸.

۲۴. روحانی، محمود، المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۵. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بی نا، بی جا، بی تا.
۲۶. روزنی، شرح المعلقات السبع، قم: منشورات ارومیه، ۱۴۰۵ق.
۲۷. سیوطی، جلال الدین تاریخ الخلفاء، بغداد: مکتبه المثنی، ۱۳۸۳ق.
۲۸. _____، المزهر، قاهره: بی جا، ۱۲۸۲ق.
۲۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر حقه و خرج احادیثه حمدی، عبدالمجید السلفی، بیروت: دار احیا التراث العربی، بی تا.
۳۰. طبرسی، ابی منصور احمد بن علی؛ الاحتجاج؛ به تحقیق: ابراهیم بهادری و محمد هادی به، تهران: اسوه، ۱۴۱۳ق.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، ۱۳۸۰.
۳۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، بیروت: ۱۴۰۸ق.
۳۳. الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱.
۳۴. فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، بیروت: ۱۹۶۴م.
۳۵. گی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸.
۳۶. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی، تهران: بی - جا، ۱۳۵۸.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، بحار الانوار لدرر الاخبار الائمه الاطهار، بیروت: دار احیا التراث، بی تا.

۳۸. محمدی ری شهری، محمد، **اهل البيت في القرآن والسنة**، چاپ دوم، دارالحديث، ۱۳۷۹.
۳۹. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۴۰. مطهری، مرتضی بیست گفتار، چاپ ششم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۴۱. معروف الحسنی، هاشم، **سیره الائمه الاثنی عشر**، قم: منشورات الشریف الرضی، بی تا.
۴۲. مفید، محمد بن محمد، **الارشاد فی حجج الله علی العبادت**، مترجم سید هاشم رسولی محلاتی تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۴۳. مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه** تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۴۴. نصر بن مزاحم، **واقعه صفین**، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۸۲ ق.
۴۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب جعفر بن وهب بن واضح، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دار صادر.

تشیع مدنیان در عصر امام حسن علیه السلام

مهدی نورمحمدی^۱

چکیده

مدنیان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، شاهد و یا به عبارت درست‌تر از ارکان انشعاب مسلمانان به دو دسته شیعه و سنی بودند. این تقسیم‌بندی که به تصمیم‌گیری درباره رهبری جهان اسلام مربوط می‌شد. دو نظریه خلافت خلفا و امامت ائمه اهل‌بیت علیهم السلام از همان روز نخست پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح گردید. بررسی گرایش مدنیان به اهل‌بیت علیهم السلام و مذهب تشیع، از آن‌رو اهمیت دارد که آنان صرف‌نظر از مشاهده سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و نزول قرآن درباره جایگاه بلند اهل‌بیت علیهم السلام، به لحاظ جغرافیایی، نزدیک‌ترین افراد به اهل‌بیت علیهم السلام و شاهد فضل و کمال ایشان بودند. در میان بازه‌های زمانی مختلف که می‌توان گرایش مذکور را بررسی کرد، عصر امام حسن علیه السلام از آن‌رو اهمیت دارد که پس از خلافت امام علی علیه السلام و قبل از آغاز سلطنت اموی است. شواهد تاریخی گویای آنند که در این دوره زمانی، گرایش زیاد مدنیان، به دلایل سیاسی، اجتماعی و ... به گونه ناامیدکننده‌ای افول می‌کند.

واژگان کلیدی: امام حسن علیه السلام، تشیع، مدینه، مدنیان، امویان.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ تشیع اثناعشری دانشگاه ادیان و مذاهب؛ mn۱۳۵۱۰۳۰۱@gmail.com.

مقدمه

مقاله حاضر، تصویری از گرایش مدنیان به تشیع در دوره امام حسن (ع) و چگونگی و کم و کیف آن را نشان می‌دهد. هر چند تمرکز اصلی بحث روی سال‌های امامت سبط اکبر (۴۰-۵۱ق) است، برای ارائه تصویری کامل و شفاف، لازم است گرایش مذکور در سال‌های قبل از دوره موردنظر (۱۱-۴۰ق) نیز بررسی شود. از آن‌جاکه این گرایش، در گرویدن به اهل‌بیت (ع) ظهور می‌یابد، ما نیز گرایش به اهل‌بیت (ع) را می‌کاویم اما باید توجه داشت که برای قضاوت درباره اهل مدینه و صدور یک حکم عام و شامل، نمی‌توان به هر گزارشی دست یازید. برای چنین کاری، باید باکاری طافت‌فرسا، از میان متون منابع نخستین، گزارش‌هایی را یافت که درباره گرایش جمع زیادی از اهل مدینه، اطلاعاتی نسبی به دست دهند. همان‌طور که گذشت، ابتدا گرایش به اهل‌بیت (ع) را در سال‌های ۱۱-۴۰ قمری از نظر می‌گذرانیم. عظمت اهل‌بیت (ع) در این سال‌ها، در وجود امام علی (ع) متبلور بود. به نظر می‌رسد، بررسی گرایش مدنیان به امام علی (ع) در سه بازه زمانی سقیفه، دوران خلفای سه‌گانه و دوره حکومت علوی، بهترین ساختار در این قسمت باشد.

الف) گرایش مدنیان به امام علی (ع) در سقیفه

منابع در این برهه از تاریخ مدینه، مدنیان را به دو دسته تقسیم می‌کنند. انصار و بخشی از قریش که در برابر انصار قرار گرفتند. هیچ حرف‌وحدیثی از کس دیگری در میان نیست. در برابر این سکوت منابع تاریخی در قبال دیگر مدنیان، چاره‌ای نیست جز این‌که برای دستیابی به گرایش آن‌ها، گرایش انصار را بجوئیم. درباره حادثه سقیفه، گفت‌وگوهای فراوانی صورت گرفته که می‌توان از آن به برخی گرایش‌ها پی برد. این‌که چرا سقیفه شکل گرفت و

این که چرا انصار پیش قدم در تشکیل سقیفه شدند، بی ربط به موضوع این پژوهش نیست. ایا می توان از این پیش قدمی، گرایش نداشتن به امام علی علیه السلام را برداشت کرد. دیدگاه های مختلفی در این باره وجود دارد. نظر درست تر آن است که انصار در اختصاص جانشینی به امام علی علیه السلام شک نداشتند.^۱ اما از فضای سیاسی آن زمان، قصد قریش، مبنی بر به دست گیری خلافت را استشمام کرده و برای پیش دستی بر قریش، در سقیفه جمع شده بودند^۲ و با این کار می خواستند خلافت را ابتدا برای خودشان و اگر نتوانستند برای امام علی علیه السلام تثبیت کنند و با انتفای هر دو فرض، حداقل مدیریت شهر خود را به دست گیرند.^۳ دلایلی این مدعا را تأیید می کند:

دلیل اول تصریح انصار در سقیفه است. سعد بن عبادہ خطاب به انصار می گوید: «این امر (خلافت) را در اختیار گیرید که آن برای شما و نه دیگران است».^۴ حباب بن منذر نیز به انصار هشدار می دهد که امر خودتان را خودتان به دست گیرید.^۵ گزارش دیگر سخن رفاعه بن رافع انصاری است که می گوید: «زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشتند ما گمان می کردیم که با توجه به موقعیت ما نسبت به اسلام، سزاوارترین مردم به خلافت هستیم».^۶

دلیل دوم این است که انصار در سقیفه، پس از این که نقشه خود را نقش بر

۱. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱. در گزارش اخیر که زیر بن بکار از محمد بن اسحاق نقل کرده، بیان شده عموم مهاجران نیز همین اعتقاد را داشتند.

۲. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳. سیدحسین محمدجعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۶۰؛ ویلفرد، مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله پژوهشی پیرامون خلافت نخستین، ص ۵۱-۵۲؛ حسین مونس، تاریخ قریش، ص ۵۹۸-۵۹۹ و ۶۸۸.

۴. أبو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۱۸.

۵. همان، ص ۲۲۰.

۶. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۲، ص ۴۹۸.

اب دیدند، نظر «امیری از ما و امیری از شما» را به مهاجران پیشنهاد دادند.^۱ که بی‌اعتمادیشان به قریش و مهاجران در اداره مدینه حکایت می‌کرد. حباب بن منذر در برابر مقاومت قریش و نپذیرفتن پیشنهاد اخیر انصار، راه‌کار اخراج قریش از مدینه را مطرح کرد،^۲ اما اگر چاره‌ای جز تسلیم در برابر خواست قریش نبود، حمایت از خلافت امام علی (ع) به عنوان آخرین راه، می‌توانست در دستور کار انصار قرار داشته باشد. این نیز در گفت‌وگوهای سقیفه موجود است. انصار یا برخی از آن‌ها، پس از بیعت عمر با ابوبکر و بیعت مردم به تبع عمر، از بیعت نکردن جز با حضرت علی (ع) سخن راندند.^۳ فردای بیعت، «سهیل بن عمرو» در جلسه‌ای یادآور این نکته می‌شود که انصار، مردم را ابتدا به خود و سپس به امام علی (ع) خواندند.^۴ ابوسفیان نیز در همان جلسه، اذعان می‌کند که علی - بن ابی طالب (ع) اهلیت سروری قریش و خلافت را دارد و انصار از او اطاعت می‌کنند.^۵ یکی از پژوهش‌گران معاصر نیز معتقد است که انصار در زمان سقیفه، از میان امام علی (ع) و ابوبکر، حضرت علی (ع) را انتخاب می‌کردند و چه قرینه‌ای بالاتر از این که شمار زیادی از آنان با ابوبکر بیعت نکردند. وی می‌گوید:

این امر که شمار زیادی از انصار حاضر در سقیفه با ابوبکر بیعت نکردند، در پایان روایتی از ابراهیم نخعی کوفی تأیید قرار می‌گردد.^۶

وی سپس یادآور می‌شود که برخی پژوهش‌های جهت‌دار، این گزارش را به

۱. ابن هشام حمیری معافری، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۰۷۴.

۲. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۲۰۲.

۴. زبیر بن بکار، الاخبار الموفقیات، ص ۵۸۴.

۵. همان.

۶. مادلونگ، همان، ص ۵۶.

دلیل «ماهیت شیعی راوی» رد کرده‌اند، اما یادآور می‌شود که تمایل ابراهیم نخعی به تشیع نامعلوم و مفاد روایت پیش گفته با مواضع اهل سنت سازگاری دارد.^۱ البته بآید اضافه کرد، گزارش‌های دیگری نیز در تأیید بیعت نکردن تعدادی از انصار وجود دارد.^۲

دلیل سوم این است که بیعت «بشیر بن سعد» پسرعموی «سعد بن عباد» با ابوبکر که از روی حسد و رقابت‌های درون‌قبیله‌ای بود،^۳ باعث شکاف در خزر ج و سخنان «اسید بن حضیر» از نقیبان اوس، در میان اوسیان بر ضد خزر ج، باعث بیعت اوس شد.^۴ می‌توان چنین گفت که اگر بیعت «بشیر بن سعد» و سخنان اسید نبود، اوس و خزر ج بیعت نمی‌کردند و خلافت ابوبکر شکل نمی‌گرفت. بعدها در جنگ صفین، قیس بن سعد به نعمان پسر بشیر بن سعد یادآوری کرد که پدر تو علیه انصار فتنه‌انگیزی کرد.^۵

دلیل چهارم این است که عبدالرحمان بن عوف خطاب به انصار درباره فضل قریش، از نبود کسانی چون ابوبکر، عمر، حضرت علی علیه السلام و ابوعبیده در میان انصار یاد کرد. «زید بن ارقم» در جواب او، پس از ذکر فضایل انصار، یادآور شد که در میان کسانی که از قریش نام بردی، کسی هست که اگر خلافت را مطالبه

۱. همان.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۸؛ ابوبکر احمد بن عبدالعزیز، جوهری بصری بغدادی، السقیفه و الفدک، ص ۶۰. بشیر پدر «ام‌خارجه» همسر ابوبکر از بنی حارثه بود که ابوبکر در محله آنان به نام «شنج» می‌زیست (حسین مونس، همان، ص ۶۰۱)؛ ابن سعد نام همسر خزر جی ساکن شنج ابوبکر را حبیبیه دختر خارجه بن زید ذکر می‌کند. «ابن - سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۲۶).

۴. طبری، همان، ج ۲، ص ۵۸.

۵. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۴۴۹.

می‌کرد، کسی با او مخالفت نمی‌کرد: علی بن ابی طالب.^۱

دلیل پنجم را می‌توان سخن برخی چون «عویم بن ساعده انصاری» در حمایت از بیعت با اهل بیت (ع) قبل از ورود مهاجران به سقیفه^۲ و پشیمانی انصار از بیعت با ابوبکر و کناره‌گیری از وی پس از بیعت دانست.^۳ با این کناره‌گیری، خشم قریش برانگیخته شد و خطبای آنان، به ویژه عمرو عاص، انصار را هجو کردند. در مقابل، بنی‌هاشم مخصوصاً امام علی (ع) و فضل بن عباس، در حمایت از انصار سخن راندند^۴ که نشان از هماهنگی مواضع و دلیل دیگری است. بی‌مهری حکومت به انصار که در سطور آینده خواهد آمد نیز مهر تأییدی بر یکسانی مواضع انصار و بنی‌هاشم است.

دلیل ششم که حباب بن منذر در سقیفه بدان اشاره کرده، ترس انصار از روی کار آمدن قریش و مهاجران و انتقام آنان از انصار در آینده بود؛ زیرا انصار در جنگ‌ها، مقابل پدران و برادران مشرک آنان صف‌آرایی کرده و در کشتار آنان شریک بودند.^۵ این نکته با توجه به عصبیت‌های دودمانی در عرب، بسیار طبیعی است. آخرین دلیل آن‌که پس از پایان بیعت در سقیفه، عده‌ای به همراه ابوبکر از

۱. زبیر بن بکار، ص ۵۷۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳. با این تفاوت که روایت یعقوبی این جریان را در وقایع سقیفه آورده و اشکال آن این است که عبدالرحمان بن عوف در سقیفه حضور نداشته ولی زبیر بن بکار، در ادامه وقایع سقیفه و در مسجدالنبی آورده زمانی که مردم پس از ازدحام برای بیعت، متفرق شده بودند نه آن‌که به زعم برخی محققان معاصر (رسول جعفریان، تاریخ سیاسی/سلام، ج ۲، تاریخ خلفا، ص ۱۸) فردای بیعت باشد. تفاوت دیگر روایت یعقوبی و زبیر بن بکار این است که در اولی منذرین ارقم و در دومی زید بن ارقم جواب عبدالرحمان بن عوف را می‌دهد.

۲. محمد بن عمر، واقدی، الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذکر المثنی بن حارثه الشیبانی، ص ۳۴؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۱، ص ۷.

۳. زبیر بن بکار، همان، ص ۵۸۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۴. زبیر بن بکار، همان، ص ۵۹۵-۵۹۹؛ یعقوبی، همان.

۵. أحمد بن یحیی بن جابر، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۰.

سقیفه خارج شدند و هر کسی را که در کوچه‌ها می‌دیدند، می‌گرفتند و دستش را به معنای بیعت به دست ابوبکر می‌مالیدند.^۱ این مطلب، نشان می‌دهد که بسیاری هنوز بیعت نکرده بودند. زیرا اگر فضای عمومی عادی، شفاف و بدون تنش بود، نیازی به شتاب، شانتاژ و ایجاد فشار برای بیعت نبود. دلایل زیادی می‌توان برای این عدم بیعت برشمرد که وضوح جانشینی امام علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به سفارش‌های ایشان، اطلاع مردم از اختلاف بزرگان بر سر جانشینی و انتظار عاقبت امر و نارضایتی از بیعت با ابوبکر^۲ می‌تواند از آن جمله باشد.

ایا تجمع انصار در سقیفه قابل نکوهش است؟

در این‌جا دو دیدگاه مطرح می‌گردد:

دیدگاه اول انصار را مستحق نکوهش نمی‌داند؛ زیرا انصار با آگاهی از تصمیم قریش مبنی بر غصب خلافت، به راستی نگران آینده و شهر خود بودند. بی‌شک از اصلی‌ترین دلایل اسلام آوردن مدنی‌ها و پناه دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیل حزب انصار، اختلاف اوس و خزرج بود. سخنان ابوالهثیم بن تیّهان در بیعت دوم عقبه، دلیلی بر این است که انصار از ابتدا نگران زمانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از موفقیت، مدینه را ترک کنند و اختلاف دوباره سربرآورد.^۲ حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و آرامش در اداره مدینه، برای انصار چندان اهمیت داشت که آنان یکبار دیگر پس از فتح مکه، نگرانی خود را از کوچ احتمالی پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به مکه بروز دادند.^۳ لذا هم‌چنان که در سطور پیشین گذشت، انصار که از قصد قریش مبنی بر دست‌اندازی بر خلافت آگاه و از تحقق خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر جانشینی

۱. جوهری، همان، ص ۴۸.

۲. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۴۲؛ ابن حنبل، *المسند*، ج ۳، ص ۴۶۲؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۳۶۳.

۳. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۴۱۶؛ *المعارف*، ص ۱۶۳.

امام علی (ع) مایوس بودند، برای اداره امور خویش در سقیفه گرد هم آمدند. پژوهش گر معاصر، حسین مونس نیز اجتماع سقیفه را از سوی انصار طبیعی می داند؛ زیرا سرزمین، سرزمین آنان و شهر، شهر آنان بوده که اکنون مرکز امت اسلامی شده است. انصار نگران این بودند که تکلیف آنان که تاکنون در امان اسلام و پیامبر (ص) می زیسته اند، پس از رحلت ایشان چه می شود. ایا مسلمانان هر یک به بلاد خویش بازمی گردند و هر یک در شهر خویش به اداره امور می پردازند و یا اتفاق دیگری می افتد؟ اما ابوبکر و مخصوصا عمر از ابتدا در پی به دست گیری امور همه مسلمانان بودند.^۱

دیدگاه دوم آن است که انصار به دلیل عهده‌ای که در بیعت عقبه دوم با پیامبر (ص) بسته بودند، می بایست همان گونه که از خود و خانواده خود حمایت می کردند، از پیامبر (ص) و اهل بیت نیز دفاع می نمودند؛ اما آنان پس از پیامبر (ص) در این امر کوتاهی کردند. این دیدگاه به فرمایشی از امام صادق (ع) (اشاره می کند. در این گزارش، امام پس از دیدن بنی الحسن از جمله عبدالله بن حسن که به شکلی رقت بار و در کسوت اسارت به دستور منصور دوانیقی از مدینه به سوی عراق در حرکت بود، گریستند و فرمودند:

والله لا تحفظ لله حرمة بعد هذا والله ما وفيت الانصار، و لا ابناء الانصار
لرسول الله (ص) بما اعطوه من البيعة على العقبة؛^۲

به خدا سوگند، زین پس حرمتی نگاه داشته نخواهد شد! به خدا سوگند انصار و فرزندان‌شان به عهده‌ای که در عقبه با رسول خدا (ص) بسته بودند، وفا نکردند!

سپس فرمودند:

رسول خدا (به امام علی (ع) توصیه کردند که: «خذ عليهم البيعة بالعقبة»؛ «از

۱. حسین مونس، همان، ص ۵۹۷ و ۵۹۹.

۲. ابوالفرج، اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۶.

انصار به سبک و سیاق عقبه، بیعت بگیر» امام علی علیه السلام پرسیدند: «چگونه؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: این گونه: (بیایعون الله و رسوله).

این عبارت، همان عبارتی است که انصار در بیعت عقبه دوم با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند. این گزارش در برخی منابع بدون اشاره امام صادق علیه السلام به «عدم وفای انصار به عهدشان» آمده است.^۱

ب) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی علیه السلام در دوره خلفای سه گانه

پس از سقیفه و در زمان خلفای سه گانه، بررسی رابطه امام علی علیه السلام و اهل مدینه مشکل است؛ زیرا ایشان در سکوت خبری و یا شاید بایکوت خبری به سر می بردند. اما گزارش هایی که برای بررسی رابطه انصار و خلفا وجود دارد، به حل این مشکل کمک می کند. رابطه انصار و خلفا یک سکه داوروست که یکروی آن، بی مهری حکومت قریشی به انصار و روی دیگر آن کدورت رابطه انصار با خلفاست. با بررسی این دو محور از سویی و با توجه به شناسایی سه حزب قریش، انصار و بنی هاشم در صدر اسلام از سوی دیگر و با توجه به اشتراک انصار و بنی هاشم در تقابل با قریش، بایستی به صورت طبیعی گرایش انصار را به سوی اهل بیت علیهم السلام با محوریت امام علی علیه السلام دانست. اینک اثبات دو محور مذکور در پی می آید:

۱. بی مهری حکومت قریشی به انصار

با کاوش در حوادث دوره خلفای سه گانه، درمی یابیم که حکومت وقت به دلایلی هم چون تبارگرایی، کینه و انتقام جنگ های صدر اسلام و مواضع انصار در سقیفه، به آنان بی مهری می کرد.

۱. طبری، همان، ج ۷، ص ۵۴۰.

سقیفه یکی از محورهایی بود که خلافت تازه تاسیس پس از پیامبر ﷺ در سپردن مناصب، بر اساس آن حرکت می کرد. کسانی که در سقیفه و یا پس از آن با بیعت شدگان سقیفه دچار چالش بودند، بعدها حکومت به آنان بی مهری کرد. برای اثبات این ادعا، می توان به داستان خالد بن سعید بن عاص اشاره کرد. او پس از واقعه سقیفه، وارد مدینه شد و از آن جا که از خلافت ابوبکر ناراضی بود، در بیعت با او تاخیر کرد.^۱ پس از آن، ابوبکر او را به فرماندهی جنگ با شامیان برگزید اما عمر با یادآوری تاخیر او در بیعت، ابوبکر را به پس گیری حکم فرماندهی اش راهنمایی کرد.^۲ او با این که قریشی بود، مشمول این مجازات شد. منطقی است که انصار به دلیل مواضع شدیدترشان در سقیفه و تبارشان، بیش تر دچار بی مهری شوند. از جمله این فرمان ها، نسپردن فرماندهی به انصار در یازده پست فرماندهی در جنگ های رده و چهار پست فرماندهی در فتوحات شام است.^۳ البته در جنگ با طلیحه،^۴ با اعتراض «ثابت بن قیس بن شماس خزرجی» و «حسان بن ثابت» و در ادامه پیشیمانی ابوبکر، فرماندهی انصار به «ثابت بن قیس» و فرماندهی مهاجرین به «خالد بن ولید» سپرده شد.^۵ نوع عباراتی که ثابت در اعتراض خود آورده، اشاره بدان دارد که گل الود شدن این اب، از سرچشمه سقیفه بوده است.^۶

۱. بلاذری، همان، ج ۱، ص ۵۸۸.

۲. ابن سعد، همان، ج ۴، ص ۷۳؛ ابن عبدالبر، همان، ج ۳، ص ۹۷۵.

۳. حسین مونس، همان، ص ۶۰۰.

۴. طلیحه بن خویلد اسدی، در پایان دوره نبوی ادعای نبوت کرد. جنگ با او با خبر ارتحال رسول خدا ﷺ ناتمام ماند و در زمان حکومت ابوبکر انجام شد. این جنگ در کنار آب گیری به نام بزازه در منطقه طایفه بنو اسد بن خزیمه روی داد.

۵. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۶. همان.

این سیر را می‌توان در نصب کارگزاران نیز ره‌گیری کرد. از مجموع کارگزاران ابوبکر، سه تن انصاری هستند که از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله منصب گرفته بودند.^۱ از آن‌جا که شعار ابوبکر، تبعیت محض از پیامبر صلی الله علیه و آله بود،^۲ دست به تغییر آنان دست نزد، ولی شخص جدیدی را نیز از انصار نصب نکرد. این جریان‌ها به دلیل این‌که بلافاصله پس از سقیفه روی داده، به احتمال قریب به یقین، ناشی از حوادث سقیفه بوده است.

خبری درباره ساعت‌های پایانی زندگانی ابوبکر، تأیید می‌کند که حزب قریشی به تعهد «منا الامراء و منکم الوزراء»^۳ روز سقیفه عمل نکردند و انصار را تا آن‌جا که توانسته و به شدیدترین وجه ممکن از امور حکومتی محروم ساختند. این خبر، تأیید می‌کند که ابوبکر به هنگام احتضار، ارزو می‌کرد که کاش سه کار را انجام داده بود؛ سه کار را انجام نداده بود و سه سؤال را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده بود. یکی از آن سؤال‌ها این‌که «هل للانصار فی هذا الامر نصیب؟»^۴ «ایا انصار از

۱. برای کارگزاران ابوبکر، نک: *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۴۲۰-۴۲۱؛ برای آن سه تن انصاری و نصب آنان توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، نک: ابن عبدالبر. *زیاد بن لیید انصاری*، ج ۲، ص ۵۳۳، علاء بن حضرمی خزرجی: همان، ج ۳، ص ۱۰۸۶ و معاذ بن جبل خزرجی: همان، ص ۱۴۰۳.

۲. برای نمونه نک: خطبه ابوبکر پس از بیعت: «من تابعنا نه مبدع»: طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۴؛ در داستان پس ندادن فدک از سوی ابوبکر به استناد «لا نورث، ما ترکنا فهو صدقه» ابوبکر می‌گوید: «انی و الله لا ادع امرای را به رسول الله یصنعه الا صنعه»: طبری، همان، ج ۳، ص ۲۰۸؛ در اصرار ابوبکر برای فرستادن سپاه اسامه، با وجود حکومت نوپای او و خطر مرتدان، با این استدلال که «و الذی نفس ابی بکر بیده، لو ظننت ان السباع تخطفنی لانفذت بعث اسامه کما امر به رسول الله (ولو لم یبق فی القری غیری لانفذته!»: همان، ص ۲۲۵؛ «و الله لا أحل رایه عقدها رسول الله»: ابن کثیر دمشقی، *البدایه و النهایه*، ج ۵، ص ۳۱۱ و یا «و الذی لا إله غیره لو جرت الکلاب بأرجل أزواج رسول الله، ما رددت جیشا وجهه رسول الله، و لا حلت لواء عقده پیامبر صلی الله علیه و آله»: (همان، ج ۶، ص ۳۰۵).

۳. طبری، همان، ج ۳، ص ۲۰۲؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۲، ص ۳۲۵.

۴. طبری، همان، ج ۳، ص ۴۳۱.

این امر (خلافت) سهمی دارند؟» با توجه به این که ابوبکر خود راوی «الائمه من قریش»^۱ از پیامبر اکرم (ص) در روز سقیفه بود و با توجه به کاربرد کلمه «نصیب»، واضح است که سؤالش نه درباره اصل خلافت بلکه درباره شئون مختلف حکومتی بوده است. از این جا، ابعاد محرومیت انصار از سطوح مختلف مدیریتی در زمان ابوبکر مشخص می شود.^۲ اگر این گونه برداشت نکنیم، باید بپذیریم که ابوبکر دچار تناقض گویی شده است؛ یعنی در سقیفه، «الائمه من قریش» را روایت می کند و دو سال بعد از او می نماید که کاش از پیامبر درباره خلافت انصار سؤال کرده بود. این احتمال با توجه به این که خلافت هنوز باید از سوی عمر ادامه می یافت، بعید به نظر می رسد.

محرومیت انصار از مناصب حکومتی، در زمان حکومت عمر نیز ادامه یافت. بدین صورت که از مجموع انصار، سلمه بن سلامه که بعدها با امام علی (ع) بیعت نکرد، والی یمامه گردید،^۳ عبدالرحمان سهل بن زید کارگزار بصره^۴ و عمیر بن سعد نیز والی حمص شدند.^۵

در زمان عثمان نیز به دلیل گرایش وی به امویان، حتی قریشیان غیراموی نیز از بسیاری مواهب و مناصب محروم ماندند، چه رسد به انصار که عذرشان از قبل خواسته شده بود.

۱. بلاذری، همان، ج ۱، ص ۵۸۲.

۲. درباره تفصیل خبر مذکور، نک: محمد الله اکبری، «حدیث پشیمانی»، فصلنامه علوم حدیث، دوره ۱، ش ۶۲، ص ۱۷۵-۱۹۸.

۳. ابن عبدالبر، همان، ج ۲، ص ۶۴۱.

۴. عزالدین علی، ابن اثیر جزری، *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*، ج ۳، ص ۳۵۴.

۵. ابن عبدالبر، همان، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

۲. کدورت رابطه انصار با خلفا

اولین شاهدهی که می‌توان برای این کدورت آورد، بیعت نکردن برخی از انصار در سقیفه است. از جمله آن‌ها می‌توان به سعد بن عبادہ اشاره کرد که یک سال بعد، در حوران شام به طرز مشکوکی کشته شد.^۱ قیس پسر سعد،^۲ براء بن عازب و ابی بن کعب،^۳ شمار دیگری از همین افراد بودند.

پشیمانی برخی از انصار بیعت‌کننده با ابوبکر و رجوع آنان به امام علی علیه السلام به عنوان شاهد بعدی در گزارش رجال کشی موجود است. در این گزارش، نام ابوہشیم بن تیہان، ابویوب انصاری، خزیمہ بن ثابت، جابر بن عبد اللہ، زید بن ارقم، ابوسعید خدری، سهل بن حنیف، براء بن مالک، عثمان بن حنیف، عبادہ بن صامت، قیس بن سعد بن عبادہ، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق، عمران بن حصین، بریدہ اسلمی و بشر بن کثیر به چشم می‌خورد.^۴ یعقوبی نیز به کنارہ گیری انصار از قریش اشاره می‌کند.^۵ زمان بین بیعت و سه عکس العمل «پشیمانی»، «بازگشت به امام علی» و «کنارہ گیری از قریش»، در این دست از گزارش‌ها دقیقاً مشخص نیست، اما گرایش افراد شاخص انصار و فضای کدر سیاسی را ترسیم می‌کند. در گزارش دیگری، ابوبکر پس از بیعت، مالی را بین مردم تقسیم کرد. سؤال یک پیرزن مدنی از مامور تقسیم مال، مبنی بر توزیع مال به دلیل ترس آنان از بازپس گیری بیعت، علی‌رغم پاسخ منفی مامور، نشان می‌دهد که اوضاع سیاسی

۱. بلاذری، همان، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن، طوسی، رجال، ص ۷۹.

۳. برای این دو نفر، نک: یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴.

۴. ابوجعفر محمد بن حسن، طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، ص ۶۷.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸.

موجود در مدینه برای حزب حاکم، شفاف و مطمئن نبوده است.^۱

امتناع برخی انصار از همکاری با خلفا، شاهد دیگری بر تیرگی روابط انصار با خلفاست. برای نمونه، ابوهیثم بن تیهان در زمان پیامبر (ص) مسئول محاسبه خرمای خیبر بود ولی پیشنهاد این شغل را از سوی ابوبکر رد کرد.^۲

نگارنده تاکنون گزارشی درباره موضع منفی انصار در برابر خلیفه دوم نیافته است. این می‌تواند به دلیل مشی خشن و قاطع وی باشد.^۳ اما دوره عثمان نیز مملو از این دست گزارش‌هاست. بیش‌تر این شواهد ذیل عنوان نقش مدنیان در شورش علیه عثمان قابل جمع‌آوری است. در تاریخ‌نگاری اهل سنت، راوی قصه‌پردازی به نام «سیف بن عمر»، تمام گناه شورش علیه عثمان را به گردن «عبدالله بن سبا»، شخصیت یهودی تازه‌مسلمان شده یمنی می‌اندازد.^۴ اما منابع از گزارش همراهی مدنیان با شورشیان مصری و کوفی سرشارند. گزارش سعید بن مسیب یک نمونه کارساز است؛ زیرا او اعتقاد دارد که عثمان مظلومانه کشته شد. وی گزارش کرده، پس از آن که مردم مصر متوجه شدند که به‌رغم توافق آنان با عثمان بر سر امارت محمد بن ابی‌بکر، پیکی حامل دستور حبس و شکنجه آنان از سوی دارالخلافه به سوی مصر روانه است، به سوی عثمان بازگشته، او را محاصره کردند. سپس سعید اذعان می‌کند که در این زمان، کسی

۱. ابن سعد، همان، ج ۳، ص ۱۳۶.

۲. پیشین، ص ۳۴۲.

۳. برای خشونت عمر، نک: عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج ۴، ص ۳۷۳-۳۷۴؛ ابن سعد، همان، ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۸، ۲۵۹؛ احمد بن علی ابویعلی موصلی، مسند ابی‌یعلی، ج ۷، ص ۴۴۹-۴۵۰؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴. طبری، همان، ج ۴، ص ۳۴۰-۳۴۱. درباره عبدالله بن سبا، نک: مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر/خری؛ طه حسین، الفتنه الکبری؛ برنارد لوئیس، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای.

در مدینه نبود که از عثمان کینه و دشمنی شدیدی نداشته باشد. او به طور مشخص از قبایل هذیل، بنی زهره، بنی غفار، بنی مخزوم، بنی تمیم و از شخصیت‌هایی هم‌چون عایشه، طلحه، زبیر، محمد بن ابی بکر، حذیفه و به طور کلی از اصحاب پیامبر (ص) نام می‌برد.^۱ در گزارش دیگری، ابوسعید خدری از همراهی هشتصد تن از صحابه در جریان قتل عثمان یاد می‌کند.^۲ بزرگی عدد و توجه به وقوع حادثه در سال ۳۵ هجری که بسیاری از اصحاب در گذشته‌اند، به راحتی پژوهش‌گر را به همراهی قریب به اتفاق اصحاب مدنی و غیر مدنی پیامبر (ص) رهنمون می‌سازد. پیش از شورش نیز اولین اعتراض شدید بر عثمان از سوی اهل مدینه صورت گرفت. پس از ابوذر و عمار یاسر، می‌توان به جبله - بن عمرو ساعدی اشاره کرد. او به عنوان «اول من اجترأ علی عثمان و تجهّمه بالمنطق الغلیظ»^۳ شناخته شده است. از جمله کارهای او توهین، تهدید به قتل، اسارت و پایین کشیدن از منبر، جلوگیری از برگزاری نماز بر جنازه خلیفه و اجبار بر دفن عثمان در خارج از قبرستان بقیع بود.^۴ جلوگیری از دفن عثمان تا بیعت مسلمانان با خلیفه جدید، به حجاج بن عمرو بن غزیه انصاری نیز نسبت داده شده است.^۵ او در «یوم الدار»^۶ مصریان را به حمله ترغیب نمود^۷ و با شمشیر

۱. ابوزید عمر بن شبه، نمیری بصری، تاریخ المدینه المنوره، ج ۴، ص ۱۱۵۷-۱۱۶۱.

۲. پیشین، ص ۱۱۷۵.

۳. اولین کسی که جرأت کرد و بر عثمان با گفت‌وگوی تند حمله کرد. در برخی منابع عبارت «بالمنطق السیء» آمده است. (طبری، همان، ج ۴، ص ۳۶۵).

۴. بلاذری، همان، ج ۵، ص ۵۳۶؛ طبری، همان، ج ۴، ص ۳۶۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۱۶۸؛ ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۷۶.

۵. ابن اعثم، همان، ج ۲، ص ۴۳۱-۴۳۲.

۶. روز حمله به خانه عثمان، «یوم الدار» لقب گرفته است.

۷. پیشین، ص ۲۴.

ضربه‌ای به گردن مروان وارد کرد.^۱ او در جواب زید بن ثابت که انصار را به انصراف از شرکت در فتنه و یاری رساندن به عثمان فرامی‌خواند، ایه (أَنَا أَطْعَمَا سَادَتَنَا وَ كِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا)^۲ را تلاوت نمود.^۳ البته رفاعه بن رافع انصاری نیز به زدن مروان و کشتن مغیره بن اخنس منسوب است.^۴ معاویه نیز در نامه‌ای خطاب به قیس بن سعد انصاری، او را از جمله کسانی می‌داند که مردم را بر ضد عثمان شوراند.^۵ محمد بن ابی حذیفه نیز از جمله مدنیان متهم به اباحه خون عثمان است.^۶ او و محمد بن ابی بکر مردم مصر را از کارهای عثمان آگاه کردند.^۷ این دو به همراه محمد بن عمرو بن حزم انصاری، سه محمد نامی هستند که شدیدترین افراد علیه عثمان شناخته شده‌اند.^۸ منزل ابن حزم به دلیل همسایگی، محل حمله به عثمان و مدافعانش بود.^۹ عبدالله بن عبدالرحمان از جمله این مدافعان بود که به دست عبدالرحمان بن حنبل جمحی به قتل رسید.^{۱۰} در یک کلام، در یوم‌الدار همه مدینه

۱. ابن عبدالبر، همان، ص ۳۲۷؛ ابن اثیر، *سدة الغایه*، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲. سوره احزاب، آیه ۶۷: «و می‌گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگ‌تران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند.»

۳. ابن اعثم، پیشین؛ ابن اثیر، *سدة الغایه*، ج ۱، ص ۴۵۸؛ دینوری نیز این گزارش را آورده ولی حجاج را «ابن عدی» ذکر کرده است. (ابن قتیبه دینوری، *الإمامه و السیاسة معروف به تاریخ الخلفاء*، ج ۱، ص ۱۰۳).

۴. طبری، همان، ج ۴، ص ۳۸۲؛ ابن اعثم، همان، ج ۲، ص ۴۲۷.

۵. بلاذری، همان، ج ۲، ص ۳۹۰؛ ابواسحاق ابراهیم بن محمد، *تقفی کوفی، الغارات*، ج ۴، ص ۵۵۰.

۶. طبری، همان، ج ۴، ص ۲۹۲.

۷. پیشین، ص ۳۵۷.

۸. «كان أشد الناس على عثمان المحدثون؛ محمد بن أبي بكر، محمد بن أبي حذيفة و محمد بن عمرو بن حزم» (ابن عبدالبر، همان، ج ۳، ص ۱۳۷۵).

۹. طبری، همان، ج ۴، ص ۳۷۹.

۱۰. بلاذری، همان، ج ۵، ص ۵۷۱؛ ابن اعثم، همان، ج ۲، ص ۴۲۸. در منبع نخست او «بن العوام بن خویلد» و در دیگری «بن مروان بن العوام» ذکر شده است.

جز اندکی، علیه عثمان برخاسته بودند. تلاش عده‌ای برای تبرئه برخی از انصار، خللی به نکته مذکور وارد نمی‌کند.^۱

ج) چگونگی گرایش مدنیان به امام علی علیه السلام در حکومت علوی

پس از مقطع زمانی خلفای سه‌گانه، زمانی که نوبت به خلافت امام علی علیه السلام رسید، همه مدنیان به جز برخی امویان و همه انصار به جز چند نفر، از جمله حسان بن ثابت شاعر، کعب بن مالک، مسئول زکات طایفه مزینه، مسلمة بن مخلد، ابوسعید خدری، محمد بن مسلمة، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، مسئول بیت المال عثمان، رافع بن خدیج، فضاله بن عبید و کعب بن عجره که عثمانی بودند، با امام علی علیه السلام بیعت کردند.^۲ گزارش دیگری، تمام انصار را بیعت‌کننده^۳ و تنها سعد بن ابی وقاص، ابن عمر، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن مسلمة، سلمه بن وقش و اسامه بن زید را از مهاجران بدون بیعت می‌داند.^۴ البته راوی از انصاری بودن زید بن ثابت و محمد بن مسلمة غفلت ورزیده است. گزارش دیگری نیز به خوشحالی مصریان از اجماع مدنیان^۵ اشاره کرده است. نکته دارای اهمیت آن‌که

۱. برای نمونه، نک به تلاش برای تبرئه فروه بن عمرو انصاری از کمک در قتل عثمان. ابن عبدالبر، همان، ج ۳، ص ۱۲۶۰؛ زید بن ثابت از معدود مدنیان هوادار عثمان، در شعری همه انصار را به خوار کردن عثمان و یاری ندادن او نکوهیده است. (احمد بن محمد، ابن عبدربه، *العقد الفرید*، ج ۵، ص ۴۷).

۲. طبری، همان، ج ۴، ص ۴۲۹-۴۳۰.

۳. پیشین، ص ۴۳۵.

۴. طبری، همان، ج ۴، ص ۴۳۱؛ گزارش دیگری سعد بن مالک، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمة و اسامه بن زید را از بیعت‌نکردگان معروف می‌داند: ابن عبدالبر، همان، ج ۱، ص ۷۷؛ برای اطلاعات نک: مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الجمال*، ص ۹۱؛ *شرح ابن ابی الحدید*، ج ۴، ص ۸.

۵. طبری، همان، ج ۴، ص ۴۳۴.

در گزارش دیگری آمده که «صار الامر امر اهل المدینه، و کانوا کما کانوا فیه»؛^۱ «کار به دست مدنیان افتاده بود و آنان همان شدند که بودند.» از این جا می توان گرایش آنان به امام علی (ع) را در آن زمان و قبل از آن نتیجه گرفت.

کمی پس از بیعت، نوبت به جنگ جمل رسید. بررسی جنگ جمل از این حیث اهمیت دارد که معلوم می کند، بیعت مدنیان و به خصوص انصار، چه میزان اثر داشته و چه میزان موج سواری و فرصت طلبی بوده است. بعضی از منابع، رقم مدنی های موجود در سپاه امام علی (ع) در جنگ جمل را چهار هزار نفر از ده هزار نفر می دانند که از این میان، هشتصد نفر انصاری بوده اند و چهارصد نفرشان در بیعت رضوان حضور داشته اند.^۲ هرچند جمعیت تقریبی مدینه در منابع یافت نشد، با توجه به کوچکی این شهر و گسیل جنگاوران از همه مناطق به جبهه ها با شروع فتوحات، نباید جمعیت نسبت به دوره پیامبر (ص) افزایش محسوسی داشته باشد. بنابراین رقم مذکور درشت و نشان از شرکت پررنگ انصار و اهل مدینه در آن برهه دارد. برخی پژوهشگران معاصر نیز با ذکر حمایت حداکثری انصار از امام علی (ع) در جنگ جمل، غایبان انصاری جمل را معدودی چون محمد بن مسلمه دانسته اند.^۳ هرچند اگر گزارش های حداقلی را هم چون گزارش طبری نیز بنگریم که همه سپاه امام از مدینه را به همراه برخی غیرمدنیان هفتصد تن برمی شمرد،^۴ خرده ای بر اهل مدینه روا نیست، زیرا مدینه شهر جنگاوری نبوده است و در آن زمان، کوفه مرکز سپاهیان و پایگاه نظامی به شمار می آمد. به

۱. پیشین، ص ۴۳۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲. أبو عمرو این خیاط بن ابی هبیره لیشی عصفری خلیفه، مشهور به شباب، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۱۰؛ ابن عبدربه، ج ۵، ص ۶۴.

۳. مادلونگ، همان، ص ۱۵۸.

۴. طبری، همان، ج ۴، ص ۴۵۵.

ویژه آن‌که در همان گزارش، امام سپاه هفتصد نفری را برای مبارزه با شام تهیه دیده بودند و واضح است که چشم امید ایشان به سپاهیان کوفی بود و با یک سپاه هفتصد نفری قصد رویارویی با سپاه شام را نداشته‌اند.

پس از جنگ جمل، به بررسی گرایش انصار در جنگ صفین می‌پردازیم. در گزارش‌های تاریخی مربوط به این مقطع زمانی، حمایت انصار و اهل مدینه مقدم‌تر از حمایت اهل کوفه ذکر شده است. سهل بن حنیف به نمایندگی از همه انصار به امام علی علیه السلام اطمینان داد که آنان در جنگ و صلح با ایشان خواهند بود و به حضرت توصیه کرد که حمایت مردم کوفه را جلب فرماید؛ زیرا جلب حمایت آنان برای امام بسیار حیاتی است.^۱ اما بهترین مؤید بر این حمایت مستمر، سخن معاویه خطاب به انصار است:

ای گروه انصار! ... به خدا با من اندک و بر ضد من بسیار بوده آید. روز صفین چنان کار را بر من تنگ کردید که مرگ را در نوک نیزه‌های شما دیدم و چنان هجو من گفتید که از تیزی نیزه‌ها سخت‌تر بود.^۲

قیس بن سعد نیز در جواب بدو یادآور شد که آنان به خلافت معاویه راضی نبودند و دلیل جنگ آن‌ها با او در روز صفین، همراهی مردی بوده که اطاعت او را اطاعت خدا می‌دانسته‌اند.^۳ این نکته فوق‌العاده اهمیت دارد. زیرا مشخص می‌کند حمایت انصار از امام علی علیه السلام، از سر حب و بغض نبوده بلکه یک وظیفه دینی و یک تبعیت اعتقادی بوده است. قیس بن سعد در روز صفین نیز در جواب

۱. منقری، همان، ص ۹۳-۹۴؛ ابن اعثم، همان، ج ۲، ص ۵۴۰.

۲. بلاذری، همان، ج ۵، ص ۵۵؛ أبو الحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۱۷؛ ابن عبدربه، همان، ج ۴، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۳. همان.

نعمان بن بشیر، یکی از تنها دو مدنی موجود در سپاه معاویه،^۱ گفته بود که انصار آن گونه از امام علی (ع) حمایت می کنند که از پیامبر (ص) حمایت کردند.^۲

جنگ نهروان نیز با همراهی مدنیان و انصار در کنار امام علی (ع) به پایان رسید. در این جنگ فرمانده اهل مدینه که هفتصد نفر بودند، قیس بن سعد بن عباد، فرمانده سواره نظام، ابویوب انصاری و فرمانده پیاده نظام ابوقتاده انصاری بودند.^۳ از سوی دیگر، هیچ یک از انصار در میان خوارج نبودند. این نکته را می توان از مفهوم گفته ابن عباس به خوارج استنباط کرد که هیچ یک از اصحاب پیامبر (ص) را در میان شما نمی بینم.^۴

در خلال مدت پس از جنگ صفین تا شهادت امام علی (ع) گزارش هایی از حمله های ایزدایی سپاهیان معاویه به مناطق مختلف از جمله مدینه در دست است. در پی این حمله ها و ورود بُسر بن ابی اخطاه، فرمانده لشکر معاویه به مدینه، ابویوب انصاری، عامل امام علی (ع) در مدینه، به کوفه گریخت. بُسر بدون هیچ مقاومتی وارد شهر شد. بُسر ضمن خطبه ای، از عثمان یاد کرد و انصار را سرزنش و تهدید به قتل نمود و سپس بیعت با آنان را از جابر بن عبدالله شروع کرد.^۵ این گزارش که مربوط به سال چهلیم است، هواداری مستمر مدنیان از امام علی (ع) تا پایان خلافت ایشان را نشان می دهد. با توجه به گزارش ها، مدنیان در دوره حکومت علوی به سه دسته تقسیم می شوند:

۱. هواداران امام علی (ع): اهل مدینه که بیش تر انصار بودند؛

۱. دومین این دو، مُسَلِّمَةُ بن مَخْلَد است. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸).

۲. منقری، همان، ص ۴۹.

۳. ابن اثیر، الکامل، همان، ج ۳، ص ۳۴۵؛ ابن کثیر، همان، ج ۷، ص ۲۸۸.

۴. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وقایع المشاهیر و الأعلام، ج ۳، ص ۵۸۹.

۵. طبری، همان، ج ۵، ص ۱۳۹.

۲. عثمانیان: که یا به سوی شام رفتند و یا به او وفادار ماندند؛
 ۳. قریشیان: کسانی چون طلحه، زبیر و ... که جدا شدن آن‌ها در کوتاه‌ترین زمان ممکن، نشان از سیاسی بودن اغراضشان در بیعت داشت.
 گفتنی است رابطه مدنیان با امام علی علیه السلام دو سویه بود. آن حضرت از ابتدا نسبت به مدنیان نگرش مثبتی داشتند. این مطلب از دفاع ایشان از مدنیان در برابر قریش، در جریان سقیفه قابل‌برداشت است.^۱ هم‌چنین در طول خلافت، امیر مدینه از سوی ایشان همیشه یک فرد انصاری بود.^۲ اهمیت این نکته در مقایسه با عملکرد خلفای اموی و عباسی مشخص می‌شود. این کار امام علی علیه السلام تاثیر مثبتی در جامعه مدینه ایجاد می‌کرد و بیان‌گر نوع نگاه خلیفه نیز بود.

د) چگونگی گرایش مدنیان به اهل‌بیت علیهم السلام در دوره امام حسن علیه السلام

پس از شهادت امام علی علیه السلام گرایش مدنیان را به اهل‌بیت علیهم السلام بایستی در تمایل آنان به امام حسن علیه السلام جست‌وجو کرد. این کاوش را از دو طریق و با استفاده از دو علم تاریخ و حدیث انجام می‌دهیم:

۱. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن علیه السلام با بهره‌گیری از شواهد تاریخی

بر پایه گزارش‌های تاریخی، عموم کوفیان، پس از شهادت امام علی علیه السلام، به امام حسن علیه السلام گرویدند و با ایشان بیعت کردند. اما آیا مدنیان نیز در صحنه بیعت در مدینه حضور داشتند و اگر اری، به چه میزان و تا چه زمانی در صحنه بوده‌اند؟
 تاریخ بیعت مدنیان با امام حسن علیه السلام به زمانی بازمی‌گردد که جاریه‌بن‌قدامه به دنبال تجاوز بُسر بن ابی‌ارطاه به سرزمین‌های تحت امر امام علی علیه السلام، از سوی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. ابویوب انصاری و به قولی سهل بن حنیف. (طبری، همان، ج ۵، ص ۱۵۶).

ایشان به سوی نجران، مکه و سپس مدینه گسیل شد. در بین راه از شهادت امام علی (ع) با خبر شد. پس از ورود به مدینه و اعلام خلافت امام حسن (ع)، مدنیان بدون گفت‌وگو بیعت کردند.^۱

در مقطع زمانی پس از صلح نیز وجود گرایش و پیروی از امام حسن (ع) در مدینه را می‌توان ثابت کرد. کلام سلیمان بن صُرد خطاب به امام حسن (ع) پس از صلح گویای همین نکته است:

مَا يَنْقُضِي تَعَجُّبَنَا مِنْ بَيْعَتِكَ مُعَاوِيَةَ وَمَعَكَ اَرْبَعُونَ اَلْفَ مُقَاتِلٍ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ كُلُّهُمْ يَأْخُذُ الْعَطَاءَ وَهُمْ عَلَى ابْوَابِ مَنَازِلِهِمْ وَمَعَهُمْ مِثْلُهُمْ مِنْ اِبْنَائِهِمْ وَاتِّبَاعِهِمْ سِوَى شِيعَتِكَ مِنْ اَهْلِ الْبَصْرَةِ وَالْحِجَازِ؛^۲

ما از بیعت تو با معاویه تعجب می‌کنیم درحالی‌که همراه تو به غیر از شیعیان بصری و حجازی‌ات، چهل‌هزار جنگجوی کوفی است که همگی آنان ماهیانه دریافت کرده و همراه فرزندان و پیروانشان بر در منازلشان هستند.

در این عبارت به شیعیان امام حسن (ع) در حجاز اشاره شده که بر وجود گرایش در مکه و مدینه دلالت می‌کند. مگر این‌که حجاز را به مکه تعبیر کنیم که البته این برداشت به لحاظ جغرافیایی درست نیست؛ به علاوه، همیشه گرایش مردم مکه به اهل بیت (ع) از اهل مدینه کمتر بوده است. برای نمونه، در همان بیعت‌گیری جاریه بن‌قدامه، اهل مکه به سختی بیعت کردند.^۳

این گزارش، به وجود علاقه‌مندان به امام حسن (ع) در مدینه اشاره دارد، اما کمیت پیروان و نوع گرایش آنان مشخص نیست. آیا تعداد آنان زیاد و گرایش آنان به حضرت، در امور دینی، سیاسی و اجتماعی بود یا به اصطلاح گرایش اعتقادی داشتند؟

۱. طبری، همان، ج ۵، ص ۱۴۰.

۲. بلاذری، همان، ج ۳، ص ۴۸.

۳. طبری، همان، ج ۵، ص ۱۴۰؛ این خود بحث مستقلی است که این مجال را نمی‌گنجد.

برای پاسخ به این سؤال، و به زمان شهادت امام حسن علیه السلام توجه می‌کنیم. بنا بر اخبار فراوان، هنگام شهادت ایشان مدینه یک‌پارچه غرق در عزا شد و هیچ‌یک از مدنیان در خانه نماندند. به تصریح منابع، سوزنی در بقیع رها نمی‌شد، مگر آن‌که بر انسانی فرود می‌آمد، بازارها بسته شد و مدنیان هفت روز بر امام حسن علیه السلام سوگواری کردند.^۱

اما همین گزارش‌های فراوان، حاکی از وصیت امام حسن علیه السلام مبنی بر دفن ایشان در کنار مضجع شریف پیامبر صلی الله علیه و آله از سویی و موفقیت مروان، بنی‌امیه و برخی دیگر در جلوگیری از دفن ایشان کنار پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی دیگر است.^۲ درحالی‌که امام حسین علیه السلام اعضای پیمان «حلف الفضول»^۳ را به یاری طلبیده بودند،^۴ به دلیل سفارش امام حسن علیه السلام مبنی بر عدم خونریزی، منصرف شدند و ایشان را در بقیع به خاک سپردند.^۵

آن‌چه ذهن پژوهنده را می‌کاود این است که درحالی‌که امیر مدینه سعید بن عاص به عنوان نماینده حاکمیت، رسماً ساکت بود، چگونه سیل عظیم مدنیان، حرکتی برای تحقق بخشیدن به آرزوی فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر بنی‌امیه، انجام ندادند؟ چگونه امام حسین علیه السلام، در این دوره زمانی به جای اهل

۱. برای اخبار وفات، دفن و نماز بر امام حسن علیه السلام، نک: ترجمه الامام الحسن علیه السلام، من القسم غیر المطبوع من کتاب الطبقات الکبیر لابن سعد.

۲. ابن سعد، همان، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. پیمانی که بیست سال قبل از بعثت و پس از جنگ فُجَار، بین اقوامی از بنی‌هاشم، بنی مطلب، اُسَد بن عبدالعزی، زهره و تیم در خانه عبدالله بن جُدعان تیمی بسته شد. به موجب این پیمان، اگر محرومی یاری طلبید، یاریش می‌دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله در این پیمان حضور داشتند و از آن به نیکی یاد می‌کردند و می‌فرمودند: «اگر در اسلام نیز خوانده شوم، اجابت می‌کنم.» (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱-۱۲).

۴. ابن سعد، همان، ج ۱، ص ۳۴۲.

۵. پیشین، ص ۳۴۰.

مدینه، اعضای پیمان «حلف الفضول» را به یاری طلبیدند؛ درحالی که پیامبر (ص) در مواقع خطر مانند جنگ حنین و ... «یا لالنصار» سر می دادند.^۱ چه اتفاقی در مدینه افتاده بود؟ تکرار این داستان در زمان امارت ولید بن عتبّه (۵۷ یا ۶۱ ق) در پی اختلاف وی با امام حسین (ع)،^۲ روشن می سازد که امام حسین (ع) با سرّایش فریاد «یا حلف الفضول» ناامیدی از یاری مدنیان را سر دادند. خروج شبانه امام حسین (ع) از مدینه هنگام بیعت خواهی امیر مدینه از ایشان برای یزید،^۳ بدون آن که از مدنیان یاری جویند، خود گواه دیگری بر ناامیدی ایشان از اهل مدینه است. به روشنی مشخص می شود که مدنیان تنها به گرایش حبی بسنده کرده بودند.

۲. بررسی گرایش مدنیان به امام حسن (ع) با بهره گیری از روایان حدیث

یکی از راه های بررسی این گرایش، بررسی روایان احادیث امام حسن (ع) است. برای این کار کتاب رجال شیخ طوسی را مبنای کار قرار می دهیم. در نگاه اول با اطلاع از تعداد چهل عددی روایان امام حسن (ع)^۴ و مقایسه آن با ۴۴۸ روای امام علی (ع)^۵ متوجه تفاوت آشکار و سؤال برانگیز آن خواهیم شد. به روشنی می توان گفت که مردم، درک درستی از جایگاه رفیع امام حسن (ع) نداشتند و به حضرتش اقبال کمی نشان می دادند. باید توجه داشت که بسیاری از روایان امام علی (ع) کوفی بودند و در زمان خلافت امیرمؤمنان (در کوفه، از ایشان روایت کرده اند. به همین منظور، روایان امام علی (ع) بررسی گردیدند و مشخص

۱. محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۰۹ و ۸۹۹؛ ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۴۴۵؛ یعقوبی، ص ۶۲؛ طبری،

همان، ج ۳، ص ۷۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۵۹۹؛ ابن کثیر، همان، ج ۴، ص ۳۵۵.

۲. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۴۲؛ ابن کثیر، همان، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. طبری، همان، ج ۵، ص ۳۴۱.

۴. طوسی، همان، رجال، ص ۹۳-۹۶.

۵. همان، ص ۵۷-۸۹.

شد که نیمی از این روایان اهل مدینه و یا مدت زیادی ساکن مدینه بوده‌اند که هم‌چنان وجود اختلاف اشکار و سؤال‌برانگیز مذکور را تأیید می‌کند. این تعداد، زمانی سؤال‌برانگیزتر خواهد شد که عصر امام حسن علیه السلام مقارن با تأسیس حوزه علمی مدینه است و به صورت طبیعی بایستی امام حسن علیه السلام که صحابی صغیر و نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند امام علی علیه السلام و از اصحاب ایشان بوده، در این حوزه تاثیر مشهودتری نسبت به دیگران داشته باشند. یادآوری این نکته لازم است که هر چند همه شیعیان راوی نبودند و همه روایان هم شیعی به شمار نمی‌آمدند، راویان به عنوان یک جمعیت اماری برای اطلاع نسبی از افول گرایش مدنیان به امام حسن علیه السلام واجد صلاحیت لازم هستند. سیاست بنی‌امیه، مهم‌ترین عامل این افول به شمار می‌آید.

پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و تبدیل خلافت به سلطنت اموی، به صورت طبیعی حکمرانان از حزب اموی انتخاب می‌شدند.^۱ حکومت در این مقطع، سیاست تغییر گرایش مدنیان نسبت به اهل بیت علیهم السلام را در پیش گرفت. برای پیشبرد همین سیاست که فایده آن دورکردن اهل بیت علیهم السلام از حکومت و تثبیت حکمرانی بنی‌امیه بود مروان بن حکم، منصب‌دار امارت مدینه از سوی معاویه (۴۲ و ۵۴)، هر هفته امام علی علیه السلام را در خطبه‌های نماز جمعه، سب و لعن می‌کرد!^۲ مروان گاهی این کار را نسبت به همه اهل بیت علیهم السلام انجام می‌داد.^۳ باور مشهور بر آن است که این رویداد زشت، تنها تا زمان عمر بن عبدالعزیز (حک: ۹۹-۱۰۱ ق)

۱. برای اطلاع از حکام مدینه، نک: احمد عبدالغنی، عارف، امراء المدینه المنوره.

۲. ابن سعد، همان، ج ۱، ص ۳۹۹-۴۰۰.

۳. پیشین، ص ۴۰۳.

ادامه داشت؛^۱ اما برخی پژوهش‌گران معاصر، در توقف لعن تردید روا داشته‌اند.^۲ شواهد نشان می‌دهد که تردید آنان درست و آن توقف موقتی بوده و پس از آن تا پایان دوره امویان، این عمل زشت ادامه داشته است. از جمله شواهد این‌که در سفر هشام بن عبدالملک به حج (۱۰۶ ق)، سعید نواده خلیفه سوم، به وی گفت: ای امیرمؤمنین! خداوند هم‌چنان به خاندان ما نعمت می‌دهد و خلیفه ستمدیده خویش (عثمان) را یاری می‌کند و هنوز ابوتراب را در مکان‌های شایسته لعنت می‌گویند. شایسته است که امیرالمؤمنین نیز چنین کند.

البته هشام در این مورد، سعید را ناکام گذاشت.^۳ نمونه دیگر آن‌که یوسف بن عمر، والی عراق (حک: ۱۲۰-۱۲۶ ق)، هنگامی که زید بن علی را به دارالاماره خویش فراخوانده، به وی گفت که خالد بن عبدالملک امیر مدینه (حک: ۱۱۴-۱۱۸ ق) گمان می‌کند که مالی پیش او به امانت گذاشته است. زید با اشاره به این‌که خالد بر منبر، پدران او را دشنام می‌دهد، تعجبش را از این ادعای زید ابراز می‌کند.^۴ گزارش‌های فراوانی از فحاشی خالد نسبت به امام علی (ع) در دست است. در خبری، بانو سکینه دختر امام حسین (ع) و کنیزانش که در مجلس حضور داشتند، خالد را متقابلاً لعن می‌کنند و مأموران حکومتی را مضروب و مجروح می‌سازند.^۵

از آن‌جا که نفس توهین، شاید به تنهایی قادر به تغییر باور مردم درباره کسی نباشد، این توهین‌ها در بسیاری موارد، صرف اسائه ادب نبود، بلکه همراه با

۱. ابن سعد، همان، ج ۵، ص ۳۰۷؛ بلاذری، همان، ج ۸، ص ۱۶۱؛ عزالدین علی، ابن اثیر جزری، *الکامل فی التاریخ*، ج ۵، ص ۴۲.

۲. ولهاوزن، یولیوس، *تاریخ الدوله العربیه العربیه منذ ظهور الاسلام الى نهائیه الدوله الامویه*، ص ۲۹۹.

۳. طبری، همان، ج ۷، ص ۳۶؛ مقایسه کنید با بلاذری، همان، ج ۵، ص ۶۱۳.

۴. طبری، پیشین، ص ۱۶۶.

۵. اصفهانی، *اللاغانی*، ج ۱۶، ص ۳۶۳.

اشاعه دروغ و تبلیغ منفی بود تا شخصیت، توانایی، مقام و منزلت امام علی علیه السلام را زیر سؤال برد. برای نمونه، خالد در سخنرانی خود، توانایی‌های امام علی علیه السلام را در سطوح نظامی، مدیریتی و ... زیر سؤال می‌برد و واگذاری آن مناصب را از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان، به دلیل وساطت حضرت زهرا علیها السلام می‌داند.^۱ این دستگاه دروغ‌پراکنی، بسیاری از تهمت‌ها را در قالب حدیث به خورد مردم می‌داد. در قسمتی از یک بیان مفصل، امام باقر علیه السلام این نقشه را چنین افشا می‌فرماید:

دروغ‌گویان و منکران حق اهل بیت علیهم السلام در سراسر کشور اسلامی، دروغ‌هایی را در مورد اهل بیت علیهم السلام رواج دادند. آنان که هدفشان تقرب به سردمداران بود، با این کار می‌خواستند ما را میان مردم منفور کنند و تخم عداوت و کینه ما را در دل آنان بکارند. به دنبال این تبلیغات مسموم، در همه جا با کوچک‌ترین سوءظنی به حبس، شکنجه، مصادره و تخریب اموال، تبعید و کشتار شیعیان پرداختند.^۲

از سویی دیگر، به موازات ناسزا، لعن، تبلیغات منفی و احادیث دروغین، ذکر فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام علی علیه السلام ممنوع بود. معاویه در دستوری حکومتی اعلام کرد، نسبت به کسی که فضیلتی از فضایل امام علی علیه السلام را نقل کند مسئولیتی ندارد.^۳ این بدان معناست که شخص مذکور از تمام حقوق شهروندی از جمله امنیت، محروم است. حتی دوست داشتن امام علی علیه السلام سبب حذف اسم شخص از دفتر مقرری‌های سالیانه بود؛^۴ در حالی که سهم دریافتی افراد از بیت‌المال از دفتر مذکور موسوم به دیوان عطا، معیارهای متفاوتی داشت. از جمله

۱. ابن سعد، همان، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۱، ص ۴۴.

۳. همان.

۴. پیشین، ص ۴۵.

این معیارها در زمان خلیفه دوم، قرابت با پیامبر (ص)، بود.^۱ مشاهده می‌شود که به فاصله حدود سی سال، مدنیان که با استفاده از معیارهای دیگری هم‌چون سابقه تشرف به اسلام و شرکت در جنگ‌ها^۲ از سهم زیادی برخوردار بودند، در معرض از دست دادن امتیازهای خود قرار گرفتند و حتی دوستی آنان با اهل بیت (ع) به ویژه امام علی (ع) سبب نابودی خانه و کاشانه‌شان شد.^۳

نتیجه

مجموع گزارش‌ها و مستندهای تاریخی که عرضه شد، پژوهش‌گر را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که مدنیان، در خلال سال‌های پس از رحلت پیامبر (ص) تا پایان سال ۴۱ قمری، نسبت به اهل بیت (ع) گرایش داشتند. از این گرایش می‌توان به عنوان تشیع عام یادکرد. گردهمایی سؤال‌برانگیز آنان پس از رحلت پیامبر (ص) در سقیفه، بدان دلیل بود تا حداقل امور خویش را خود به دست گیرند. گرایش آنان به اهل بیت (ع)، از صحبت‌هایشان در سقیفه به نفع امام علی (ع)، اصطکاک بین حکومت و انصار در دوره خلفای سه‌گانه و همراهی امام علی (ع) در دوره حکومت علوی قابل‌برداشت است. این گرایش پس از رحلت پیامبر (ص) به حدی نبود که امام علی (ع) بتواند از آن برای احقاق حق مسلم خویش در جانشینی بلافصل پیامبر (ص) کمک بگیرد اما تا آن اندازه بود که مدنیان را از مواهب حکومتی محروم کند. البته با توجه به اوضاع آن روزهای مدینه، نمی‌توان انتظار حمایت عملی از انصار داشت، زیرا اقدام عملی و پیش‌گیرانه آنان برای

۱. طبری، همان، ج ۳، ص ۶۱۳.

۲. همان.

۳. ابن ابی‌الحدید، پیشین.

دستیابی به امتیازهای حداقلی حاکمیت، ره به جایی نبرد و سال‌ها تاوان آن را باز پس دادند. اما همین گرایش در دوره امام حسن علیه السلام به افول گرایید تا آن‌جا که تعداد راویان امام حسن علیه السلام نسبت به پدر بزرگوارش با کاهش حداکثری روبه‌رو شد. یاری نشدن امام حسین علیه السلام را از سوی مدنیان، هنگام دفن امام حسن علیه السلام در کنار مضجع شریف پیامبر صلی الله علیه و آله از دیگر نشانه‌های افول گرایش می‌توان برشمرد. درصد بالایی از این افول گرایش، پیامد سیاست‌های تشیع‌زدایانه امویان بود.

منابع

۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله (۶۵۵ ق)، شرح نهج البلاغه، پژوهش محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره: ۱۳۷۸ ق.
۲. ابن اثیر جوزی، عزالدین علی، (۶۳۰ ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵ ق.
۳. _____ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۴. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد (۳۱۴ ق)، الفتوح، پژوهش علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱ ق.
۵. ابن سعد بن منیع هاشمی بصری، محمد (۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، پژوهش محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
۶. ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد (۴۶۳ ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، پژوهش علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲ ق.
۷. ابن عبدربه، احمد بن محمد (۳۲۸ ق)، العقد الفرید، ج ۵، ص ۴۷، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ ق.
۸. ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم (۲۷۶ ق)، المعارف، پژوهش ثروت عکاشه، چاپ دوم، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۲.

۹. _____ الامامه و السياسه معروف به تاريخ الخلفاء، پژوهش علی شیر، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۷۷۴ ق)، البدايه و النهايه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
۱۱. ابن هشام حمیری معافری، عبدالملک (۲۱۸ ق)، السيره النبويه، پژوهش مصطفی السقا و ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۱۲. الله اکبری، محمد، «مقاله حدیث پشیمانی»، فصلنامه علوم حدیث، دوره ۱، شماره ۶۲، زمستان ۱۳۹۰.
۱۳. ابویعلی موصلی، احمد بن علی (۳۰۷ ق)، مسند ابی یعلی، پژوهش حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۸ ق.
۱۴. احمد عبدالغنی، عارف، امراء المدينه المنوره، ایران: اقلیم، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. اصفهانی، ابوالفرج، (۳۵۶)، مقاتل الطالبیین پژوهش سیداحمد صقر، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۱۶. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۲۷۹ ق)، انساب الاشراف، ج ۲، پژوهش محمدباقرالمحمودی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ ق.
۱۷. _____ انساب الاشراف، ج ۳، پژوهش محمدباقر محمودی، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ق.
۱۸. _____ انساب الاشراف، ج ۴، پژوهش عبدالعزیزالدوری، بیروت: جمعیه المستشرقین الالمانیه، ۱۳۹۸ ق.
۱۹. _____ انساب الاشراف، ج ۵، پژوهش احسان عباس، بیروت: جمعیه المستشرقین الالمانیه، ۱۴۰۰ ق.
۲۰. _____ انساب الاشراف، ج ۶-۱۳، پژوهش سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.

۲۱. _____ انساب الاشراف، ج ۱، پژوهش محمد حمیدالله، مصر: دارالمعارف، ۱۹۵۹.
۲۲. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۲۸۳ ق)، الغارات، پژوهش جلال-الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
۲۳. جعفری، سیدحسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، مترجم سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۲ ش.
۲۴. جعفریان رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲ (تاریخ خلفا)، قم: انتشارات دلیل، ۱۳۸۰ ش.
۲۵. جوهری بصری بغدادی، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز (۳۲۳ ق)، السقیفه و الفدک، پژوهش محمدهادی الامینی، چاپ دوم، بیروت: شرکه الکتبی للطباعة والنشر، ۱۴۱۳ ق.
۲۶. حسین مونس، تاریخ قریش، بی‌جا، دارالمناهل و العصر الحديث، ۱۴۲۳ ق.
۲۷. خلیفه، ابوعمر و ابن خیاط بن ابی‌هبیره لثی عصفری مشهور به شباب، (۲۴۰ ق)، تاریخ خلیفه بن خیاط، پژوهش فواز، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲۸. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۷۴۸ ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، پژوهش: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ ق.
۲۹. زبیر بن بکار (۲۵۶ ق)، الاخبارالموفقیات، پژوهش سامی مکی العانی، بغداد: مطبعه العانی، ۱۳۹۲ ق.
۳۰. صنعانی، عبدالرزاق (۲۱۱ ق)، المصنف، پژوهش حبیب‌الرحمن الاعظمی، بی‌جا، مجلس الاعلمی، بی‌تا.
۳۱. طباطبایی، عبدالعزیز، ترجمه الامام الحسن علیه السلام، من القسم غیر المطبوع من

- کتاب الطبقات الكبير لابن سعد، قم: مؤسسه ال البيت (ع)، لاحياء التراث، ۱۴۱۶ق.
۳۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۳۱۰ ق)، تاریخ الامم و الملوك، پژوهش محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ق.
۳۳. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۴۶۰ ق)، رجال، پژوهش جواد قیومی اصفهانی، چاپ پنجم، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۳۰ ق.
۳۴. _____ اختیار معرفه الرجال معروف به رجال کشی، پژوهش علامه مصطفوی، هفتم، بی جا، مرکز نشر اثار علامه مصطفوی، چاپ ۱۴۳۰ ق.
۳۵. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد (ص): پژوهشی درباره خلافت نخستین، مترجم احمد نمایی، بنیاد پژوهش های اسلامی استان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.
۳۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (۳۴۶ ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، پژوهش اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ ق.
۳۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۴۱۳ ق)، الجمل، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۸. منقری، نصر بن مزاحم (۲۱۲ ق)، وقعه صفین، پژوهش عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، قاهره، المؤسسه العربيه الحديثه، ۱۳۸۲ ق.
۳۹. نمیری بصری، ابوزید عمر بن شبه (۲۶۲ ق)، تاریخ المدینه المنوره، قم: دارالفکر، ۱۳۶۸ ش.
۴۰. واقدی _____، الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذکر المثنی بن حارثه الشیبانی، پژوهش یحیی الجبوری، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۴۱. واقدی، محمد بن عمر (۲۰۷ ق)، *المغازی*، پژوهش مارسدن جونز، چاپ سوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۹ ق.
۴۲. ولهاوزن، یولیوس، *تاریخ الدوله العربیه منذ ظهور الاسلام الى نهائیه الدوله- الامویه*، مترجم و مصحح ابوریده محمد عبدالهادی، مقدمه نویس عبدالرحمان بدوی، ص ۲۹۹، دار بیبلیون، ۲۰۰۸ م.
۴۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۲۸۴ ق)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر، بی تا.

منبع‌شناسی تاریخ زندگانی امام حسن (ع) در منابع کهن

رمضان محمدی^۱

مقدمه

مطالب نقل‌شده در منابع تاریخی و حدیثی درباره اهل‌بیت (ع) به‌ویژه امام اول، دوم و سوم، به سه دسته کلی: نقل فضایل و مناقب، گزارش‌های تاریخی و نقل روایت از آنان، تقسیم می‌شود؛ با این توضیح که بخشی از فضایل ذکر شده درباره امام حسن (ع) و امام حسین (ع) که از زبان رسول خدا (ص) نقل شده است، مشترک^۲ و بخش‌هایی نیز اختصاصی است. بنابراین، منابع حاوی گزارش‌های مربوط به امام مجتبی (ع) به سه دسته کلی: تاریخی، تراجم و حدیثی تقسیم‌پذیر است.

بیش‌تر منابع حدیثی، به نقل فضایل و اکثر منابع تاریخی به گزارش‌های تاریخی درباره ائمه پرداخته‌اند و منابعی نیز مانند مسندنویسی‌ها به نقل روایت از آنان اکتفا کرده‌اند؛^۳ البته برخی منابع نیز به هر سه دسته از گزارش‌ها (فضایل، گزارش تاریخی، و نقل حدیث) عنایت داشته و مباحثی را به‌صورت اجمال در هر بخش طرح کرده‌اند. منابعی نیز مانند تراجم‌نگاران، علاوه بر نقل گزارش‌های مختصر از

۱. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۲. نک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۲؛ محب‌الدین طبری، ذخائرالعقبی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳. مثلاً مسند ابویعلی، ج ۶، ص ۲۸، شانزده حدیث از امام حسن (ع) نقل کرده است.

تاریخ آنان، به قیافه ظاهری و پوشش امام به صورت ویژه توجه کرده‌اند.^۱ این نکته درخور دقت است که منابع سنی و شیعه، هرکدام در نقل فضایل و گزارش‌های تاریخی جهت‌گیری و گرایش خاصی دارند که از مبانی تاریخ‌نگاری این دو گروه نشأت می‌گیرد و طبیعی است که این گرایش‌ها، دارای سطح و عمق یکسانی نیستند. از این رو، برداشت این دو گروه از حوادث تاریخی متفاوت است. این تفاوت امکان دارد تحلیل‌های متفاوتی برای پژوهش‌گر داشته باشد.

در بین تواریخ عمومی مربوط به مسلمانان، کم‌تر کتاب تاریخی یا تراجم یافت می‌شود که از امام علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (ع)، یاد نکرده باشند؛ گرچه برخی به مناسبت موضوع کتابشان، به صورت اشاره‌ای و مختصر از آنان یاد کرده‌اند؛ برای مثال، کتاب *طبقات خلیفه بن‌خیاط* اما به مناسبت‌های مختلف - مانند این که امام حسن (ع) از صحابه ساکن کوفه و یا در شمار فقها و محدثان مدینه بوده - بسیار مختصر از ایشان یاد کرده است.

وجه عنایت منابع سنی به این سه امام و حضرت صدیقه طاهره (ع)، صحابی بودن ایشان است، کما این که وجه توجه شیعیان امامان، به جهت وجوه مختلفی است که از آن جمله توجه خاص به اهل بیت (ع) و قول به عصمت و وصایت آنان است.

رویکرد توجه به امامان شیعه، بعد از قرن ششم عمومی‌تر شده و بسیاری از نویسندگان اهل سنت، به طور خاص یا در منابعی که به صورت تاریخ عمومی نوشته‌اند، علاوه بر توجه به سه امام نخست به عنوان صحابه، شرح حال امامان دوازده گانه را به تفصیل یا اجمال به عنوان اهل بیت گرامی پیامبر (ع) یا عالمانی از خاندان آن حضرت آورده‌اند.

۱. نک: ابونعیم اصفهانی، *معرفه الصحابه*، ج ۲، ص ۳.

بی تردید گسترش توجه به شرح حال امامان به مرور زمان در منابع سنی و شیعی، می تواند نشان از رشد تشیع در دوره های مختلف تاریخی و یا ناشی از روی کار آمدن دولت های مستقل شیعی و توجه آنان به اهل بیت (ع) و تشویق علما به شرح زندگانی آنان باشد. به هر حال، منابع زیادی از کتب تاریخی و حدیثی وجود دارد که پژوهش گران توجه جدی به آنها نداشته اند. امید است این بضاعت کم، قدمی برای معرفی منابعی باشد که در شرح حال ائمه کم تر به آنها توجه شده است. در این نوشته کوتاه، پرداختن به همه منابع آسان نیست، لذا در ادامه، به منابعی پرداخته می شود که به شرح حال آن امام به عنوان یک مقوله تاریخی حاوی اطلاعات مهمی درباره امام مجتبی (ع) هستند. از مهم ترین این منابع عبارت اند از:

۱. طبقات الکبری؛

این کتاب نوشته محمد بن سعد بن منبع زهری کاتب واقفی (م. ۲۳۰ق) و از مهم ترین منابع درباره صحابه و تابعین است. جلد هشتم آن به زنان صحابی اختصاص دارد. چاپ طبقات تا سال ۱۴۰۸ ناقص بود تا این که بخش مربوط به شرح حال امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی در کتابخانه ظاهریه دمشق شناسایی و در مجله تراثا (شماره ۱۰ و ۱۱) چاپ کرد. محمد صامل سلیمی در سال ۱۴۱۴ قسمت دیگری از بخش چاپ نشده را که شامل شرح حال طبقه پنجم صحابه بود، در دو مجلد به چاپ رساند و جلد اول، شرح حال اولاد عباس و حسنین (ع) بود.^۱

۱. رسول جعفریان، منابع تاریخ اسلام، ص ۸۲.

ابن سعد ضمن پرداختن به شرح حال و فضایل امام حسن (ع)، در طبقه پنجم که مختص صغار صحابه است، اخبار فراوان و گاه منحصر به فردی از امام حسن (ع) نقل کرده و ۱۸۶ روایت در شرح حال امام حسن (ع) آورده است. بیش تر روایات وی همسو با روایاتی است که در منابع شیعی آمده و تنها بخش‌هایی از اخبار مانند روایات مبنی بر مطلق بودن امام، مخالفت او با پدر، پذیرش اموالی از معاویه به عنوان جایزه و...، با آنچه در منابع شیعی آمده سازگار نیست. هم‌چنین ابن سعد از نقل هرگونه خبری که نشان از اختلاف بین امام مجتبی (ع) و معاویه باشد، پرهیز کرده است.

۲. انساب الاشراف؛

این کتاب نوشته احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی کاتب (م. ۲۷۹ق) است و چنان‌که از نامش پیداست، بر اساس نسب اشراف نوشته شده و یک دوره تاریخ اسلام در قالب نسب‌شناسی و خاندانی است. بلاذری از برجسته‌ترین شاگردان ابن سعد نویسنده کتاب طبقات است. وی بحث از انساب را با بیان نسب عدنانی‌ها و ابتدا از بنی هاشم و پس از آن از بنی عبد شمس آغاز نموده که حجم بیش تری را به خود اختصاص داده و پس از اتمام اخبار قریش به قبایل دیگر پرداخته است.^۱ سهیل زکار و ریاض زرکی جدیدترین و کامل‌ترین چاپ آن را در سیزده جلد انجام داده‌اند که شرح حال امام مجتبی (ع) و اخبار مربوط به آن در جلد سوم آن است. بلاذری در نقل اخبار آن حضرت، گشاده‌دست‌تر از استادش ابن سعد است و به اخباری می‌پردازد که گویای اختلاف بین آن حضرت و معاویه است.

۱. همان، ص ۱۴۷.

۳. الاخبار الطوال؛

کتاب *اخبار الطوال* نوشته دینوری (م. ۲۸۲ق) گرچه از تواریخ عمومی محسوب می‌شود، اما بخش سوم آن به دوران اسلامی مربوط است که نویسنده در وقایع این دوران، به زندگانی امام اول، دوم و سوم پرداخته؛ از جمله مطالب او درباره امام مجتبیٰ (ع)، در بخش سوم، بیعت مردم با امام حسن (ع)، مجروح شدن آن حضرت، شرایط صلح‌نامه و اعتراض برخی از یاران امام به صلح ایشان با معاویه است که همراه با حوادث مربوط به عراق ذکر شده است. دینوری با این‌که مانند یعقوبی، مروری کوتاه بر حوادث تاریخی دارد. مشهورترین روایات مربوط به وقایع صلح و بیش‌تر از آن اخبار مربوط به رویدادهای قیام عاشورا را به تفصیل آورده است.

۴. تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری؛

این کتاب نوشته محمدبن جریر طبری (م. ۳۱۰ق) است. تاریخ طبری در یازده جلد، حوادث را بر اساس سال‌های وقوع، پشت سرهم آورده و سعی نموده تمام اخبار موجود درباره یک واقعه را جمع‌آوری کند. طبری در این کتاب، از خلقت حضرت آدم (ع) آغاز نموده و تا وقایع سال ۳۰۲ قمری را ثبت کرده؛ ولی مطالب مربوط به زندگی امام حسن (ع) را در ضمن حوادث مربوط به سال چهلیم هجری (جلد پنجم) به اختصار آورده است؛ نقل‌های طبری جامعیت دارد و سبک او آوردن گزارش‌های مختلف درباره یک موضوع است اما مطالب وی در مورد صلح امام حسن (ع) نه‌تنها چنین نیست بلکه فاقد توالی دقیق وقایع نیز هست. او دوران امام حسن (ع) را بسیار مختصر ذکر کرده و هیچ اشاره‌ای به اوضاع محیط امام و وضعیت اجباری قبول صلح نکرده است. طبری واقعه صلح را از دو شرح مستقل از یک‌دیگر، زهری و عوانه، روایت می‌کند: زهری در خبر خود تا حد زیادی از وضعیت معاویه، به قیمت پایمال کردن حق امام مجتبیٰ (ع) جانب‌داری می‌کند و یا

حداقل از شرح جزئیاتی که به تضعیف موقعیت خلافت اموی انجامیده، با سرعت می‌گذرد. خبر عوانه‌بن حکم در بیان موقعیت و محیطی که امام حسن (ع) در آن از خلافت کناره‌گیری کردند، نسبت به خبر زهری بهتر است.^۱

۵. مقاتل الطالبیین

این کتاب بعد از کتاب /غانی، از مهم‌ترین آثار ابوالفرج اصفهانی (م. ۳۵۶ق) است. او با این‌که از نوادگان مروان‌بن حکم اموی بوده، ظاهراً گرایش زیدی داشته و در کتاب مقاتل، به شهادت آل ابی‌طالب پرداخته که از جمله آنان شرح حال امام حسن (ع) و فرزندان ایشان است. ابوالفرج توجه ویژه به نقل مکاتبات بین امام حسن (ع) با معاویه دارد و حجم زیادی از نامه‌های ردوبدل شده را در کتاب خویش آورده است.

۶. شرح الاخبار فی فضایل الائمه الاطهار (ع)؛

قاضی نعمان‌بن محمد تمیمی مغربی مکنی به ابوحنیفه (م. ۳۶۳ق) از ملازمان دربار خلافت فاطمی بود که گفته‌اند در اواخر عمر، مفتخر به پذیرفتن مذهب شیعه گردید. دعائم الاسلام و شرح الاخبار، از مهم‌ترین کتاب‌های اوست. شرح-الاعخبار در شانزده جزء نگاشته شده که به خلاف نامش، یک دوره کامل در تاریخ ائمه البته تا پایان دوره امام صادق (ع) است. قاضی به جهت این‌که شیعه اسماعیلیه است، فقط تا امام ششم بحث کرده، اما با توجه به اشتراک عقیده نویسنده تا امام ششم، مباحثی که در آن آمده، کاملاً با روایات شیعه امامیه مطابق است. بیش‌ترین حجم کتاب در فضایل مولی‌الموحدين علی‌بن ابی‌طالب (ع) و جزء سیزدهم نیز درباره امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است.

۱. محمد حسین جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۸.

۷. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛

محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق) از بزرگ‌ترین علمای امامیه در فقه و کلام و تاریخ در اوایل قرن پنجم است. وی در مناظرات و مجاب کردن مخالفان بسیار توانا بود. سید مرتضی و برادرش سید رضی از شاگردان شیخ بودند. شیخ مفید آثار زیادی در فقه و کلام و تاریخ از خود به جای گذاشته که مجموعه مصنفات او امروزه در پانزده جلد به چاپ رسیده؛ از جمله الارشاد که آخرین بار آقای رسولی محلاتی آن را ترجمه و همراه متن عربی آن در دو جلد چاپ کرده است. شرح حال امام مجتبیٰ (ع) از اوایل جلد دوم شروع می‌شود که متشکل از یک دوره کامل تاریخ زندگانی امام حسن (ع) و فضایل و مناقب آن حضرت است.

۸. روضه الواعظین و بصیره المتعلمین؛

محمد بن حسن بن علی با کنیه ابوعلی معروف به فتال نیشابوری (م. ۵۰۸ ق) از جمله علمای امامیه به شمار می‌آید و کتاب وی روضه از کتاب‌های مشهور است و مانند کتاب ارشاد شیخ مفید، از منابع مهم درباره زندگانی ائمه و حاوی مجموعه گسترده‌ای از فضایل، مناقب، مواعظ، اخلاقیات و تاریخ ایشان است. این کتاب مانند مالی به صورت مجلس بوده و در ۹۷ مجلس تنظیم شده است. مجلس هفدهم تا سی و یکم، شرح حال و مناقب ائمه اطهار و مجلس هیجدهم، به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اختصاص دارد. مهم‌ترین مطالب نقل شده در این مجلس، فضایل و مناقب آن دو امام و بخش‌های تاریخ زندگانی امام حسن (ع) درباره صلح آن حضرت است. نیشابوری در مجلس نوزدهم شهادت امام حسن (ع) را مطرح کرده است.

۹. اعلام الوری باعلام الهدی؛

ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م. ۵۴۸ ق) نویسنده یکی از مهم‌ترین

تفاسیر قرآن به نام مجمع‌البیان و از علمای بنام شیعه است؛ کتاب اعلام‌الوری از منابع مهم تاریخ ائمه (ع) از اوست. او ضمن اشاره به مصادر و منابع، کتابش را در چهار بخش تنظیم کرده و در بخش سوم، به زندگانی ائمه بعد از امام علی (ع) پرداخته است. اعلام‌الوری را عزیزالله عطاردی با عنوان زندگانی چهارده معصوم به فارسی ترجمه کرده است.

۱۰. تاریخ مدینه دمشق؛

این کتاب نوشته علی بن حسن بن هبه‌الله شیبانی دمشقی مشهور به ابن عساکر (م. ۵۷۱ ق) است. مجموع مجلدات این کتاب هشتاد جلد است و در آن‌ها به شرح حال بزرگان و علمایی پرداخته که به شام رفته‌اند؛ از جمله پنج‌تن از ائمه شیعه که امام مجتبی و امام حسین (ع) در شمار آنان هستند. نویسنده برای هر کدام یک جلد و جلد سیزدهم را به امام حسن (ع) اختصاص داده است.

ابن منظور مجموع مجلدات کتاب ابن عساکر را در ۲۹ جلد و با عنوان مختصر تاریخ دمشق خلاصه نموده است. ابن عساکر احادیث ضعیف زیادی را جمع کرده و در شرح حال امام اول، دوم و سوم، سعی کرده هیچ‌گونه روایتی را نقل نکند که حاکی از اختلاف بین آنان و خلفا باشد. از مفصل‌ترین شرح حال‌های تاریخ دمشق، شرح حال امام حسن (ع) است. وی درباره امام حسن (ع)، ضمن نقل فضایل زیادی از ایشان سعی دارد روابط امام را با معاویه حسنه جلوه دهد. از این رو، گزارش‌هایی را مبنی بر رابطه امام و معاویه و جایزه گرفتن امام حسن (ع) از معاویه نقل می‌کند. هم‌چنین ابن عساکر، می‌کوشد در کنار پرداختن به شرح حال امام برخی باورهای شیعی مانند رجعت را نیز از زبان امام نفی کند. سپس به گزارش مطلق بودن امام مجتبی (ع) می‌پردازد و ضمن تأیید آن، تعداد همسران امام را نود زن گزارش می‌کند. از موارد حساس گزارش‌های ابن عساکر،

نقل اختلافات بین امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است که روایات را بدون پالایش و با اسناد ضعیف و مرسل نقل کرده است.

۱۱. مناقب آل ابی طالب؛

ابن شهر آشوب (۴۸۹ - ۵۸۸ ق) دارای آثار ارزشمند بسیاری است؛ از جمله، کتاب وزین و مشهور مناقب که جلد آخر آن به امام حسن (ع) و برادر بزرگوارش امام حسین (ع) مربوط می‌شود. او در مجلد مورد نظر، به معجزات و فضایل این دو امام همام و از جمله به صلح امام دوم و شهادت امام سوم پرداخته است. *فصائل الصحابه* احمد بن حنبل، *صحیح بخاری*، *صحیح مسلم* و *سنن ترمذی*، از جمله منابع ابن شهر آشوب در مناقب به شمار می‌آیند.

۱۲. کشف الغمه فی معرفه الائمه؛

این کتاب نوشته علی بن عیسی بن ابوالفتح اربلی (م. ۶۹۳ ق) است. *کشف الغمه* کتابی کم‌نظیر و از مهم‌ترین آثار درباره زندگانی معصومان (ع) است که شیعه و سنی به جهت اعتدال آن به این کتاب توجه داشته‌اند. اربلی کتاب را با اشاره مختصر به سیره پیامبر (ص) آغاز نموده، سپس درباره ائمه دوازده‌گانه به ترتیب مطالبی را آورده است. وی تأکید کرده که کتابش جدلی نیست؛ ضمن آن‌که بسیار کوشیده تا ولایت ائمه را با بحث‌های ادبی - تاریخی اثبات کند. مجمع جهانی اهل بیت درباره این کتاب تحقیق کرده و در چهار مجلد به چاپ رسانده است. اواخر جلد اول *کشف الغمه*، درباره امام حسن (ع) است که در دوازده باب یا بخش به احوال آن حضرت پرداخته است. علی بن حسین زواره‌ای این کتاب را در قرن دهم به فارسی برگرداند این کتاب در سال‌های اخیر با تحقیق در چهار جلد منتشر شده است.

۱۳. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی؛

کتاب محب‌الدین طبری (م. ۶۹۴ ق)، چنان‌که از نامش هویدا است، درباره فضایل و مناقب اهل بیت (ع) است. لذا ابتدا درباره فضل قرابت امام حسن (ع) بحث کرده و احادیثی را در این باره آورده است. وی اهل بیت (ع) را کسانی معرفی می‌کند که صدقه بر ایشان حرام است و با این تعریف، عده‌ای را از شمار اهل بیت - از جمله زنان پیامبر (ص) - خارج می‌کند. سپس به شرح حال بستگان پیامبر (ص) مانند عموها، عموزادگان، فرزندان و نوادگان آن حضرت می‌پردازد. نویسنده در مقدمه، گفته که اسناد روایات را حذف کرده تا بر خوانندگان راحت باشد. بخش مهم کتاب درباره حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان است که در جلد دوم آن، مفصل به شرح حال امام حسن (ع) پرداخته و بعد از ذکر فضایل مشترک ایشان با امام حسین (ع)، مقامات ویژه امام مجتبی (ع) را بیان نموده و در پی آن درباره صلح آن حضرت و شهادت ایشان به دست جعده، مطالبی را آورده است.

۱۴. تذکره الخواص من الامة فی ذکر خصائص الائمة؛

شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی بغدادی مشهور به سبط ابن جوزی (م. ۶۵۴ ق)، کتاب خود را برای تیمن و تبرک به نیت دوازده امام، در دوازده فصل تنظیم کرده است. سپس به ترتیب، مناقب ائمه (ع) از امام اول تا حضرت حجت (عج) و حوادث دوران ایشان را نقل می‌کند. البته بخش بیش‌تر کتاب، در شرح زندگانی و فضایل امیرمؤمنان (ع) و حسنین (ع) است.

او فصل هشتم و نهم را به حسنین (ع) اختصاص داده است. ابن جوزی ضمن نقل فضایل امام حسن (ع) و مطالبی درباره صلح آن حضرت، به مطالبی اشاره می‌کند که امام حسن (ع) به معاویه و یاران او مانند عمرو عاص و دیگران نسبت

دادند. وی لعن ابوسفیان و معاویه را از زبان رسول خدا ﷺ نقل نموده و در ادامه، به ازدواج‌های آن حضرت اشاره نموده و از رفتار نیکوی وی با همسرانش یاد کرده است. ابن جوزی پس از بیان نحوه شهادت امام حسن (ع)، درباره فرزندان ایشان و شخصیت‌های شاخص آنان سخن گفته است. وی در مطالب مربوط به هنگام شهادت امام حسن (ع) از قول آن حضرت، ادعا کرده که خداوند هرگز نبوت و خلافت را در میان اهل بیت (ع) قرار نداده و بر همین مبنا امام حسین (ع) را از اجابت دعوت مردم کوفه بر حذر فرموده است. این کتاب در سال‌های اخیر با تحقیق در چهار جلد منتشر شده است.

۱۵. روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب؛

این کتاب، نوشته فخرالدین ابوسلیمان داوود بن ابی‌الفضل محمد (۷۳۰ ق) شاعر و تاریخ‌نویس ایرانی است او و کتابش به تاریخ بناکتی معروف است.^۱ این کتاب را دکتر جعفر شعار تصحیح کرده است. بناکتی دارای مذهب سنی و کتاب او از منابع عصر مغول است. البته موضوع کتاب، تاریخ عمومی جهان است که در زمان ابوسعید ایلخانی نگارش یافت. کتاب در نه باب است که باب سوم آن درباره رسول خدا ﷺ، خلفای راشده و مختصری درباره ائمه شیعه است. وی از امام حسن (ع) با عنوان «امیر المؤمنین» و خلیفه پنجم نام می‌برد. سپس به فرزندان امام می‌پردازد و شهادت امام را به دستور معاویه توسط جعه می‌داند.

۱. آقابزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۹، ص ۸۱۰ و ج ۱۱، ص ۲۹۰.

۱۶. تاریخ گزیده (م. ۷۴۰)؛

این کتاب نوشته حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر، مشهور به مستوفی قزوینی است. او با این که خود از اهل سنت است، ائمه شیعه را «معصوم»، «حجه الحق علی الخلق» و مستحق خلافت دانسته و درباره امام مجتبی علیه السلام چنین تعبیر کرده «امیرالمومنین، امام المجتبی حسن بن علی المرتضی»، سپس ضمن شرح حال امام، شهادت ایشان را به دسیسه معاویه و به دست جعده می‌داند. درباره دفن امام حسن علیه السلام گفته که عایشه مانع از دفن حضرت در حجره رسول خدا ص شد.

۱۷. حبیب السیر؛

این کتاب نوشته غیاث‌الدین بن همادالدین محمد مشهور به خواند میر (م. ۹۴۱ ق)، نوه دختری میرخواند نویسنده روضه‌الصفا است. روضه‌الصفا نیز با این که تاریخ عمومی ایران و جهان است، مانند مآثرالملوک، به شرح حال امامان شیعه پرداخته است.

خواندمیر بعد از ذکر حوادث مربوط به احوال شخصی مانند تولد و برخی فضایل و مناقب آن حضرت، عنوانی را به خلافت و امامت امام حسن علیه السلام اختصاص داده، سپس مفصل به مسایل بعد از خلافت مانند صلح امام، شروطی که در صلح گنجانده شد و کیفیت شهادت آن حضرت پرداخته و ضمن این که شهادت آن حضرت را از دسیسه‌های معاویه دانسته، مروان را مقصر اصلی از دفن شدن امام در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و عایشه را تبرئه می‌کند.

۱۸. احقاق الحق؛

این کتاب نوشته سیدقاضی نورالله شوشتری (شهادت. ۱۰۱۹ ق) است.

این اثر در رد کتاب *ابطال نهج الباطل و اہمال کشف العاطل* فضل اللہ امین فرزند روزبہان بن فضل اللہ خنجی شافعی نوشته شده است. فضل اللہ مطالب ناروایی در رد کتاب *نہج الحق* و *کشف الصادق* علامہ حلّی نگاشته کہ علامہ قاضی در *احقاق الحق* در رد کتاب فضل اللہ، مباحث بسیار مهمی درباره موضوع امامت و مجادلات بین شیعه و سنی در مباحث الهیات و امامت مطرح کرده و با آوردن مطالب کتاب روزبہان و نقد و ارزیابی آن، بہ دفاع از کتاب علامہ و معارف شیعه پرداختہ است.

علمای شیعه، تعلیقہ‌های مهمی بر *احقاق الحق* زدہ‌اند؛ از جملہ تعلیقہ سی جلدی گروہی زیر نظر مرحوم مرعشی نجفی کہ با عنوان *ملحقات احقاق الحق* چاپ شدہ و جلد چہارم تا یازدہم آن حاوی مناقب امیرمؤمنان (ع) و فاطمہ زہرا (ع) و حسنین (ع) است. جلد یازدہم آن در ۲۵۴ صفحہ، بہ مناقب امام مجتبیٰ (ع) اختصاص دارد کہ از رسول خدا (ص) و بزرگان صحابہ نقل شدہ است. علاوہ بر کتب یاد شدہ، منابع زیاد دیگری از شیعه و سنی وجود دارد کہ شرح حال امام حسن (ع) را بیان کردہ‌اند کہ ذکر آن‌ها در این مقام میسر نبودہ و موجب اطالہ کلام است؛ برای مثال، حموی در *فرائد السمطین* در سمط دوم، بہ شرح حال ائمہ بعد از امام علی (ع) - از جملہ شرح حال امام حسن (ع) - پرداختہ یا ابن خلکان در *وفیات الاعیان* شرح حال ائمہ را آوردہ و نقل‌های وی دست‌مایہ نقل‌های بسیاری از تاریخ‌نگاران بعد از او گردیدہ است. بہ گفتہ ابن مغازلی، ابن - خلکان آن اندازہ کہ مایہ و توان داشتہ، در جمع فضایل اہل بیت کوشیدہ است.^۱

۱. «فجمعت فی فضائلہم ما انتہیت الیہ معرفتی.» (ابن مغازلی، مناقب اہل بیت، ص ۵۲).

منابع زیادی از شیعه و سنی نیز به صورت مختصر و فشرده به صلح امام حسن (ع) اشاره کرده و یا تنها مروری کوتاه بر وقایع دوران آن حضرت داشته‌اند؛ که از جمله دو کتاب مهم تاریخ یعقوبی و مروج الذهب مسعودی.

ابن ابی‌الحدید نیز گرچه نویسنده متأخری بوده، در عین حال یکی از بهترین مخبران واقعه صلح امام مجتبی (ع) است او موادش را عمدتاً از مدایی گرفته و گزارش خود را از طریق ابومخنف تکمیل کرده است.^۱ از منابع جدید که شرح حال کاملی درباره ائمه آورده‌اند، می‌توان به کتاب پیشوایان هدایت اشاره نمود که جمعی از نویسندگان نگاشته و به واسطه مجمع جهانی اهل بیت چاپ کرده‌اند و عباس جلالی جمله‌ای از اجزای آن را به فارسی ترجمه کرده است. جلد دوم این مجموعه چهارده جلدی مربوط به امام مجتبی (ع) است.

از کتاب‌های دیگر موسوعه اهل بیت (ع) در چهل جلد است که جلد دهم و یازدهم این مجموعه به امام حسن (ع) اختصاص دارد. نویسنده این مجموعه باقر شریف قریشی و دارالمعروف آن را چاپ کرده است. بخشی از مطالب قریشی در جواب طه حسین مصری است که با طرح شبهاتی، به محضر مقدس امام مجتبی (ع) اسائه ادب کرده و ایشان را عافیت طلب معرفی نموده بود. نخستین بار فخرالدین حجازی این کتاب را قبل از انقلاب ترجمه کرد.

موسوعه التاریخ الاسلامی نیز از محمدهادی یوسفی غروی است. این کتاب با سیره نبوی شروع می‌شود و تا انتهای غیبت صغرا، مشتمل بر شرح حال چهارده معصوم است. این کتاب برخلاف سایر آثار نوشته شده درباره ائمه، با تولد آنان شروع نمی‌شود، بلکه شرح حال هر امامی با عهد امامت او شروع می‌گردد و حوادث قبل از امامت در سررسید تاریخ خود و در شرح زندگانی امام می‌آید. در

۱. محمد جعفری: تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۶.

این کتاب مباحث مربوط به امامت، با مناقب و فضایل آمیخته نشده و حوادث مربوط به هر امامی، به عنوان یک مقوله تاریخی بررسی شده و بیشترین تکیه این کتاب بر منابع کهن شیعه است.

بدین ترتیب، بدیهی است آثار پرشماری به زبان‌های مختلف در قالب کتاب، مقاله، پایان‌نامه‌های تحصیلی با گرایش‌های گوناگون عقلی، نقلی، اخلاقی و ... درباره امام حسن (ع) نگاشته شده و برخی از این آثار مهم، از عربی به فارسی یا به زبان‌های دیگر نیز ترجمه شده‌اند. شماری از این آثار، چنان‌که از عنوان آن‌ها پیداست، به صلح امام مجتبی (ع) اختصاص دارد و برخی نیز با این‌که به این نام نیست، مطالب آن تنها درباره صلح است؛ مانند: صلح الحسن (ع) شیخ احمد محمد اسماعیل (بیروت: دارالهادی، ۱۴۲۴). این کتاب در ۲۲۳ صفحه حاوی هشت فصل است که ضمن معرفی شخصیت امام حسن (ع)، درباره علل صلح ایشان به تفصیل سخن گفته است. دیگر کتاب صلح الحسن شیخ راضی آل‌یاسین که آیت‌الله خامنه‌ای قبل از انقلاب به زبان فارسی ترجمه کرده است. کتاب دیگر صلح الحسن محمدجواد فضل‌الله است. چنان‌که گفته شد، کتاب‌هایی نیز مانند الفتنه الکبری از طه حسین یا الحسن بن علی و عام الجماعة از عبدالوهاب عبدالسلام طویل - نویسنده سعودی - تنها در مورد صلح امام نگاشته شده ولی در عنوان کتاب کلمه صلح درج نشده است. مواردی تک‌نگاری نیز مانند القول الحسن فی عدد زوجات الحسن (ع) از شیخ وسام البلدادی، تنها درباره ازدواج‌های نسبت داده شده به آن حضرت نوشته گردیده است. علاوه بر موارد یادشده، صدها مقاله در بخش‌های مختلف زندگانی امام حسن (ع) نگاشته شده که ذکر آن‌ها خارج از حوصله این مقاله است.

عمده مطالبی که درباره امام حسن (ع) در منابع آمده است عبارتند از: ولادت، اذان رسول خدا (ص) در گوش آن حضرت، نام‌گذاری، عقیقه، شباهت ظاهری به پیامبر (ص)، محبت رسول خدا (ص) به امام حسن (ع) و برادرش امام حسین (ع)، آرایش و پوشش ظاهری امام، اخلاق و ادب امام، جانشینی امام به وصیت پدرش امام علی (ع) و بیعت مردم، ازدواج‌های امام، صلح، شرایط صلح، اخباری در روابط نامناسب امام با معاویه، حج رفتن امام با پای پیاده، گشاده‌دستی و کمک به مستمندان، حلم و بردباری آن حضرت، شهادت و جلوگیری از دفن امام در کنار حجره جدش و مراثنی شهادت و فرزندان آن حضرت.

علاوه بر این موارد، در منابع اهل سنت مواردی مانند مخالفت امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)، بیعت با معاویه بر اساس شروط مالی، این‌که امام از اول قصد جنگ نداشتند، وصیت ایشان به امام حسین (ع) در بستر مرگ مبنی بر این‌که دنبال خلافت نباشد زیرا نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی‌شود، وصیت به برادر به این مضمون که دنبال عراقی‌ها نرود، در جنگ جمل امام حسن (ع) از خون‌ریزی پرهیز داشتند، به حضرت علی (ع) نیز سفارش می‌کردند، جنگ را ترک کند و شبهاتی از این قبیل طرح شده که بر اساس تاریخ‌نگاری شام و در فضای حاکم افکار اموی تدوین شده‌اند.

منابع بسیار دیگری نیز در تاریخ عمومی جهان و یا تاریخ عمومی اسلام وجود دارد که محدود و مختصر، به شرح حال ائمه به‌ویژه سه امام نخست پرداخته‌اند. برخی از این منابع عبارت‌اند از: البصائر و النخائر، نوشته علی‌بن محمد بن عباس مشهور به ابوحیان توحیدی (تولد حدود ۳۱۰ ق)؛ *مُجمل التواریخ والتقصص*، نوشته ابن شادی (م. بعد ۵۲۰ ق)؛ *ربیع‌الابرار*، ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی زمخشری (م. ۵۳۰ ق)؛ *حدیقه الحقیقه و شریعه* -

الطریقہ، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی (م. ۵۴۵ ق)؛ العُقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، نوشته فاسی مکی (م. ۸۳۲ ق)؛ تاریخ الخُمیس فی احوال أنفس النفیس، حسین بن محمد بن حسن دیاربکری (م. ۹۶۶ ق)، اخبار الدُّوَل و آثار الأوَل فی التَّاریخ، نوشته احمد بن یوسف بن احمد دمشقی مشهور به قرمانی (م. ۱۰۱۹ ق). گاهی نوشته‌های این آثار به‌ویژه درباره امامان بعد از امام حسن علیه السلام به یک صفحه هم نمی‌رسد. البته گاهی اطلاعات بسیار مهمی در این منابع یافت می‌شود که در منابع دیگر ممکن است نباشد. اطلاعات این منابع اولاً درباره همه ائمه نیست و ثانیاً بسیار مختصر و محدود است.

فصل دوم

تبار و خاندان امام مجتبی علیه السلام

حیات سیاسی، اجتماعی فرزندان امام مجتبی علیه السلام

محمد نجف فیاض

چکیده

امام مجتبی علیه السلام در یکی از سخت‌ترین اوضاع و فشار سیاسی و خفقان دستگاه اموی زندگی می‌کردند و برخی مقامات و فضایل آن امام همام طبق روایات و نقل تاریخی بر کسی پوشیده نیست. فرزندان ایشان افرادی باتقوا و زاهد بودند. منابع درباره حیات سیاسی - اجتماعی فرزندان امام اطلاعات کمی را در اختیار می‌گذارند. تعداد و اسامی فرزندان امام، در منابع مختلف است و در بعضی منابع، برای امام فرزند دختر در نظر نگرفته‌اند. باین‌حال، پژوهشی دقیق و تحقیقی جامع در این زمینه صورت نگرفته است جز درباره آن تعداد از فرزندان امام مجتبی علیه السلام که همراه عموی بزرگوار خود امام حسین علیه السلام در نهضت حسینی شرکت کردند و به شهادت رسیدند. طبق اقوال تاریخی، امام فقط از طریق دو فرزند خود یعنی حسن مثنی و زید بن حسن دارای نسل و عقبه هستند. درباره دختران امام اطلاعات بسی کم‌تر و نادرتر است، زیرا در جامعه آن روز زنان به فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی کم‌تری می‌پرداختند. در مورد مراقب فرزندان امام مجتبی علیه السلام اطلاعات کم است و یا اگر در منابع قدیم آثاری بوده یا از بین رفته‌اند. یا به آن‌ها توجه نشده است.

واژگان کلیدی: امام مجتبی علیه السلام، فرزندان بلافضل، زندگی اجتماعی - سیاسی.

مقدمه

فرزندان امام حسن (ع) مانند سایر شخصیت‌های فکری - سیاسی در موقعیت ویژه خانوادگی و محیطی زاده شده و رشد یافته‌اند. آنان هر چند مانند سایر انسان‌ها دارای امتیاز مهم انسانی بودند که توان انتخاب و قدرت گزینش داشتند، عنصر اثرگذار خانواده و محیط را در شکل‌دهی شخصیت، افکار، باورها و فعالیت‌های آنان را نمی‌توان نادیده گرفت و سهم این عناصر را در شناسایی آنان از نظر دور داشت.

کاوش در مورد تعداد، حیات و ویژگی‌های فرزندان امام مجتبی (ع) نشان می‌دهد که همه ابعاد زندگی آنان نیز مانند سایر شخصیت‌های اسلامی و تاریخی روشن نیست و منابع موجود اعم از تراجم، تاریخ، انساب و مناقب درباره جزئیات زندگانی، ابعاد شخصیتی و ویژگی‌های مهم آنان، اطلاعات کافی عرضه نمی‌کنند. با توجه به زمان حیات فرزندان امام و فشار و خفقان موجود در آن زمان، شواهد تاریخی در مورد فرزندان امام ناچیز است.

شخصیت امام مجتبی (ع)

امام مجتبی (ع) دارای پاک‌ترین، شریف‌ترین و خالص‌ترین نسب و نژاد بشری از طایفه خوش‌نام و اصیل بنی‌هاشم بودند. امام علی (ع) در خطبه‌ای، خاندان خود را چنین معرفی می‌فرماید: «ما اهل بیت رسول خداایم و هیچ‌کس را نمی‌توان با ما قیاس کرد...»^۱.

حضرت فاطمه زهرا (ع) مادر گرامی امام حسن (ع) دختر آخرین پیامبر، حضرت محمد (ص) هستند.

۱. علی بن عیسی، اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۳.

شیخ مفید می گوید: امام حسن (ع) کنیه اش ابومحمد است و در پانزده رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. روز هفتم ولادت آن جناب، مادرش او را در پارچه ای از جنس حریر بهشتی پیچید که جبرئیل برای پیامبر (ع) آورده بود و آن حضرت را نزد پیامبر (ع) آورد. پیامبر (ع) عزیز دل خود را در دست گرفت و نام او را حسن نامید و گوسفندی برایش قربانی کرد. او شبیه ترین مردم از جهت اخلاقی - کرداری به پیامبر (ع) بود. مالک بن انس می گوید: «هیچ کس به اندازه امام حسن (ع) شباهت به رسول خدا (ص) نداشت». در حدیثی پیامبر (ع) فرمودند: «بزرگی و شرافت را به حسن دادم و بخشش و شجاعت را به حسین». ^۱ براء بن عازب می گوید: روزی پیامبر (ع) را دیدم درحالی که حسن بن علی (ع) بر پشت گردن او بود و می فرمود: بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست داشته باش». ^۲

امام صادق (ع) درباره جدشان امام مجتبی (ع) می فرماید:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ (ع) أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَأَزْهَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ وَكَانَ إِذَا حَجَّ حَجَّ مَاشِيًا وَرُبَّمَا مَشَى خَافِيًا وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى؛ ^۳

حسن بن علی (ع) عابدترین و زاهدترین فرد در عصر خویش بود. او هنگامی که حج به جا می آورد، با پای پیاده از مدینه به مکه حرکت می کرد و چه بسا با پای برهنه بود... هنگام نماز در برابر پروردگار عضلات و تمام بدنش می لرزید...

محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم (متوفای ۳۴۸ ق) می نویسد: هیچ کس در

۱. شیخ مفید، ارشاد، ص ۳۹۶.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۸؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۶۵۰، ح ۳۷۶۴۴.

۳. محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱.

فضل و شرافت بعد از پیامبر (ص) همانند حسن بن علی (ع) نبود. ^۱ پیامبر (ص) می فرمود: «حسن را دوست دارم و نیز کسی را که او را دوست بدارد دوست دارم».^۲

ابن شهر آشوب نوشته که پیامبر (ص) فرمود:

حسن و حسین دو امام و پیشوای امتند؛ چه پیکار و جهاد کنند و یا به طور علنی درگیر نشوند و به صورت مخفی و تقیه عمل کنند.^۳

امام حسن (ع) در سال چهل هجری بعد از شهادت پدر بزرگوارشان رهبری جامعه نوپای اسلامی را در مدینه به دست گرفتند. سن امام در آن زمان حدود ۳۷ و یا ۳۸ سال بود. در مورد شهادت آن حضرت قول مشهور روز بیست و هشتم ماه صفر است گرچه مرحوم کلینی شهادت آن امام را در روز آخر صفر گفته. و سال شهادت بنابر قول مشهور سال پنجاه هجری است.^۴

امام مجتبیٰ (ع) بنابر نقل مشهور به وسیله غذای مسموم که جعهده برای امام تهیه کرده بود، به شهادت رسیدند. امام صادق (ع) می فرماید: «امام حسن (ع) بعد از مسموم شدن، دو روز بیش تر زنده نماند و به شهادت رسید».^۵ آن حضرت در سن ۴۸ سالگی به شهادت رسیدند و امام حسین (ع) ایشان را در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد در بقیع به خاک سپردند.^۶

وضعیت سیاسی زمان امام مجتبیٰ (ع)

درباره اوضاع زمان ابوبکر، اطلاعات اندکی درباره تعامل امام با خلیفه اول

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰.

۲. ابن سعد، ترجمه الامام الحسن (ع)، ص ۱۳۴.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۸.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۱؛ ابن حجر عسقلانی، التهذیب، ج ۶، ص ۳۹.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴.

۶. شیخ مفید، ارشاد، ص ۴۰۷.

آمده است. نقل شده که روزی امام حسن (ع) به مسجد آمدند و دیدند که ابوبکر بر منبر پیامبر (ص) نشسته، سخنرانی می‌کند؛ بی‌درنگ عکس‌العمل نشان دادند و بدون کم‌ترین ترس و تردید به ابوبکر فرمودند: «از منبر جدم پایین بیا...» و ابوبکر گفت: «راست گفتی».^۱

در زمان عمر هم وضع به همین منوال بود. امام مجتبی (ع) روزی دیدند که عمر بر منبر پدرش نشسته، سخنرانی می‌کند. ایشان همان جمله را تکرار کردند. در این دوران امام مجتبی (ع) در ده ساله دوم از عمر خود بودند. حضرت در این مدت می‌دیدند که چگونه منبر پیامبر (ص) و پدرش در اختیار آنان است و به سنت و سیره جدش عمل نمی‌شود، پدر خود را می‌دیدند که چگونه خانه‌نشین شده و طبق رهنمود پیامبر (ص) صبر را پیشه کرده است.

امام مجتبی (ع) شاهد برکناری صحابه بزرگ پیامبر (ص) از حکومت شهرها و مسئولیت‌های اجتماعی بود. عمر حتی بخش‌نامه کرد که «لازم نیست صحابه پیامبر (ص) در جنگ‌ها و کارهای این چنینی شرکت کنند» و بعضی از آنان را نام برد.^۲ در زمان عثمان فتوحات دوران خلیفه دوم ادامه یافت و مسلمانان مناطق متعددی را تصرف نمودند. بنابر نقل ابن‌اثیر، ابن‌خلدون، سیدهاشم معروف‌الحسنی، و علامه باقر شریف قرشی، حسنین (ع) در هیچ فتحی شرکت نکردند.^۳

۱. شهاب الدین احمد بن حجر، *الهیتمی، الصواعق المحرقة*، ص ۱۷۵.

۲. هاشم معروف حسنی، *سیره الائمه الاثنی عشر*، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. جعفر مرتضی، *عاملی، الحیاه السیاسه للامام الحسن (ع)*، ص ۱۱۵.

فرزندان امام مجتبیٰ (ع)

از حیث تاریخی، به فرزندان امام حسن (ع) «حسنیان» گفته می‌شود تا فرقی بین فرزندان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) باشد. همان‌طور که روشن است، نسب فرزندان امام حسن (ع) به دو فرزندش یعنی زید و حسن مثنی می‌رسد. ولی از لحاظ تاریخی لفظ حسنیان عمدتاً به فرزندان حسن مثنی اطلاق می‌شود. زیرا فرزندان حسن مثنی مثل عبدالله محض، نفس زکیه و ابن طباطبا در رویدادهای تاریخی و سیاسی و قیام علیه عباسیان شرکت داشتند و خودشان مؤسس این شورش‌ها بودند.

فرزندان امام حسن (ع) در غرب

در مغرب افریقا هم حسنیان فعال بودند. ادريس بن عبدالله محض که به مغرب گریخته بود، به کمک بربرها حکومتی به نام ادريسيان تشکیل داد. او سرانجام به دست هارون مسموم شد و درگذشت. حکومت‌هایی نیز مانند بنی حمود در الجزیره و مالقه در اندلس تشکیل شد.

فرزندان امام حسن (ع) در شرق

ابن طباطبا از فرزندان حسن مثنی در کوفه علیه مأمون قیام کرد ولی به علت نامعلومی ناگهان درگذشت. پس از وی سلسله مهم «زیدیان» در سال ۲۴۶ هجری در یمن تشکیل شد که حسین بن طباطبا کار زیدیان را مستحکم‌تر کرد. علویان طبرستان، از دیگر حکومت‌های معروف حسنی است که در سال ۲۵۰ هجری شکل گرفت. حسن بن زید بن حسن بن زید معروف به داعی کبیر این حکومت را تأسیس کرد که تا سال ۳۱۶ هجری ادامه یافت. «بنی اخضیر» یکی دیگر از حکومت‌های حسنی است. حسین بن علی بن عبدالله بن حسن معروف به

اخضر، مؤسس این سلسله است. او در سال ۲۵۱ هجری بر خلیفه المستعین بالله عباسی غلبه کرد. این سلسله در نهایت در سال ۳۰۵ هجری با هجوم قرامطه به حجاز از بین رفتند.

«بنی قتاده» نیز از حسنیان بودند که در عربستان حکومت تشکیل دادند. شریف حسین آخرین نفر از این سلسله، در سال ۱۳۴۳ هجری مکه را به آل سعود واگذاشت و فرار کرد.

امام مجتبی (ع) بنابر مشهور و گفته شیخ مفید در ارشاد، پانزده فرزند (هشت پسر و هفت دختر) داشتند. در آن زمان معمولاً زنان و دختران دارای فعالیت کمی بودند و بیش‌تر به خانه‌داری و شوهرداری و تربیت بچه می‌پرداختند، لذا تاریخ‌نگاران و نسابه‌ها دنبال ثبت و ضبط زندگی‌نامه زنان و دختران نمی‌رفتند مگر این‌که زنی یا دختری منشأ یک حرکت سیاسی یا فرهنگی بزرگ و یا یک اندیشه بود. در مورد تعداد فرزندان اختلاف بسیار است و کتب انساب هرکدام عددی آورده‌اند؛ برای مثال عیبدلی در *الانساب و نهاییه الاعقاب* می‌گوید: امام دارای شانزده فرزند (یازده پسر و پنج دختر) بودند.

نگاهی به حیات فرزندان امام مجتبی (ع)

تاکنون در مورد فرزندان بلافصل امام مجتبی (ع) پژوهش جامعی صورت نگرفته و در مواردی به مناسبت مسائل سیاسی و قیام‌های علویان بررسی شده است. اما در مورد نوادگان ایشان کارهای زیادی انجام داده‌اند. در این پژوهش، فقط فرزندان بلافصل ایشان بررسی شده است.

نام‌گذاری فرزندان امام مجتبی (ع) نشان می‌دهد که بیش‌تر آن‌ها به نام حسن (ع) بودند که نشان دهنده علاقه فراوان آنان به پدرشان و یا سایر اهل بیت (ع) است.

وقتی یزید از امام سجاد (ع) پرسید: «که چرا پدرت اسم بیش‌تر فرزندان‌ش را علی گذاشته است؟» فرمودند: «پدرم علاقه بسیار زیادی به پدرش امام علی (ع) داشت؛ لذا اسم فرزندان‌ش را علی گذاشته است». بر این اساس نوه‌های آن حضرت حسن نام داشته‌اند؛ مانند حسن مثنی و حسن مثلث پدر نام خود را روی فرزند می‌گذاشت و این به دلیل شدت علاقه به نام مبارک حسن بود. در میان نام‌گذاری دختران نیز نام فاطمه بسیار اهمیت داشت؛ برای مثال، امام حسین (ع) نام یکی از دختران خود را فاطمه گذاشتند که پس از خواستگاری حسن مثنی از عموی خود، حضرت این دختر را پیشنهاد می‌کند و می‌فرماید: «این دخترم خیلی شبیه مادرم فاطمه (ع) است». لذا او را به همسری حسن مثنی درآوردند. این بانو یکی از بانوان متقی و صالحه روزگار خود بوده است.^۱

نیز فاطمه دختر امام حسن (ع)، افتخار همسری امام سجاد (ع) را پیدا کرد و مادر امام باقر (ع) شد. امام باقر (ع) درجایی از مادر خود تعریف و تمجید می‌کنند^۲ و امام صادق (ع) به جده خودشان یعنی فاطمه بنت‌الحسن (ع) افتخار کرده و فرموده‌اند که وی صدیقه بوده است.^۳ یک یا دو تن از فرزندان امام مجتبیٰ (ع) خیلی شبیه پیامبر (ص) بودند، مانند حضرت قاسم (ع) هم‌چنین از نکات برجسته امام مجتبیٰ (ع) تربیت فرزندان انقلابی، ظلم‌ستیز و متعهد بود که همواره یار پدر بزرگوار خویش در کوفه و مدینه بودند و بعد از شهادت آن بزرگوار، یار باوفای عموی خود حضرت امام حسین (ع) شدند. آنان پدر را برترین الگوی تربیتی خویش می‌دانستند. بسیاری از آنان پرهیزگار و شجاع و از یاران مخلص و فداکار

۱. مفید، /رشاد، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲. بحار/الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۶.

۳. نجم الدین ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن محمد عمری، /المجیدی، ص ۱۹.

حضرت سیدالشهداء (ع) بودند؛ مانند حسن بن حسن معروف به «حسن مثنی» که در زمان امام حسین (ع) مسئول موقوفات و صدقات امیرمؤمنان (ع) شد^۱ و زید بن حسن که موقوفات پیامبر خدا (ص) را عهده‌دار گشت.^۲

منابع انساب بیش‌تر به کتاب المجدی و منابع تاریخی و رجالی بیش‌تر به کتاب الارشاد استناد قرار کرده‌اند.

شمار فرزندان امام مجتبی (ع)

تعداد، حیات و ویژگی‌های فرزندان امام مجتبی (ع)، مانند سایر شخصیت‌های اسلامی و تاریخی کاملاً روشن هست موجود اعم از تراجم، تاریخ، انساب و مناقب، درباره جزئیات زندگانی و ابعاد شخصیتی و ویژگی‌های مهم آنان، اطلاعات کافی عرضه نمی‌کنند. این مهم، به منابع اولیه اختصاص ندارد بلکه مآخذ مختلف که از قرن سوم تا قرن دهم در این باره گزارش و سند ارائه کرده‌اند، تفاوتی نکرده و هم‌چنان درباره مسائل مهم و اولیه حیات آنان (مانند تعداد فرزندان و یا جنسیت آنان) اختلاف فراوان دارند. هم‌چنین تفاوتی در ارائه اطلاعات متفاوت و بسا متناقض بین کتب انساب، تاریخ، تراجم و مناقب وجود ندارد و باید اذعان کرد که راهی برای دریافت روایات درست و تمایز آن‌ها از روایات سقیم وجود ندارد. تنها راه برای درمان نسبی این معضل روی آوردن به روایت‌های مشهور و بازشناسی آن‌ها از روایات نامشهور در این زمینه است. تقسیم آرای طرح شده درباره این فرزندان بر طبق مذاهب گوناگون نیز می‌تواند راه دیگری برای رسیدن به گزارش‌های قابل اطمینان محسوب گردد.

۱. شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۱۳۴.

در نگاهی کلی، روایاتی که شمار فرزندان امام مجتبی (ع) را پانزده نفر گزارش کرده، از طرفداران بیش‌تری برخوردارند.^۱ هر چند این گزارش‌ها نیز از لحاظ تفکیک جنسیت با هم متفاوت‌اند و حتی در میان راویان شیعه یا اهل سنت نیز اتفاق نظر وجود ندارد. شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) تعداد فرزندان را پانزده نفر (هشت پسر و هفت دختر) می‌داند،^۲ در حالی که اربلی ضمن تأیید گزارش مفید، تعداد پسران را چهارده نفر می‌داند و تنها یک دختر گزارش می‌کند.^۳

از میان دانشمندان اهل سنت، ابن حزم اندلسی و ابوعبدالله مصعب زیبری با عالمان یاد شده، در تعداد فرزندان موافق هستند، اولی همه فرزندان را پسر معرفی کرده^۴ و دومی به نه پسر و شش دختر اشاره نموده است.^۵ تعداد آنان را شانزده نفر می‌داند. این روایت در میان شیعیان بیش از روایت نخست مشهور است و به شیعه اختصاص دارد. عمری در اثر انسابی خود در قرن پنجم بر آن تصریح کرده، سپس امین‌الاسلام طبرسی بر آن اصرار نموده است. نسب‌نگاران قرن نهم از جمله ابن‌عنبه و ابن‌طباطبا حسنی آن را تأیید کرده. از این‌رو می‌توان گفت که این روایت، از انسجام و شهرت بیش‌تری بهره‌مند است و در مورد جنسیت فرزندان نیز تفاوت چندانی در میان آن‌ها دیده نمی‌شود، به‌طوری‌که ابن‌عنبه و ابن‌طباطبا هر دو تعداد پسران را یازده نفر و دختران را پنج نفر دانسته‌اند و گفته نویسنده المجدی را تأیید کرده‌اند. در این میان نویسندگان اعلام‌الوری، تعداد

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۴۱۳؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵؛ ابن حزم اندلسی، جمهره‌الانساب‌العرب، ص ۳۸؛

ابوعبدالله زیبری، نسب‌قریش، ص ۴۶.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۴۱۳.

۳. کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵.

۴. جمهره‌انساب‌العرب، ص ۳۸.

۵. نسب‌قریش، ص ۴۶.

پسران را ده نفر و دختران را شش نفر معرفی کرده است.^۱ برخی نویسندگان شمار فرزندان حضرت را نوزده نفر شمرده‌اند. ابونصر بخاری در صدر آن‌ها قرار دارد و سپس فخر رازی آن را تأیید کرده و در قرن‌های بعد، کاظم یمانی آن را برگزیده است. دو نفر اول برای امام سیزده پسر و شش دختر و نفر آخر پانزده پسر و چهار دختر شمرده‌اند. تعدادی فرزندان را دوازده نفر بیان کرده‌اند، مانند نصر بن علی جهضمی، ابن صباغ مالکی و شبلنجی، این سه نفر، تعدد پسران را یازده نفر و فقط یک دختر برای حضرت نوشته‌اند.^۲ بیهقی در لباب الانساب نیز تعداد را به ۲۳ نفر رسانده است (چهارده پسر و نه دختر). این گزارش از لحاظ عدد، بیش‌ترین اولاد را برای امام نقل کرده است.^۳ گزارش‌های دیگر نیز در برخی منابع آمده که تعداد فرزندان هیجده، چهارده، و یازده نفر دانسته‌اند که از لحاظ شمار پسران و دختران نیز هماهنگی لازم را ندارند.^۴

نام‌گذاری فرزندان امام مجتبی (ع)

درباره اسامی فرزندان نیز در میان منابع مربوطه اتفاق نظر وجود ندارد. با این همه، از مطالب موجود به دست می‌آید که فرزندان ائمه دارای اسامی مختلف بوده‌اند که در میان عرب‌های مسلمان آن روز رواج داشته است. در گذشته

۱. /المجدی، ص ۱۹؛ ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۱۰۹؛ ابن طباطبا حسنی، تهذیب الانساب، ص ۳۳؛ امین الاسلام

طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۰۶

۲. نصر بن علی جهضمی، تاریخ اهل البيت، ص ۱۱۴ - ۱۱۵؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۷۴۴ - ۷۴۷؛

شبلنجی، نور الابصار، ص ۶۴ - ۴.

۳. علی بن زید، بیهقی، لباب الانساب، ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۴.

۴. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ مناقب آل ابی طالب، ص ۳۴؛ ابن خشاب، تاریخ

لائمه و وفیاتهم، ص ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵ و ۱۱۶.

نام‌گذاری فرزندان به نام‌های بزرگان فامیل و وابستگان به ویژه در میان بنی‌هاشم از طرف‌داران زیادی داشته اما هیچ‌گاه مقید نبودند فرزند خود را به نام پیامبر (ص) یا امیرمؤمنان (ع) یا بستگان خویش بگذارند. بلکه از نام‌های مرسوم در میان مسلمانان به خصوص قریش استفاده می‌کردند. امام مجتبیٰ (ع) نیز چنین عمل کردند. از این‌رو حدود ۲۳ نام برای فرزندان پسری ایشان آمده است که دو نفر از آنان به نام‌های حسن و علی (علی‌اکبر و علی‌اصغر) خوانده شده‌اند. بقیه عبارت بودند از: زید، قاسم، ابوبکر، طلحه، حسین اثرم، عبدالرحمان، عبدالله، احمد، اسماعیل، عقیل، یعقوب، عبیدالله، حمزه، جعفر، عمر، عمرو، و بشر.^۱

شیخ مفید در ارشاد، هشت پسر آورده به نام‌های حسن، زید، قاسم، ابوبکر، طلحه، حسین اثرم، عبدالرحمان، و عبدالله؛ درحالی‌که نصر بن جهضمی به جای ابوبکر و طلحه و حسین اثرم از احمد، اسماعیل، عبیدالله، عمر و بشر یاد کرده است. سبط ابن جوزی از نویسندگان اهل سنت، ابوبکر و طلحه را نیاورده و به جای آنان از احمد، اسماعیل و عقیل نام برده است. ابن شهر آشوب بین اسامی شیخ مفید در ارشاد و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص جمع کرده و عمر و حسن اصغر را نیز به آن‌ها افزوده است.

عمری در المجدی فی الانساب، همان نام‌های مورد نظر ابن شهر آشوب را تأیید کرده جز آن که به جای عقیل، یعقوب آورده و به جای حسن اصغر، حمزه گزارش کرده است. ابن خشاب، نظر ابن شهر آشوب را تأیید کرده جز آن که ابوبکر و طلحه را به رسمیت نمی‌شناسد؛ از این‌رو، از آوردن اسامی آنان خودداری کرده است.

۱. برای آگاهی بیش‌تر، نک: پیوست شماره ۳.

مشارکت در واقعه کربلا همراه با امام حسین (ع)

فرزندان امام حسن (ع) تا زمان امام حسین (ع)، تابع مواضع آن بزرگوار و بخشی از شیعیان ایشان بودند. هیچ‌گونه خبری از اقدامات و تلاش‌های مغایر آنان با خط‌مشی و سیاست‌های سیدالشهداء (ع) گزارش نشده است. از این نظر با قاطعیت می‌توان آنان در امور دینی و سیاسی، از عموی‌شان پیروی کردند. امام حسین (ع) نیز آنان را به عنوان پاره‌ای از اهل‌بیت (ع) در زیر چتر گفتمان حسینی و سیاست‌های کلان و هدایت‌های دینی و سیاسی خود به‌حساب آورد. در واقعه کربلا شمار زیادی از فرزندان امام حسن (ع) که بالغ بودند و توان حمل سلاح داشتند، شرکت کرده، برخی جان خود را با اخلاص مثال‌زدنی در رکاب امام حسین (ع) و در راه آرمان‌های ایشان فدا نمودند. برخی مجروح شده تا آخر عمر معلولیت را هدیه گرفتند. حضرت قاسم معروف‌ترین شهید کربلا از فرزندان امام مجتبی (ع) بود. که همراه مادرش در صحنه کربلا حضور یافت و در روز عاشورا به دست سپاه یزیدی به شهادت رسید. پس از او عبدالله‌بن‌حسن؛ که توفیق شهادت در راه خدا و راه امام حسین (ع) را به دست آورد.^۱

برخی منابع، شمار شهیدان عاشورایی فرزندان امام حسن (ع) را بیش از این دانسته و از ابوبکر، عمرو و علی نیز یاد نموده‌اند.^۲ در این صورت باید پذیرفت که امام مجتبی (ع) در انقلاب کربلا بیش از امام حسین (ع) قربانی داده‌اند؛ زیرا امام حسین (ع) دو فرزندش به نام‌های علی‌اکبر و علی‌اصغر یا عبدالله صغیر را در راه خدا فدا نمودند، ولی امام حسن (ع) تا پنج پسرش را فدای راه حسینی کرد. شیخ مفید نقل می‌کند که ابوبکر بن حسن با تیری که عبدالله بن عقبه غنوی پرتاب

۱. /رشاد، ترجمه سیدهاشم محلاتی، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۴.

۲- همان، ص ۱۶۲.

کرد، به شهادت رسید و به عبدالله بن حسن نیز اشاره می‌کند. شماری از نویسندگان وجود یک دختر را برای آن بزرگوار آورده‌اند، اما دانشمندان شیعه به ویژه شیخ مفید و حسن قمی هفت دختر گزارش نموده‌اند.^۱ مرحوم طبرسی، در اعلام الوریه شش نفر اشاره کرده است و برخی از دانشمندان دیگر چون فخر رازی و ابو عبدالله مصعب زیبری آن را تأیید کرده‌اند.^۲ سبط ابن جوزی عدد دختران را به هشت نفر ارتقا داده و بیهقی به نه نفر رسانیده است. قول مشهور که برخی از شیعیان نیز آن را نقل نموده‌اند همان یک دختر است.^۳

نام‌های گوناگونی برای دختران امام مجتبی (ع) در منابع آمده است. شیخ مفید مهم‌ترین آن‌ها را ام‌الحسن، ام‌عبدالله، ام‌سلمه، رقیه و فاطمه می‌داند. منابع دیگر به ام‌الخیر و رمله نیز اشاره کرده‌اند.

مراقد فرزندان امام مجتبی (ع)

مراقد امامان و امامزادگان یکی از عوامل مهم استمرار تفکر رهبران دینی به ویژه بزرگان شیعی است که جایگاه مهمی را در شیعه‌پژوهی و تاریخ تشیع به خود اختصاص می‌دهد، این مراقد، زمینه گردهمایی و اقامت دائم یا فصلی را برای پیروان آنان در جوارشان فراهم نموده و منبع الهامی برای درک بهتر و برقراری ارتباط معنوی و فکری بیش‌تر برای شیعیان به شمار می‌آید که از طریق زیارت، سرودن شعر، ایراد خطابه و تحقیقات علمی و دینی صورت می‌گیرد. مراقد معروفی که برای دختران امام مجتبی (ع) وجود دارند به نام‌های حسنه،

۱. شیخ مفید، پیشین؛ حسن قمی، همان.

۲. امین الاسلام طبرسی، همان؛ فخر رازی همان؛ ابو عبدالله زیبری، همان.

۳. نصرین علی جهضمی، همان؛ ابن شهر آشوب، همان؛ ابن خشاب، همان؛ اربلی، همان؛ ابن صباغ همان؛ شبلنجی، همان.

رقیه، زکیه، شریفه و امثال آن مشهورند و در میان مردم احترام زیادی دارند، در حالی که دختران آن حضرت به نام‌های دیگر هستند و عمدتاً با کنیه ام‌الحسن، ام‌الخیر، ام‌الحسین و ام‌سلمه یاد شده‌اند.

مهدویت

یکی از ویژگی‌های فکری که درباره فرزندان امام مجتبی (ع) گفته شده، باور ویژه به موضوع مهدویت است. فرزندان امام حسن (ع) از این لحاظ به دو دسته تقسیم می‌شوند: که برخی در روز عاشورا در رکاب امام حسین (ع) به شهادت رسیدند. آنان افکار ویژه درباره مهدویت نداشتند و الگوی آن‌ها سیدالشهدا (ع) و امام سجاد (ع) اما عقیده برخی از فرزندان امام مجتبی (ع) از جمله عبدالله بن حسن پدر نفس زکیه، بدین باور بود که پسرش مهدی، همان نجات‌بخش بشر و مهدی صاحب‌الزمان است که جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود پس از آن‌که مملو از جور و ظلم شده باشد.^۱

عنوان «مهدی»، در قرن نخست اسلامی به معنای لغوی آن‌که (هدایت یافته و راست اندیشه) باشد، فراوان به‌کار رفته است ولی در مورد برخی از فرزندان امام حسن (ع) از جمله عبدالله، این عنوان معنای اصطلاحی خود را داشته و به همان مفهوم شیعی آن‌که نجات‌بخش، مصلح کل و عدل‌گستر جهان باشد، استفاده شده است. این مهم در سال ۱۲۷ هجری در جلسه ابواء به کار رفت. که برای خلیفه بنی‌هاشم پس از سقوط امویان بحث می‌شد.^۲ اما از همان دوران کودکی نیز محمد نفس زکیه به عنوان مهدی شناخته شد و برخی علایم ظاهری حضرت مهدی (ع)؛ که در روایات اسلامی به ویژه شیعی وارد شده، در او مشاهده گردید.

۱. ابوالفرج، اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۴، ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲. همان.

همین ویژگی‌ها و علایم باعث می‌شد تا برخی از فرزندان امام مجتبیٰ (ع) تصور کنند که وی همان مهدی موعود (عج) است که پیامبر اکرم (ص) بشارت داده‌اند. گفته شده که نفس زکیه دارای علائمی بود از جمله داشتن خال بین دو کتف که با خال پیامبر (ص) شباهت داشت و نام پدرش چون پدر رسول خدا (ص) عبدالله بود و نسب پدرش از دو طرف (پدری و مادری) به حضرت فاطمه (ع) می‌رسید و نام خودش هم محمد و از نام رسول خدا (ص) بود. از این رو خانواده عبدالله بن حسن حتی پیش از تولدش او را انتظار کشیده و تولد او را به عنوان تولد مهدی موعود (عج) پنداشته و در جریان تولد و دوران کودکی وی نیز ذهنیت اطرافیان و خانواده نسبت به مهدویت وی جدی بود.^۱ و اشعاری که به مناسبت تولد وی سروده شده نیز مؤید همین تلقی می‌باشد و در ایام کودکی و نوجوانی از انتظار دور نگه‌داشته می‌شد، تلاش می‌گردید که از او حفاظت صورت گرفته و از معرض حوادث و دشمنان مصون نگه‌داشته شود.^۲ امام صادق (ع) برخلاف چنین باور، بود و با صراحت تمام اعلام کرد که محمد بن عبدالله بن حسن برخلاف تصور مردم، مهدی موعود نیست.^۳

اسامی پسران امام حسن مجتبیٰ (ع)

۱. قاسم

طبق نقل کتب تاریخی مادر قاسم ام ولد بود. زمانی که امام مجتبیٰ (ع) به شهادت رسیدند، قاسم کودکی سه ساله بود. او همراه دیگر برادرانش، (حسن بن

۱. همان، ص ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۴۰.

۳. همان، ص ۲۰۸.

حسن، عبدالله، عمر و...) تحت پرورش امام حسین (ع) قرار گرفت و از مکتب آن حضرت درس‌های زیادی آموخت. طبق نقلی نام مادر حضرت قاسم (ع)، نرجس بود.^۱ تاریخ طبری هم او را ام ولد می‌داند. *لباب الانساب* سن حضرت قاسم را در روز عاشورا شانزده سال معرفی کرده است.^۲ به نقلی تاریخ سال ولادت ایشان سال ۴۸ هجری بوده است.^۳ او در دو سالگی پدر بزرگوارش را از دست داد.^۴

ازدواج حضرت قاسم

داستان ازدواج حضرت قاسم (ع) به این صورت آمده است:

قاسم با عمویش امام حسین (ع) در واقعه کربلا حضور داشت. و از عمویش اجازه مبارزه گرفت. امام به وی فرمود: «ای پسر برادرم، تو یادگار برادرم هستی. می‌خواهم باقی بمانی تا به وسیله تو تسلی یابم.» پس حضرت قاسم نشست و ناراحت شد و سرش را بین دوزانیش گذاشت و گریه کرد. پس یادش آمد پدرش که دعایی را بر روی دست راستش بسته و به او فرموده بود: «پسرم، زمانی که به تو درد یا غمی رسید، این دعا را باز کن و بخوان. معنایش را بفهم و به آنچه که در آن نوشته است عمل کن.» پس حضرت قاسم آن را باز کرد و خواند. امام حسن (ع) این چنین نوشته بود: «ای پسرم قاسم، تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم. پس وقتی عمویت امام حسین (ع) را در کربلا دیدی که دشمن او را احاطه کرده پس از وی اجازه مبارزه بخواه و جهاد با دشمنان خدا و رسول و دشمنان عمویت امام حسین (ع) را ترک مکن.» پس حضرت قاسم برخاست و نزد عمویش رفت و این تعویذ را به عمویش امام حسین (ع) داد. پس امام نفس بلندی کشید و به قاسم فرمود: «ای پسرم این وصیت پدرت برای توست. من وصیت

۱. محمد ری شهری، *دانشنامه امام حسین (ع)*، ج ۷، ص ۱۲۳، (لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۴۲).

۲. همان، ج ۷، ص ۱۲۵.

۳. محمدعلی، نایینی اردستانی قمی، *انوار المشعشعین*، ج ۲، ص ۵۴.

۴. ابراهیم الموسوی، زنجان، *وسيله الدارين*، ص ۲۵۳.

دیگری برایت دارم پس آن را اجرا کن.» سپس امام دست قاسم را گرفت و وارد خیمه شد و دستش را به دست عون و عباس داد و او را داخل خیمه برد و به خواهرش زینب (ع) امر کرد که صندوق را بیاورد. آن را باز کردند. از آن قبا و عمامه امام حسن (ع) را بیرون آورد. سپس لباس‌ها را به تن قاسم کرد و او را با دخترش به عقد هم درآورد و آن دو را تنها گذاردند. پس حضرت قاسم (ع) به دختر امام حسین (ع) نگاه می‌کرد و می‌گریست. پس شنید که قوم مبارز می‌طلبند ... پس سریع بلند شد و گفت: «الآن وقت مبارزه است نه وقت عروسی.»

کاشفی (متوفای ۹۱۰ ق)^۱ و طریحی (متوفای ۱۰۸۵ ق)^۲ به این داستان اشاره کرده‌اند که قابل استناد و صحیح نیست. و در منابع قدیم در این باره مطلبی دیده نشده است. محدث قمی در *منتهی الآمال و نفس المهموم* می‌گوید:

نویسندگان و راویان نام حسن را با قاسم اشتباه کردند. به نظر می‌رسد ملاحسین کاشفی مؤلف کتاب *روضه الشهداء* اولین بار داستان ازدواج قاسم بن حسن (ع) را آورده است. طبق نقل کتب معتبر تاریخی قصه ازدواج حضرت قاسم (ع) با دختر امام حسین (ع) صحت ندارد.

در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه مقدسه نام حضرت قاسم (ع) آمده است.^۳ قاسم همراه عموی بزرگوار خود از مدینه به مکه و از مکه به کربلا، حرکت کرد. او در روز عاشورا حدوداً سیزده ساله و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.^۴ حضرت قاسم بینش سیاسی و معرفت بسیار بالایی نسبت به امام زمان خود داشت با این که نوجوان بود، برخلاف یاران کهن سال امام که مخفی شده بودند، همراه امام به کربلا آمد. در شب عاشورا که امام برای شفاف‌سازی یاران خود با

۱. ملأ حسین واعظ، کاشفی، *روضه الشهداء*، ص ۲۵۶.

۲. شیخ فخرالدین النجفی، *الطریحی، المنتخب طریحی*، ص ۳۶۵-۳۶۶.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۲۶.

۴. سید محسن، امین، *عیان الشیعه*، ج ۴، ص ۱۲۸.

آن‌ها صحبت می‌فرمود که «هرکس می‌خواهد می‌تواند بیعت خود را پس بگیرد و از تاریکی استفاده کند و کربلا را ترک نماید.»، این نوجوان خود را به عمو رساند و پرسید: «آیا من هم فردا کشته خواهم شد؟» امام از وی پرسید: «مرگ برای تو چگونه است؟» پاسخ داد: «مرگ در راه خدا برایم از غسل شیرین‌تر است.» (الموت احلی من الغسل)^۱. در روز عاشورا قاسم از امام حسین (ع) اجازه میدان خواست و رجزخوانی کرد او برادر پدر و مادری ابوبکر بن حسن (ع) بود که قبل از حضرت قاسم به میدان رفت و به شهادت رسید. حمید بن مسلم^۲ می‌گوید: «پسر جوانی برای مبارزه از سپاه امام حسین (ع) جدا شد که رخسارش همچون ماه می‌درخشید. عمر سعد گفت: "به خدا قسم که الان به او حمله خواهم کرد." وقتی قاسم (ع) به زمین افتاد عمویش را صدا زد و امام حسین (ع) همچون باز شکاری ظاهر شد و مانند شیری خشمناک حمله آورد و قاتل قاسم را مجروح کرد و قاتلش زیر اسب‌ها شد و به هلاکت رسید.»

در اخبار الطوال^۳ آمده که: قاتل او عمرو بن سعد بن مقبل اسدی بود. حمید گوید: «من پرسیدم: «او که بود؟» گفتند: «او قاسم فرزند امام حسن (ع) بود.»^۴

۲. عمرو یا عمر بن حسن (ع)

او را عمر بن حسن معرفی می‌کنند. او حدود یازده سال داشت که در سفر کربلا عمویش را همراهی کرد. بیش‌تر مورخان اتفاق نظر دارند که او به اسارت در آمده و شهید نشده است.^۵ بعد از واقعه کربلا با دیگر اسیران به شام رفت.

۱. حسین بن حمدان الخصیبی؛ الهدایه الکبری، ص ۲۰۴

۲. وی از سپاهیان عمر سعد بود که اخبار کربلا از وی زیاد نقل شده است.

۳. ترجمه اخبار الطوال، ص ۲۸۰.

۴. محمد جواد، فاضل، ترجمه مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹.

۵. منابع (الطبقات الکبری، اللهوف، مقاتل الطالبیین).

روزی یزید در شام، عمرو بن حسن را طلبید. و به او گفت: «حاضری با پسر من خالد کشتی بگیری؟» عمرو جواب داد: «نیروی که با او کشتی بگیرم در من نیست؛ خنجری به من بده و کاردی به پسر تو باهم بجنگیم یا او مرا بکشد و به جدم پیامبر خدا (ص) و پدرم علی (ع) ملحق شوم و یا این که من او را بکشم و به جدش ابوسفیان و پدرش معاویه ملحق نمایم.» سپس یزید گفت: «بگیرید آیا او بالغ شده یا هنوز کودک است؟» جواب دادند: «او هنوز کودک است.» یزید دست از مجازات او برداشت. سپس او را همراه دیگر اسیران روانه مدینه کرد.^۱ خوارزمی می گوید:

عمر بن حسن برادرزاده امام حسین (ع)، پسر خردسال امام حسن (ع) بود که با تیری که دشمن به طرف او افکند، به شهادت رسید.^۲

۳. عبدالله یا عبدالله اکبر

ظاهراً عبدالله اکبر، مکنی به ابوبکر بوده است.^۳ در کتاب *المجلی آمده که وی شوهر سکینه دختر امام حسین (ع) بود.*^۴ او در کربلا در سنین نوجوانی و یا جوانی در رکاب عموی بزرگوار خود به شهادت رسید.^۵ در *انساب الاشراف آمده که امام حسین (ع) عبدالله را با دختر خود سکینه به ازدواج شرعی درآورد و قبل از آمیزش به شهادت رسید.*^۶

۱. شریف الجواهری، *مثیر الاحزان*، ص ۱۰۵.

۲. لوط بن یحیی، *ابومخنف، مقتل الحسین*، الجزء الثاني، ص ۵۳؛ آیت الله خویی، *معجم رجال الحديث*، ج ۱۳، ص ۲۵؛ طبری، *محمد بن جریر، تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۶۹.

۳. میرزا محمدتقی، *سپهر، ناسخ التواریخ*، ج ۲، ص ۳۲۹ و ج ۲، ص ۲۲۷.

۴. *المجلی*، ص ۱۹.

۵. *تاریخ قم*، ص ۲۸۱-۲۸۰.

۶. *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۱۹۵؛ *علام الوری*، ص ۲۱۴.

طبق نقلی وی پس از قاسم بن حسن به میدان رفت.^۱ واقعه شهادت عبدالله این طور نقل شده که مردی کوفی عبدالله را بر روی اسب دید. عبدالله از زیباترین آفریدگان خدا بود. آن کوفی گفت: «من حتماً این جوان را می‌کشم!» مردی به او گفت: «وای بر تو! از این جوان چه می‌خواهی؟ او را واگذار!» ولی او نپذیرفت و به عبدالله حمله کرد و وی را به شهادت رساند. هنگامی که ضربه به عبدالله اصابت کرد فریاد زد: «ای عموجان!» امام فرمود: «جانم، ای صدایی که یاور آن کم و دشمن آن بسیار است. و قاتلش را به هلاکت رساند.»^۲

نام وی در زیارت ناحیه مقدسه آورده شده است. به نظر می‌رسد که امام حسن علی‌علیه‌السلام دارای دو فرزند به نام‌های عبدالله بودند: عبدالله اکبر دارای کنیه ابوبکر بوده و با دختر امام حسین علی‌علیه‌السلام به نام سکینه ازدواج کرده و عبدالله اصغر یازده سال داشته و در خیمه زنان نگه‌داری می‌شده است. طبق نقل المجدی عبدالله اکبر با سکینه دختر امام حسین علی‌علیه‌السلام ازدواج کرد که به شهادت رسید.^۳ و عبدالله اصغر که خردسال بود، در آخرین ساعات روز عاشورا در دامن امام حسین علی‌علیه‌السلام به شهادت رسید.^۴ مرقد وی به نقل از جمهره الانساب العرب در کربلا همراه دیگر شهداست.^۵

۴. عبدالله اصغر

او فرزند دیگر امام حسن علی‌علیه‌السلام و کودکی نابالغ بود. طبق گزارشی، وی پس از

۱. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲. ابوالعرب، تمیمی، المحن، ص ۱۴۷.

۳. المجدی، ص ۱۹.

۴. دانشنامه امام حسین، ج ۷، ص ۱۴۰.

۵. جمهره الانساب العرب، ص ۳۹.

علی اصغر، کم سن ترین شهید کربلاست.^۱ هنگامی که سپاه کوفه امام را محاصره کردند، این کودک تلاش کرد تا خود را به امام برساند. حضرت زینب (ع) خواست تا مانع او شود ولی نتوانست. او شتابان خود را به امام رساند. شمر با پیاده‌های سپاه، امام را محاصره کرد و امام آن‌ها را پراکنده ساخت. در این هنگام بحر بن کعب بن عبیدالله با شمشیر به سوی امام حمله کرد. عبدالله به او گفت: «ای مادر خبیث! آیا عمویم را می‌کشی!» آن مرد شمشیر را پایین آورد و دست پسر بچه را قطع کرد.^۲ و وی در کنار امام شهید شد. برخی آورده‌اند که ناگهان حرمله بن کاهل تیری به سوی عبدالله اصغر پرتاب کرد و او را در دامن عمویش امام حسین (ع) به شهادت رساند.^۳ در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه نام این شهید نیز آمده است.^۴

حضرت زینب (ع) وقتی دیدند عبدالله اصغر را روی دامن امام حسین (ع) شهید کردند فرمود: «کاش مرده بودم و این روز را نمی‌دیدم! کاش آسمان بر سرزمین خراب و کوه‌ها پاره‌پاره می‌شد!»^۵ به نقل از مقاتل الطالبیین مادر عبدالله به نام ام‌ولد، دختر سلیل بن عبدالله، برادر جریر بن عبدالله بجلی بوده است. امام باقر (ع) فرمودند: «قاتل عبدالله بن حسن (ع) حرمله بن کاهل اسدی بوده است.»^۶ العمری می‌گوید: «عبدالله بن حسن همان ابوبکر بن حسن (ع) است که در کربلا شهید شد.» او یازده

۱. الکامل للبهائی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۱۸۵۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۸.

۴. الاقبال بالاعمال، ص ۷۵. (السلام علی عبدالله بن الحسن بن علی الزکی لعن الله قاتله و راحیه حرمله بن کاهل الاسدی)

۵. ذبیح الله، محلاتی، فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۴۰.

۶. مقاتل الطالبیین، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶.

سال داشت و قاتلش حرمله بن کاهل بود که با تیری وی را شهید کرد.^۱

۵. ابوبکر

وی از جمله شهدای حسنی است که در روز عاشورا با تیر عبدالله بن عقبه غنوی به شهادت رسید.^۲ او را عبدالله هم نامیده‌اند.^۳ به نقلی ابوبکر کنیه عبدالله بوده است.^۴ او در سال ۴۵ هجری متولد شد. نام او احمد و کنیه‌اش ابوبکر و مادرش رمله یا ام‌ولد بود. او در سال ۶۱ هـ ق در شانزده سالگی در واقعه کربلا بعد از شهادت برادرش حضرت قاسم (ع) به شهادت رسید. در بعضی از منابع آمده که وی ۳۵ ساله بوده است.^۵ عبدالله بن عقبه غنوی قاتلش بود. مدفن ابوبکر در جوار امام حسین (ع) در مقام الشهداء کربلاست.

مادر وی کنیزی به نام رمله بود که به همسری امام مجتبی (ع) درآمد بود. فرزندان او به همراه عموی خود به کربلا آمدند. وی در کنار عموی خود ایستاده بود که عبدالله بن عقبه غنوی از سوی لشکر یزید تیراندازی کرد و ابوبکر به شهادت رسید.^۶ ابوالفرج اصفهانی نیز به نقل از امام سجاد (ع) عبدالله بن عقبه غنوی را قاتل ابوبکر معرفی کرده است. وی شهادت ابوبکر را قبل از حضرت قاسم دانسته است.^۷ ولی برخی دیگر از منابع، شهادت وی را بعد از حضرت قاسم گزارش نموده‌اند.^۸ در زیارت رجیبه به او نیز سلام داده شده است. «السلام

۱. /المجدی، ص ۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹.

۲. /الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳. /المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۹.

۴. /المجدی، ص ۱۹.

۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱؛ نسب قریش، ص ۵۰.

۶. /اعلام الوری، ص ۲۴۳؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۳۳۰.

۷. /مقاتل الطالبیین، ص ۸۶.

۸. /الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۹.

علی ابی بکر بن الحسن». شیخ مفید نیز عبدالله بن عقبه غنوی را قاتل او معرفی می‌کند.^۱ هم‌چنین از تیر سه شعبه‌ای یاد کرده‌اند که بر بدن او وارد گردیده و قاتلش نفرین شده است.^۲

۵. حسن بن حسن (ع) (حسن مثنی)

حسن مثنی یکی از فرزندان امام حسن (ع) بود که در کربلا همراه عمویش حضور داشت، اما به جای شهادت به فیض معلولیت و مجروحیت نائل آمد. وی مانند برادرش قاسم، از همان آغاز نهضت حسینی در آن سهم فعال داشت و در روز عاشورا نیز در رکاب امام حسین (ع) پایداری نمود. کنیه‌اش ابومحمد و به پیامبر (ص) شباهت داشت و سیدی شریف و رئیس بود. او دارای منزلت و مقامی بالا و عالم، عامل، فاضل، صالح، عابد و باتقوا بود.

حسن مثنی طبق نقلی در سال ۴۴ هجری متولد شد.^۳ وی بر اثر تربیت پدر بزرگوارش به کسب کمالات آسمانی و فضایل معنوی نایل گردید و همانند برادرش متولی صدقات و موقوفات امام علی (ع) گردید. حسن مثنی جوانی باتقوا و نیکو صورت بود. ازدواج وی با دختر امام حسین (ع)، با صلاح‌دید آن حضرت انجام گردید، و بعد همراه عموی بزرگوار خود راهی کربلا شد تا عموی خود را یاری کند و در این راه مجروح شد و همراه اسیران به کوفه و شام رفت و در افشاگری‌های کاروان اسرا فعال بود.

مادرش خوله بنت منظور بن ریان بود. منقول است که عموی وی به نام «عمر اطرف» با حسن مثنی درباره تولیت صدقات امیرمؤمنان (ع) اختلاف داشت. وی از

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. قبیل بالاعمال، ج ۳، ص ۷۵ و ۳۴۳.

۳. عمده الطالب فی انساب الطالبین، ص ۹۱-۹۲.

حسن مثنی می‌خواست که او را هم شریک کند ولی حسن مثنی قبول نکرد.^۱ عمر اطرف به حجاج بن یوسف ثقفی شکایت کرد. حجاج به حسن مثنی گفت: «ای ابامحمد، عمویت عمر از آل ابی‌طالب و رئیس آنان است. من واسطه می‌شوم که او را در تولیت صدقات جدت شریک کنی.» حسن مثنی گفت: «نمی‌توانم شرطی را که با جدم امیرمؤمنان (ع) بسته‌ام تغییر دهم.» حجاج گفت: «شرط چیست؟» حسن مثنی گفت: «شرط این است که متولی صدقات باید از اولاد امام حسن و امام حسین (ع) باشند.» حجاج گفت: «این شرط را کنار بگذار! عمر اطرف عمویت است و او را من وساطت می‌کنم. اگر قبول نکنی من با اجبار او را داخل در تولیت صدقات می‌کنم.»^۲ حسن مثنی موضوع را نزد عبدالملک مروان برد و عبدالملک نامه‌ای به حسن مثنی داد تا به حجاج برساند تا مشکلش حل شود.^۳ زید بن علی بن حسین (ع) هم با زید بن حسن (ع) بر سر تولیت موقوفات رسول‌الله (ص) اختلاف داشت.^۴

در نقلی نیز آمده که امام سجاد (ع) با حسن مثنی بر سر تولیت صدقات امیرمؤمنان (ع) اختلاف داشتند. حسن مثنی قسمتی از صدقات را که سهم امام حسین (ع) بود. به امام سجاد (ع) داد؛ چون هم امام سجاد (ع) و هم حسن بن حسن (ع) از اولاد حضرت فاطمه (ع) بودند و امیرمؤمنان (ع) وصیت کرده بود که فرزندان فاطمه (ع) متولی صدقات او باشند.^۵

ابن طقطقی می‌گوید: «حسن مثنی روز عاشورا در کربلا زخمی شد و به

۱. مصعب زیبری، الجزء الثانی، نسب قریش، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. مصعب زیبری، ص ۴۹.

۴. ترجمه فرزندان آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۰۵.

۵. احمد، کیای گیلانی، سراج الانساب، ص ۳۴ - ۳۵.

خواب رفت. در خواب دید که قبل از وفاتش بین دو چشمش نوشته شده بود: «قل هو الله احد» و این خواب را برای خانواده‌اش تعریف کرد. آن‌ها وی را بشارت دادند.^۱ حسن مثنی با همسرش به همراه امام حسین (ع) به کربلا رفت و در روز عاشورا با لشکر کوفیان جنگید و به سختی مجروح شد. یکی از سربازان عمر بن سعد به نام ابی حسان اسماء بن خارجة فزاری که از بستگان مادرش نیز بود، او را از اسارت دشمن نجات داد. و در کوفه به مداوای وی مشغول شد و پس از بهبود، او را به مدینه بازگرداند. بعد از بازگشت اسرای کربلا به مدینه، حسن مثنی هم‌چنان با همسرش فاطمه بنت‌الحسین (ع) زندگی می‌کرد تا اینکه به دستور ولید بن عبدالملک و یا سلیمان بن عبدالملک (از خلفای اموی) مسموم گردیده و در ۵۳ سالگی به شهادت رسید و در قبرستان بقیع مدفون شد. همسر وی خیمه‌ای بر سر قبر همسرش زد و روزها گریه می‌کرد. در نقلی دیگر است که حسن مثنی مدتی را در زندان مدینه بود و ولید بن عبدالملک به صالح بن عبدالله نامه نوشت که او را از زندان بیرون بیاورد. و در مسجد پانصد تازیانه بزند وقتی خواستند به حسن مثنی تازیانه بزنند، امام سجاد (ع) کنار حسن مثنی آمد و فرمود: «دعای کرب و فرج را بخوان».

سید بن طاووس خود از نوادگان حسن مثنی است، در مورد عظمت جدش می‌نویسد:

در میان یاران پیامبر اکرم (ص) هیچ‌کس به اندازه علی (ع) فرزندان شریف و بزرگواری نداشت و اولاد هیچ‌کدام در فضایل و مناقب به درجه او نمی‌رسد. بعد از اینکه از مقام حسنین که سرور جوانان اهل بهشتند بگذریم، در میان اولاد حسن (ع) افراد باشرافتی هم‌چون: حسن مثنی، حسن مثلث، عبدالله بن مثنی و محمد نفس زکیه وجود دارند و در میان اولاد امام حسین (ع)،

۱. شریف محمد، طقطقی، الاصلی فی انساب الطالیین، ص ۶۱-۶۲-۶۳.

بزرگوارانی هم‌چون: امام سجاد (ع)، امام باقر (ع)، امام صادق (ع)، امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) و... دیده می‌شوند که هر انسان باانصافی به فضایل و مناقب والای آنان معترف است تا آنجایی که عارفان برجسته‌ای هم‌چون: ابویزید بسطامی، به سقایی منزل امام صادق (ع) افتخار می‌کردند و معروف کرخی به درباری حضرت رضا (ع) بر خود می‌بالید. این چنین فرزندان کجا برای سایر اصحاب یافت می‌شوند.^۱

شیخ مفید، درباره حسن مثنی، می‌گوید:

حسن مثنی شخصیتی جلیل‌القدر، سرآمد خوبان روزگار، اهل فضل و پارسایی و متولی صدقات و امور خیریه جدش امیرمؤمنان علی (ع) در عصر خود بود.

آنگاه به نقل حکایت وی با حجاج بن یوسف اشاره کرده، حضور وی را در حماسه کربلا می‌ستاید و در ادامه می‌گوید:

او با دختر امام حسین (ع) ازدواج کرد و در ۳۵ سالگی از دنیا رفت.^۲

امام باقر (ع) درباره همسر حسام مثنی می‌فرماید: «چون هنگام شهادت امام حسین (ع) فرا رسید، دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و نامه‌ای به او داد و وصیت‌های ظاهری و باطنی خود را به او کرد (این در حالی بود که علی بن الحسین (ع) سخت بیمار بود). فاطمه بعد از بهبود برادرش امام سجاد (ع)، آن نامه را به وی تقدیم کرد».

هنگامی که حسن مثنی می‌خواست ازدواج کند، برای خواستگاری، نزد عمویش امام حسین (ع) آمد و خواسته‌اش را به حضرت اظهار داشت. امام حسین (ع) به او فرمود: «پسرم! من از تو چنین انتظاری را داشتم. هر کدام از دخترانم را که می‌خواهی بگو.» ولی حسن مثنی سرش را پایین انداخت و امام

۱. رضی‌الدین ابی القاسم، الحسینی، الطرائف، ص ۲۰.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۱۹.

حسین (ع) فرمود: دخترم فاطمه را برای انتخاب می‌کنم که بسیار شبیه مادرم حضرت فاطمه (ع) است. سپس دخترشان فاطمه را به همسری او در آورد. ثمره این ازدواج پنج فرزند بود به نام‌های: عبدالله محض، ابراهیم غمر، حسن مثلث، زینب، ام‌کلثوم.^۱

طبق شواهد تاریخی، به نظر می‌رسد که حسن مثنی و عبدالله بن حسن روابط نسبتاً گرم با خلفای اموی و مخصوصاً با خلفای عباسی داشتند. حسن مثنی در نهایت در سال ۹۷ هجری به‌وسیله ولید بن عبدالملک یا سلیمان بن عبدالملک مسموم شد و به شهادت رسید.

۷. بشر بن حسن (ع)

سیدمحسن امین در *اعیان الشیعه* به بشر اشاره می‌کند که در رکاب عمویش به شهادت رسید.^۲ نام این فرزند از امام حسن (ع) در کتب انساب نیامده فقط در *اعیان الشیعه* ایشان را جزوه شهدای کربلا آورده است. ابن شهر آشوب هم در کتاب *مناقب*،^۳ ایشان را در شمار شهیدان کربلا قلمداد کرده، ولی پیش از او کسی ایشان را از شهیدان کربلا ندانسته است؛ زیرا اولاً برای امام حسن (ع) فرزندى به نام بشر ثبت نشده و ثانیاً از نحوه شهادت او هم در هیچ منبعی سخن به میان نیامده است.

۸. زید بن حسن (ع)

زید بن حسن را «ابلیج» می‌گفتند ابلج یعنی درخشندگی رخسار. او با بنی‌امیه با رفق و مدارا رفتار می‌کرد و مخالفت چندانی نداشت.^۴ او با عبدالملک مروان

۱. ابی الحسن العبدلی النساب، تهذیب الانساب و نهاییه الاغقاب، ص ۳۳، ۳۴، ۳۵.

۲. امین، سیدمحسن، *اعیان الشیعه*، ج ۱، ص ۶۱۰.

۳. *مناقب ابن شهر آشوب*، ج ۴، ص ۱۲۲.

۴. محمدعلی، نایینی اردستانی قمی، *انوار المشعشعین*، ج ۲، ص ۹۱.

چندبار برخورد داشت اما عبدالملک با او برخورد تند نکرد.

زید از نظر سنی از همه فرزندان امام مجتبی (ع) بزرگ‌تر و مردی باتقوا بود. وی مسئولیت صدقات پیامبر (ص) را بر عهده داشت. او در زمان عبدالملک مروان و سلیمان بن عبدالملک می‌زیست. محمد بن بشیر خارجی در مدح زید گفته است: وقتی فرزند رسول خدا (ص) به سرزمین خشکی برسد، چوب‌های خشک آن سرزمین سرسبز می‌شود.

زید در حدود صدسالگی از دنیا رفت و بسیاری از شعرا در مدح او اشعاری گفتند. زید به حرف‌های بیچارگان و فقیران خوب گوش می‌داد. آن‌هایی را که نمی‌شناخت به در خانه‌هایشان می‌رفت. او از پدر و جدش روایت نقل می‌کرد.^۱ در کتاب عمده الطالب آمده که قبرش در منطقه حاجر در شش مایلی مدینه به مکه واقع شده است.^۲

زید معتقد بود که باید در کارها تقلید کرد و با دشمنان با نرمی رفتار نمود. ولید بن عبدالملک در نامه‌ای از وی خواست با پسرش عبدالعزیز برای ولایت‌عهدی بیعت کند، درحالی‌که عهد رسمی سلیمان بن عبدالملک بود. زید هم پذیرفت و این کار را کرد.^۳

مراقب از اعقاب زید در قم وجود دارد.^۴

احابیتی از زید بن حسن (ع)

زید از پدرش (ع) چنین نقل می‌کند:

لما آخی رسول الله (ص) بین اصحابه آخی بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین حمزه و زید بن حارثه و بین عبدالله بن مسعود و بین مقداد. پس

۱. اربلی علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۵.

۲. عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب، ص ۶۹.

۳. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ص ۶۶.

۴. انوار المشعشعین، ج ۲.

امام علی (ع) به پیامبر (ص) عرض کرد: «آخیت بین اصحابک و آخرتنی» فقال رسول الله (ص): «ما آخرتک إلا لنفسی»^۱

در حدیث دوم، از پدرش چنین نقل می‌کند:

قال رسول الله (ص): «انی من واجب المغفره ادخالک السرور علی اخیک المسلم»^۲

بعد از رحلت زید، پیکر او را به خانه‌اش در محله بنی‌حدیله بردند و غسل دادند و سپس بر سریر نهادند و در بقیع دفن کردند.^۳ در عمده الطالب آمده که زید به دعوت عمویش امام حسین (ع) جواب رد داد و به کربلا رفت و با عبدالله بن زبیر بیعت کرد. خواهر زید همسر عبدالله بن زبیر بود. وقتی عبدالله کشته شد، زید خواهرش را با خود به مدینه برد.

مادر زید فاطمه دختر ابی مسعود انصاری بود. زید پسری به نام حسن داشت که در زمان منصور امیر مدینه بود. وی اولین کسی بود که لباس مشکی پوشید که در زمان عباسیان رسم بود درحالی‌که از علویان بود. او در سال ۱۶۸ هجری فوت کرد.^۴

ظاهراً زید با بنی‌امیه رفتار مسالمت‌آمیز داشته و از آن‌ها تقلید می‌نموده و با دشمنانش تقیه می‌کرده است.^۵ نفیسه بنت زید نوه امام حسن (ع) است که در سال ۲۰۸ هجری در مصر فوت کرد. این زن با ولید بن عبدالملک یا عبدالملک مروان ازدواج کرد. قبرش در مصر مشهور است و زیارتگاهی بزرگ همراه با قبه و بارگاه عظیم دارد.^۶

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۰۴ - ۴۰۵.

۲. همان.

۳. همان، ج ۶، ص ۷.

۴. عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۵. الفصول المهمه فی معرفه الائمه، ص ۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۴.

۶. حسین ابوسعیده، موسوی، تاریخ المشاهد المشرفه، ج ۲، ص ۲۹۳.

۹. عبدالرحمان

درباره ایشان اطلاعات بسیار کمی وجود دارد و تاریخ تولد و وفات ایشان نامعلوم است. العمری می گوید:

وی در حال احرام در ابواء درگذشت امام حسین (ع) او را کفن کرد و کفنش دوخته نشده بود و چهره اش را نپوشانیده بودند.

شیخ مفید نیز می گوید که وی همراه عمویش برای حج به مکه رفت و در ابواء در لباس احرام از دنیا رفت.

۱۰. حسین بن حسن (ع) معروف به اَثرَم

اطلاع اندکی از ایشان در دست است و درباره تاریخ تولد و وفات، محل تولد و مرقد ایشان اطلاعات دقیقی در دست نیست، ولی بنا به نقلی، قبر وی در وادی فح است. بدین جهت به وی «اثرم» می گفتند که دندان جلو وی شکسته شده بود. وی دارای اولاد بود، ولی منقرض شدند.^۱ کتب قدیمی اعقاب و انساب مطلبی درباره او ندارند. و معلوم نیست که دارای فرزند بوده یا خیر. از فعالیت های سیاسی - فرهنگی وی در کتب انساب و مناقب و غیره نیز خبری نیست.

شیخ مفید می گوید: «وی شخصی فاضل بوده است» ولی کسی احوالات شخصی وی را نقل نکرده است.^۲

۱۱. طلحه بن حسن (ع)

در مورد بارگاه، تاریخ تولد و وفات وی خبری در دست نیست. فقط شیخ مفید می نویسد: «طلحه بن حسن مردی جوانمرد و بخشنده بود.»^۳

۱۲. خضر بن حسن (ع)

ظاهراً نام این فرزند امام مجتبی (ع) فقط در کتاب تاریخ المشاهد المشرفه

۱. انوار المشعشعین، ج ۲، ص ۷۵.

۲. الارشاد، ص ۴۱۹.

۳. همان.

آمده و قبر وی را در منطقه خضریات^۱ اعلام است.^۲

۱۳. محمد بن حسن (ع)

طبق نقل نویسنده کتاب *تاریخ المشاهد المشرفه*، قبری در طویریج در منطقه دعوم شهر مقدس کربلا وجود دارد که به نام محمد بن حسن (ع) است. خود نویسنده در مورد درست بودن آن تردید دارد.^۳ قبر دیگری به همین نام در منطقه سعدیه در پانزده کیلومتری شهر کربلا وجود دارد.^۴

دختران امام مجتبیٰ (ع)

دختران امام مجتبیٰ (ع) در صحنه‌های مهم اجتماعی و سیاسی چندان نام و آوازه‌ای نداشتند اما در پشت‌صحنه نقش بسیار مهمی داشتند. برخی آنان منشأ آثار فراوان از طریق مشاوره با امامان یا تولید و تربیت رهبران معصوم (ع) به شمار می‌روند مانند بانو فاطمه که به عقد امام سجاد (ع) درآمدند و حضرت امام محمدباقر (ع) را به دنیا آوردند. ایشان در کربلا در کنار فرزندش امام باقر (ع) و همسرش امام سجاد (ع) حضور داشتند و جزو یاران و همراهان سیدالشهدا (ع) در این سفر تاریخی بودند.

در بیش‌تر کتب انساب و تراجم و تاریخی، اطلاعاتی درباره دختران امام نیامده و اگر مطالبی به چشم آید، بر اساس مناسبت یا همسر این دختران آمده که آن هم به صورت گذرا و خلاصه است. لذا کاوش در این باره مشکل است.

۱. منطقه خضریات: منطقه‌ای در چهارده کیلومتری از شوملی از مناطق شهر نجف قدیم.

۲. *تاریخ المشاهد المشرفه*، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۴. همان.

اسامی دختران امام مجتبی (ع)

۱. فاطمه

نامش فاطمه و کنیه اش ام عبدالله بود که با امام سجاد (ع) ازدواج کرد. حاصل این ازدواج امام باقر (ع) بودند و لذا امام باقر (ع) مفتخر به این هستند که مادرشان دارای دو شرف است؛ یعنی هم پدر علوی است و هم مادر علوی. طبق نقل منابع، فاطمه با فضیلت ترین و مشهورترین همسر امام سجاد (ع) بود.

امام باقر (ع) می فرماید:

روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود. ناگاه صدایی از دیوار بلند شد و دیوار از جا کنده شد. مادرم با دست به دیوار اشاره کرد و فرمود: «به اذن خدا و حق مصطفی فرود میا که خدایت چنین اذن نمی دهد.» پس آن دیوار بین زمین و آسمان معلق باقی ماند تا آن که مادرم از آن جا گذاشت. پدرم امام سجاد (ع) به شکرانه رفع این خطر، صد دینار صدقه داد.^۱

این بانو دارای مقامات معنوی بالا و عقیقه و باتقوا بودند. امام صادق (ع) فرمود: «جده ام فاطمه بنت الحسن صدیقه بود.» قبر وی به نقلی در هاشمیه بابل یکی از شهرهای عراق است. محل وفاتش مدینه بود.^۲

۲. ام الحسن

شوهرش عبدالله بن زبیر بوده، همان که زید بن حسن برادر این زن با وی بیعت کرد و از رفتن به کربلا همراه امام حسین (ع) سرباز زد.

۳. ام سلمه

شوهرش عمر بن زین العابدین (ع) بود.

۴. رقیه

شوهرش عمرو بن منذر بن زبیر بود. به نقلی، شوهرش عبیدالله بن عباس از

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۶.

۲. المجدی، ص ۱۹؛ عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب، ص ۶۸.

شهدای کربلا بوده است.^۱ گفته شده که در نجف اشرف محله‌ای به نام «محلہ البراق»^۲ است که ضریحی از چوب دارد که منسوب به وی است این محله در شهر نجف قدیم بوده است.^۳ نویسنده کتاب *تاریخ المشاهد المشرفه* می‌گوید که بنده دلیلی بر این قبر ندیدم که به رقیه بنت الحسن (ع) منسوب باشد.^۴ قبر دیگری منسوب به رقیه در منطقه ابوحصیه از توابع مقدادیه کنار رود امهروت در روستای جلالی در شهر دیاله است. وی می‌افزاید که قبرهای دیگری هم منسوب به رقیه یافت شده است.^۵

۵. زکیه

در منطقه رهیمه از توابع شهر نجف، قبری است که روی آن نوشته شده «زکیه بنت الحسن (ع)». نویسنده *تاریخ المشاهد المشرفه* می‌گوید: «قبل از ما سید کریم بن سید شریف ابوسعیده این قبر را پیدا کرده بود. ولی با تحقیقی که ما انجام دادیم، دختری به این نام از امام حسن (ع) پیدا نکردیم».^۶

۶. حنه

دلیلی بر این که وی از دختران امام مجتبیٰ (ع) باشد وجود ندارد ظاهراً فقط در کتاب *تاریخ المشاهد المشرفه* آمده است. در این کتاب آمده که قبر این بانو در منطقه کویخات در هاشمیه بابل عراق وجود دارد که روی قبر نوشته شده این قبر دختر امام حسن (ع) است.^۷

۱. *تاریخ المشاهد المشرفه*، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. محلہ البراق: یکی از محلات شهر نجف در قدیم بوده است که دارای سکنه و منازل زیادی بوده است که بعدها این منطقه طرد می‌شود و مردم برای زندگی به محله الغری که نزدیک حرم حضرت امیرالمؤمنین (ع) است می‌روند.

۳. میرعبداللطیف خان، شوشتری، *تحفه العالم*، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴. *تاریخ المشاهد المشرفه*، ج ۲، ص ۱۵۲.

۵. همان.

۶. *تاریخ المشاهد المشرفه*، ج ۲، ص ۱۵۷.

۷. همان، ص ۱۳۵.

۷. زهرا

نقل شده است که قبر وی در منطقه غرب براق در شهر نجف اشرف و سمت چپ منزل نویسنده و حدود پانزده متر از وسط حصار براق قدیمه واقع شده است. ظاهراً دختری به این نام برای امام حسن (ع) وجود نداشته باشد.^۱

۸. شریفه

نقل شده است که سه قبر به همین نام برای این بانو در نواحی از اطراف بابل وجود دارد، مانند هاشمیه بابل در مسیر حله دیوانیه و یاسیه هاشمیه در بابل.^۲ ظاهراً در کتب انساب چنین نامی برای دختران امام ذکر نشده است.

منابع

۱. ابن سعد، محمد، ترجمه الامام الحسن (ع)، مؤسسه آل البيت، لاهیه التراث، ۱۴۱۶ ق.
۲. ابن شهر آشوب، ابی جعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تصحیح رسول محلاتی، قم: مؤسسه انتشارات علامه، بی تا.
۳. الهیتمی، شهاب الدین احمد بن حجر، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، بی تا.
۴. الدینوری، ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق طه محمد الزینی، مؤسسه الحلبي و شرکاء.
۵. احمد زمانی، حقایق پنهان، مقدمه جعفر سبحانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵.
۶. حسنی، هاشم معروف، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۶ ق.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. همان، ص ۱۷۱.

٧. ابن حزم الاندلسی، ابی محمد علی بن احمد بن سعید، جمهره الانساب العرب، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٢٤ ق.
٨. عاملی، جعفر مرتضی، الحیاه السیاسه للامام الحسن (ع)، بیروت: دارالسیره، ١٤١٤ ق.
٩. عمری، نجم الدین ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن محمد، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق احمد المهدوی الدامغانی، چاپ دوم، قم: کتابخانه آیت-الله المرعشی، ١٤٢٢ ق.
١٠. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، قم: المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، مصحح کوثر، علی آل، مرکز الطباعه و النشر.
١١. علاء الدین علی الممتقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٣ ق.
١٢. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، ج ١، شارح غفاری، علی اکبر، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
١٣. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ١٤١٥ ق.
١٤. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت: دارالتعارف، ١٤٢٣ ق.
١٥. ابن جوزی، سبط، تذکره الخواص، بیروت: مؤسسه اهل البيت (ع)، ١٤٠١ ق.
١٦. ابن صباغ، علی بن محمد بن احمد، الفصول المهمه فی معرفت احوال الائمه (ع)، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ١٤٠٨.
١٧. ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، محقق نحاس روحیه، دمشق: دارالفکر، ١٣٦٧ ش.

۱۸. ابن عنبه، جمال الدین احمد، عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: رضی، ۱۳۶۲ ش.
۱۹. الزبیری، ابی عبدالله مصعب بن عبدالله بن مصعب، نسب قریش، قم: مکتبه الحیدریه، ۱۴۲۷ ق.
۲۰. ابومخنف، لوط بن یحیی، مقتل الحسین، الجزء الثانی، تعلیقه نویس، غفاری، حسن، قم: چاپخانه علمیہ، ۱۳۹۸ ق.
۲۱. ابوالقاسم الموسوی الخوئی، معجم رجال الحدیث، قم: منشورات مدینہ العلم.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، تاریخ الامم والملوک، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ۱۴۰۸.
۲۳. ابی الحسن العیبدلی النسابة، تهذیب الانساب و نہایہ الاعقاب، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۴. الاصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، تحقیق سیداحمد صقر، بیروت: دارالمعرفہ، بی تا.
۲۵. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعہ، مطبعہ الانصاف، چاپ دوم، بیروت: ۱۳۸۰ ق.
۲۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، محقق محمد فردوس عظم، محمدباقر محمودی، دارالتعارف للمطبوعات، مکتبه الیقظہ العربیہ، بیروت: ۱۳۸۰ ش.
۲۷. ابن حزم الاندلسی، ابی محمد علی بن احمد بن سعید، جمہرہ الانساب العرب، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ۱۴۲۴ ق.
۲۸. الدینوری، ابی حنیفہ احمد بن داوود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، الطبقة الاولى، قاہرہ: داراحیاء الکتب العربیہ، ۱۹۶۰ م.
۲۹. ترجمہ فرزندان آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۵.
۳۰. تمیمی، ابوالعرب، المحن، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

۳۱. الجواهری، شریف، مثير الاحزان، بیروت: دارالمحججه البيضاء، ۱۳۸۱ ش.
۳۲. الحسینی، رضی‌الدین ابی‌القاسم، علی بن موسی، بن طاووس الحسینی، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۰ ق.
۳۳. ری شهری، محمد، دانشنامه امام حسین (ع)، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحديث، ۱۳۸۹ ش.
۳۴. ابن فندق، ابی الحسن علی بن ابی القاسم بن زید البیهقی مشهور به ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: مکتبه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰ ق.
۳۵. الزنجانی، ابراهیم الموسوی، وسیله الدارین، مؤسسه الاعلمی، بیروت: ۱۴۰۲ ق.
۳۶. سپهر، میرزا محمدتقی، ناسخ التواریخ امام حسن (ع)، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۳ ش.
۳۷. سیدبن طاووس، السید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر، الاقبال بالاعمال الحسنه فی ما يعمل مره فی السنه، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الإسلامی، الطبقة الثانيه، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۴۱۸ ق.
۳۸. شوشتری، میرعبداللطیف خان، تحفه العالم، تهران: گلشن، ۱۳۶۳ ش.
۳۹. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه امیر خان بلوکی، قم: انتشارات تهذیب، ۱۳۸۸ ش.
۴۰. ضامن بن شدم الحسینی المدنی، تحفه لبالباب، تحقیق سیدمهدی رجایی، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم: طبع حافظ، ۱۴۱۸ ق.
۴۱. طبرسی، الشیخ ابی الفضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ ق.

۴۲. ابن طقطقی الحسینی، صفرالدین محمد بن تاج الدین، علی، الاصلی فی انساب الطالبین، مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول، ۱۴۱۸ ق.
۴۳. ابن فندق، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: مکتبه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰ ق.
۴۴. ابن عنبه، جمال الدین احمد، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: رضی، ۱۳۶۲ ش.
۴۵. ابی الحسن العبیدلی النسابة، تهذیب الانساب و نهایه الاعقاب.
۴۶. طبرسی، الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم: موسسه آل البیت، ۱۴۱۷ ق.
۴۷. فاضل محمد جواد، ترجمه مقاتل الطالبیین، تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۹ ش.
۴۸. قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمه حسن قمی تحقیق سیدجلال الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱ ش.
۴۹. ابن الخشاب البغدادی، تاریخ الموالید الاثمه و وفیاتهم، «مجموعه نفیسه فی التاریخ الاثمه» بیروت: دارالقاری، اول، ۱۴۲۲ ق.
۵۰. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تحقیق رضا استادی، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۶۴ ش.
۵۱. کیای گیلانی، احمد، سراج الانساب، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۵۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، مترجم، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش مصعب زیبری، الجزء الثانی،
۵۳. موسوی، حسین ابوسعیده، تاریخ المشاهد المشرفه، مؤسسه البلاغ، دار سلونی، بیروت، دمشق، ۱۴۲۶ ق.

٥٤. نایینی اردستانی قمی، محمدعلی، انوار المشعشعین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ١٣٨١ ش.
٥٥. جهضمی، نصر بن علی، تاریخ اهل البيت نقلا عن الاثمه الباقر والصادق والرضا والعسکری (ع) عن آبائهم، روایت الکبار المحدثین والمورخین، تحقیق سید محمد رضا حسینی، قم، مؤسسه آل البيت، اول، ١٤١٠ ق.
٥٦. ابن صباغ، علی بن محمد بن احمد، الفصول المهمه فی معرفت احوال الاثمه (ع)، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، اول، ١٤٠٨.

قیام‌های حسنین در عصر امام کاظم علیه السلام

خدیجه کیهانی

چکیده

عصر امام کاظم علیه السلام به دلیل خفقان سیاسی- اجتماعی حاکم بر جامعه و وجود جریان‌های فکری و عقیدتی، از حساسیت خاصی داشت. در این دوران، علویان و شیعیان که بی‌عدالتی‌های عباسیان را شاهد بودند و در گذشته نیز حرکت‌هایی علیه ستم حاکمان وقت داشتند، قیام‌هایی هم‌چون قیام فخ را در نقاط مختلف به راه انداختند. نوع رفتار رهبر قیام و انگیزه او در موضع‌گیری حضرت مؤثر بود. امام کاظم علیه السلام با توجه به جو حاکم بر جامعه و پیامدهای ناگوار این قیام‌ها، موضع خود را آشکارا اعلام نکردند، اما نوع رفتار ایشان در برابر این قیام‌ها، بیان‌گر موضع آن حضرت بود. این نوشتار، درصدد است تا با رویکرد تحلیلی و با استناد به منابع و گزارش‌های تاریخی، ضمن اشاره به اوضاع سیاسی- اجتماعی دوران امام کاظم علیه السلام و معرفی قیام، چگونگی موضع‌گیری آن حضرت در برابر این قیام را بررسی کند.

واژگان کلیدی: امام مجتبی علیه السلام، امام کاظم علیه السلام، قیام شهید فخ، علویان، شیعیان، حسنین.

مقدمه

عصر امامت حضرت کاظم علیه السلام، معاصر با خلافت چهار تن از خلفای عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون) و اوج اقتدار حکومت بنی‌عباس بود. در این

دوران، علویان و شیعیان که دشمن اصلی دستگاه حاکم به شمار می آمدند، بیش از همه در فشار و محدودیت بودند. سرانجام این فشارهای شدید اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، آنان را به ستوه آورد و حرکت های متعددی با انگیزه های مختلف، علیه خلافت عباسی صورت گرفت. اگرچه امام کاظم (ع) آشکارا با این قیام ها همراهی نکردند؛ با توجه به جایگاه ایشان در بین مسلمانان و به ویژه شیعیان، سخنان و رفتار آن حضرت و نوع واکنشی که در برابر این حرکت و رهبر آنان داشتند، اهمیت زیادی دارد. در این نوشتار، بر آنیم تا ضمن اشاره به اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امامت حضرت کاظم (ع) و قیام های آن دوره، عملکرد و موضع آن حضرت در برابر این قیام ها و علل این موضع گیری را بررسی نماییم.

با بررسی آثار تاریخی، اثری با این عنوان دیده نشد، لذا این موضوع، باهدف الگوگیری از این گونه حرکت ها انتخاب گردید.

اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امامت حضرت کاظم (ع)

امام کاظم (ع) در سال ۱۴۸ قمری عهده دار مقام امامت شدند. دوران ۳۵ ساله امامت آن حضرت، از نظر سیاسی - اجتماعی، از مهم ترین و حساس ترین مقاطع زندگی سیاسی امامان (ع) به شمار می رود. در این مقطع که هم زمان با حکمرانی چهار تن از خلفای بنی عباس بود، قیام ها و شورش هایی هم چون قیام شهید فخر (در مدینه و مکه) و ادامه همان قیام، قیام ادریس در شمال آفریقا و قیام یحیی بن - عبدالله در دیلمان علیه حکومت وقت شکل گرفت. خلفای عباسی این دوران، با سرکوبی شورش ها و قیام های مخالفان در سرزمین های اسلامی بر اوضاع کشور مسلط بودند؛ به گونه ای که تهدیدی جدی پایه های حکومت آنان را نمی لرزاند. همین مسأله، این امکان را به آنان داد تا بیش از پیش مردم، به ویژه مخالفان خود

را زیر شدیدترین فشارهای سیاسی - اقتصادی قرار دهند. اختناق و فشار منصور در دوره امام کاظم علیه السلام، شدیدتر از عصر امامت حضرت صادق علیه السلام بود. این امر از لحن روایات و احادیثی که از آن بزرگوار نقل شده، معلوم می‌گردد. راویان نمی‌توانستند آشکارا، نام آن بزرگوار را بیاورند، بلکه عناوین و کنایه‌هایی از قبیل عبدصالح و عالم برای ایشان به کار می‌بردند. منصور شمار زیادی از علویان را به شهادت رساند و عده زیادی از آنان هم در زندان‌های او درگذشتند.^۱ پس از مرگ منصور و آغاز خلافت مهدی (۱۵۸ق)، سیاست حکومت عباسی نسبت به علویان تغییر کرد. مهدی سیاست آسان‌گیری و آشتی‌جویانه نسبت به علویان در پیش گرفت: زندانیان را آزاد کرد، به آن‌ها هدایایی داد و برایشان مستمری تعیین نمود. حسن بن زید را از زندان آزاد کرد.^۲ او با وساطت یعقوب بن داود، حسن بن - ابراهیم را امان داد و به او ملک و مال بخشید.^۳ مهدی که می‌دید حجاز به مرکز اصلی شیعی تبدیل شده، در سال ۱۶۰ قمری که برای حج به حجاز رفته بود، سعی کرد سخت‌گیری‌هایی را که منصور برای اهل حجاز اعمال کرده بود، حذف کند. لذا اموالی به حجازیان بخشید؛ راه تجاری حجاز به مصر را باز کرد که برخی از نیازهای مردم حجاز از آن طریق تأمین می‌شد و از زمان نفس زکیه (۱۴۵ق) بسته شده بود. پانصد نفر از انصار را به عنوان نگهبان خود به عراق فرستاد و علاوه بر حقوقشان، درآمد دیگری برایشان در نظر گرفت.^۴ از این رو، در دوران یازده ساله خلافت مهدی، تنش میان علویان و حکومت عباسیان کاهش یافت. البته بهبود ظاهری روابط میان علویان و عباسیان، بیان‌گر انصراف علویان

۱. ابن طباطبا، تاریخ فخری، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۱۰؛ عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۳.

۳. طبری، همان، ص ۱۳۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۴۹.

۴. طبری، همان ج ۶، ص ۳۶۶.

از فعالیت نیست، چنان‌که دو خبر در مورد تلاش برخی از علویان علیه حکومت عباسی در دوران خلافت مهدی وجود دارد: یکی مربوط به فعالیت عیسی بن زید و دیگری مربوط به فعالیت علی بن عباس بن حسن مثنی است. مهدی از ناحیه حسنین و عیسی بن زید احساس خطر می‌کرد، لذا در سال ۱۵۸ قمری، منصور به پسرش مهدی گفت: «پسرکم چندان مال و غلام برای تو فراهم آورده‌ام که هیچ خلیفه‌ای پیش از من فراهم نیاورده و برای تو شهری بنیان نهاده‌ام که در اسلام همانند آن نبوده. تنها از یکی از دو کس بر تو بیمناکم: عیسی بن موسی و عیسی بن زید».^۱ از این رو، مهدی، یعقوب بن داود را که از یاران نزدیک ابراهیم بن عبدالله به حساب می‌آمد و برای او در شهرهای عراق تبلیغ می‌کرد، به وزارت برگزید تا به واسطه او، از فعالیت‌های عیسی بن زید و حسنین آگاه شود.^۲ آل حسن (ع) از یعقوب دوری می‌جستند و از ارتباط او با خلافت عباسی و تلاشش برای نزدیکی به آن‌ها هراسان بودند.^۳ مهدی با وجود نگرانی که از ارتباط شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) با امام کاظم (ع) داشت سعی می‌کرد رفتار شایسته‌ای با امام داشته باشد؛ لذا شبی که در اتاق جلو خانه خویش نماز می‌خواند، به آیه (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم) رسید. وقتی از نماز فارغ شد، به ربیع دستور داد تا موسی بن جعفر را پیش او بیاورد. وقتی امام حاضر شدند به ایشان عرض کرد: «ای موسی، من این آیه را خواندم و بیم دارم رعایت خویشاوندی شما را نکرده باشم. به من اطمینان بدهید که بر ضد من قیام نمی‌کنید،» امام فرمودند: «اطمینان می‌دهم!» سپس ایشان را آزاد ساخت.^۴

۱. طبری، همان ج ۱۱، ص ۵۰۵۱-۵۰۵۲.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۱۹.

۳. همان.

۴. طبری، همان، ج ۱۲، ص ۱۵۳.

سال ۱۶۹ هجری، آغاز خلافت هادی، سالی پرحادثه و بحرانی برای شیعیان بود. او که جوانی خوش‌گذران و بی‌بندوبار بود، پس از رسیدن به خلافت، آزادانه به عیاشی پرداخت و اموال عمومی مسلمانان را صرف بزم‌های شبانه و شب‌نشینی‌های آلوده خود کرد. او ابراهیم موصلی را به دربار خلافت دعوت می‌کرد و ساعت‌ها به آواز او گوش می‌داد و به حدی به او وابسته بود که اموال زیادی به او بخشید؛ به‌طوری‌که یک روز مبلغ دریافتی او از خلیفه به پنجاه‌هزار دینار بالغ گردید.^۱ جوایز و هدایای هادی به شاعران و نوازندگان، به حدی شهرت یافت که یکی از نوازندگان آن روز در این‌باره می‌گوید: «اگر هادی مدتی در میان ما نوازندگان بود، ما دیوارهای ساختمان‌های خود را از طلا و نقره بنا می‌کردیم.»^۲ در حالی که او در برخورد با مخالفان حکومت به‌ویژه علویان و شیعیان، از همان ابتدای خلافت سیاست تندى را در پیش گرفت و آنان را زیر فشار و شکنجه قرار داد. وی حتی حقوق و مستمری ناچیزی که پدرش (مهدی) از بیت‌المال به سادات و بنی‌هاشم می‌داد، قطع کرد و جاسوسانی بر آنان گماشت و به کارگزاران دستور داد تا تحرکات ایشان را زیر نظر بگیرند و بر آنان سخت‌گیری کنند.^۳ لذا در پی این فشارها و بی‌عدالتی‌های دستگاه حاکم عباسی، شیعیان به خصوص علویان، سکوت را جایز ندانستند و اعتراضات خود را علیه تبعیضات حاکم وقت آغاز کردند.

اولین برخورد میان هادی خلیفه وقت و خاندان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام از این‌جا شروع شد که گفت‌وگویی در مجلس عبدالعزیز عمری والی مدینه بین او و

۱. ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۸۰.

۲. اصفهانی، لاغانی، ج ۵، ص ۲۴۱.

۳. احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۸-۳۴۹.

حسین بن علی (شهید فخر) در گرفت و جرقه انقلاب فخر را زد.^۱ در ادامه همین قیام و از درون این حرکت، دو قیام دیگر در شمال ایران و شمال آفریقا توسط یحیی و ادیس فرزندان عبدالله بن حسن شکل گرفت. هارون، آخرین خلیفه عباسی در آغاز حکومت خواست سیاست خشن هادی در برابر علویان را با همراهی کردن با آنان جبران کند. از این رو، در برخورد با آنان از خود ملایمت و هم‌دردی نشان داد؛ علویانی که در زندان بودند، به جز حسن بن عبدالله بن علی بن ابی طالب (ع) را آزاد ساخت و استاندار مدینه، شکنجه‌گر ایشان را برکنار کرد.^۲ وی در اوایل حکومت خود چندان مزاحم امام کاظم (ع) و شیعیان نمی‌شد، اگرچه بارها آن حضرت را احضار کرد. در یک مورد، وقتی مأمور هارون برای بردن ایشان آمده بود، امام کاظم (ع) فرمودند که اجابت دعوت هارون، با استناد به حدیثی از رسول خدا (ص) از روی تقیه است.^۳ علویان که خلافت را حق مسلم خود و حاکمان وقت را غاصبان این حق می‌دانستند، برای رسیدن به آن، از مبارزه مسلحانه علیه آنان، دست برنداشتند. لذا طولی نکشید که صلح و صفای موجود، به درگیرهای شدید بین نیروهای حکومت عباسی و علویان تبدیل شد. هارون هم مانند خلفای دیگر عباسی، بیش‌ترین فشار و محرومیت‌ها را بر علویان و شیعیان و پیشوای آنان وارد می‌کرد. امام کاظم (ع) مدتی دور از چشم عمال حکومت زندگی می‌کردند. از آن‌جا که دستگاه حکومتی هارون در تعقیب آن حضرت بود و ایشان را پیدا نکرده بود، به دستور خلیفه، افرادی را برای پیدا شدن آن حضرت شکنجه می‌کردند. ابن شهر آشوب نقل می‌کند: «دخل موسی بن جعفر (ع) بعض قری الشام

۱. یعقوبی، همان، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲. طبری، همان، ج ۸، ص ۲۳۵.

۳. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۶.

منتکرا هاربا؛ «موسی بن جعفر به طور ناشناس به بعضی از روستاهای شام وارد می شدند.»^۱ لذا در این دوران، علویان روزهای بسیار دشوار و طاقت‌فرسایی را سپری می کردند. هارون که از تحركات شیعیان خصوصاً علویان در هراس بود، تمام کوشش و امکانات خود را برای نابود ساختن و بدنام کردن آنان به کار برد. وی در جواب یکی از وزیرانش که چرا در تقسیم بیت‌المال به امام کاظم علیه السلام سهم کم‌تری اختصاص می دهد گفت: «اگر آنچه تو می گویی به آنها بدهم، چه تضمینی داری که فردا صد شمشیرزن از شیعیان و عموزادگان خود را همراه نداشته باشد. فقر و تنگ‌دستی آنان، سالم‌ترین راه است که حکومت را از تهدید محفوظ می دارد و مرا راحت و آسوده می کند.»^۲ وی ثروت‌ها و پول‌های کلانی را به تعدادی از شاعران داد تا علویان را سرزنش کنند؛ مانند مروان بن ابی حفصه که هارون در مقابل قصیده‌ای که علیه علویان سروده بود، پنج هزار دینار به وی داد و خلعتی بر او پوشاند و دستور داد تا ده برده از بزرگان رومی را که به اسارت گرفته بودند در اختیار او گذاشتند. و علاوه بر این‌ها، او را بر یکی از اسب‌های ترکی مخصوص خودش سوار کرده، سپس اجازه رفتن داد.^۳ از این‌رو علویان و شیعیان، در تقیه به سر می بردند و در وضعیتی دشوار به کمک یک‌دیگر می شتافتند؛ حتی بانفوذ در دربار خلفا از جمله هارون، از سختی و ناراحتی طرف-داران امام می کاستند و درعین حال ارتباط خود را با امام حفظ می کردند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه امام هفتم، با چنین روشی توانست به معلمی و لیعهد هارون یعنی امین برسد. علی بن یقطین نیز در دربار هارون، از نقش مؤثر و نفوذی

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۱.

۲. طبری، همان، ج ۳، ص ۴۷۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۴۷۳.

ویژه برخوردار بود و در عین حال ارتباط خود را با امام حفظ می‌کرد و از ایشان برای زندگی اعتقادی خود دستور می‌گرفت و از خشونت دستگاه حاکمه نسبت به شیعیان می‌کاست.^۱ از طرفی، گروهی از علویان و شیعیان که خود شاهد بی‌عدالتی‌ها و فشارهای اقتصادی و سیاسی عباسیان علیه مردم بودند، نتوانستند در برابر این جو اختناق و ارباب نظام حاکم، سر تسلیم فرود آورند و روانه زندان‌های مخوف بنی‌عباس می‌شدند و زیر شکنجه‌های گوناگون قرار می‌گرفتند. بسیاری نیز در رویارویی مستقیم با عباسیان و یا در زندان‌های آنان جان باختند.

قیام‌های علویان

علویانی که در این دوران قیام کردند، عمدتاً فرزندان و نوادگان امام مجتبیٰ (ع) بودند. مهم‌ترین این قیام‌ها عبارت‌اند از:

۱. قیام حسین بن علی (شهید فخ)؛

۲. قیام یحیی بن عبدالله؛

۳. قیام ادريس بن عبدالله.

قیام شهید فخ

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) (شهید فخ)، رهبر قیام، از رجال برجسته و با فضیلت بنی‌هاشم بود. مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن بود. بدین ترتیب او خواهرزاده محمد و ابراهیم پسران عبدالله بوده است. پدر و مادر او در مرتبه‌ای از وارسنگی و نیکوکاری قرار داشتند و به زوج صالح مشهور بودند؛ زیرا هردو در عفاف و زهد و عبادت، در عصر خود نمونه بودند. ابوجعفر

۱. شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۲۸-۲۲۱.

منصور در حق این زن بیش از حد ظلم کرد، زیرا پدرش، برادرانش، شوهر، عموها و پسرعموهایش را به قتل رسانید.^۱ حسین با پرورش در دامن چنین پدر و مادری، مدارج عالی انسانی را طی کرد و در فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی هم‌چون عبادت، زهد، جود و بخشش و... به مرتبه‌ای والا دست یافت. حسین که در مدینه زندگی می‌کرد، محبت مردم این شهر را به سبب احسان و بخشش خود جلب نمود. حسین یکی از خانه‌های خود را به چهل هزار دینار فروخت و تمام آن مبلغ را پیش از بازگشت به خانه، بین فقرای مدینه تقسیم کرد. زمانی نیز هزار درهم قرض کرد و همه آن را به نیازمندان بخشید. حسین می‌گفت: «طلا و نقره و خاک در نظر من یکسان است.»^۲ از جمله صفات برجسته او طبق نقل بیش‌تر علمای رجال و مورخان، شجاعت و شهامت است. ابن‌اثیر می‌گوید: «... کان الحسین شجاعاً». او در برخورد با حاکمان فاسد عباسی، با جرأت و شهامت سخن می‌گفت و هیچ‌گاه از روبرو شدن با آنان ترسی نداشت.^۳ خانواده حسین در راه مبارزه با دشمنان، قربانیان زیادی داده بودند. پدر، دایی، جد و عده‌ای دیگر از خویشان نزدیک حسین به دست حکمرانان عباسی به شهادت رسیده بودند.^۴

حسین در سال ۱۶۹ قمری، پرچم قیام علیه هادی عباسی برافراشت. وی که از کودکی، شاهد ستم خلفای عباسی بر مردم، به‌ویژه علویان و شیعیان بود، مبارزه مسلحانه را بهترین راه پایان دادن به این وضعیت و رسیدن به اهداف بلندی همچون عمل کردن به سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیل حکومت اسلامی می‌دانست. او با مشاهده فشارهای رو به افزایش دستگاه حکومتی در برابر

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۳۶۴.

۲. اصفهانی، همان، ص ۴۳۹ و ۲۹۴.

۳. ابن‌اثیر، همان، ج ۶، ص ۹۴ و ۹۰.

۴. اصفهانی، همان، ص ۳۶۴.

علویان، تصمیم گرفت زمان قیام را جلو بیندازد. وی زمان قیام را در سحرگاه روز سیزدهم ذی‌القعدة اعلام کرد. شمار زیادی از مردم به نیروهای حسین پیوستند.^۱ وی مسجد نبوی را مرکز حرکت خود قرار داد و برخی از مردم مدینه با وی بیعت کردند، اما پاسخی مثبت از سوی بسیاری از آنان دریافت نکرد. وی خطاب به آنان گفت: «هرکه به شمشیر پناه برد، فرصتی شگفت‌انگیز به دست آورد: یا مرگ به سراغش آید و یا زندگی با عزت را درک کند. شما به راحتی و آسایش نپردازید زیرا آسودگی شما را تباه می‌سازد. تا گردنی ننزید به بزرگی نمی‌رسید.»^۲ از طرفی در ایام حج نزدیک به هفتاد نفر از شیعیان به مدینه آمده و در بقیع مهمان «ابن‌افلج» شده بودند. این گروه با حسین بن علی محرمانه دیداری داشتند. وی وضعیت دشوار علویان را برای آنان شرح داد. آنان با او بیعت نموده، وعده کردند که در موسم حج سال آینده قیام کنند و توافق کردند که شعار آن‌ها «کسی که شتر قرمز را دید» باشد.^۳

گزارش این ملاقات، به گوش والی مدینه «عبدالعزیز عمری» رسید و سخت برآشفست، زیرا این ملاقات را خلاف مقتضیات حکومت خود می‌دانست و درصدد مقابله با آنان برآمد. انقلابیون از علویان و غیرعلویان، درحالی که شعار «احد احد» سر می‌دادند، وارد مسجد پیامبر ﷺ شدند و مؤذن را وادار کردند که در اذان خویش «حی علی خیر العمل» را بیفزاید. حاکم که برای نماز به مسجد آمده بود، با شنیدن این دستور، احساس خطر کرد و از مسجد گریخت و در محل امنی پنهان شد. حسین نماز را با مردم خواند و پس از نماز، خطبه‌ای ایراد

۱. ابن طباطبا، همان، ص ۱۷۲.

۲. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۹۵، ابن‌اثیر، همان، ج ۵، ص ۷۵.

۳. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۰۴، «من رأى الجمل الاحمر».

کرد. او ضمن معرفی خود مردم، را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و رضای آل محمد علیهم السلام دعوت نمود و به استثنای عده معدودی، همه حاضران با او بیعت کردند. حسین پس از پانزده روز نبرد و تسخیر مدینه و سپردن حکومت به دینار خزاعی، با یاران خود که حدود سیصد مرد مسلح می‌شدند، در چهاردهم ذی‌قعدة سال ۱۶۹ قمری، رهسپار مکه شد تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، دامنه نهضت را گسترش دهد. هدف آنان از این حرکت، نجات مردم و دفاع از اسلام مظلوم بود و شهر مکه را بهترین مرکز برای اعلام براءت از سردمداران جنایت‌کار و ضداسلامی بنی‌عباس می‌دیدند. فریاد آنان در میان حاجیان بلند بود که می‌گفتند: «به‌سوی آزادی و آزادگی بشتابید! هر بنده‌ای که به ما بپیوندد آزاد است.»^۱ خبر تصرف مدینه به دست نیروهای انقلابی و حرکت آنان به‌سوی مکه، به اطلاع هادی عباسی رسید. او به شدت نگران شد و با کمک جاسوسان خود، گزارش‌های لازم را از وضعیت روحی و نظامی سپاه حسین به دست آورد. آنان که خوب می‌دانستند هدف حسین آزاد کردن مکه و مرکز قیام آنان همان جاست، نیروهای خود را در آن شهر مستقر کردند. طبری می‌گوید: «در همان سال، سلیمان بن ابی‌جعفر از طرف هادی خلیفه عباسی، به‌عنوان سرپرست حجاج منصوب شده بود.»^۲ هادی پس از اطلاع از قیام علویان، نامه‌ای برای سلیمان نوشت که فرزندش محمد بن سلیمان را مأمور سرکوبی نهضت کند. محمد با تعدادی نیروی مسلح، آماده نبرد شد؛ این در حالی که حسین برای جنگ آمادگی کامل نداشت و لازم بود تا مدتی در مکه به تهیه نیرو بپردازد. هنگامی که خبر به حسین رسید، با یاران و بستگان خود آماده حرکت شد. در آن هنگام

۱. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۹۵.

۲. طبری، ص ۱۶۹.

موسی بن عیسی با خانواده اش در منطقه «بطن نخل» در چند فرسنگی مدینه به سر می برد و عباس بن محمد بن سلیمان خبر را به او نوشت و آنان به طرف مکه حرکت کردند. آنان هنگامی به مکه رسیدند که محمد بن سلیمان و همراهانش برای عمره احرام بسته بودند و پس از انجام دادن اعمال عمره، با همراهانش به منطقه «ذی طوی» در نزدیکی مکه رفتند و در آن جا اردو زدند و هواداران عباسی به آنان ملحق شدند. محمد بن سلیمان روز هشتم ذی الحجه سال ۱۶۹ قمری، یک گروه بیست و چند نفری را به فرماندهی ابوکامل به طرف محل استقرار نیروهای حسین بن علی به منظور کسب اطلاعات از وضعیت آنان و جذب نیرو در بین راه و کشاندن هواداران عباسی به اردوگاه آنان فرستاد. تعداد نیروهای دشمن در جریان جنگ فح به چهار هزار سوار می رسید و فرماندهی کل، به عهده موسی بن عیسی پسر عموی خلیفه بود.^۱ این دو سپاه حدود شش میلی مکه، در محلی به نام فح با یک دیگر برخورد کردند و جنگ سختی در گرفت.^۲ هنگامی که حسین بن علی چشمش به نیروهای دشمن افتاد، به یکی از یاران خود دستور داد تا بر شتری سوار شود و شمشیر خود را در دست بگرداند و سخنان وی را جمله به جمله به گوش دشمن برساند و به آنان بگوید: «ای گروه سیه جامگان! این حسین بن علی فرزند رسول خدا ﷺ و فرزند علی امیر المؤمنین (ع) است، پسر عموی رسول اکرم ﷺ است که شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ دعوت می کند.»^۳ در اولین برخورد، عباس بن محمد یکی از فرماندهان لشکر بنی عباس، به حسین امان داد و وعده کرد به او جایزه دهد و از عملکرد گذشته او برایش عفو بگیرد. اما حسین

۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۸.

۲. ابن طباطبا، همان، ص ۱۹۰، ۱۸۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۳۸؛ طبری، همان.

۳. اصفهانی، همان، ص ۲۹۹.

با خشونت این پیشنهاد را رد کرد.^۱ سرانجام دو طرف به نبرد با یکدیگر پرداختند. در جریان این نبرد نابرابر، حسین و عده زیادی از یاران او به شهادت رسیدند و بقیه، اسیر یا پراکنده شدند.^۲ دو تن از رهبران علوی که از واقعه فسخ نجات یافته بودند، یکی ادريس بن عبدالله بن حسن بود که به افریقه رفت و دیگری برادرش یحیی بود که به سوی سرزمین دیلم در شرق رفت. پس از پایان نبرد، وقتی اسرا را به حضور هادی عباسی بردند، دستور داد گردن آنان را زدند و بدنشان را در «باب‌الجسر» به دار آویختند.^۳ اما موقعی که چشمش به سر بریده حسین رهبر فسخ افتاد متأثر شد و با لحنی توأم با تهدید و ناراحتی خطاب به حاضران گفت: «طوری فاتحانه سر او را برایم آورده‌اید که گویا سر یکی از طاغوت‌هاست! برخیزید بروید؛ کم‌ترین جزای شما نزد من از این جنایت، آن است که حقوق و مزایای شما را قطع کنم.» او به عهد خود عمل کرد: آنان را از جوایز مخصوص محروم نمود و هم‌چنین اموال موسی بن عیسی را ضبط کرد.^۴

علویان این فاجعه را پس از حادثه کربلا، غمبارترین حادثه تاریخ به شمار آوردند و در سوگ شهیدان آن قیام مرثیه‌سرایی کردند.^۵ فاجعه فسخ در تاریخ اسلام، شبیه‌ترین و نزدیک‌ترین رویداد به حادثه کربلا بود. امام جواد علیه السلام این دو صحنه را چنین مقایسه فرموده‌اند، «بعد از کشتار کربلا، کشتاری بزرگ‌تر از فسخ

۱. همان.

۲. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۳۶.

۳. اصفهانی، همان، ص ۳۰۲.

۴. طبری، همان، ج ۸، ص ۲۰۳؛ مسعودی، همان، ج ۲، ص ۳۳۲.

۵. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۳۷.

برای ما اهل بیت نبود.^۱ فرمانده مدینه که پنهان شده بود با شنیدن خبر شهادت او دستور داد تا خانه حسین و بستگانش را به آتش کشیدند.^۲

عوامل قیام

تاریخ‌نگاران درباره فلسفه و انگیزه قیام، اختلاف نظر دارند. ستم عباسیان به مردم به‌ویژه علویان و امر به معروف و نهی از منکر، از مهم‌ترین انگیزه‌های قیام بیان شده‌اند.

۱. ظلم و ستم عباسیان به علویان

تحریم‌ها و فشارها بر حسنیان از دوران خلافت منصور به بدترین شیوه اعمال می‌شد. منصور در یک‌شب، شصت نفر از سادات را به قتل رسانید و همگی آن‌ها را در چاه انداخت.^۳ همه علویان را از مدینه تبعید کرد و گروهی بی‌شمار از آنان را کشت یا مسموم کرد. او املاک مصادره شده برخی از علویان از جمله امام صادق (ع) را هرگز برنگردانید.^۴

سخت‌گیری‌های هادی و کارگزاران حکومتی او نسبت به خاندان پیامبر (ص) منشأ و علت اساسی قیام بود. اگرچه وضعیت علویان در عصر مهدی اندکی بهتر شده بود، در زمان هادی به وضعیت سابق بازگشت. هادی یکی از نوادگان عمر بن خطاب به نام عمر بن عبدالعزیز بن عبدالله را که مردی خشن و بدخوی بود و دشمنی خاصی با علویان داشت، به فرمان‌داری مدینه منصوب کرد. با این انتصاب، خشونت و خفقان نسبت به مردم مدینه خصوصاً علویان شدت یافت.

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.

۲. اصفهانی، همان، ص ۳۸۲.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب نهم، ص ۷۰.

۴. اصفهانی، همان، ص ۳۰۸، طبری، همان، ج ۴، ص ۵۱۰.

حاکم وقت در این سیاست خشن، توجه خود را بیش‌تر متوجه دو شخصیت بارز علویان، امام موسی بن جعفر علیه السلام و حسین بن علی رهبر قیام فح، کرده بود.^۱ این مرد عمری نسبت به آل ابی طالب دشمنی و کینه‌ای شدید داشت. او به دنبال بهانه‌ای بود تا بنی‌هاشم، مخصوصاً آل ابی طالب را در چشم مردم کوچک سازد. لذا همه‌روزه دستور می‌داد که آل ابی طالب در مقصوره مسجد به حضورش برسند. او خود در مسجد می‌نشست و فرزندان ابوطالب را در برابر خودش می‌دید و با این حرکت آنان را تحقیر می‌کرد.^۲ عمر بن عبدالعزیز در دوران فرمانروایی خود بر مدینه، حسن بن محمد طالبی، مسلم بن جندب هذلی شاعر و عمر بن سلام وابسته خاندان عمر را به هنگام نوشیدن شراب گرفت و دستور داد تا همه را تازیانه زده، سپس طناب به گردنشان اندازند و در مدینه بگردانند. بعضی درباره آنها با عمر بن عبدالعزیز صحبت کردند. حسین بن علی بن حسن پیش وی رفت و گفت: «این برخورد بر آنها روا نیست! به آنها تازیانه زده‌ای، در صورتی که حق زندشان را نداشتی؛ زیرا مردم عراق در این امر مانعی نمی‌بینند، دیگر چرا آنها را می‌گردانی؟» لذا حاکم دستور داد تا آنها را که به محل سنگفرش رسیده بودند، برگردانند و به زندان ببرند. آنان یک شبانه‌روز در زندان بودند. آن‌گاه حسین بن علی درباره‌شان با وی سخن گفت. حسین بن علی و یحیی بن عبدالله هر دو حسن بن محمد را ضمانت کردند و عمری او را آزاد کرد به شرط آن‌که هرروز به حضور او برسند. حسن بن محمد روز چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه غایب بود. شامگاه جمعه جانشین عمری به بازدید رفت. حسین بن علی و یحیی بن عبدالله را گرفت و درباره حسن بن محمد با خشونت از آنان سؤال کرد. آن‌گاه

۱. طبری، همان، ج ۸ ص ۱۹۳.

۲. اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۱۶۲.

پیش عمری بازگشت و خبر آن‌ها را به وی داد و گفت: «خدایت امور را اصلاح کند! حسن بن محمد از سه روز پیش غایب است». عمری گفت: «حسین و یحیی را پیش من بیاور». جانشین عمری آن‌ها را بخواند و چون پیش وی رفتند گفت: «حسن بن محمد کجاست؟» گفتند: «به خدا قسم نمی‌دانیم! روز چهارشنبه غایب بود؛ روز پنجشنبه شنیدیم بیمار است. گمان کردیم در این روز بازدید نیست و اگر تو مرد باانصافی هستی، همان‌طور که مجلس حضور و غیاب برای ما علویان ترتیب داده‌ای، برای بستگان عمر بن خطاب نیز همین کار را انجام بده و یکی یکی آن‌ها را بخوان. اگر دیدی در میان آنان کسی نیست که غیبتش به اندازه حسن بن محمد طول کشیده باشد. آن وقت حق با توست و از روی انصاف با ما رفتار کرده‌ای.» فرماندار وقتی این سخن منطقی را از یحیی شنید، رو به حسین بن علی کرد و با تندی گفت: «همسرم مطلقه و بندگان آزاد باشند که من دست از او بردارم مگر آن‌که تا پایان امروز او را نزد من بیاورید» و سوگند خورد که اگر او را نیاوردند، خودش شخصاً به محله «سویقه»^۱ برود و خانه‌هایشان را با خاک یکسان کند و حسین بن علی را یک‌هزار تازیانه بزند. نیز سوگند خورد که اگر دستش به حسن بن محمد برسد، او را به قتل برساند.^۲ یحیی که این سوگند را از فرماندار شنید، سخت عصبانی شد و قسم یاد کرد که به خواب نرود تا او را بیاورد. چون بیرون رفتند، حسین بن علی بدو گفت: «سبحان الله! چرا چنین کردی؟ حسن را از کجا می‌یابی؟ درباره چیزی قسم یاد کردی که قدرت آن را نداری.» یحیی گفت: «به خدا قسم نمی‌خواهم تا در خانه او را با شمشیر بزنم.» حسین گفت: «تو کار عاقلانه‌ای نمی‌کنی! چون با این کارت، جلو تصمیم ما را می‌گیری؛

۱. «سویقه» همان محله بنی هاشم بود که اکثر خاندان حسینی در آن‌جا سکونت داشتند.

۲. طبری، همان، ج ۸ ص ۱۹۳؛ اصفهانی، همان، ص ۲۹۵-۲۹۶.

زیرا آنان تصمیم گرفته بودند که در موسم حج در مکه قیام کنند.^۱ در این وقت حسین برای حسن بن محمد پیغام داد و او را در جریان گذاشت. او هم در پاسخ گفت: «اکنون نزد شما می‌آیم تا مرا نزد او ببرید.» حسین جواب فرستاد: «هیچ‌گاه چنین نخواهد شد که خدای تعالی مرا در حالی مشاهده کند و به نزد پیامبرش محمد (ص) بروم که خون تو به گردن من باشد. من هر طور شده از تو محافظت می‌کنم. شاید خداوند مرا هم از آتش جهنم حفظ کند.» حسین ناگزیر به نزد جمعی از شیعیان کوفه که با وی بیعت کرده و در خانه‌ای مخفی بودند، رفت و آخر شب قیام کردند.^۱ یحیی بن عبدالله آمد و در خانه مروان را زد و چون عمری را نیافت، سوی منزل عبدالله بن عمر رفت که در آن‌جا پنهان شده بود ولی او را نیافت. پس آمدند تا مسجد را تصرف کنند.^۲

گروهی بر این عقیده‌اند که حسین بن علی «شهید فخ» که خود از دوران کودکی، شاهد ستم عباسیان به توده مردم به ویژه بنی‌هاشم بود، قصد خروج داشت و پیش از گفت‌وگوی وی با عمر بن عبدالعزیز والی مدینه، به قیام علیه سیاست ظالمانه هادی می‌اندیشید و آن حادثه و نزاع صرفاً بر شتاب قیام افزود.

۲. امر به معروف و نهی از منکر

از آن‌جا که هدف اصلی شهید فخ از بین بردن حکومت ظالمانه عباسی و احقاق حق مردم، به ویژه شیعیان و در صورت پیروزی تشکیل حکومت بود، در فرصت‌های مناسب به انتقاد علیه عملکرد خلیفه وقت و کارگزاران آن می‌پرداخت؛ چنان‌که در اعتراض به برخورد عمری فرمانده مدینه، با علویان گفت: «اگر تو مرد بانصافی هستی، همان‌طور که مجلس حضور و غیاب برای ما علویان ترتیب داده‌ای. برای بستگان عمر بن خطاب این کار را انجام بده و یکی یکی آن‌ها را بخوان. اگر

۱. ابن اثیر، همان، ترجمه ج ۱۶ ص ۳۶ و ۳۵؛ طبری، همان، اصفهانی، همان.

۲. طبری، همان ج ۱۲، ص ۵۱۷۶؛ اصفهانی، همان، ص ۲۹۴.

دیدی در میان آنان کسی نیست که غیبتش به اندازه حسن بن محمد طول کشیده باشد، آن وقت حق با توسل و از روی انصاف با ما رفتار کرده‌ای.» لذا حسین بن - علی که خود شاهد فشارهای روزافزون حکومت بر شیعیان و علویان بود، چاره‌ای جز مبارزه مسلحانه علیه سیاست حاکمان وقت ندید.

۳. عمل به سنت پیامبر (ص)

یکی دیگر از اهداف مهم حسین بن علی، احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بود لذا ایشان در آغاز نبرد، پس از اقامه نماز در مسجد پیامبر (ص)، خطبه‌ای ایراد کردند و ضمن معرفی خود، مردم را به احیای کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و رضای آل محمد (ص) دعوت نمودند.^۱

۴. تشکیل حکومت

در مورد این مطلب، می‌توان به خطبه حسین بن علی در هنگام بیعت مردم مدینه با او اشاره کرد. او در خطبه‌اش می‌گوید: «منم فرزند رسول الله (ص) بر منبر رسول الله (ص) و در مسجد رسول الله (ص)، شما را به سنت رسول الله (ص) دعوت می‌کنم. ای مردم! آیا آثار رسول الله (ص) را در سنگ و چوب می‌جوئید درحالی‌که فرزند عزیز او را ضایع و رها می‌کنید؟»^۲

پیامدهای قیام

۱. ترس و کینه دستگاه خلافت از علویان

هادی خلیفه وقت پس از جریان فحش، کینه‌ای که از علویون داشت شدیدتر کرد. او از هر زن و مرد علوی وحشت داشت، به طوری که گفت: «کی شود خواهر حسین بن علی دست یابم؟ به خدا قسم اگر او را به چنگ آورم زیر دست و پای حیوانات می‌افکنم تا نابود شود!»

۱. اصفهانی، همان، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۳۷۶.

۲. انتقام‌جویی هادی از علویان

مفضل بن سلیمان می‌گوید:

وقتی عمری که در مدینه بود، از کشته شدن حسین در فح اطلاع یافت، به خانه حسین و جمعی از اقوام وی و دیگر انقلابیون، تاخت و آن را ویران کرد و نخل‌ها را سوزاند و آنچه را که باقی‌مانده بود، تصرف کرد و جزو اموال ضبط‌شده قرار داد. هادی بر «مبارک» خشمگین شد به سبب آن‌که پس از نزدیک شدن به مدینه، از مقابله با حسین سرباز زده بود. لذا دستور داد تا اموالش را بگیرند و او را جزو تیمارگران اسبان درآرند و تا زمان درگذشت هادی، وضع او چنین بود. گروهی از کسانی را که در قیام فح اسیر شده بودند، پیش وی آوردند، مانند عذافرصیرفی و علی بن سابق پیشیزی کوفی؛ هادی دستور داد تا گردنشان را بزنند و در بغداد بر سر پل بیاویزند. موسی مهرویه وابسته خود را به کوفه فرستاد تا آن‌ها زیر فشار قرار دهد به دلیل این‌که گروهی از آنان در قیام فح شرکت داشتند.^۱

۳. متهم کردن امام کاظم علیه السلام

در جلسه‌ای که سرهای شهدا و تعدادی از اسرا حضور داشتند، هادی با عصبانیت رو به حاضران کرد و گفت: «به خدا قسم! حسین قیام نکرد مگر به دستور او (موسی بن جعفر) و پیروی نکرد مگر محبت و دوستی او را؛ چون او صاحب وصیت (امامت) در این خانواده است.» آنگاه با حالتی انتقام‌جویانه گفت: «خدا مرا بکشد اگر او را نکشم.»^۲

۴. حرکت‌های بعدی علویان و تشکیل حکومت

از مهم‌ترین حرکت‌هایی که علویان در ادامه مبارزه خود علیه خلافت عباسی به راه انداختند، می‌توان به قیام‌های یحیی در دیلمان و ادريس در شمال افریقا اشاره کرد.

۱. طبری، همان ص ۱۹۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

موضع گیری امام کاظم (ع)

برای فهم موضع امام کاظم (ع) درباره این قیام، لازم است تا اموری چون اهداف و انگیزه‌ها، عملکرد و شخصیت قیام‌کنندگان ارزیابی شود:

۱. اهداف قیام

مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف حسین بن علی (شهادت فخر)، مبارزه با خفقان سیاسی - اجتماعی دستگاه حاکمه وقت و بی‌عدالتی‌های آنان علیه علویان و شیعیان و تشکیل حکومت بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) با رهبری شایسته‌ترین فرد زمان خود، یعنی امام کاظم (ع) بود. این مطلب را از قسمتی از سخن او می‌توان برداشت کرد که گفت: «با شما بیعت می‌کنم بر کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و شما را به‌سوی برگزیده‌ای از آل محمد (ص) فرا می‌خوانم و تعهد می‌کنیم که با مردم بر اساس عدل و انصاف رفتار کنیم و عطایا را به‌طور مساوی تقسیم نماییم. شما همه‌جا با ما باشید و بر ضد دشمنان ما بجنگید و اگر از ما انحراف دیدید، بیعت خود را بردارید.»^۱

۲. شخصیت رهبر قیام

حسین بن علی از مادری پاک‌دامن و پدری عابد و عالم و پرهیزکار به دنیا آمده بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «او مردی کریم و از سخاوتمندترین مردم بود.»^۲ یوسف برم وابسته خاندان حسن که مادرش کنیز فاطمه دختر حسن بود می‌گوید: «در آن ایام، حسین نزد مهدی آمد. با وی بودم، چهل هزار دینار به او داد که در بغداد و کوفه میان کسان پخش کند. به خدا وقتی از کوفه بیرون شد، چیزی نداشت که بپوشد به‌جز یک جبه پستی که پیراهنی زیر آن نبود،

۱. اصفهانی، همان، ص ۳۷۸.

۲. ابن‌کثیر، البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

با یک جامه خواب در راه تا مدینه. وقتی وارد مدینه شد، از غلامان خویش مبلغی پول برای مخارج آن روزشان قرض گرفت.^۱ نویسنده تاریخ فخری، درباره شخصیت حسین می‌گوید: «حسین بن علی، از مردان نامی و از بزرگان و فضیلتی بنی‌هاشم بود.»^۲

راجع به قیام فح و شخصیت رهبر قیام و هم‌زمان او و جریان شهادت آنان، روایات متعددی در دست است که می‌توان به شخصیت و مقام عالی آنان پی برد. برای نمونه، چند روایت ذکر می‌شود: امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از سرزمین فح عبور می‌کردند، هنگامی که به موضع فح رسیدند، از مرکب پیاده شدند و دو رکعت نماز خواندند، در رکعت دوم بی‌اختیار به گریه افتادند و اصحاب هم از گریه حضرت گریستند. پس از نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کردند و پرسیدند: «شما دیگر چرا گریه کردید؟» عرض کردند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه شما ما را به گریه انداخت.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله علت گریه خود را چنین شرح دادند: «در رکعت دوم نماز بودم که جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد: "ای محمد، مردی از فرزندان تو در همین مکان کشته خواهد شد و اجر هر کسی که در رکاب او به شهادت رسد، پاداش دو شهید است."»^۳

هم‌چنین امام صادق علیه السلام در یکی از سفرهای خود به مکه، در مسیر راه وقتی به سرزمین فح رسیدند، بعد از خواندن نماز فرمودند:

در این مکان مردی از خاندان من با گروهی از یارانش به شهادت می‌رسند که روح آن‌ها از جسمشان به سوی بهشت سبقت می‌گیرد.^۴

۱. طبری، همان، ص ۲۰۰.

۲. ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۲۶۰.

۳. اصفهانی، همان، ص ۲۹۰.

۴. همان، ص ۴۳۶، مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۶۵.

امام کاظم (ع) وقتی چشمش به سر بریده حسین بن علی افتاد، با حالتی متأثر چنین از ایشان تجلیل فرمودند:

انالله وانا الیه راجعون! او از میان ما رفت درحالی که مسلمانی شایسته بود. روزها را روزه می گرفت و برنامه او امر به معرف و نهی از منکر بود. همانند او در خاندانش یافت نمی شود.^۱

۳. یاران او

همراهان شهید فخر، علویان و چند تن از فرزندان امام مجتبی (ع) از جمله سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) و اسحاق بن ابراهیم بن حسن بن علی (ع) بودند.^۲ در بین یاران او افراد برجسته ای هم چون یحیی بن عبدالله و برادرش ادریس دیده می شود. یحیی نزد امام صادق (ع) تربیت شده بود. وی از روایان حدیث به خصوص از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) بود.^۳ امام صادق (ع) هنگام شهادت، یحیی را وصی خودشان در سرپرستی فرزندان و اموال قرار دادند.^۴ ادریس هم که از فرماندهان قیام فخر بود، امام رضا (ع) درباره شخصیت او فرمودند:

ادریس از شجاعان خاندان پیامبر (ص) بود! به خدا سوگند، همانند او در بین ما نیامده است.^۵

۴. اهتمام رهبر قیام به رأی و نظر امام

شهید فخر و یحیی بن عبدالله آشکارا اظهار کردند که در جریان قیام، با امام کاظم (ع) مشورت کرده اند و حضرت آنان را به خروج و قیام امر فرمودند.^۶ حتی

۱. اصفهانی، همان، ص ۳۰۲.

۲. مروج الذهب، ترجمه ج ۲، ص ۳۳۲.

۳. ابن عنبه، عمده الطالب، ص ۲۶۰.

۴. اصفهانی، همان، ص ۴۲۸.

۵. مامقانی، همان ج ۳، ص ۳۱۹.

۶. اصفهانی، همان ص ۴۸۷، طبری، همان، ج ۱۰، ص ۲۹.

۷. اصفهانی، همان، ص ۳۸۳.

هادی عباسی نیز به این مسأله توجه داشت که پس از شهادت حسین گفت: «به خدا، حسین قیام نکرد مگر به امر او (موسی بن جعفر).»^۱

۵. شعار قیام

شعار حسین (شهید فخر) و یارانش همچون شعار پیامبر صلی الله علیه و آله و دایی‌هایش «احد، احد» بود.^۲

۶. ارادت رهبر قیام به تشیع و احکام آن

تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند که وقتی بنی‌هاشم و شیعیان، قیام خود را علنی کردند و به مسجد رفتند، یکی از یاران حسین به مؤذن دستور داد تا جمله «حی علی خیر العمل» را به زبان بیاورد. همین جمله، باعث وحشت عمری حاکم مدینه شد به نحوی که گریخت و شهر به دست انقلابیون افتاد.^۳

نتیجه

در این جا با بررسی ویژگی‌های مذکور می‌توان گفت: اگر چه امام کاظم علیه السلام به ظاهر دعوت رهبر قیام فخر را نپذیرفتند و در این قیام شرکت نکردند و از او خواستند که امام را به شرکت در این قیام فرانخواند، دل‌سوزی و دعای خیر آن حضرت برای حسین و یارانش و اظهار تأسف از شهادت آنان و تعریف و تمجید از حسین بن علی و دعا برای او، با توجه به شخصیت و اهداف مقدس وی، بیان‌گر این نکته است که ایشان از روی تقیه دعوت را نپذیرفتند و برای جلوگیری از شرارت بنی‌عباس، ناگزیر دعوت را رد کردند تا بعدها ارتباط امام کاظم علیه السلام و قیام‌کنندگان فاش نشود. و زمانی که حسین بن علی قبل از قیام با امام کاظم علیه السلام

۱. مامقانی، همان ج ۱، ص ۳۳۷؛ مجلسی، همان، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۲. اصفهانی، ص ۲۹۹.

۳. همان، ۲۹۹.

مشورت کرد، ایشان در جواب فرمودند: «بلی تو کشته خواهی شد! پس احتیاط کن و هوشیار باش، چون این مردم، فاسقانی دو چهره‌اند، که به ظاهر خود را مؤمن جلوه می‌دهند، اما باطن آنان نفاق و شرک است. پس بازگشت ما به‌سوی خداست! توفیق شما گروه قیام‌کننده را از خداوند خواستارم.»^۱

۱. اصول کافی.

منابع

۱. ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: ۱۳۸۵.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، **مناقب آل ابی طالب**، قم: نشر علامه، ۱۳۷۹ق.
۳. ابن عنبه، **عمده الطالب**، قم: صدرا، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن کثیر دمشقی، **البدایه والنهایه**، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۵. ابن طباطبا، **تاریخ فخری**، بیروت: دارالعربی، بی‌تا.
۶. ابوالفرج اصفهانی، **الآغانی**، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۷. ابوالفرج اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.
۸. احمدبن واضح یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دارصار، بی‌تا.
۹. شیخ صدوق، **محمدبن علی، عیون اخبار الرضا**، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۰. شیخ کلینی، **اصول کافی**، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۴.
۱۱. شیخ مفید، **ارشاد**، قم: نشر کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۲. علامه مجلسی، **بحارالانوار الجامعه لدرراخبار الائمه**، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۶۳.
۱۳. علی‌بن حسین مسعودی، **مروج الذهب**، بیروت: بی‌نا، بی‌تا.
۱۴. مامقانی، **تنقیح المقال**، چاپ جدید، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۵. محمدبن جریر طبری، **تاریخ طبری**، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷.

نقش و اهمیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در عصر امام هادی علیه السلام

مریم/ابراهیم زاده^۱

چکیده

نسب عبدالعظیم با پنج واسطه، به امام مجتبی علیه السلام می‌رسد. بنابر ظرایفی، لقب حسنی عنوانی جداناپذیر از اسم عبدالعظیم می‌گردد. تا زمانی که ایشان در مدینه بودند، در محضر امام جواد علیه السلام، درس‌هایی از غیبت و قیام مهدی علیه السلام فراگرفتند، بنابراین راوی مهم‌ترین احادیث غیبت هستند که در کتب الغیبه و کمال‌الدین و غیره ثبت است.

مهم‌ترین بخش زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی در سامرا بود. در این‌که چگونه وارد آن شهر می‌شوند و چرا خارج می‌گردند، اقوال مختلفی وجود دارد. در زمان امام هادی علیه السلام جامعه شیعه، با تشتت آراء، فرقه‌ها و انحرافات عقیدتی متعدد مواجه بود و از طرفی امام هادی علیه السلام در این زمان، مصمم به گسترش سازمان و کالت بودند. تنی چند از صحابه و وکلای حضرت، منحرف و غالی شدند، دانشمندان فرقه زیدیه که مبنای فکری‌شان بر ادامه امامت در نسل امام حسن علیه السلام بود می‌خواستند بیش‌ترین آسیب را به امام هادی علیه السلام و شیعیان وارد نمایند. فرقه‌های مجسمه و مشبهه، عقاید و تصورات نابه‌جایی را در مورد خداوند به مردم القا می‌نمودند. در این اوضاع و احوال، عبدالعظیم حسنی در محضر امام هادی علیه السلام باورهای خود را بیان می‌دارد که حضرت مهر تایید بر آن می‌زنند. آیا بین این ابراز عقیده و

۱. دانش آموخته سطح ۳ جامعه الزهرا علیه السلام.

حوادث و اوضاع زمانی ارتباطی وجود داشت؛ مشایخ و راویان حدیث، عبدالعظیم را بسیار تجلیل نموده‌اند که بزرگی و جلالت او را نمایان می‌سازد. وی در ری مدفون گردید. واژگان کلیدی: امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام، عرض دین، المحاسن، مجسمه، مشبهه.

مقدمه

از بین سادات حسنی تعداد کمی پس از شهادت امام حسین علیه السلام مطیع امامان شیعه بودند؛ اما حضرت عبدالعظیم ثابت نمود که هم شاگرد نمونه‌ای از کلاس ائمه علیهم السلام است و هم می‌تواند راوی و اثبات‌گر مهم‌ترین اندیشه شیعی (مهدویت) باشد. عبدالعظیم بزرگ‌ترین شاگردانی را تربیت نمود که توانستند مهم‌ترین کتب حدیثی شیعه را بنویسند که امروزه تأثیرگذار در عقاید شیعه هستند. عبدالعظیم با این‌که در تاریخ چندان شناخته شده نیست، بسیاری از ائمه اطهار و بزرگان شیعه او را که همین تجلیل، راز اهمیت او را برای تشیع هویدا می‌سازد.

عبدالعظیم از مشایخ حدیث، و از زهاد و عباد زمان خویش بود. محضر سه تن از امامان را درک نمود و از آنان حدیث نقل کرد. مهم‌ترین بخش زندگی عبدالعظیم، هم‌عصر بودن با امام هادی علیه السلام است. این زمان از مهم‌ترین دوران حیات شیعه به شمار می‌آید.

امام هادی علیه السلام در این هنگام با حکومت قلدرانه و حدیث‌گرای متوکل عباسی مواجه گشتند. حضرت به سبب نزدیکی به عصر غیبت، به زمینه‌سازی در این مورد و گسترش سازمان وکالت مصمم بودند؛ و اما عقاید انحرافی و فرقه‌های متعدد درون شیعه، وکلا و صحابه غالی و منحرف، تهدیدی برای جامعه شیعی بودند. از همه مهم‌تر، فرقه زیدیه بود که مبنای فکریش بر امامت در نسل سادات حسنی استوار بود. آنان در این زمان، بیش از پیش به کمک اندیشه‌ورانی، به گسترش فرقه و خطوط اندیشه‌ای خود، در برابر امام هادی علیه السلام پرداختند.

در این زمان که امام هادی (ع) از هر سو، با خطری روبه‌رو بودند و برای زدودن جامعه از تشمت و عقاید منحرف می‌کوشیدند، عبدالعظیم توانست صحابه‌ای صدیق و شایسته باشد. او در حضور امام هادی (ع) باورهای خود را بیان کرد که به حدیث «عرض دین عبدالعظیم حسنی» مشهور گشت.

کتب و مقالات نوشته‌شده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی، هریک بخش‌هایی از زندگانی و ویژگی‌های اخلاقی و عرفانی و یا سندیت روایات را مطرح می‌کنند. در این مقاله، به سه بخش زندگانی عبدالعظیم، خلاصه‌وار توجه می‌شود: قبل از تولد تا زمانی که در مدینه هستند؛ در سامرا نزد امام هادی (ع) که بخش اصلی است و زمانی که در ری وکیل امام هادی (ع) بودند، همراه با آثار وجودی که پس از رحلت به‌جای گذاشتند.

شخصیت نسبی عبدالعظیم حسنی (ع)

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب،^۱ از ناحیه زید به امام مجتبیٰ (ع) می‌رسید. زید دارای جلالت قدر و بزرگی منزلت فراوان بود.^۲

عبدالعظیم در سال ۱۳ هـ در شهر مقدس مدینه متولد شدند. در مدت ۹ سال، از عمر بابرکتش، با دوران امامت چهار امام معصوم امام موسی کاظم (ع)، امام

۱. برای مطالعه پیش‌تر نک: سیدمحمدحسین صادقی، درباره شاه عبدالعظیم، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۶۹، تابستان ۸۰، ص ۲۴-۳۱.

۲. محمد رازی، حضرت عبدالعظیم حسنی، از شناخت نامه عبدالعظیم حسنی، (۱۳۶۱ق)، ص ۶۱، سازمان نشر دارالحديث، ۸۲، و محمدکاظم رحمان ستایش، بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)، علوم حدیث، ص ۴-۵.

رضا علیه السلام، امام محمدتقی علیه السلام و امام علی النقی علیه السلام مقارن بود و احادیث فراوانی از سه امام اخیر روایت کرده است.^۱

چگونگی ارتباط عبدالعظیم با ائمه هم عصر خود

گفته شد عبدالعظیم از زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام در قید حیات بوده ولی درک حضور حضرت را نداشته ولی با اصحاب آن جناب معاشرت داشت اما ایشان زمان امام رضا علیه السلام بوده اند، زیرا روایات مؤید این مطلب است؛ مانند حدیثی که در کتاب اختصاص است که نشان می دهد حضرت عبدالعظیم محضر مبارک امام را درک نموده و از ایشان روایت نقل کرده و از حدیث پیداست که حضرت به او احترام می گذاشتند. هم چنین چون از هشام بن حکم روایت نقل کرده و هشام هم در سال ۱۹۸- قبل از حضرت رضا علیه السلام وفات نمود- مؤید آن است که عبدالعظیم در زمان امام رضا علیه السلام متولد شده و در شمار راویان حدیث و مشایخ او بوده است.

هم چنین عبدالعظیم در مدینه، از حضور امام جواد علیه السلام بهره برده و روایات فراوانی از آن حضرت نقل کرده است؛ به خصوص روایاتی درباره غیبت امام عصر که در الغیبه و کمال الدین آمده است. ایشان حدیث معراج را از امام جواد علیه السلام نقل کرده است. از اخبار و روایات امام جواد علیه السلام مشخص می گردد که حضرت به او علاقه داشتند و بسیار احترام می گذاشتند و به او اعتماد و اطمینان داشتند.^۲

در زمان حضرت هادی علیه السلام نیز تا آن زمان که ایشان در مدینه حضور داشتند، منزل آن حضرت یگانه پایگاه عبدالعظیم بود. گفته شده عبدالعظیم برای ارتباط با امام هادی علیه السلام

۱. عزیرالله عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ص ۲۳۴، تهران، کتابخانه صدر.

۲. محمدباقر پورامینی، آفتاب ری؛ عبدالعظیم حسنی، ص ۴۹-۵۳، معاونت فرهنگی آستان مقدس عبدالعظیم علیه السلام.

مدینه را ترک کرد و به سامرا رفت.^۱ با توجه به کلاس درسی که عبدالعظیم در مدینه در حضور امام جواد (ع) داشتند، پذیرفتنی است که برای دیدار و ارتباط با امام زمان خود و با توجه به اعتقادات راسخ عبدالعظیم و ادامه بهره‌بری از نسل امامت، چنین هجرتی را انجام داده باشند. وکالت عبدالعظیم در ری نیز خواست امام هادی (ع) بود.^۲

حضرت عبدالعظیم در سامرا خدمت امام هادی (ع) رسید عقاید مذهبی خود را محضر مقدس ایشان عرضه داشت و آن جناب هم معتقدات او را تأیید کردند.^۳ امام هادی (ع) عبدالعظیم را بر تمام سادات زمانش مقدم می‌داشتند و سبب آن، علم، تقوا و ورع او بود. زمانی که این احترام زیادی رشک اطرافیان به خصوص سادات حسینی را برمی‌انگیخت، امام با درایت، در حضور دیگران عملاً علم و ادب عبدالعظیم را نشان می‌دادند^۴ و ابراز می‌داشتند که: «اگر عبدالعظیم را ارج می‌نهم، به دلیل مقام علمی اوست.»^۵

عبدالعظیم معروف‌ترین روایات درباره فضیلت زیارت امام رضا (ع) را از امام هادی (ع) نقل می‌کند به خصوص که فرمودند: «مردم قم و آبه (آوه کنونی از توابع شهر ساوه) آمرزیده‌اند؛ زیرا قبرجدم علی بن موسی‌الرضا (ع) را زیارت می‌کنند، هان! هرکس به زیارت مرقدش برود و در راه، قطره‌ای از آسمان بر او برسد، خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند.»^۶

۱. / اختران فروزان ری و تهران؛ عبدالعظیم حسنی، ص ۵۰-۵۱.

۲. محمد باقر پورامینی، آفتاب ری، ص ۱۱۹.

۳. عزیرالله عطاردی، مسند عبدالعظیم، ص ۳۶-۳۸.

۴. محمدرازی، زندگانی عبدالعظیم حسنی و امام زادگان مجاور، ص ۴.

۵. سنارگان ری، ص ۳۴-۳۶، محمدرازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم و امام زادگان، ص ۴.

۶. مجلسی، بحارالانوار، بیروت، دارالاحیاء، ج ۶۰، ص ۲۳۱.

اهمیت وجودی عبدالعظیم حسنی در زمان امام هادی علیه السلام

بررسی هر دوره از عمر عبدالعظیم، با آن امامی که هم‌عصر بودند، ویژگی خاصی در زندگی عبدالعظیم به وجود آورد، اما دوره مورد بحث زمانی است که ایشان با امام هادی علیه السلام در سامرا هم‌دوره بودند.

پس از هجرت اجباری امام هادی علیه السلام به شهر سامرا^۱ و محدودیت در شهر مدینه، حضور در آن‌جا برای سادات علوی، بخصوص عبدالعظیم سخت گردید، عبدالعظیم برای ارتباط با امام هادی علیه السلام مدینه را ترک گفت و به سامرا رفت. در آن‌جا مدتی از محفل امام استفاده کرد تا این‌که حضورش در آن شهر خطرساز شد و مجبور گردید شهر را ترک و ری را انتخاب کند.^۲

از مهم‌ترین بخش‌های حضور عبدالعظیم در سامرا، زمانی است که خدمت امام هادی علیه السلام مشرف می‌شوند و عقاید خود را اظهار می‌نمایند. امام پس از دیدن او می‌فرمایند: «تو از دوستان حقیقی ما هستی.»^۳ اهمیت عقایدی که عبدالعظیم مطرح می‌کنند، با توجه به اوضاع خاص سیاسی - فرهنگی سنجیده می‌شود که امام هادی علیه السلام در سامرا با آن مواجه بودند.

شرح «عرض دین عبدالعظیم حسنی»

اصول عقایدی که عبدالعظیم به‌عنوان دینش به امام هادی علیه السلام عرضه کرد بدین قرار بود که گفت: «ای پسر پیامبر خدا، می‌خواهم دینم را به محضر شما عرضه کنم، اگر مورد رضایت شما بود بر آن استوار باشم.» امام با لبخند از پیشنهاد او

۱. مفید، ارشاد، هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۰۹، جامعه مدرسین قم.

۲. ستارگان ری، ص ۱۹.

۴. همان، ص ۲۴.

استقبال کردند و فرمودند: «ای ابوالقاسم بگو!» عبدالعظیم گفت: معتقدم که خدای تبارک و تعالی بی نظیر است و چیزی همانند او نیست. از دو حد ابطال و تشبیه بیرون است و او جسم، صورت، عرض و جوهر نیست، بلکه ایجادکننده اجسام و صورت بخش صورت‌ها و آفریدگار اعراض و جواهر و پروردگار و مالک و جاعل و پدیدآورنده همه چیز است.

و محمد (ص) بنده و فرستاده او و خاتم پیامبران است و هیچ پیامبری پس از وی تا روز قیامت نیست؛ و شریعت او، آخرین شرایع است و پس از آن تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد. معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیامبر، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)، سپس حسن و بعد حسین و بعد علی بن حسین و پس از او محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد محمد بن علی هستند و سپس شما مولای من هستید.»

پس از آن امام می‌فرمایند: «و پس از من، پسر، حسن و حال مردم پس از وی نسبت به جانشین او چگونه خواهد بود؟»

حضرت عبدالعظیم از حجت بعد از آن حضرت پرسید و گفت: «مولای من! وضع آن حضرت چگونه است؟»

فرمود: «چنان است که شخص آن امام دیده نمی‌شود و روا نیست نام او برده شود. تا این که قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و جور گشته است.»

حضرت عبدالعظیم ایمان خود را به آنچه حضرت هادی (ع) فرموده بود، اظهار کرد و گفت: اقرار می‌کنم و معتقدم که دوست‌دار ایشان، دوست‌دار خدا و دشمن ایشان، دشمن خداست و طاعت ایشان، طاعت خدا و نافرمانی از ایشان، نافرمانی از خداست. معتقدم که معراج پیامبر حق و سؤال در قبر حق است و

بهشت و دوزخ، صراط و میزان حق است و روز قیامت بی‌تردید خواهد بود و خداوند تمام کسانی را که در دل قبر آرمیده‌اند مبعوث می‌گرداند.

و معتقدم که پس از ولایت (ولایت ائمه واجبات عبارتند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امریه معروف و نهی از منکر...) امام هادی علیه السلام ضمن آفرین گفتن و تأیید عقیده او چنین فرمودند: «پس بر همین روش استوار باش! خداوند تو را در دنیا بر این عقیده استوار و در آخرت ثابت‌قدم و پابرجا بدارد!»^۱

این حدیث متواتر است؛ زیرا در زیارت‌نامه ایشان هم گفته شده است.^۲ شروح مختلفی بر حدیث «عرض دین عبدالعظیم»، از جنبه‌های عقیدتی و عرفانی نوشته‌اند.^۳ البته می‌توان این حدیث را از جنبه‌های مختلفی بررسی کرد مثل این که بگوییم این سخنان را عبدالعظیم برای دلگرمی و اطمینان خاطر بیش‌تر امام گفته باشد. اما حقیقت و اهمیت این گفتار را باید با توجه به اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زمان امام هادی علیه السلام بررسی نمود. زیرا زمان ایشان بحرانی‌ترین دوران برای شیعه به شمار می‌آمد، عصری که عقاید انحرافی و افراطی گوناگون در بین شیعیان رواج داشت و فرقه‌های متعدد خطری عمده برای کیان شیعه بودند. گروهی از مردم به جبر و تقویض گرایش یافته^۴ و علاوه بر صوفیان، گروهی به تجسیم و تشبیه خداوند پرداخته بودند،^۵ عده‌ای توقف در امامی نمودند و

۱. باقر شریف قرشی، *تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام*، محمدرضا عطایی، گنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، قدس

رضوی، به نقل از امالی صدوق و وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۳.

۲. محمد رازی، شرح حدیث، ص ۸۱.

۳. صافی گلپایگانی، شرح حدیث عرض دین عبدالعظیم، قم: دلیل ما.

۴. ابن شعبه حرانی، *تحف العقول*، صادق حسن زاده، ص ۸۲۲، انتشارات آل علی علیه السلام، چاپ اول، قم، ۱۳۸۲.

۵. محمدعلی سلطانی، فضای اجتماعی شیعیان در عصر عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث ۹۸.

اسماعیلیه و زیدیه، دو فرقه منتسب به شیعه و اهل بیت خطرساز بودند، اگرچه متوکل یکی از شریرترین خلفای عباسی نسبت به مردم، شیعیان و ائمه بود.^۱ هر بند گفتار عبدالعظیم، یکی از اندیشه‌های باطل و انحرافات رایج زمان امام هادی (ع) را رد می‌نماید و شبهاتی را که در مورد عقاید دینی به وجود آمده بود، پاسخ می‌دهد. عبدالعظیم با این حدیث نشان می‌دهد که جمیع اعتقادات یک شیعه راستین را دربردارد.^۲

اوضاع عصر امام هادی (ع)

امام هادی (ع) پانزده سال از مدت عمر امامت خود با متوکل عباسی مواجه بودند. متوکل که حدیث‌گرا بود، امام را از مدینه به سامرا آورد که یک شهر نظامی بود و امام را تحت کنترل شدید داشت و لحظه‌ای از فکر آزار و اذیت امام و شیعیان به‌ویژه سادات علوی غافل نبود. باین‌حال، امام با آرامش خاصی با او رفتار می‌نمودند به‌طوری که توانستند در دل کاخ او نفوذ نمایند تا اندکی از آزار متوکل در امان باشند و به وظایف خود بپردازند.^۳

در این عصر، امام هادی (ع)، با فرقه‌های انحرافی زیادی چون صوفیه، زیدیه، مجسمه و مشبهه و از طرفی با وکلای منحرف و صحابه غالی مواجه بودند و می‌بایست نبض جامعه شیعی را در دست داشته باشند و به نحوی امور را کنترل می‌کردند که بدنه اصلی شیعه منحرف نشود. لذا حضرت به صحابه و دوستانی صادق نیاز داشتند که در این امر ایشان را یاری برسانند. عبدالعظیم یکی از این افراد بود.

امام هادی (ع) در روایتی بلند خطاب به عبدالعظیم می‌فرمایند:

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۱۹-۳۱۸؛ مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر اسلامی، چاپ سوم، ۸۹، ص ۵۶۶.

۲. محمدکاظم رحمان ستایش، بررسی کلی روایات عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث، ۶، ص ۲۰-۱۶.

۳. قریشی، تحلیلی/زندگانی/امام هادی (ع)، محمدرضا عطایی، آستان قدس رضوی، ص ۳۳۴؛ رسول جعفریان، حیات فکری سیاسی/امامان شیعه، انصاریان، قم، ص ۵۰۱.

ای عبدالعظیم! به دوستانم سلام برسان و به آنان بگو که برای شیطان راهی در دل‌های خود باز نکنند. آنان را به راست‌گویی در سخن و ادای امانت و ترک جدال و مخاصمه در مسائل بی‌اهمیت و به رویکرد به یکدیگر و زیارت هم‌دیگر دستور ده؛ چون این کار، موجب نزدیکی به من می‌شود. به تخریب شخصیت یکدیگر مشغول نباشند.^۱

حضرت در ادامه، مردم را از شرک‌ورزی به خدا و کینه‌ورزی نسبت به هم-دیگر برحذر می‌دارند.

این گزارش گویای آن است که چقدر مناظرات یا مناظرات بیهوده و انحرافی در بین مردم بوده که باعث کینه‌ورزی بین مردم می‌شده است.^۲

عبدالعظیم حسنی و فعالیت‌های فرقه زیدیه در عصر امام هادی علیه السلام

سازمان وکالت در زمان امام هادی علیه السلام گسترش نهایی یافت. از وظایف وکلای امام در آن دوره، پر کردن خلأ عدم دسترسی به امام، برای شیعیانی بود که در اقصی نقاط شهرهای اسلامی پراکنده بودند. آنان علاوه بر دفاع از اندیشه‌های شیعی و حل مشکلات فقهی، نامه‌های مردم را به امام و بالعکس و نیز وجوهات شرعی و هدایای مردم را به امام می‌رساندند و به حل مشکلات شخصی مردم می‌پرداختند.^۳

عبدالعظیم حسنی از وکلا و صحابه حضرت هادی علیه السلام، بود و تمام وظایف یک وکیل را بر عهده داشت، با این تفاوت که عنوان یا لقب حسنی، معروفیتی بیش‌تر، به او داد.

۱. عزیرالله عطاردی، عبدالعظیم حسنی حیات و مسنده، ص ۱۳.

۲. محمدعلی سلطانی، فضای اجتماعی شیعیان در عصر عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث، ش ۹۸، ص ۱۰۳.

۳. فرج الله عباسی، راویان و اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام، از کتاب شکوه سامراء، ص ۳۹۸.

زیدیه از فرقه‌های درون شیعه در زمان امام هادی (ع) بود، مبنای شکل‌گیری این فرقه بر اساس قیام زیدبن علی علیه حاکم اموی بود. قیام او که سرانجام با شهادتش پایان یافت، در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ قمری رخ داد. قیام زید ابتدا یک حرکت سیاسی و اعتراضی بود، ولی بعدها به یک مکتب اعتقادی تبدیل گردید. از اعتقادات زید بن علی، پذیرش و مشروعیت داشتن خلافت ابوبکر و عمر بود. هم‌چنین به امامت مفضول بر فاضل اعتقاد داشت.^۱

شاخه زیدی مکتب تشیع، در زمان امام هادی (ع) به عنوان یک مذهب با تعالیم و معارف خاص خودسر افراشته بود و ی رقیب عمده برای تشیع امامی به شمار می‌رفت. قاسم رسی نویسنده زیدی معاصر امام هادی (ع) در این زمان، به تدوین اندیشه‌هایی برای زیدیان اهتمام می‌نمود. نویسنده *الرد علی الروافض من اهل الغلو*، امام را به سبب دستور پرداخت خمس درآمد، در وضعیت آن روز، این‌که ایشان در سراسر شهرها وکلایی برای این امر نصب کرده‌اند، به شدت انتقاد می‌نمود. مشابه نویسندگان زیدی دیگر نیز تا پایان قرن سوم چنین انتقادات و حملاتی داشتند که دانشمندان شیعه به آن‌ها پاسخ دادند.^۲

یکی از آفاتی که جامعه شیعی در آن زمان تهدید می‌نمود، غلو برخی از اصحاب و وکلای امام هادی (ع) در حق آنان بود. آن‌ها با هدف منافع مادی، برای امامان شیعه ادعای الوهیت یا نبوت می‌نمودند.

قاسم رسی در کتاب *الرد علی الروافض من اهل الغلو*، بر شیعیان می‌تازد. منظور او از غلو چیزی جز اعتقادات تشیع امامی در آن عصر نیست. وی به استثنای زیدیه، تمام گروه‌های شیعی، از جمله معتقدان به امامت دهمین پیشوای

۱. حسین صابری، *تاریخ فرق اسلامی*، ج ۲، ص ۸۰.

۲. مدرسی طباطبایی، *مکتب در فرایند تکامل*، هاشم ایزدپناه، سایت سرای اسلام، ص ۲۹.

شیعیان امامی را از رافضیان اهل غلو به حساب آورده است. هم‌چنین اعتقاد به علم غیب و منصوص بودن امامت آنان و از همه بیش‌تر امامت غیر بالغ را به استهزا گرفته و کوشید تا برتری امامت نسل حسن علیه السلام را بر نسل حسین علیه السلام به اثبات برساند. او نیز مانند دیگر زیدیان، ظلم‌ستیزی و قیام آشکار امام را از شرایط اصلی مقبولیت و مشروعیت امام می‌داند.^۱

از مهم‌ترین باورهای زیدیه این است که امامت را پس از امام حسین علیه السلام، در اولاد حسنین می‌دانند و هر کس از آنان قیام کرد و مردم را به خود خواند، امام دانسته، اطاعت او از جانب خدا را بر همه مردم و هم‌چنین بر همه آل علی واجب می‌شمارند. زیدیه هم‌چنین معتقدند، هر کس از اولاد حسین علیه السلام قیام نکند و در عین حال خود را امام بداند، و نیز هر کس چنین شخصی را امام بداند، کافر و مشرک است.^۲

اما عبدالعظیم حسنی با پیروی مطلق از امامان شیعه به‌ویژه امام هادی علیه السلام، خط بطلان بر این اعتقادات زیدی می‌گذارد. علت علاقه و محبت ائمه معصومین به او، به این جهت بوده که عبدالعظیم در مقابل حضرات از خود رأی و عقیده‌ای نداشته و در تمام مسائل تابع نظریات و اوامر آن‌ها بوده است.^۳ به گفته عطاردی، عبدالعظیم از سادات حسنی بود که آبا و اجداد او - چه در زمان بنی‌امیه و چه در زمان بنی‌عباس - با آن‌ها با مماشات زندگی می‌کردند؛ برای مثال، جد او زید بن حسن از طرف منصور خلیفه عباسی حاکم مدینه بود.^۴ اما سادات حسنی همواره

۱. علی آقانوری، خاستگاه تشیع: پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل البیت، چاپ دوم، ۸۶ ص ۲۰۵-۲۰۴.

۲. سیدحسن خمینی، فرهنگ جامع فرق/اسلامی، ص ۱۶.

۳. عزیرالله عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی، کتابخانه صدر، تهران، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۳۹.

با امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) اختلاف داشتند. آن‌ها می‌خواستند قیام کنند و خلافت را در دست گیرند اما ائمه با آن‌ها موافق نبودند.^۱

علت اقرار عبدالعظیم به خارج بودن خداوند از دو حد ابطال و تشبیه

از جمله باورهای انحرافی که در میان مسلمانان وجود داشت و حتی گاه میان شیعیان نفوذ می‌کرد و در زمان امام هادی (ع) موجب دودستگی در میان شیعه شده بود، باور به جسم بودن و یا دیدن خداوند بود. وجود این باور، موجب افترا و تهمت به اصل شیعه شده بود حتی شیخ صدوق در مقدمه کتاب /التوحید به آن اشاره می‌کرده و هدف از نوشتن آن را همین اعتقادات تشبیه و جبر دانسته است.^۲ طرفداران فرقه مجسمه برای خداوند جسم قائل بودند. و در عقیده خود، به آیاتی از قرآن استناد می‌نمودند. آن‌ها چنان عقیده خود را در بین مردم گسترش می‌دادند که باعث نگرانی برخی شد. لذا به امام هادی (ع) نامه نوشتند و از حضرت تقاضای تکلیف می‌کردند. حضرت در جواب نوشتند: «منزه است خدایی که هیچ حدودمرزی ندارد! و هرگز این‌گونه وصف نمی‌شود؛ هیچ مانندی ندارد و او شنوای بیناست.»^۳

اما مشبهه، خداوند را به اموری قابل لمس تشبیه می‌نمودند. این فرقه که به یونسیه هم شهرت داشتند، پیروان یونس بن عبدالرحمان قمی بودند. آنان این‌گونه القا می‌نمودند که ملائکه، عرش را حمل می‌کنند و عرش هم خداوند را حمل می‌نماید.^۴

۱. همان، ص ۴۰.

۲. ابن بابویه، /التوحید، ص ۱/۱۸، طوسی.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، /التوحید، قم: جامعه مدرسین، ص ۱۰۰.

۴. احمد شهرستانی، /الملل والنحل، ص ۲۲۰.

تأکید عبدالعظیم بر رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و امامت دوازده امام

اسماعیلیه^۱ و واقفه^۲، از مهم‌ترین فرقه‌هایی آن زمان بودند که در روند طبیعی شیعه اخلال می‌نمودند: کلاس درس عبدالعظیم در محضر امام جواد علیه السلام در مدینه، آموزه‌های مهدویت بود؛ به خصوص احادیث مهدویت عبدالعظیم در کتب کمال‌الدین والغیبه موجود است. حسنی بودن عبدالعظیم، عظمت روایاتی را می‌رساند که او درباره مهدی علیه السلام راویت می‌کند. یکی دیگر از رموز حسنی بودن عبدالعظیم همین جاست. «حضرت عبدالعظیم با آن‌که از سادات حسنی است و کسانی از این نسل به جهت حسادت‌هایی، امامت در اولاد حسین را بر نمی‌تابیدند، اما روایات جامعی را در موضع مهدویت و امام مهدی نقل کرده است؛ روایاتی که هنوز مهدی زاده نشده است، اما برخی از روایاتی که در معرفی امام مهدی و وعده تولد ایشان است و برخی وعده به قیام ایشان و خصوصیات آن و دعوت به انتظار فرج آن است.»^۳

وکیل امام هادی علیه السلام در ری

نام عبدالعظیم در کتب رجالی، از اصحاب و وکلای امام هادی علیه السلام ذکر شده است،^۴ آن‌گونه که از احادیث برمی‌آید ایشان وکیل امام هادی علیه السلام در ری بودند امام هادی علیه السلام به یکی از صحابه خود به نام اباحمّاد فرمود: «زمانی که مشکلی از مسائل دینی برایت پیش آمد، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او

۱. حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی و فرق منتسب به شیعه، سمت، ۸۶، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. سیدحسن خمینی، فرهنگ جامع فرق اسلامی، ج ۲، ص ۱۴۸۹ و حسن بن موسی نوبختی، فرق شیعه، ص ۹۶.

۳. محمدکاظم رحمان ستایش، بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث ۶، ص ۳۱-۳۲.

۴. احمد بن علی النجاشی، رجال نجاشی، محمد جواد نائینی، دارالاصواء، بیروت، چاپ اول، ج ۲، ص ۶۶، ۱۹۸۸.

برسان.^۱ از حدیث ابوحماد برمی آید که عبدالعظیم در ری، مصدر امور شرعی بوده و از امام اجازه داشته است.^۲ مهم تر آن که مردم ری در آن زمان دارای مذاهب مختلف بودند؛ مانند سنی حنفی، سنی شافعی و شیعی. وجود عبدالعظیم در آن شهر به عنوان وکیل امام اهمیت خاص خود را داشت. درباره چگونگی رفتن عبدالعظیم به ری نقل های متفاوتی وجود دارد: به فرار او از دست متوکل به ری اشاره کرده می گویند: در حالت خوف وارد ری شد و مدتی مخفیانه زندگی می کرد تا مردم او را شناسایی کردند.^۳

امام هادی (ع) در آن دوران حداقل ۱۷۸ راوی حدیث و صحابه داشتند.^۴ طبیعی است که از این تعداد، برخی منحرف و فاسد باشند. کتب رجالی نام این افراد را ذکر کرده اند که بیش تر غالی بودند^۵ و چند نفر علاوه بر غلو، فساد اخلاقی نیز داشتند. فارس بن حاتم قزوینی از معروف ترین علمای رجال و اخبار است که او را مذمت و تکفیر کرده اند.^۶ اما عبدالعظیم باعرضه عقاید راستین و شیعه ناب بودن خود را ثابت کرد و نشان داد، که از علم و درایت و پاکی نفس و تقوا برخوردار بوده است.

۱. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۱۴.

۲. عزیرالله عطاردی، زندگانی عبدالعظیم حسنی، ص ۵۲.

۳. احمد بن علی النجاشی، رجال نجاشی، محمد جواد نائینی، دارالاصواء، بیروت، چاپ اول، ج ۲، ص ۶۶ و عطاردی، زندگانی عبدالعظیم، ص ۲۹، ۱۹۸۸.

۴. باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، ص ۳۱.

۵. طوسی، اختیار معرفه رجال کشی، مصطفوی، ص ۴۳۳-۴۳۰.

۶. طوسی، رجال طوسی، چاپخانه حیدریه، چاپ اول، نجف اشرف، ۸۰ هـ، ص ۲۱، باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، ص ۲۹۶.

عبدالعظیم حسنی در نگاه کلی

عبدالعظیم علاوه بر نسب و شخصیت حقیقی و جدای از هم‌نشینی با ائمه، از مقامات بالای علمی و تقوایی بالا برخوردار بوده، به خصوص در شهرری، پیوسته به نماز و روزه مشغول بود و جدای از داشتن مقام تقیه،^۱ چندان بزرگ‌منش بود که بعد از رحلت شهادت‌گونه، شجره‌نامه‌اش در جیب لباسش پیدا شد و مردم از نسبش اطلاع یافتند. همین‌که او عارف به قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر در ری بود و هرروز به زیارت آن می‌رفت، از درایت و کرامت او حکایت می‌نماید. از تألیفات مهم وی خطب / امیرمؤمنان^۲ و کتاب یوم و لیل^۳ است. او در زمان خود دارای موقعیتی عظیم بود و با بزرگان شیعه و راویان درجه اول ارتباط داشت و با عده کثیری از اصحاب حضرت صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام محشور بوده، اشخاصی چون هشام بن حکم، ابن ابی عمیر، علی بن جعفر، حسین بن محبوب، از مشایخ او هستند.^۴ علمای بزرگی چون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی، احمدبن محمد بن خالد برقی و شیخ صدوق، درباره او سخن فراوان گفته‌اند.^۵ از راویان حدیث او تا پانزده مورد نام برده شده که از معروف‌ترین آن‌ها می‌توان از احمد بن محمد بن خالد برقی نام برد. او اهل کوفه و از شخصیت‌های فرهیخته شیعه بود که در قم اقامت داشت. از آثار او می‌توان به

۱. محمدرازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم و امام زادگان مجاور، ص ۶۹.

۲. احمدبن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۶۶.

۳. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۱۴.

۴. عزیرالله عطاردی، زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، کتابخانه صدر، تهران، ص ۲۳.

۵. همان، ص ۲۹؛ سیدجعفر شهیدی، عظمت شخصیت عبدالعظیم در نظر امامان علیهم‌السلام، علوم حدیث، ص ۱۰۰.

کتاب *المحاسن* اشاره کرد. عبدالعظیم در ۲۲ سند از روایت‌های کتب اربعه، قرار دارد و با احتساب کتب روایی دیگر، این رقم تا حدود ۱۱۵ مورد می‌رسد.^۱ در مورد این که عبدالعظیم شهید شده یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته تنها دو قول وجود دارد؛ در *مُنتخب طَریحی* (ص ۸) آمده: «قیل و ممن دفن حیاً من الطالبیین عبدالعظیم الحسنی بالری» زنده در قبر گذاشته شده است. در کتاب *شجره المبارکه* (ص ۴۶) آمده: عبدالعظیم... قتل بالری و مشهده بها معروف و مشهور... اما نجاشی در ظاهر گفتارش به وفات وی معتقد است و لاهوتی در *بدائع الانساب* بعد از نقل طریحی می‌گوید: «لکن تمام علمای انساب وفات او را [نه شهادت] نوشته‌اند».^۲ روایتی از امام هادی (ع) منقول است که ثواب زیارت قبر عبدالعظیم را معادل زیارت قبر امام حسین (ع) دانسته‌اند.^۳

نتیجه

درباره شخصیت عبدالعظیم پژوهش‌های متعددی انجام گرفته که زندگانی حضرتش را از جنبه‌های گوناگون بررسی نموده‌اند و مانند دیگر بزرگان شیعه، همه بخش‌های زندگانی او آشکار نیست. آنچه در تمامی نوشته‌ها می‌درخشد، عنوان حسنی است و این بی‌حکمت نبود.

او به عبدالعظیم حسنی معروف گشت، زیرا در مهم‌ترین و بحرانی‌ترین دوران عمر شیعه، هم‌عصر با امام دهم شیعیان بود؛ دورانی که بیش‌ترین و منحرف‌ترین فرقه‌های شیعه شکل گرفت و اندیشه‌های نادرست و غیراسلامی در درون شیعیان

۱. محمد سروش محلاتی، *عبدالعظیم/از نگاهی دیگر*، مجله علوم حدیث، ص ۱۹۵.

۲. شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی، پاسخ به سؤالات.

۳. ابن بابویه محمد بن علی، *نواب الاعمال*، ص ۱۲۴، ابن قولویه، *کامل الزیارات*، ص ۳۲۴، مستدرک، ج ۳، ص ۶۱۶.

شیوع یافت که هریک می‌توانست انسجام شیعه را از هم بپاشد. صحابه و وکلای فاسد و غالی، هریک با افکار افراطی و انحرافی، سعی در جذب بیش‌تر جامعه داشتند؛ اما وکلا و صحابه مخلص چون عبدالعظیم حسنی، برخلاف بعضی از اخلاف و برخی هواداران، شاگردی ممتاز و مطیع برای اهل بیت علیهم السلام از تأثیرگذاران در مکتب شیعه بودند.

منابع

۱. ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، دارالصادر لطباعه، بیروت.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، **التوحید**، قم: جامعه مدرسین.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، **ثواب الاعمال**، دارالشریف قم: رضی.
۴. ابن شعبه حرانی، **تحف العقول**، صادق حسن‌زاده، قم: انتشارات آل علی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۵. ابن قولویه، کامل الزیارت، ذهنی تهرانی، انتشارات پیام حق.
۶. ابوالفرج، اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۹.
۷. آقانوری، علی، **خاستگاه تشیع پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان**، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل البیت، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۸. پورامینی، محمدباقر، **آفتاب ری؛ عبدالعظیم حسنی**، معاونت فرهنگی آستان مقدس عبدالعظیم علیه السلام.
۹. جعفریان، رسول، **حیات فکری سیاسی امامان شیعه**، انصاریان، قم.
۱۰. خمینی، سیدحسن، **فرهنگ جامع فرق اسلامی**، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۹۰.
۱۱. خویی، سیدابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث**؛ قم، الرابعه، ۱۴۱۰ق.

۱۲. رحمان ستایش، محمدکاظم، بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث ۶.
۱۳. سروش محلاتی، محمد، عبدالعظیم از نگاهی دیگر، مجله علوم حدیث، ص ۱۹۵.
۱۴. سلطانی، محمدعلی، فضای اجتماعی شیعیان در عصر عبدالعظیم حسنی، علوم حدیث ۹۸.
۱۵. شناخت‌نامه حضرت عبدالعظیم، مجموعه مقالات، دارالحدیث، ۸۲.
۱۶. شهرستانی، ابی بکراحمد، الممل و النحل، عبدالامیر علی منها، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۹۰.
۱۷. شهیدی، سیدجعفر، عظمت شخصیت عبدالعظیم در نظر امامان (ع)، علوم حدیث.
۱۸. شیخ طوسی، اختیارمعرفه رجال کشی، قم: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ۱۳۸۶.
۱۹. شیخ طوسی، رجال طوسی نجف اشرف: چاپخانه حیدریه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۲۰. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، سیدهاشم رسولی محلاتی، علمیه اسلامیة.
۲۱. صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی و فرق منتسب به شیعه، سمت، ۱۳۸۶.
۲۲. صادقی، سیدمحمدحسین، درباره شاه عبدالعظیم، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۶۹، تابستان.
۲۳. صافی گلپایگانی، شرح حدیث عرض دین عبدالعظیم، قم: دلیل ما.

۲۴. عباسی، فرج الله، راویان و اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام، از کتاب شکوه سامراء.
۲۵. عطاردی، عزیرالله، زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی، کتابخانه صدر، تهران: ص ۳۹.
۲۶. قرشی، باقرشریف، تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، محمدرضا عطایی، گنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لدرر، اخبار الائمة الاطهار؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۸. محمدرازی، زندگانی حضرت عبدالعظیم و امام زادگان مجاور.
۲۹. مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، هاشم ایزدپناه، سایت سرای اسلام.
۳۰. نجاشی، رجال نجاشی، محمدجواد نائینی، دارالاصواء، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۸.
۳۱. نویختی، حسن بن موسی، فرق شیعه، مطبعه حیدریه، نجف، ۱۳۱۴.
۳۲. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت.

نقش حسنین در گسترش تشیع در اندلس

حمیدرضا مطهری^۱

چکیده

اندیشه‌های شیعی هم‌زمان با فتوحات اسلامی به اندلس راه یافت؛ اما به دلیل مواجه شدن با مخالفت‌های سیاسی و مذهبی یعنی حاکمیت امویان اندلس و سلطه مذهب مالکی در آن جا، نشو و نما نیافت. در آغاز قرن چهارم هجری و با سقوط امویان، خاندانی از تبار امام مجتبی علیه السلام به نام «حمودیان» قدرت گرفتند که با حمایت آنان، تشیع رشد بسیاری یافت و تعالیم و اعتقادات شیعی به صورت گسترده در جامعه منتشر شد. مهم‌ترین باورهای شیعه همانند امامت، وصایت، شفاعت، و اظهار دوستی با اهل بیت علیهم السلام در کلام اندیشه‌وران منعکس گردید. گرایش به خاندان نبوی و تعالیم شیعی، پس از حمودیان هم ادامه یافت و در جامعه ماندگار گردید. در این نوشتار برآنیم تا با اشاره به اوضاع سیاسی - مذهبی اندلس پیش از حمودیان، وضعیت تشیع در عصر آنان و دوره‌های بعد را بررسی و عرضه نمائیم.

واژگان کلیدی: اندیشه‌های شیعی، اهل بیت، حسنین، حمودیان، اندلس.

۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مقدمه

اندلس از دورافتاده‌ترین سرزمین‌های اسلامی بود که به دلایل مختلف، از جمله حضور امویان و مقابله آنان با تشیع و نیز نشر مذهب مالکی، مذهب تشیع در آن‌جا گسترش نیافت. این سرزمین در عصر امویان فتح شد و حاکمانی از طرف آنان اداره اندلس را بر عهده گرفتند. با فروپاشی حکومت امویان دمشق (۱۳۲ق) و روی کار آمدن عباسیان، این منطقه بر خلاف سرزمین‌های دیگر از زیر سیطره امویان خارج نشد. بلکه یکی از خاندان اموی به نام عبدالرحمان بن معاویه بن هشام بن عبدالملک از دست عباسیان گریخت و به اندلس رفت و در سال ۱۳۸ هجری، حکومت امویان را در آن‌جا بنا نهاد. بنابراین اندلس هم‌چنان زیر سیطره امویان باقی ماند.

از طرفی، اندکی پس از استقرار امویان، مذهب مالکی نیز در اندلس نفوذ کرد و پیوند مستحکمی با حاکمیت یافت. ارتباط و پیوند سیاست اموی و مذهب مالکی در اندلس، راه را بر ورود اندیشه‌ها و مذاهب و مکاتب دیگر بست؛ به طوری که حتی مذاهب اهل سنت نیز اجازه حضور در اندلس نیافتند. به گفته مقدسی، آن‌ها غیر از کتاب خدا و موطأ مالک کتاب دیگری را نمی‌شناختند و پیروان هیچ‌کدام از فرقه‌های اسلامی حتی اهل سنت غیرمالکی، اجازه حضور در اندلس و فعالیت در آن‌جا را نداشتند، به طوری که اگر بر فردی حنفی یا شافعی دست می‌یافتند، او را تبعید می‌کردند.^۱ این سخت‌گیری نسبت به تشیع بیش‌تر بود، چنان که مقدسی در این باره می‌گوید: «اندلسی‌ها هر گاه بر یک نفر شیعی دست می‌یافتند چه بسا او را می‌کشتند».^۲

۱. مقدسی، *احسن التقاسیم*، ص ۲۳۶.

۲. همان.

این وضعیت با شدت و ضعف تا پایان حکومت امویان اندلس ادامه یافت تا آنکه در سال ۴۰۷ هجری، یکی از نوادگان امام حسن (ع) در اندلس قدرت گرفت و با شکل‌گیری حکومت علوی، زمینه برای نشر افکار شیعی فراهم شد. این فرد، علی بن حمود^۱ نام داشت که از بازماندگان ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) به شمار می‌رفت. او پایه‌گذار حکومتی شد که در تاریخ با نام «حمودیان» شناخته می‌شود. به دنبال شکل‌گیری این حکومت، تشیع و اندیشه‌های شیعی که تا این زمان مجال بروز نیافته بود و در لایه‌های پنهان جامعه وجود داشت، خود را نشان داد و در سخنان و اشعار آن زمان منعکس گردید و در دوره‌های بعد و پس از سقوط حمودیان هم فشارهای سیاسی - مذهبی نتوانست آن را از بین ببرد و هم‌چنان به حیات خود در آن سرزمین ادامه داد. در این نوشتار با اشاره به شکل‌گیری حکومت حمودیان، فرهنگ تشیع در عصر آنان را از لابلای زندگی‌نامه شاعران و نیز با توجه به تعالیم شیعی مطرح در آن عصر بررسی کرده، اشاره‌ای نیز به دوران پس از آنان خواهیم داشت.

شکل‌گیری حکومت حسنیان در اندلس

علی بن حمود در دوران جوانی، به دستگاه امویان اندلس پیوست و با توانایی‌هایی که از خود نشان داد، اعتماد سلیمان (د ۴۰۷) را به دست آورد.

۱. ابن بسام نسب او را چنین معرفی کرده است: علی بن حمود بن میمون بن حمود بن علی بن عبیدالله بن عمر بن ادريس بن ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) بن علی (ع) بن ابی طالب. (نک. ابن بسام، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، تحقیق احسان عباس، چاپ اول، بیروت: دارالتقافه، ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۹۶).

سلیمان او را حاکم شهر سبته کرد و برادرش قاسم را بر طنجه در ساحل آفریقایی جبل الطارق گمارد.^۱

علی بن حمود از همان ابتدای حاکمیت بر سبته، در اندیشه استقلال بود. مسأله‌ای که خلیفه با فرستادن جاسوسان خود از آن آگاه شد و در عین حال ناراضی بود.

در این زمان، نارضایتی ساکنان اندلس از امویان، حکومت آن‌ها را دچار بحران کرده بود. اختلاف درونی میان آنان هم بر این بحران و ضعف آنان می‌افزود. سلیمان با کنار زدن و زندانی کردن هشام دوم به قدرت رسیده بود. هشام نامه‌ای از زندان برای علی بن حمود فرستاد و از او تقاضای کمک کرد و به او وعده داد تا اگر وی را نجات دهد و به حکومت بازگرداند، ولایت‌عهدی او از آن وی باشد.^۲

علی بن حمود با توجه به این دو نکته و با انگیزه دست‌یابی به خلافت، حرکت خود را آغاز کرد. او در نخستین اقدام، جاسوسان سلیمان را دستگیر و اعدام کرد.^۳ وی برادرش قاسم را از تصمیم خود آگاه نمود و به بهانه کمک به خلیفه معزول یعنی هشام، به سوی «قرطبه» حرکت کرد. این بهانه سبب شد تا اندلسی‌ها با او همراه شوند. او پس از تصرف «مالقه» به سوی قرطبه حرکت کرد و در روز بیست و سوم محرم سال ۴۰۷ هجری، آن شهر را که پایتخت و مرکز اندلس بود تصرف نمود و قدرت را به دست گرفت.^۴ همراهان علی که با او به عنوان نایب و حامی هشام دوم همراه شده بودند، پس از ورود به قرطبه در پی یافتن هشام برآمدند اما

۱. ابن عذاری، *البيان المغرب فی اخبار الاندلس والمغرب*، ج ۳، ص ۱۱۳، چاپ دوم، بیروت: دارالتقافه، ۱۹۸۰؛ ابن

بسام، همان؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۱۴.

۲. ابن عذاری، همان، ص ۱۱۶.

۳. *البيان المغرب*، ج ۳، ص ۱۱۵.

۴. همان، ص ۱۱۷؛ ابن بسام، همان، ج ۱، ص ۹۷.

او را نیافتند. علی مدعی شد که جسد هشام را پیدا کرده و با نشان دادن آن، سلیمان، برادر و پدرش را به جرم کشتن هشام به قتل رساند و خودش حکومت را به دست گرفت و با او به عنوان «الناصر لدین الله» بیعت کردند.^۱

بدین سان حکومت به خاندانی از تبار رسول خدا (ص) و از نوادگان امام مجتبی (ع) رسید و حکومت علویان پس از سال‌ها یک‌بار دیگر در یکی از سرزمین‌های دوردست غرب جهان اسلام (اندلس) و این بار به نام حمودیان احیا شد. اگرچه حکومت علی بن حمود دولت مستعجل بود و او در ذیقعد ۴۰۸ هجری کشته شد^۲ برادرش قاسم به جای او به خلافت برگزیده شد و لقب «مأمون» یافت^۳ و به دنبال او، افرادی از این خاندان نزدیک به نیم قرن بر قسمت‌هایی از اندلس حکم راندند.

اگرچه این حکومت کم‌تر از نیم قرن دوام داشت، در همین مدت کوتاه و پرآشوب، اندیشه‌های شیعی نمودار شد و خود را در افکار، نوشته‌ها و اشعار آن خطه از سرزمین‌های اسلامی نشان داد. پس از آن گرایش به سوی اندیشه‌های شیعی در جامعه و در میان دانشمندان وجود داشت و در آثار دانشمندان هم منعکس گردید.

تشیع در عصر حمودیان

در آغاز اشاره به این نکته لازم است که حمودیان حسنی نسب، برآمده از فضای مذهبی شمال آفریقا و تربیت‌یافته چنان موقعیتی بودند؛ از این رو، آشنایی

۱. ابن عذاری، همان، ص ۱۱۷؛ ابن بسام، همان، ج ۱، ص ۹۷.

۲. ابن بسام، همان، ص ۱۰۱، مقری، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، ج ۱، ص ۴۳۱.

۳. ابن عذاری، همان، ص ۱۲۴.

آنان با افکار و اندیشه‌های شیعی همانند شیعیان سرزمین‌های شرقی نبود و حتی به طور کامل بر زبان عربی همتسلط نداشتند.

حمودیان اعتقادات کلی مذهب تشیع را باور داشتند؛ از جمله: اعتقاد به اصل امامت و نیز شایستگی امیرمؤمنان (علیه السلام) برای خلافت و غاصب بودن کسانی که این حق را از آن حضرت گرفتند.^۱ اما در عین حال از تعصب مذهبی به دور بودند و کسی را بر پذیرش یا رد مذهب خاصی مجبور نمی‌کردند.

عصر حمودیان، دوران جدید و مهمی از جهت سیاسی، مذهبی و فرهنگی در تاریخ اندلس به شمار می‌رود. در سایه حکومت حمودیان و در پی سیاست‌های مذهبی آنان و نیز حمایت این خاندان از اندیشه‌وران و شاعران شیعه، رواج افکار و اندیشه‌های شیعی رونق گرفت. برداشته شدن فشار از شیعیان در سایه حکومت حمودیان و پیدایش فضای آزاد برای نشر عقاید مختلف، باعث شد تا به تدریج افکار و اندیشه‌های شیعی که تا این زمان در مخفی‌گاه ذهن باورمندان به حقانیت اهل بیت (علیهم السلام) وجود داشت ظهور یابد و به اشکال مختلف به ویژه در قالب شعر رخ نماید. از این رو در عصر حمودیان، شاعران برجسته فراوانی به دربار آن‌ها راه یافتند و اشعاری در وصف آنان و اجدادشان سرودند که علاوه بر مدح شاهان حمودی، دربردارنده معارف و باورهای شیعی بود. در حالی که در دوران پیش از حمودیان یعنی عصر حکومت امویان، کسی در اندلس جرأت نام بردن از عقاید شیعی نداشت چه رسد به آن‌که برای نشر آن تلاش کند.

نوادگان امام مجتبی (علیه السلام) در عصر حاکمیت خود بر اندلس، به صورت رسمی از مذهب خاصی حمایت نکردند، اما آثار تدوین شده در آن دوره به ویژه اشعار

۱. مقرئ، نفع الطیب، ج ۱، ص ۱۷۷.

شاعرانی که در حمایت آن‌ها بودند و اقدامات آنان، بیان‌گر تلاش این دسته از حاکمان علوی‌نسب برای نشر تشیع است.

شاعران متعددی در دربار بودند که با حمایت حمودیان، به بیان افکار و اندیشه‌های شیعی و نشر مناقب اهل بیت (ع) می‌پرداختند، از جمله: ابن ماء السماء (د. ۴۲۱ ق)، ابن حنّاط (د. ۴۳۷)، ابن دراج (د. ۴۲۱) و ابن مقانای اشبونی آن‌ها حاکمان حمودی را با القابی چون فاطمی، طالبی، هاشمی، و از همه مهم‌تر به عنوان فرزند رسول خدا (ص) «ابن الرسول» خطاب می‌کردند. هم‌چنین در این دوره، علاوه بر دوستی اهل بیت (ع)، اعتقادات اصلی تشیع همانند امامت، وصایت، شفاعت و عصمت مطرح گردید.

در ادامه، ضمن معرفی برخی شاعران عصر حمودیان، تعالیم شیعی مطرح شده در آن دوران را بررسی خواهیم کرد و اشاره‌ای به وضعیت تشیع و اندیشه‌های شیعی پس از آنان خواهیم داشت.

شاعران شیعی عصر حمودیان

عصر حمودیان، شاهد حضور شاعران و اندیشه‌وران برجسته‌ای بود که اعتقادات شیعی خود را بی‌پروا بیان می‌کردند. این شاعران عبارتند از:

۱. ابن حنّاط

ابوعبدالله محمد بن سلیمان قرطبی معروف به ابن حنّاط (م ۴۳۷ ق) یکی از شاعران عصر حمودیان بود. این کاتب و شاعر نابینای قرطبی، به دلیل شغل پدرش که گندم‌فروش بود بدین نام مشهور شد. وی در قرطبه پرورش یافت و در دانش‌های زمان خود به‌ویژه منطق، سرآمد گشت. زمانی که رقیبان و دشمنانش او را به بددینی متهم کردند به جزیره خضرا و دربار حمودیان پناه برد. ابن حنّاط خطاب به قاسم بن حمود دومین حاکم حمودی چنین سرود:

لک الخیر ان مضی لسیله واصبح ملک الله فی ابن رسوله
و فرق جمع الکفرواجتمع الوری علی ابن حبیب الله بعد خلیله^۱
وی آشکارا به دوستی اهل بیت اشاره کرده، می گوید:

إِنْ كَانَ حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ذَنْبًا فَإِنِّي لَسْتُ مِنْهُ تُتُوبُ^۲

اگر دوستی و عشق خاندان محمد ﷺ گناه است، پس من از آن توبه نمی کنم.
او برخی تعالیم شیعی را در شعرهای خود گنجانده است؛ چنان که امیرمؤمنان
علی (علیه السلام) را با عنوان وصی ستوده؛ می گوید:

إِمَامٌ وَصِيُّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنُ عَمِّهِ أَبُوهُ فَتَمَّ الْمَجْدُ بَيْنَ أَبِي وَ ابْنِ^۳

او امام، جانشین مصطفی و پسرعمویش است؛ مجد و بزرگی بین پدر و پسر
تمام و کامل شده است.

۲. ابن دراج قسطلی

ابو عمر احمد بن دراج قسطلی؛ از شاعران دربار حمودیان بود که برخی از
مفاهیم شیعی در اشعار او نمایان است. قصیده معروف او با عنوان «هاشمیات» از
اشعاری است که ابن بسام آن را نمونه کاملی از شعر شیعی و بنای آن را از عطر و
دُر دانسته و ضمن مقایسه آن با شعر شاعران شیعه در شرق جهان اسلام
می گوید: «اگر دعبل خزاعی و کمیت اسدی این شعر را می شنیدند، ساکت
می شدند و اگر سید حمیری و کثیر خزاعی آن را می دیدند، آن را نشانه ای بر
ادعای خود دانسته، به عنوان نشانه ای از خروج اسب سوار (ظهور مهدی) از کوه
رضوی مطرح می کردند.»^۴ این شعر که مناقب اهل بیت (علیهم السلام) را در اسلوبی حزن آور

۱. ابن بسام، همان، ص ۴۵۲.

۲. همان، ص ۳۴۹.

۳. همان، ص ۴۵۱.

۴. ابن بسام، همان، ص ۹۰.

سروده سرآغاز قصاید اندلسی‌ها در رثای اهل بیت (ع) است. ابن دراج در این ابیات درباره علی بن حمود (۴۰۷-۴۰۸ ق) می‌گوید:

إِلَى الْهَاشِمِيِّ إِلَى الطَّالِبِي إِلَى الْفَاطِمِي الْعُطُوفِ الْوُصُولِ
إِلَى ابْنِ الْوَصِيِّ إِلَى ابْنِ النَّبِيِّ إِلَى ابْنِ الذَّبِيحِ إِلَى ابْنِ الْخَلِيلِ

در ادامه به اجداد او اشاره کرده، می‌گوید:

فَسَمَى جَدَّكَ عَمْرُو الْكَرَامِ بِهِشَمِ الثَّرِيدِ زَمَانِ الْمَحُولِ
وَضَيْفَ حَتَّى وَحُوشِ الْفَلَاءِ وَ أَهْدَى الْقُرَى لَهُضَابِ الْوُثُولِ
وَ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ لِلضُّيُوفِ لِأَطْلَبِ مَنْ ضَيْفُهُ لِلنُّزُولِ
يُرُوحُ عَلَيْهِمْ بَغْرَ الْجَفَانِ وَ يَغْدُو لَهُمْ بِالْغَرِيضِ النَّشِيلِ
فَأَنْتُمْ هِدَاءُ حَيَاءٍ وَ مَوْتِ وَ أَنْتُمْ أَثْمَةُ فَعْلٍ وَ قِيلِ
وَ سَادَاتٍ مِنْ حِلِّ جَنَّاتِ عَدْنِ جَمِيعِ شَبَابِهِمْ وَ الْكَهُولِ
وَ أَنْتُمْ خَلَائِفُ دُنْيَا وَ دِينِ بِحَكْمِ الْكِتَابِ وَ حَكْمِ الْعُقُولِ
وَ وَالِدُكُمْ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَكُمْ مِنْهُ مَجْدٌ حَفَى كَفِيلِ^۱

در این اشعار، علاوه بر آن که به اقدامات جد آنان یعنی هاشم در پذیرایی از حاجیان و مهمان‌دوستی ابوطالب اشاره کرده، آنان را به عنوان امام و رهبران دین و دنیا معرفی نموده و از ایشان با عنوان فرزندان پیامبر (ص) و فرزندان وصی آن حضرت و نیز فرزند ابراهیم و اسماعیل یاد کرده است.^۲

۳. ابن‌مقنای اشبونی

وی از دیگر شاعران عصر حمودیان است که مضامین والای شیعی را در

۱. ابن‌دراج قسطلی، دیوان، تحقیق محمود علی مکی، ص ۷۹- ۸۱، چاپ اول، دمشق، منشورات المکتب الاسلامی، ۱۳۸۱ ق/ ۱۹۶۱ م؛ ابن‌بسام، همان، ج ۱، ص ۹۰- ۹۱.

۲. همان، ص ۵۶.

اشعار خود آورده است. او در اشعار خود، به بیان حق علویان در امر خلافت پرداخته و آنان را فرزند رسول خدا ﷺ و از خاندان وحی معرفی کرده است وی در شعری خطاب به ادريس بن علی بن حمود (۴۳۴-۴۳۸ق) چنین سرود:

يَا بَنِي أَحْمَدَ يَا خَيْرَ الْوَرَى لِأَبِيكُمْ كَانَ وَ فَدَ الْمُسْلِمِينَ
نَزَلَ الْوَحْيَ عَلَيْهِ فَأَخْتَبَى فِي الدُّجَى فَوْقَهُمُ الرُّوحُ الْأَمِينُ
خَلَقُوا مِنْ مَاءٍ عَذْلٍ وَ تُقَى وَ جَمِيعُ النَّاسِ مِنْ مَاءٍ وَطِينِ
انظرونا نقتبس من نوركم انه من نور رب العالمين^۱

ای فرزند احمد! ای بهترین مردم، پدر شما، پیشوا و سرور مسلمانان است؛ وحی بر او نازل شده و او را در آن گمراهی زمانه، به واسطه فرشته امین برگزید؛ آنان از آب عدالت و پرهیزگاری خلق شدند؛ در حالی که همه مردم از آب و گل خلق شدند؛

به ما بنگرید تا از نور شما خوشه برچینیم که آن از نور خداوند متعالی است.

۴. عباد بن ماء السماء

از شاعران شیعی دربار حمودیان از نوادگان سعد بن عبدالله انصاری بود. او ضمن اظهار تشیع خود، با افتخار از دشمنی اجدادش با بنی امیه یاد می کرد. ابن بسام شرح حال و برخی اشعار او را آورده که به دلیل گرایش های فکری و نیز هم-زمانی او و حضورش در دربار حمودیان و مدح آنان، دربر دارنده اشاراتی به اهل-بیت ﷺ است؛ چنان که در یکی از اشعار خود خطاب به علی بن حمود می گوید:

صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِهِ وَ وَلِيَّهِ الْمَخْتَصَّ بَعْدَ خَلِيلِهِ^۲

۱. ابن سعید مغربی، المغرب فی حلی المغرب، تحقیق خلیل المنصوری، ص ۲۳-۳۴، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷؛ مقری، همان، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲. ابن بسام، همان، ص ۴۷۶.

وی در شعری دیگر، او را باقی مانده عصمت الهی معرفی کرده، می گوید:

و هل ضرک الباغي بسهم مکیده و أنت بواقی عصمه الله دارع؟^۱

ابن بسام در ادامه، شعر دیگری از عبادۀ آورده که در آن ضمن اظهار تشیع خود، به سابقه جدش قیس بن سعد در همراهی با امیرمؤمنان علی (ع) و کینه معاویه از قیس به دلیل این وفاداری، اشاره کرده و چنین سروده است:

فها أنا ذا یا ابن النبوة نافث من القول أریا غیر ما ینفث الصلّ

و عندی صریح فی ولائک معرق تشیعه محض و بیعتہ بتل

و والی أبی قیس أباک علی العلا فخیّم فی قلب ابن هند له غل^۲

در ادامه به نسبت علی بن حمود با پیامبر (ص) اشاره نموده و آن را مایه فخر او معرفی کرده، می گوید:

فإن قال الفخور أبی فلان فحسبک أن تقول أبی النبی^۳

تعالیم شیعی در سخن اندیشه‌وران عصر حمودی

سخن از ظهور تعالیم شیعی در میان شیعیان، در ابتدای امر، ضروری و بدیهی به نظر می‌رسد؛ اما این نکته در منطقه‌ای مانند اندلس که تشیع در آن‌جا تا ابتدای قرن پنجم هجری با مخالفت سیاسی و مذهبی و سرکوب شدید مواجه بودند نه- تنها بدیهی نیست که تا حدودی عجیب می‌نماید. علی‌رغم تلاش امویان برای جلوگیری از نشر فرهنگ شیعی و نیز ضدیت و مقابله پیروان مذهب مالکی با آن، فرهنگ تشیع در آن منطقه به حیات خود ادامه داد و هرگاه موقعیت مناسبی برای آن فراهم می‌شد، در جامعه منتشر می‌گردید. در عصر حمودیان و با برداشته

۱. همان، ص ۴۵۱.

۲. همان، ص ۴۷۸.

۳. همان.

شدن محدودیت‌ها، به یک‌باره مهم‌ترین تعالیم شیعی در اندلس نمودار شد و در اندیشه و سخن دانشمندان و شاعران منعکس گردید. مفاهیمی چون اعتقاد به امامت و وصایت، عصمت، شفاعت، اظهار دوستی با اهل بیت علیهم‌السلام و بیان مصائب آنان و ضدیت با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و تبری از آنان، در آثار عصر حمودیان به خوبی دیده می‌شود.

در ادامه به این مفاهیم اشاره می‌گردد:

الف) امامت

امامت در اندیشه شیعی، دارای جایگاه والایی بوده، شیعیان آن را منصبی الهی و با نص صریح بر شخص امام می‌دانند و معتقدند که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با وصیت و نص صریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان جانشین آن حضرت معرفی شدند. طبیعی است در سرزمینی مانند اندلس با ویژگی‌های فکری، عقیدتی و سیاسی خاص که از یک طرف پیروان مذهب مالکی با تعصب شدید مذهبی نسبت به فرقه‌های دیگر به ویژه تشیع، حضور داشتند و از طرف دیگر، غلبه و حاکمیت از آن خاندان اموی بود، چنین اندیشه و باوری مجال نشو و نما نمی‌یابد. اما این به معنای حذف کامل فرهنگ شیعی نبود و گاه در قالب‌های مختلف به ویژه در زبان شاعران خود را نشان می‌داد؛ چنان‌که در اشعار ابن دراج قسطلی دیده می‌شود:

فأنتم هداة حياء و موت	و أنتم أئمة فعل و قیل
و سادات من حل جنات عدن	جميع شبابهم والكهول
و أنتم خلائف دنیا و دین	بحکم الكتاب و حکم العقول ^۱

ب) وصایت

اعتقاد به جانشینی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، از مهم‌ترین تعالیم و آموزه‌های شیعی است.

۱. ابن دراج قسطلی، همان، ص ۸۰؛ ابن بسام، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، ج ۱، ص ۹۱.

این نکته در آثار عصر حمودیان و دوران پس از آنان در اندلس به ویژه در اشعار شاعران فراوان دیده می‌شود. ابن دراج در یکی از اشعار خود چنین سروده است:

إِلَى ابْنِ الْوَصِيِّ إِلَى ابْنِ النَّبِيِّ إِلَى ابْنِ الذَّبِيحِ إِلَى ابْنِ الْخَلِيلِ^۱
ابن حنات نیز به این نکته اشاره کرده، می‌گوید:

إِمَامٌ وَصِيٌّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنُ عَمِّهِ^۲

اندیشه‌وران در دوره‌های بعد از حمودیان نیز به این واژه توجه داشتند، چنان که ابن ابار واژه وصی را درباره امام علی (ع) به کار برده و در توصیف حضرت زهرا (ع)، آن حضرت را ام‌ایها و جگرگوشه پدر و همسر وصی معرفی می‌کند.^۳ وی هنگام بحث درباره شهادت امیرمؤمنان از آن حضرت با عنوان سیدالاولیاء یاد می‌کند^۴ و درباره حسنین (ع) می‌گوید:

اقتسم السبطان، علی رغم انف الشيطان، خلق جدهما النبی و خلق ابیها الوصی
فردی اکبرهما بما اذی به الاکبر ولقی اصغرهما الموت الاحمر.^۵

ج) شفاعت

شفاعت نیز اگرچه اختصاص به شیعیان ندارد، در اندیشه‌های شیعی از جایگاه والایی برخوردار است و چگونگی انعکاس آن در ادبیات عصر حمودیان، می‌تواند بیان‌گر دیدگاه شیعی آنان باشد. ابن دراج قسطلی در قصیده معروف خود خطاب به علی بن حمود بحث شفاعت را مطرح کرده، می‌گوید:

لعلک یا شمسٌ عندالاصیل شجیت لشجو الغریب الذلیل

۱. همان، ص ۷۹.

۲. ابن بسام، همان، ۴۵۱.

۳. حافظ ابو عبدالله محمد بن ابی بکر ابن ابار بلنسی قضاعی، مأساة الحسین المسمى درر السمط فی خبر السبط، تحقیق عبدالسلام الهراس و سعید اعراب، چاپ اول، قاهره، دارالسلام، ۱۴۳۱، ص ۸۱-۸۲.

۴. همان، ص ۱۰۳.

۵. همان، ص ۱۰۹.

فکونی شفیعی الی ابن الشفیع وکونی رسولی الی ابن الرسول^۱
 شفیع اول به ممدوح او علی بن حمود و شفیع دوم اشاره به جد او پیامبر
 خدا ﷺ اشاره می‌کند.

د) اظهار دوستی با خاندان پیامبر

در نقطه‌ای که حکومت و مذهب علیه اهل بیت ﷺ بود، اظهار دوستی با آنان
 دشوار می‌نمود. اگرچه برافتادن امویان و شکل‌گیری حکومت علوی تا حدودی
 این مشکل را برطرف کرد، باید پذیرفت که با توجه به اقدامات سیاسی - مذهبی
 امویان، حتی در دوران پس از آنان نیز اظهار محبت به اهل بیت ﷺ دشواری‌هایی
 را در پی داشت. با وجود این، برخی افراد بی‌واهمه به اظهار عقاید خود در این
 باره می‌پرداختند. ابن حنات ضمن تصریح بر باور خود به دوستی خاندان نبوی بر
 آن پای فشرده و می‌گوید:

إِنْ كَانَ حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ذَنْبًا فَإِنِّي لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ^۲

این سخن، نشان می‌دهد که در آن دوره علی‌رغم برافتادن امویان، هنوز افرادی با
 اهل بیت ﷺ مخالفت می‌کردند که ابن حنات در برابر آنان چنین از عقیده خود دفاع می‌کند.

اندیشه‌های شیعی در اندلس بعد از حمودیان

در پی برافتادن امویان اندلس و در سایه حکومت نوادگان امام مجتبی ﷺ در
 آن منطقه، سخت‌گیری بر شیعیان و مقابله با تشیع کاهش یافت و تشیع به تدریج
 در آن‌جا رشد کرد و دوستی اهل بیت ﷺ جای خود را باز کرد. در دوره‌های بعد،
 شاعران و دانشمندانی با افکار و گرایش‌های شیعی از اندلس برخاستند که اگرچه
 معاصر حمودیان نبودند، بی‌تردید حمودیان نقش مهمی در شکل‌گیری افکار
 مذهبی آنان داشتند؛ مانند ابوالبحر صفوان بن ادريس تجیبی. او یکی از شاعران

۱. ابن دراج قسطلی، همان، ص ۷۶؛ ابن بسام، همان، ج ۱، ص ۸۸.

۲. ابن بسام، همان، ص ۳۴۹.

برجسته شیعی اندلس بود که در قرن ششم هجری می زیست. صفوان که به مرثیه سرایی امام حسین (ع) شهرت دارد، در قصیده مشهور خود قیام حسینی را به زیبایی به تصویر کشیده و چنین سروده است:

سَلَامٌ كَأَزْهَارِ الرَّبِّي يَتَنَسَّمُ عَلَى مَنْزِلٍ مِنْهُ الْهُدَى يَتَعَلَّمُ
سلامی همچون شکوفه‌هایی که بر بلندای تپه‌ها نفس می‌کشند، بر منزلی که هدایت از آن آموخته می‌شود!

عَلَى مَصْرَعٍ لِلْفَاطِمِيِّينَ غُيِبَتْ لأَوْجُهُهُمْ فِيهِ بُدُورٌ وَأَنْجُمُ
بر قتلگاه فاطمیان که از چهره‌های آن‌ها، ماه‌ها و ستارگان درخشانی پنهان شده است؛

عَلَى مَشْهَدٍ لَوْ كُنْتَ حَاضِرَ أَهْلِهِ لَعَايَنْتَ أَعْضَاءَ النَّبِيِّ تُقَسِّمُ
بر صحنه‌ای که اگر تو در آن جا حاضر بودی، اعضای پیکر پیامبر (ص) را می‌دیدى که از هم جدا می‌شدند؛

عَلَى كَرْبَلَا لَا أَخْلَفَ الْغَيْثُ كَرْبَلَا وَإِلَّا فَإِنَّ الدَّمَاعَ أَنْدَى وَأَكْرَمُ
بر کربلا که باران در بارش، بر آن کوتاهی نکند؛ و گر نه اشک‌ها بر آن بخشنده‌تر هستند.

او در ادامه، مصیبت امام حسین (ع) را آن قدر سوزناک می‌داند که سبب گریه و عزای مدینه، مکه، زمزم، صفا و روضه نبوی شده و کعبه و پرده‌های آن و رکن و مقام و صفا. در رثای حضرت نوحه سر می‌دهند و غمناکند، به گونه‌ای که نزدیک است از شدت حزن و اندوه دگرگون شده، شکاف بردارند:

مَصَارِعُ ضَجَّتْ يَثْرِبُ لِمُصَابِيهَا وَنَاحَ عَلَيْهِنَّ الْحَطِيمُ وَزَمْزَمُ
وَمَكَّةُ وَالْأَسْتَارُ وَالرُّكْنُ وَالصَّفَا وَمَوْقِفُ جَمْعِ وَالْمَقَامُ الْمُعْظَمُ

قتلگاهی است که یثرب برای مصیبت‌هایش ناله می‌کند و دیوار کعبه و زمزم، مکه و پرده‌ها و رکن و صفا و محل جمع شدن و آن جایگاه بزرگ بر آن‌ها نوحه سر می‌دهند.

وَرَوْضَهُ مَوْلَانَا النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ تَبَدَّى عَلَيْهَا الشَّكْلُ يَوْمَ تَخَرَّمَ
و قبر مولایمان پیامبر، حضرت محمد ﷺ، از آن روز دچار دگرگونی شده است.
صفوان بن ادريس شهادت مظلومانه امام مجتبی ﷺ را یادآوری کرده، می‌گوید:
سَقَوْا حَسَنًا بِالسَّمِّ كَأَسَا رَوِيَهُ وَلَمْ يَفْرَعُوا سِنًا وَلَمْ يَتَنَدَّمُوا
به امام حسن ﷺ کاسه سم را نوشاندند، در حالی که نه دندان خود را گاز گرفتند و نه پشیمان شدند.

در سال‌های بعد، افراد دیگری نیز از اندلس برخاستند که مبلغان و مروجان اندیشه‌های شیعی بودند. از مهم‌ترین آن‌ها به ابن‌زیدون اندلسی، ناهض الوادی الآشی و سرآمد آنان ابن ابار قضاعی اندلسی می‌توان اشاره کرد که برخی از تعالیم شیعی را در اشعار و گفتار خود به تصویر کشیده‌اند. شاید بتوان گفت شهادت امام حسین ﷺ و مظلومیت خاندان آن حضرت، مهم‌ترین موضوع مورد توجه اندلسی‌ها بوده و بیش‌ترین حجم را به خود اختصاص داده است؛ در حالی که بنی‌امیه جایگاه خود را از دست دادند؛ به طوری که در دوران بعد حتی بازماندگان آن‌ها از معرفی خود به عنوان فرزندان امیه اکراه داشتند و به عنوان قرشی خود را معرفی می‌کردند. ابن‌سعید مغربی در این باره می‌گوید:

الان بنی‌امیه در اندلس به قرشی معروف هستند و در اواخر دوره‌شان، نسب خود را به امیه انکار یا پنهان می‌کردند؛ چون مردم از آن‌ها فاصله گرفته،

بدی آن‌ها را در حق اهل بیت (ع) و به ویژه در حق حسین (ع) و خاندان او یادآوری می‌کنند.^۱

ابن‌باجه از دانشمندان و وزیران عصر مرابطون، ایوب بن سلیمان سهیلی شاعر را که از خاندان اموی بود نصیحت می‌کرد که نسب خود را انکار کند و نام خود را تغییر دهد و جلای وطن کند. جالب آن که او نیز این نصیحت را پذیرفت و راه فرار در پیش گرفت. در بین راه مردی بیابان‌نشین از او پذیرایی کرد اما وقتی فهمید که او از امویان است، قسم خورد که با او در یک جا و زیر یک سقف یا خیمه همنشین نشود و حتی علیه او شمشیر کشید. ابن سعید پس از اشاره به این موضوع، به انکار نسب و حتی انکار اسلام توسط ایوب اشاره می‌کند و می‌گوید: ایوب بن سلیمان سهیلی به غلامش گفت: اگر کسی از من پرسید بگو: یهودی است. این به حال ما مناسب‌تر است.^۲

اگرچه عوامل متعددی در این گرایش به سوی خاندان پیامبر و اندیشه‌های شیعی و دوری جستن از امویان، مؤثر بودند بی تردید حمودیان نقش مهمی در این جریان داشتند.

نتیجه

تشیع از سال‌های آغازین ورود مسلمانان به اندلس و هم‌زمان با فتوحات اسلامی، وارد آن ناحیه شد، اما با مخالفت‌های سیاسی - مذهبی مواجه گردید؛ امویان که ضدیت دیرینه‌ای با تشیع و علویان داشتند، به شدت با هرگونه اندیشه متمایل به اهل بیت (ع) برخورد می‌کردند. آن‌ها برای تقویت جایگاه خود از مذهب مالکی حمایت نمودند و رسمیت دادند و با حمایت فقهای مالکی،

۱. ابن سعید مغربی، همان، ج ۱، ص ۶۱.

۲. همان.

هرگونه فکر مخالف به ویژه تشیع را سرکوب کردند. اما باورهای شیعی و دوستی اهل بیت علیهم السلام در لایه‌های پنهان جامعه وجود داشت و با برآمدن حکومت حمودیان علوی نسب بروز کرد و به سرعت منتشر شد. در این دوره، علاوه بر اظهار دوستی با خاندان نبوت، به مهم‌ترین باورهای شیعی مانند امامت، وصایت و شفاعت نیز توجه شد و در آثار دانشمندان منعکس گردید.

حمودیان علاوه بر نقشی که در نشر اندیشه‌های شیعی در عصر خود داشتند، تأثیر مهمی در نهادینه شدن این باورها در اندلس در ادوار پس از خود گذاشتند، به طوری که از قرن پنجم به بعد، گرایش فراوانی به اهل بیت علیهم السلام و ضدیت با امویان در آن ناحیه شکل گرفت و دانشمندانی متمایل به اهل بیت علیهم السلام پا به عرصه وجود گذاشتند که آثار آنان در بردارنده اندیشه‌های شیعی بود.

منابع

۱. ابن بسام، ابوالحسن علی، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، تحقیق احسان عباس، چاپ اول: بیروت دارالثقافه، ۱۹۹۷.
۲. ابن عذارى، ابوالعباس احمد بن محمد، البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، چاپ دوم، بیروت: دارالثقافه، ۱۹۸۰.
۳. ابن ابار بلنسی قضاعی، حافظ ابو عبدالله محمد بن ابی بکر، مأساء الحسین المسمی درر السمط فی خبر السبط، تحقیق عبدالسلام الهراس و سعید اعراب، چاپ اول، قاهره: دارالسلام، ۱۴۳۱.
۴. ابن سعید مغربی، علی بن موسی، المغرب فی حلی المغرب، تحقیق خلیل المنصوری، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷.
۵. شبّر، جواد، ادب الطّف أو شعراء الحسین، کامل سلیمان حسین، بیروت: دارالمرتضی، ۱۴۰۹ ق.
۶. قسطلی، ابن دراج، دیوان، تحقیق محمود علی مکی، چاپ اول، دمشق: منشورات المکتب الاسلامی، ۱۳۸۱ ق.
۷. مقدسی، أبو عبدالله محمد بن أحمد، احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، چاپ سوم، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ ق.
۸. مقرئ التلمسانی، احمد، نفح الطیب من غصن الأندلس الرطیب، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر، ۱۹۶۸ م.